

پژوهشی در

نیاخ هزاره ها

حسین میرزدار "حاج کاظم"

پژوهشی



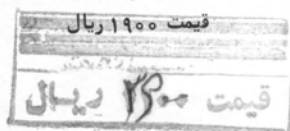
نایخ هزاره ها



حسین سر زدا به سوز حاج کاظم

کتاب فروشی خاور
یونیورسیتی تاون شاهین تاون
مرکز متصل تھانه پولیس
پشاور

نام کتاب: پژوهشی در تاریخ هزاره ها
مؤلف: حسینعلی یزدانی (حاج کاظم)
تاریخ چاپ: بهار ۱۳۶۸
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
لیتوگرافی: فرجی
چاپ: چاپخانه مهتاب
حقوق طبع برای مؤلف محفوظ است .



فهرست مطالب

۸۲	زبانهای رایج در افغانستان	۹	پیشگفتار
۸۳	اتنوگرافی اقوام افغانستان	۱۱	افغانستان در عصر حجر
۸۶	عمده ترین خصوصیات جسمی نژادها	۱۲	ساکنین اولیه افغانستان
۸۸	قبایل پشتون	۱۳	تمدن قبل از آریا
۸۸	بلوچ	۱۴	هجوم آریایی ها
۸۸	تاجیک	۱۵	سلسله های اساطیری
۸۹	ایماقها	۱۵	هخامنشیان
۸۹	خلیلیها	۱۶	یونانیان
۹۰	قرلباش	۱۷	سلسله "موریا"
۹۱	ترکمن	۱۸	کوشانیها
۹۱	ترکمن هزاره	۱۸	یفتلیها
۹۲	قزاق	۱۹	ترکها
۹۲	ازبک	۲۱	افغانستان مقارن ظهور اسلام
۹۳	هزاره	۲۴	نفوذ اسلام در افغانستان
۹۴	خصوصیات اخلاقی و اجتماعی هزاره در صدسال پیش	۲۷	افغانستان در دوره اموی
۹۶	وجه تسمیه هزاره	۳۳	عکس العمل رفتار بنی امیه
۹۷	نژاد مغل	۳۳	شعوبیه
۹۸	مهاجرت مغلان بسوی شرق و غرب	۳۵	خوارج
۹۹	تاتار	۳۵	قیام ابو مسلم و انتقال خلافت به عباسیان
۱۰۱	تشخیص ترک و مغل	۳۸	پیدایش تشیع در افغانستان
۱۰۲	منشاء نژادهای اقوام هزاره	۴۴	تشیع در هزاره جات
۱۰۶	نظم موسیوفوشه	۵۲	شیعیان اسماعیلی
۱۰۸	نظم محققین افغانی	۵۶	نام اصلی افغانستان
۱۱۰	نظم عبدالهی حبیبی	۵۸	ظهور سلسله های محلی؛ طاهریان
۱۱۱	نظم پروها نندجلال الدین مدیقی	۵۹	سامانیان
۱۱۶	افسانه ارگنه قون	۵۹	غزنویان
۱۱۷	اسامی طوایف هزاره پیش از جنگیز	۶۱	سلجوقیان
۱۱۹	چگل	۶۲	امرای غوری
۱۱۹	طرخان	۶۴	خوارزمشاهیان
۱۲۰	هزاره لاجین	۶۵	تهاجم وحشتناک
۱۲۱	قوم زاولی	۷۱	انحطاط جهان اسلام مقارن ظهور جنگیز
۱۲۲	خلج و خلج	۷۲	صاعقه چنگیز و تازیان
۱۲۷	نقاشی ها و مجسمه های مکشوفه	۷۵	سلاطین چغتاییه وایلخانیه
۱۲۸	نسب نامه ها	۷۸	آل کرت هرات
		۸۰	اطلاعات مختصر درباره افغانستان

۱۸۹	اقوام هزاره	۱۲۹	کتیبه‌ها
۱۸۹	هزاره‌های بدخشی	۱۳۰	یک کشف مهم
۱۸۹	هزاره‌لاچین	۱۳۱	تکین شاهان
۱۸۹	هزاره قندوز	۱۳۲	رتبیل شاهان زاولی
۱۹۰	هزاره‌خلم‌یا هزاره "دولان‌جاوند"	۱۳۳	کابل شاهان
۱۹۰	هزاره‌کیان	۱۳۴	دودمان لاویک غزنه
۱۹۰	هزاره ولایت شمال	۱۳۴	دودمان بلیان جور
۱۹۱	هزاره تاتار	۱۳۵	لباس‌های غور
۱۹۲	هزاره پنجشیر	۱۳۶	کوتاه سخن
۱۹۲	هزاره‌های حنفی ولایت غور	۱۳۷	مغلان ایلخانی کجا شدند؟
۱۹۲	هزاره مغل	۱۳۷	اسامی هزاره‌جات درگذشته
۱۹۴	نکودریان	۱۳۹	وسعت هزاره‌جات
۱۹۵	هزاره بادغیس	۱۴۰	تاریخ جغرافیای طبیعی هزاره‌جات
۱۹۷	هزاره میمنه	۱۴۲	زبان مردم غور، غزنی و بامیان
۱۹۷	هزاره سرخ‌پارسا	۱۴۳	لهجه و گویش‌های غور
۱۹۷	هزاره قول خول و قول لیج	۱۴۵	آثار باستانی در هزاره‌جات
۱۹۸	هزاره "بدراو"	۱۵۰	مناطق و شهرهای تاریخی
۱۹۸	هزاره "بغل"	۱۵۵	توپونیمی شهرها
۱۹۸	هزاره "گدی"	۱۵۶	مناطق که نام ترکی و مغلی دارند
۱۹۹	هزاره اوغان و جرمان	۱۵۹	بلاق تو
۲۰۰	هزاره لوگر	۱۶۰	پسوند "تو"
۲۰۱	هزاره پکتیا	۱۶۱	واژه "سو"
۲۰۲	چچ هزاره	۱۶۲	قول، داغ
۲۰۴	هزاره‌هایی که پشتون و بابلوج شده‌اند	۱۶۴	فرغوی
۲۰۵	تلاش برای تغییر هویت	۱۶۴	سوابق تاریخی اسامی ترکی مغلی
۲۰۷	دورگه‌ها	۱۶۶	تصحیح ملایی بعضی نامها
۲۰۸	"دای" ها	۱۶۷	تصرف تاریخی
۲۰۸	دای کلان	۱۷۰	جلسات سرتی رژیم نادر
۲۰۹	دایزنگی	۱۷۳	عملیات
۲۱۰	دای چوپان	۱۷۶	توجیهات نادرست
۲۱۱	دای ختا		کلمات براساس چند ضوابطی تغییر
۲۱۱	دای پولاد	۱۷۸	می‌یا بند؟
۲۱۱	دای میرک	۱۷۹	غلجایی
۲۱۲	دایه	۱۸۱	توجیهات عتیق الله پژواک
۲۱۲	دای میرک‌یسه	۱۸۴	هزاره‌ها و خاندان نادر

۲۵۱	پاورقیهای بجا مانده	۲۱۲	دای میرداد
	تلاویر چندتن از رجال تاریخی	۲۱۲	دای کنندی
۲۵۳	هزاره	۲۱۳	دای دهقان
۲۶۱	منابع و مآخذ	۲۱۳	دای قوزی
۲۶۷	جراید و مجلات مورد استناد ما	۲۱۳	دای زنیات
			دای ملک ،
			دای بیرکه ،
			دای نوری ، دای میری ،
			دای دیفک ، دای حقانی ،
		۲۱۴	دای قلندر
		۲۱۵	"دی" و "زی" واژه های فراموش شده
		۲۱۶	نکودریان تکنا باد
		۲۱۶	نکودریان سیستان
		۲۱۷	آته ولی و تاته ولی
			شجره طوایف بهسود حصه اول بهسود
		۲۱۸	ودای میرداد
		۲۱۹	شجره طوایف حصه دوی بهسود
		۲۲۰	شجره طوایف جرغی، بُرجگی و خوات
			هزاره ها در زمان تیموریا ن
		۲۲۱	ظهورتیمورلنگ
		۲۲۲	تیموریا ن خراسان
			هزاره ها در زمان سلطان
		۲۲۴	ابوسعید تیموری
			هزاره ها در زمان سلطان
		۲۲۵	حسین با یقرا
			مکتوب با یقرا برای
		۲۲۷	سلطان یعقوب
		۲۲۹	شجره تیموریا ن
		۲۳۰	امرای ارغونیه هزاره جات
		۲۳۰	امیر ذوالنون ارغون
		۲۳۴	شاه بیگ ارغون
		۲۳۸	شجره ارغونیه
		۲۳۸	هزاره ها و بابا
		۲۴۷	بابا ز نظر مورخین
			نگاهی گذرا به وضع زندگی مردم
		۲۴۸	هزاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، والصلوة والسلام على خير خلقه واشرف بريته
محمدا وآله الطاهرين وصحبه المنتجبين .
رب اشرح لي صدري ويسر لي امري وحل عقده من لساني يفقهوا قولي .

پیشگفتار

۱ - اسلام عزیز پانزده قرن قبل ، با صدای رسا اعلام داشت که همه
افراد بشر از هورنگ و نژادی که باشند در پیشگاه الهی با هم برابر و مساوی
می باشند . هیچ قوم و نژادی بر قوم و نژاد دیگر برتری و فضیلت ذاتی ندارد .
زیرا همه انسانها از خاک آفریده شده و خمیره شان یکی هست . قرآن کریم میفرماید :
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا
آن اکرمکم عند الله اتقیکم . (۱)

ای مردم جهان ما شما را از مردوزن آفریدیم و به طوایف و قبایل و نژادهای
رنگارنگ تقسیم کردیم تا شناخته شوید و همدیگر را بشناسید . همانا که گرامی ترین
شما در نزد خداوند پارسا ترین شما خواهد بود . اگر همه انسانها به یک رنگ و شکل
آفریده شده بودند آنوقت نظام اجتماع بهم میخورد زیرا که به همدیگر مشتبه می
شدند . پس فلسفه تفاوت رنگها و شکلها فقط برای شناسایی است . نه دلیل
بر فضیلت قومی بر قوم دیگر .

رسول گرامی اسلام فرموده است : " لا فضل لعربی علی اعمی و لا لاعمی
علی عربی و لا لاسود علی احمرو ولا حمرو علی اسود . الا بالتقوی کلکم لآدم و آدم
من تراب " عرب بر عجم و عجم بر عرب ، سیاه بر سرخ و سرخ بر سیاه برتری ندارد
مگر به تقوا و پارسایی . همه شما از اولاد آدمید و آدم از خاک آفریده شده است .
همانطور که نژاد پرستی و برتری جویی و نژاد خود را بی جهت از نژادهای
دیگر برتر دانستن از نظر اسلام محکوم است عکس آن یعنی : خود را نژاد پیست
و حقیر شمردن نیز محکوم و گناهنا بخشودنی خواهد بود . زیرا اسلام نه زور میگوید
و نه تسلیم زور میشود . لا تظلمون و لا تظلمون^(۲) که ستم میکنید و نه مورد ستم قرار
میگیرید .

۲ - بزرگترین دشمن انسان جهل و نادانی او است . ما بحکم انسانی و
اسلامی وظیفه داریم که با جهل و تاریکی مبارزه کنیم . حتی اگر این جهل و بی
خبری در تاریخمان باشد جهل است که باعث تعصبات بی جا و تنفرهای بی حاصل
نژادی ، لسانی ، مذهبی و منطقه ای میشود ، ماهراندا که از تاریخ ، آداب ،

(۱) - سوره حجرات آیه ۱۳ .

(۲) - سوره بقره آیه ۲۷۹ .

سن، فرهنگ و اعتقادات اقوام همجوار و برادر باخیرشویم به همان اندازه از تعصبات و نفرت‌های بیپوده‌مان نسبت به دیگران کاسته خواهد شد.

۳ - اتحاد و برادری و صمیمیت میان اقوام گوناگون افغانستان یکی از آرزوهای دیرینه من و آرزوی هر مسلمان دلسوز می‌باشد. ما اگر خواسته باشیم به یک اتحاد پایدار برسیم چاره‌ای نداریم جز آنکه حقوق ضایع شده همه ساکنین این کشور را برسمیت بشناسیم، و طبق دستور اسلام هیچ قوم و یا فردی نباید بی جهت خود را از دیگران برتر شمارد. بعضی گمان می‌کنند که اتحاد آنست که از ذکر اسم شیعه و سنی و اقوام مختلف افغانی خودداری شود، و حتی ذکر نام هزاره در نزد اینان گناهی است ناخوشودنی، اگر معنی اتحاد و برادر ری این باشد پس باید گفت: "عدمش به ز وجود خواهد بود" به نظر من این توهین بزرگ به ملت بزرگ افغانستان است که خیال کنیم آنان آن قدر وحشی می باشند که حتی تاب تحمل نام همدیگر را ندارند.

۴ - رژیم‌های حاکم در افغانستان مردم هزاره را یک قوم بی فرهنگ، بی اصل و ریشه و بدون تاریخ به سایرین معرفی کرده بودند. و حتی خود هزاره‌ها نیز چیزی از تاریخ و گذشته خود نمی دانستند. از این رومن بر آن شدم که در تاریخ این مردم به کاوش و تحقیق بپردازم تا بتوانم خدمت هر چند کوچک به سهم خود انجام داده باشم.

۵ - هدف از تالیف این مجیزه: مبارزه علیه جهل و نادانی، دفاع از حقوق تاریخی یک ملت مظلوم، رفع تعصبات بی جا بوسیله شناساندن اقوام افغانستان به همدیگر، مبارزه علیه نژادگرایی، با نشان دادن نمونه‌هایی از اعمال تبعیض نژادی توسط فاشیسم. روشن شدن زوایای تاریک تاریخ افغانستان می‌باشد. امیدوارم که خداوند این رساله را وسیله‌ای برای بیداری و آگاهی مردم ماقرا دهد.

۶ - رساله حاضر از جهات گوناگون مخصوصاً "از نظر فنی و ادبی دارای - نقایص و معایب بسیاری باشد. که خود متواضعانه بدان نقایص معترفم. و در مواردی بعضی نکات تاریخی تکرار شده است. که بخاطر تعجیل در امر چاپ فرصت اصلاح آنها را نداشته‌ام. امیدوارم که در چاپ بعدی خداوند توفیق اصلاح آنها را برایم عنایت فرماید. از خوانندگان عزیز انتظار دارم که با چشم و عفو غماض بدلی بنگرند. در عین حال از انتقاد و پیششهاد سازنده و مفید شما استقبال خواهد شد. والسلام.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه نیب.

حسینعلی یزدانی (حاج کاظم)

سرزمینی که امروز بنام افغانستان یا دمی شود از زمانهای بسیار دور محل سکونت انسانهای اولیه بوده است، آثار مکتشفه نشان می دهد که از حدود پنجاه هزار سال قبل این سرزمین مسکون بوده است.

طبق تحقیقات "دکتر کارلتن کون" آمریکایی که روی پارچه کربن نمبر ۱۴ غار "قره کمر" ایپک انجام داده است، این حقیقت بدست آمده که ایپن غار بین ۳۰ تا ۵۰ هزار سال قبل، محل سکونت آدمی زاد بوده است. (۱)

از سال ۱۹۲۲ م به این طرف در نقاط مختلف افغانستان، حفاریات علمی و باستان شناسی انجام شده است و با اینکه آن کاوشها چندان هم دقیق نبوده و زودتر از موقع شروع شده بود، ولی توانست قسمتهایی از تاریخ باستان این کشور را روشن سازد، و معلوم شد که انسانهای اولیه بیشتر در اطراف رودخانه های افغانستان زندگی میکردند، زیرا زندگی در اطراف رودخانه ها آسانتر بوده است.

اقوام بدوی ای که در این سرزمین زندگی میکردند، به شکار حیوانات و استفاده از گیاهان و حبوبات خودرو و کوهی روزگار میگذرانیدند، بعد کم کم از این مرحله به مرحله جدیدتری گام برداشته و به اهلی کردن بعضی حیوانات و سوارانجام به دامداری و زراعت آشنا شده و به ساختن قریه و دهکده پرداخته اند، و آثار چند دهکده بسیار قدیمی در نقاط مختلف این کشور کشف شده است. و از مفاره "چهل ستون" و بعضی مفاره های دیگر، آلات و ابزار سنگی و استخوانی به دست آمده است که پیدا بش این قبیل آثار بیا نگرانست که در این دوره ابتدائی انسانهای آن روز از آلات و ادوات یاد شده برای شکار و ارتزاق و نیز برای دفاع از خویشانی استفاده نمیکردند.

بعدها این جامعه ابتدائی به تدریج و در طول هزاران سال، از نظریه زندگی به مرحله متکا ملتری قدم نهاده و به عمر فلزات داخل گردیده اند. در این زمان مس جای آلات سنگی را گرفته است: تبر، دشنه، کارد، بیل و غیره ساخته اند.

صنعت کوزه کروی و ظروف سفالی در میان شان رواج یافته، همینطور کشاورزی خود را توسعه داده اند.

در حفاریات "آق کپرک" آثار ی از قبیل: آینه برنجی، انگشتر، دستبند، اسلحه ابتدائی، نگین لاجورد و غیره به دست آمده که متعلق به عصر حجر جدید است و از دوتانه هزار سال قبل از میلاد را دربر میگیرد. و در همین زمان بز و گوسفند و بعضی حیوانات دیگر در این ناحیه تربیت می شده و حبوبات غذائی کشت و زرع میگردیده است. آثار کشف شده در شمال غربی بلوچستان

(۱) - ر. ک. به: افغانستان در پرتو تاریخ نوشته: احمد علی کهزاد. و تاریخ

افغانستان ج ۱ نوشته: نامبرده، و افغانستان در مسیر تاریخ ص ۳۵.

نشان میدهد که در حدود چهار هزار سال قبل دهکده‌هایی در این منطقه وجود داشته که ساکنین آنها کشاورزی میکردند. تفحصات سال ۱۹۵۱م در "مندیگ" واقع در ۵۵ کیلومتری شمال قندهار، نشان داد که از سه هزار سال قبل از میلاد مردم این خطه نشین بوده و خانه‌هایی از خشت و گل می ساخته و به زراعت و دامداری وارد بوده اند، اسلحه و زیورات مسی و ظروف سفالین که دارای اشکال هندسی بودند بدست آمده است. مجموع این کشفیات نشانگر سطح بلند پیشه‌وری آن عهد می باشد. یکی از کانونهای زندگی ما قبل تاریخ حوزه "ارغنداب" و "هیرمند" بوده است.

ساکنین اولیه افغانستان

=====

انسانهایی که قبل از آریاییها در افغانستان زندگی میکردند، درست مشخص نگردیده که از چه نژاد بوده و چه نام و نشان داشته اند؟ آیا نسلی هم از آنان باقی مانده یا نه؟

اما ساکنین اولیه کشورهای همجوار تا حدودی مشخص شده اند. در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه "ناپور" آمده است که تا بهر قومی بودند که قبلاً از آریاییها در مازندران می زیسته اند و نام طبرستان از آنها بجای مانده است. عبدالرفیع حقیقت می نویسد: "قبل از آریاییها در مغرب ایران مردمانی موسوم به "کاسو" که نژاد آنها محققاً معلوم نیست و مورخین یونانی آنها را "کسی" یا "کوسیان" نامیده اند و در گیلان "کاسیان" در مازندران "ناپور" در جنوب غربی "عیلامی ها" در سواحل خلیج فارس و عمان حبشیها یا مردمان سیاه پوست زندگی میکردند. (۱)

عیلامی ها تمدن نسبتاً پیشرفته‌ای داشتند. اسماعیل وکیلی میگوید: اقوامی که قبل از آریاییها در شمال غرب ایران در حدود آذربایجان فعلی سکونت داشتند بنامهای: "اورارتو" مانانی "لولوبی" خزری و غیره یاد می شدند. (۲)

ساکنین کشور پنهانور هند قبل از آریا، اقوام پر جمعیت "دراویدی" بودند که در زو خورد های بسیار در طی قرون متما دی از مها جمین آریا یی شکست سختی خوردند و از جمعیت شان بسیار کاسته شد. و باقی مانده شان در میان جنگلزارهای انبوه پناه بردند، و با این طریق نسلی از آنها باقی ماند که به نام "نجها" معروفند. مجموع جمعیت دراویدی امروز به ۴۰ میلیون میرسد.

آریاییها در سر راه خود اقوام "ناگا" (NAGA) را مطیع ساختند و در جنوب هند با دراویدیها برخورد های سخت داشته و کشتارهای عظیم نمودند و اقوام مغلوب را به بردگی میگرفتند. آریاییهای هند پدید آرنندگان نظام "کاست" می باشند که مردم را به چهار ریا پنج طبقه تقسیم کرده بودند و هیچ طبقه ای نمی توانست، با از گلیم خویش دراز نموده و به طبقه بالاتری ارتقا

(۱) - تاریخ قومس ص ۱۵ چاپ اصفهان ۱۳۶۲.

(۲) - آذربایجان پس از تاریخ و پیش از آن ج ۱ ص ۱۳ تا ۲۳.

(۱) یا بد.

و اما اقوام قبل از آریا در افغانستان معلوم نیست که چه قوم و نژادی بوده اند؟ فقط عبدالحسین مسعودی انصاری نوشته است: ساکنین افغانستان قبل از آریاییها قبائل دراویدی بوده اند. (۲) مسعودی دلیلی برای این گفته اش ذکر نمی کند. احتمال دارد که اجداد مردم هزاره قبل از آریاییها در این کشور ساکن بوده و بعد در اثر هجوم آریاییها و درطی برخورد های بسیار چون تاب مقاومت نداشته اند به تدریج بسوی مرکز افغانستان که دارای کوه های مرتفع و دست ناری میباشند پناهنده شده باشند. (الله اعلم بالصواب).

تمدن قبل از آریا

=====

تا زمانی مورخان تصور میکردند که ساکنین اولیه افغانستان و هند و ایران مردمان وحشی و بی تمدن بودند اما اکتشافات جدیدی در این نظریه را ثابت کرد. جواهر لعل نهرومی نویسد: "آریاییها بی که در هند آمدند تا اندازه ای تحت تاثیر تمدن قدیمی تری که در این دیار وجود داشت قرار گرفتند و این تمدن قدیمی، تمدن دراویدیها بود و آریاییها در این مهاجرت عظیم مردمان آرام ترو متعین تری را که بر سر راه خود یافتند تا بود میگردید و یا بخود مستحیل می نمودند. (۳)

کاوشهای باستانشناسی که به سال ۱۹۲۴ م توسط "سرجان مارشال"

(John Marshall) و دستیارانش در کرانه "غربی رود سند در ناحیه"

موهنجودارو " (Mohen Jodaro) به عمل آمد تا آریاییها پیدا شد که از قدیمی ترین آثار تمدن جهان می باشد. در آنجا به آثاری از شهر مدفون شده ای دسترسی یافتند که دارای چند صد خانه و مغازه ساخته شده از آجر، و خیابانهای عریض و در بعضی موارد ساختمانهای چند طبقه بودند. این اکتشاف ثابت نمود که در سده پنجم در چهارالی سه هزار سال پیش از میلاد یک زندگی شهری بسیار متمدن وجود داشته است. وجود چاههای آب در خانه ها

و حمام و مجاری فاضلاب در اغلب خانه ها، زندگی مرفهی در نزد آنان را نشان میداد. در میان اشیاء کشف شده آلات و ادوات آشپزخانه ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالین نقاشی شده رنگی، مهره های نرود و شترنج سکه های قدیمی که خیلی قدیمی تر از سکه های است که قبل از آن پیدا شده بود و بی خطوط مرسوم و مجهول منقوش بودند، کاشی کاری های عالی، آثار فلزی از جمله اسلحه و لوازم مسین و یک نمونه را به و دو چرخه مسی که از کهنه ترین ارایه هایی است که تا کنون کشف گردیده است محسوب می شود، و دست بند های زریسن و سیمین و گوشواره ها و گردن بند ها و بعضی صنایع ظریف دیگر که حاکی از تمدن پیشرفته اقوام قبل از آریاییها می باشد بدست آمده است. زمانی که

(۱) - جهان دانش ص ۴۷ تالیف محمد نژاد.

(۲) - زندگانی من ج ۲ ص ۳۹۶

(۳) - نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۴۲.

"خوفو" فرعون مصر نخستین هرم بزرگ مصر را ساخت. "مونهجودار" در اوج ترقی خود بوده است. ساکنان اولیه هند "ناگهای" ما پرست بودند و این قوم پیش از حمله آریا بیهی نواحی شمال هندوستان را در تصرف داشتند. (۱)

دانشمندان غربی می گویند: "آریا بیهی از لحاظ فرهنگی به مراتب از درآویدی ها عقب مانده تر بودند، اینان دام پرورانی چادر نشین بودند که منبع اصلی درآمدشان از ناحیه احشام تا مین می شد و از گاو به عنوان وسیله مبادله استفاده میکردند. آریا بیهی بعد از هجوم بسوی جنوب به زودی در فرهنگ عالی و پیشرفته "درآویدی جذب شدند و به کشاورزی روی آوردند. قسمتی از اقوام پیشین رانا بود و قسمت دیگر را به بردگی گرفتند. (۲)

هجوم آریا بیهی ها

=====

آریا بیهی دارای جمعیت بسیار و قبائل بیشمار بودند که محل سکونت اصلی آنها دقیقا "معلوم نیست فقط گفته می شود که در شمال بوده، مناطقی در شمال "آمو" و یا شمال دریای خزر و یا شمال اروپا، و حدس زده می شود که آنان بخاطر کثرت جمعیت و سخت شدن شرایط زندگی در سرزمین شان، بسوی سرزمین های وسیع و پربار جنوب سرا زیر شدند. آغا زما جرت شان تقریبا "از سال ۱۸۰۰ - قبل از میلاد شروع شد و تا هزار سال بعد از آن ادامه یافت. و به دنبال این یورش های طولانی وسیل آسا، سرزمین های وسیعی را که فعلا" به نام های افغانستان و ایران و هند یاد می شوند به تصرف درآوردند. (۳)

بدیهی است که به دنبال هریورش و تهاجم قتل و کشتار و خرابی های بیشمار به بار می آید، در این یورش ها نیز چنین بود و آریا بیهی در همه جا با مردم بومی آن مناطق به زد و خورد پرداخته قتل عام های فراوان نمودند. این درگیریها به قدری وحشتناک بود که نسل بیشتر بومیها منقرض گردیدند، و امروزه هیچ نشانی از آنها بجای نمانده است، جز اقوام درآویدی در هند که ذکرشان گذشت.

واژه "آریا" از ریشه کلمه یی می آید که به معنی کشاورزی است، اینان چون کشاورزی را از بومیها یاد گرفتند اغلب شان به این شغل روی می آوردند و بعدها این کلمه معنی نجیب و اشرافی را بخود گرفت. (۴)

(۱) - ر.ک. کشف هند ج ۱ ص ۱۱۵ تا ۱۲۳ و کلیات تاریخ عمومی ج ۱ ص ۲۲۳ و جهان دانش ص ۴۷ نوشته محمد نژاد.

(۲) - تاریخ مختصر جهان ج ۱ ص ۴۵ نوشته هفت تن از دانشمندان.

(۳) - ر.ک. بهنگاهی به تاریخ جهان ج ۱ - از ص ۳۲ تا ۱۰۳ و لغت نامه ذیل کلمه "آریا"، تاریخ و شناخت ادیان ص ۲۰۹ و کشف هند ج ۱ ص ۱۴۰ از نهرو.

(۴) - کشف هند ج ۱ ص ۱۴۱.

از آنجا که زبان آریایی های مذکور با زبان ملل اروپائی ریشه مشترک دارد، چنین حدس زده می شود که اینان در اصل با اروپائیانی از نژاد مشترکی سرچشمه گرفته باشند.

سلسله های اساطیری

=====

قبائل آریایی بعد از استقرار در افغانستان، روز بروز بر جمعیت و قدرتشان افزوده می گشت تا سرانجام موفق به تشکیل چند سلسله سلطنتی، گردیدند. اولین سلسله افسانه ای آنها بنام "پیشدادیان" یا دمی شونده در بلخ یا "باکتریای" قدیم به قدرت رسیدند و بر قسمت های از افغانستان و ایران حکم راندند. و از طرف شمال و شمال شرقی با تورانیها (ترکها) همسایه بودند به این جهت دائماً آنها مشغول زد و خورد و جدال بودند. (۱)

بعد از آنها سلسله کیانیان به قدرت رسیدند که مؤسسان "کیقباد" نام داشت. و فریدون یکی دیگر از پادشاهان افسانه ای این خانواده است که می گویند قلمرو خود را میان سه پسرش به نامهای "ایرج" پدراپانیان و "تور" پدر ترکها و "سلم" پدر رومیان تقسیم نمود. سلسله دیگری از آریاییها بنام "اسپهها" یا دودمان اسپه که دارندگان اسپ بودند، بعد از کیانیان ظهور نمودند که گفته می شود "زردشت" (زرتشترا) در زمان این سلسله در بلخ ظهور نمود و مردم را بسوی کیش جدیدی که خود آورنده آن بود فراخواند و کتابی آورد بنام اوستا. لُب گفتر او در سه جمله: "گفتار-نیک، کردار نیک، پندار نیک" خلاصه می شود. مجموع پیروان زردشتی امروزه نیم میلیون می رسند که بیشترشان در هندوستان و ایران و پاکستان سکونت دارند. آئین زردشتی با خرافات بسیار آلوده گشته و با ازاو آلوده بوده است. فقهاء پیروان زردشت را به تبعیت از قرآن کریم بنام "مجوس" می خوانند. و در اهل کتاب بودن مجوسیان اختلاف است. بهر حال تاریخ این سه خاندان سلطنتی که ذکرشان رفته کاملاً روشن نیست و در مجموع جنبه افسانه ای دارند که در شاهنامه از آنها یاد شده است، امید است کشفیات آینده، گردوغباری که پیرامون تاریخ اینان را فرا گرفته است بزداید. (۲)

هخامنشیان

=====

در حدود ۵۵۰ سال قبل از میلاد مردی بنام "کوروش" از سلسله هخامنشی، سلطنت بزرگی در ایران به وجود آورد. و سرزمینهای وسیعی را به خاک ایران ملحق ساخت. و در طی حملات متوالی از سوی غرب بین النهرین (عراق فعلی) و آسیای صغیر (ترکیه امروزی) و حتی قسمتی از یونان را متصرف شد و از شرق افغانستان و قسمتی از آسیای میانه را، تحت تصرف

(۱) - مراد از توران سرزمین ترکها می باشد.

(۲) - ک. ه. افغانستان در برهه تاریخی

خویش درآورد. و از ۵۴۵ تا ۵۳۹ - قبل از میلاد، طی نبردهای خونین، افغانستان آن روز را که فاقد قدرت مرکزی بود تصرف نمود و مردم آن مدت شش سال در برابر حملات او مقاومت کردند، اما سرانجام شکست خوردند. و او ایالات کرمان، پارتیا، باختر (بلخ)، ستاگیدیا (هزارجات حالیه)، سیستان و بلوچستان و قندهار را تسخیر نمود. و در کارهای جنگهای سختی نمود و بالاخره در طی یکی از جنگها کشته شد، اما افغانستان در تحت سیطره اختلاف اوباقی ماند و حتی قسمتهایی از خاک این کشور تا دو بیست سال زیر سلطه هخامنشیان بود، تا اینکه اسکندر مقدونی این سلسله را منقرض نمود.

یونانیان

=====

در سال ۳۳۴ - قبل از میلاد اسکندر پادشاه جوان و شجاع و جاه طلب یونانی طی نبردهایی که با هخامنشیان نمود، سپاه ایران را درهم شکست. بعد از تسخیر سراسر ایران و آتش زدن "تخت جمشید" به قصد تصرف سرزمینهای وسیع هند و بوسه شرق به پیشروی ادامه داد و چون افغانستان در سر راه هند واقع شده بود، اول به این کشور که فاقد دولت مرکزی بود حمله ور گردید. اسکندر علی رغم نبوغ نظامی و ارتش منظم و جنگ دیده، چهار سال در تسخیر افغانستان و سرزمینهای آنسوی آمو، معطل ماند و بعد از نبردهای فراوان و تحمل مشقتها زیاد بالاخره طوس، هرات، قندهار، کابل، بلخ و سایر شهرهای این کشور را تصرف نمود. او حتی در افغانستان زخمی شد بعد از تصرف قندهار می خواست از راه کوهستان هزارجات به بلخ لشکر کشد و راه را میان ببرزند اما در هنگام عبور از سرزمینهای کوهستان مرکزی سختیهای زیاد مشاهده نمود.

مورخان اومی نویسند که: "اسکندر در سر راه خود از قندهار به بلخ یکنوع مردم جدیدی را مشاهده نمود که از دیگران بسیار رکش تربودند. شرحی را که "کنت کورس" مورخ یونانی از خا نه های گلی آنها میدهد، بسیار آنچه امروز همسافری میتواند آبدای های مردم هزاره را ببینند کلاما" بسیار مردم حالیه این سرزمین تطبیق می کند." (۲) اسکندر بعد از تسخیر تمام افغانستان بسوی هند لشکر کشید، بعد از تصرف قسمتهایی از آن سرزمین حاصلخیز، از راه بلوچستان به سوی بابل (۳) بازگشت و در آنجا در اثر افراط در شرب مسکرات در تاریخ ۳۲۳ قبل از میلاد به عمر ۳۲ سالگی جان باخت، در حالیکه مرتکب کشتار و خرابی بسیار گردیده بود، بعد از او بیمن سردارانش در تصرف سرزمینهای مفتوحه نرا عذر گرفت. تا اینکه ایران و افغانستان به یکی از سرداران او بنام "سلوکس" واگذار شد. این مرد خود در بابل بساط حکمرانی پهن نمود و افغانستان را توسط والیان

(۱) - تاریخ افغانستان نوشته کهزاد و عثمان صدقی.

(۲) - تمدن ایرانی ص ۴۳۸ - نوشته چند تن باستان شناس فرانسوی.

(۳) - بابل شهر بزرگی بود که محل آن نزدیک بغداد فعلی قرار داشت.

خویشا داره میکرد. و این کشور تا سال ۱۳۵ - قبل از میلاد در دست یونانیان باقی ماند و در زمان تسلط آنان دسته‌هایی از مردم یونان که اغلب نظامی بودند در افغانستان ماندگار شدند و با مردم این سرزمین در آمیخته زاد و ولد نمودند که گفته می‌شود مردم نورستان که در شرق افغانستان سکونت دارند از اختلاط سربازان یونانی و زنان محلی به وجود آمده‌اند. و خود این مردم نیز خود را از بقایای سپاهیان اسکندر میدانند. هجوم و تسلط یونانیان بر افغانستان، در زندگی اجتماعی مردم این منطقه تا شیراتی برجای نهاد. از جمله: رسم الخط یونانی در کنار رسم الخط قدیم رواج یافت. رسم الخط قدیم افغانستان خط والفبای خروشتی بود که از الفبای آرامی مشتق شده بود. بساط فرمانروایی یونانیان توسط قبایل " پارت " که زبان پارسی از اسم آنان گرفته شده است، درهم پیچیده شد. بعد از انقراض یونانیان مدتی افغانستان وحدت سیاسی خود را از دست داده تحت فرمان امرای محلی اداره می‌شد.

سلسله " موریان "

=====

سلسله موریان از سلاطین هند محسوب می‌شوند و مؤسس آن " چندرا گوپتا " نام داشت که بعد از مرگ اسکندر در هند امپراطوری نسبتاً " بزرگی تشکیل داد و قسمتی از خاک افغانستان را نیز در تصرف درآورد. بعد از او پسرش به سلطنت رسید که حصص شرقی و جنوبی افغانستان کما فی السابقی در تصرف هند باقی‌ماند. سومین و بزرگترین شاه این سلسله " آشوکا " نام دارد که در حدود ۲۷۳ پیش از میلاد به قدرت رسید. وی امپراطوری وسیعی به وجود آورد که از " بنگال " تا حوزه " ارغنداب " و از " دکن " تا " میسور " را شامل می‌شد. آشوکا بعدها بر اثر تعلیمات بودایی از جنگ و خون‌ریزی بیزار شد. وقتی سپاهیان او برای تسخیر ناحیه " کانیگا " در ساحل شرقی هند دست به کشتار مردم این منطقه زد، وی بعد از شنیدن آن همه قتل و کشتار از آن فتح و پیروزی که به بهای خون هزاران انسان انجام شده بود، پشیمان گردید. در زمان این پادشاه دین بودایی رواج تمام یافت و در افغانستان نیز این دین، روبه توسعه نهاد. آشوکا یکی از پادشاهان نیک نام هند و مردم بزرگ بحساب آمده است. او به مردم مهربان بود و برای آبادی و توسعه کشور و گسترش دانش و خدمت به محرومین کارهای ذی قیمتی انجام داد. با اینکه خود بودایی بود اما به ادیان دیگر احترام می‌گذاشت. وی در ۲۳۲ قبل از میلاد بعد از ۳۹ سال سلطنت از دنیا رفت. بعد از او افغانستان به تدریج از زیر سلطه هند بیرون آمد. (۱)

(۱) - ر. ک. به : تاریخ افغانستان ج ۱ نوشته کهزاد و کشف هند ج ۱ از صفحہ ۲۲۰ تا ۲۲۵ و نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ - از ص ۱۴۰ تا ۱۵۰.

سلسله‌های هخامنشی و یونانی و موریای نسبت به مردم افغانستان بیگانه بودند و بعد از انقراض آنها مدتی افغانستان به شکل ملوک الطوائفی در دست خوانین بزرگ محلی اداره می شد تا اینکه قبیلۀ "کوشانی" شاهان از اقوام "سیتی" (یوچی) وارد افغانستان شده به تدریج قدرت یافتند و امرای محلی را برداشته حکومت بزرگی تشکیل دادند. این قبایل ابتدا در بین "توئن هوانگ" و "کی لی" در شمال غرب چین سکونت داشتند بعداً "دراثر فشار" هیوانگ نواحی "چین مسکن اصلی خود را رها نموده ابتدا وارد اراضی بین رودخانه سیحون و جیحون گردیدند، سپس در قرن اول میلادی، بلخ و نواحی اطراف آن را اشغال کردند. آنان دارای جمعیت بسیار و شامل هزاران خانوار بودند و بر تمام افغانستان فرمان روایی یافته داثره نفوذ خود را تا شمال هندو تا رود سند گسترش دادند.

بزرگترین شاه سلسله کوشانی "کانیشکا" نام داشت که بین ۱۲۰ و ۱۶۰ میلادی سلطنت کرده است. بعد از وی جانشانش به تدریج بسوی سرزمینهای کرم و حاصلخیز هند جذب شده، در میان آن ملت به تحلیل رفتند. آخرین شاه کوشانی از ۱۸۲ تا ۲۲۰ میلادی حکومت نمود و کوشا نیا جمعاً "۱۸۰ سال در افغانستان حکومت را نداشتند. در زمان آنان ادیان بودایی، برهمنی و زردشتی مورد احترام بودند. زبان کوشا نیا، زبان ختنی خوانده می شد. بعد از آنها مدتی افغانستان تحت آمریت و حکومت امراء کوچک باقی ماند. قبایل "سیتی" و "ویا" یوچی "به احتمال قوی زردپوست بوده اند؟ بعید نیست که بعضی زرد و بعضی سفیدپوست بوده اند.

یفتلی ها (هیاطله)

=====

یفتلیها مانند کوشا نیا جزء اقوام "سیتی" بودند که از جبهه شمال شرق در حوزه سیحون بسوی افغانستان سرازیر شدند و تا اوایل قرن سوم میلادی اراضی شمال جیحون را اشغال کردند. سپس در اوایل قرن پنجم میلادی جیحون را عبور نموده وارد افغانستان شدند. و در سال ۴۲۵ میلادی در تخارستان موفق به تشکیل حکومت گردیدند. پادشاه یفتلی ها با سلاطین ساسانی ایران جنگهای متعدد داشت. "اخشنور" مقتدرترین شاه این سلسله می باشد. او در حدود سال ۴۶۰ م تا سالهای اول قرن پنجم به مدت نیم قرن سلطنت نمود. و در یکی از جنگها پیش با ایران شکست سختی به سپاه ایران وارد ساخت و فیروز شاه ساسانی را اسیر گرفت. شاه ایران با اداء فدیۀ خود را آزاد نمود اما در سال ۴۸۰ م دوباره به افغانستان حمله ور شد و این بار توسط سپاه اشخنور کشته گردید. سلسله یفتلی تا ۵۶۶ م حکومت را نداشتند. سرانجام بدست ترکهای که با ساسانیان متحد شده بودند منقرض گردیدند. یفتلیها در عهد اشخنور به دودسته بزرگ تقسیم شدند. دسته ای حصن کوهستانی تخارستان را مرکز گرفته، در صفحات شمال هندوکش به طرف غرب متوجه شده

سا سانی ها را عقب را نندند. و دسته دیگر که در میان شان قبيله " زاو لیبی " شهرت بیشتر داشت در حوالی کابل و غزنی استقرار یافته و آن علاقه بنام ایشان " زابل " و " زابلستان " نامیده شد. که ولایت زابل امروز در جنوب غزنی جزئی از زابلستان (زاولستان) قدیم است. یکی از قبایل " هزاره " تا به امروز به اسم " زاو لی " یاد می شود که در جنوب غرب هزارت در حدودا جرستان و مالستان و جا غوری و نیز در ولایت ارزگان زندگی میکردند و در قتل عامهای بین سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ ه ق جمعیت بیشماری از این قبيله از میان رفت و عده بسیار اندکی از آنها تا کنون در جا غوری باقی مانده اند، و بعید نیست که همین " زاو لی های هزاره " از بقایای اقوام زاو لی یفتلیها باشند. که با این حساب هزاره ها کلاً به یفتلیها پیوندخواهند خورد. خصوصاً که مورخین اسلامی یفتلیها را (هیاطله) ترک نژاد دانسته اند. مورخین غربی نیز ترک بودن یفتلی ها را تأیید کرده اند. خوارزمی می گوید: هیاطل به زبان بخارایی مردقوی را گوید و هیاطله قومی بودند که بلاد تخارستان را داشتند و تراک خلج و گنجینه از بقایای آن مردمند. (۱) در " داثره المعارف ترکی " نیز یفتلی ها اقوام ترک نژاد شمرده شده، و اضافه می نماید که اصل یفتلی " اتلی " بوده که در ترکی به معنی سوارکار است. و آتیلا فرمانده اقوام " هون " مغولی نژاد که قسمتهایی از اروپا را بخاک و خون کشید نیز به معنی سوارکار است. احتمال دارد که او نیز از همین قوم بوده باشد. در " لغت نامه " دهخدا یفتلی ها جزء اقوام زردپوست به حساب آمده اند.

بعید نیست که اقوام یفتلی در واقع از دوتژاد مختلف زرد و سفید تشکیل شده و با هم در یک زمان وارد افغانستان شده باشند. (۲)

ترکها

=====

ترکان در زمان های دور در مناطق وسیعی که از غرب مغولستان و شمال غرب چین و کاشغرستان تا جنوب سائیریا گسترده بودند زندگی میکردند. و اراضی میان جیحون و سیحون و حوضه بالخاش تمام را اختیار آنان بود. و ابتدا زندگی چادر نشینی داشته به گله داری می پرداختند اما به تدریج به گشت و زرع عادت کردند. و به زندگی ده نشینی و بعداً " شهر نشینی آشنا شدند. آنان دارای صنعت فلزکاری و نساجی و باقی صنایع دستی بودند و در سمالخط سریانی را در الفبای ترکی قبول نموده بودند. و ترکان " او یخور " نسبت به سایر قبایل ترک بسیار پیشرفته بودند. و از " ترک " به معنی شجاع و نیرومند و جنگجو می باشد چون ترکان عموماً " مردم سلحشور و جنگجو بودند به این نام شهرت یافتند. بعضی مدعی شده اند که ترک به معنی کلاه خود است

(۱) - مفاتیح العلوم خوارزمی.

(۲) - بالاحصا رکابل ج ۱ ص ۳ و افغانستان در مسیر تاریخ و مقاله تحقیقی پرفیسور ولیدی طوغان " استاد دانشگاه استانبول درباره هیاطله و خلج.

و چون ترکان در جنگها کلاه خود به سرمی گذاشتند به این نام مسمی شدند. ترکان در قرن ششم میلادی امپراطوری وسیعی بوجود آوردند که از غرب مغولستان تا "ارال" وسعت داشت مؤسس آن شخص مقتدری بنام "تومنخان" بود که در سال ۵۲۵ م از دنیارفت و قلمرو پهناورش میان پسر و برادرش تقسیم شد. حصص شرقی آن که شامل "منگولیا" و غیره می شد به پسرش که "موکانخان" نام داشت تعلق گرفت و قسمت غربی، شامل کاشغرستان و حوزة سیحون و ارال و شمال شرق افغانستان میگردد به برادر تومنکه "ایستا می بیغو" نام داشت تعلق گرفت. ترکها اندکی قبل تر از این تاریخ بنای مهاجرت را گذاشته به سوی غرب و جنوب غربی پیش آمدند از جمله مناطق شمال و شمال شرقی تا مرکز افغانستان را به تصرف درآوردند. ترکان غربی بعد از ورود به افغانستان ابتدا با دولت ساسانی ایران متحد شده اقوام یفتلی را از میان برداشتند سپس میان نشان با ساسانیان بهم خورد و "تاردوخان بیغو" امپراطور ترکان در اوایل قرن ششم میلادی حکام ساسانی را از ایالات شمالی افغانستان بیرون راند. ترکان در سراسر تخارستان مستقر شده و چندین امارت کوچک تشکیل دادند که مجموع امارت های ترکان تخار تا ۳۰ امارت میرسید اما همه آنها از خان بزرگ که مرکز امارتش در قندوز بسودا طاعت داشتند.

ترکان مانند آریایی ها دارای قبایل بيشمار بودند تا جایی که سه فخرالدین مبارکشاه می نویسد: ترکان را قبایل بیشمار است و اگر کسی بخواهد، تمام اقوام ترک را بداند هرگز میسر نخواهد شد. سپس خود وی تا ۶۴ قبیله بزرگ ترک را نام می برد (۱)

ترکان در تاریخ اسلام نقش مهم داشتند. و بیشترین سلسله های سلطنتی را در عالم اسلامی تشکیل دادند. تا جایی که گفته می شد: "الدین عند العرب و الدولة عند الترك و الادب عند الفرس". (۲) دین از عرب و حکومت و سلطنت از آن ترکان و ادب و رنزد فارسیان است، ترکان در مصر و شمال آفریقا و آسیای صغیر و ایران و عراق و افغانستان و هندو... حکومت های بزرگ و نیرومندی تشکیل دادند که مجموع آنها تا چهل سلسله بزرگ و کوچک میرسند.

باری، در قرن هفتم میلادی سلسله "تانگ" از امپراطوران چین بر ترکان غربی از جمله ترکان افغانستان غلبه یافته آنها را از قدرت انداختند. در نتیجه افغانستان مدت یک قرن زیر نفوذ چینی ها بود. و مقارن ظهور اسلام از قدرت ترکان بسیار کاسته شده بود. (۳)

(۱) - تاریخ فخرالدین مبارکشاه ص ۴۷ چاپ لیدن.

(۲) - بخاطر دست آورد قرون وسطی ص ۲۵۷.

(۳) - لغت نامه ذیل کلمه "ترک" دائرة المعارف نوتالیف سعیدیان و تاریخ افغانستان نوشته کهزاد و ایران در عهد باستان نوشته جواد مشکور و مسیر تاریخ.

افغانستان مقارن ظهور اسلام به شکل ملوک الطوائفی اداره می‌شد. بررگترین امارت در این زمان حکومت "رتبیل شاهان" بود که وسعت خاک آنها در اوج قدرتشان از رودسند تا جبال هند و کش و از نورستان تا نزدیک بست گسترش داشت. رتبیلان از ۴۰۰ میلادی تا ۴۰۰ هجری حکومت کردند. و در این مدت چند دفعه تا نزدیک سقوط رسیدند و بارها در مقابل لشکرا سلام مقاومت نمودند. دائره فرمان روایی شان گاهی تا سیستان وسعت می یافت. مورخین اسلامی سپاهیان رتبیلان را ترک قلمداد نموده اند، احتمال دارد که رتبیلان خود نیز ترک بودند، که بعدها زبان ترکی را رها کرده باشند. احتمال دارد که رتبیل شاهان با زمانه یفتلی ها و یا با زمانه ترکان تبار باشند.

مقارن ظهور اسلام سرزمین کوهستانی هزارجات تحت فرمان امرای محلی اداره می شد و در غزنی و بامیان و بهسود و غرب هزارجات امرایی بودند که بعضا "از حکومت کابل پیروی می نمودند. چنانچه در غزنی و نواحی اطراف آن سلسله امرای "لاویک" (۱) امارت داشتند که بعد از نفوذ اسلام مسلمان شدند و تا قرن چهارم همچنان امارت خود را حفظ کردند، تا سرانجام بدست امیر سبکتگین برافتادند. و در بامیان و نواحی آن سلسله ای که از شاخه امرای غوری بودند بنام "شیران" بامیان حکومت داشتند. و در قسمت غرب و شمال غربی امرای شنسیه غوری فرمان میراندند که بعد از نفوذ اسلام همچنان بر سریر حکومت باقی ماندند و برداره حکومت آنها افزوده گشت.

هیوانک تسانک زایروسایح معروف چینی که به فاصله ۱۴ سال از تاریخ ۶۳۰ تا ۶۴۴ میلادی افغانستان را گردش نموده معلومات گران بهایی در مورد این کشور بدست می‌دهد؛ رومی نویسنده که: در تخارستان و اطراف آن چندین امارت کوچک وجود داشت که همه از خان بزرگ "قندوز" فرمان می بردند. هیوانک - تسانک مردم تخارستان را امانت دار، زرنگ و چابک سوار تعریف میکند. آنها البسه پشمی می پوشیدند. بیشترشان دیانت بودایی داشتند و اندکی هم بردیانت برهمنی بودند. روحانیان و پادشاهان شان از قبيله "توکیو" (ترک) بودند و در سنه ۶۳۰ م "تاردوشاد" پسر بزرگ "خان یلدوز" (۲) در تخارستان حکومت داشت و تمام تخارستان زیرنگین او بود. در همین زمان که هیوانک تسانک در تخارستان سیاحت میکرد. اتفاقا "تاردوشاد" یک توطئه داخلی کشته شد و پسرش بجای او به سلطنت رسید. پرنیز مانند پدر مردمنور افکرة مهمان نواز و دین پرور بود. از جهات نگرد چینی با مهربانی پذیرایی کرده و از وی خواست که با علماء کشورش دیدار نماید و با آنان مصالحه و گفتگو نماید. سیاح چینی این تقاضا را پذیرفت و به دیدن عده ای از علماء بزرگ قندوز و بلخ و بامیان و بگرام نایل شد و در شهر قندوز پایتخت آن روزه با دانشمندی

(۱) - به صورت (لویک) و (لویح) نیز آمده است.

(۲) - یلدوز واژه ترکی به معنی ستاره و اکثر اسم افراد قرار میگیرد.

بنام " دهرمه سینا " آشنا شد که دانش بسیار داشت ، این دانشمند غیرا ز مملکت خود در هند نیز مطالعاتی نموده بود . آواز شهرتش تا سرزمینهای ما و راه پامیر و درولایت " سینکیانک " رسیده بود ، و او را استاد قوانین مذهبی لقب داده بودند ، علماء کاشغر و ختن برایین عقیده بودند که هیچ کس با او مناظره نمی تواند ، سیاح چینی در معبد مشهور " نوبهار " بلخ با دانشمند بزرگی بنام " پراجناکارا " دیدار نمود که سرحلقه راهبان و دانشمندان سرزمین خود بود و او آنها را چینی را در طی مسافرتش از بلخ تا کاپیسا همراهی و بدرقه نمود . علاوه بر او دودانسمند بزرگ دیگر نیز در معبد نوبهار بودند . در بامیان دو نفر راهب بزرگ زندگی میکردند که در فلسفه مذهبی و قوانین دینی معرفت زیاد داشتند . زایر چینی در بامیان مجسمه های فراوان از " بودا " مشاهده نمود که ستهای آن بسیار بزرگ بود و ظاهراً آنها از طلا و جواهرات و نقاشیهای گوناگون پوشیده بود ، یکی از این بوداهای بزرگ بر روی زمین به حال خوابیده قرار داشت و دوتای دیگر در کمر کوه به حال ایستاده خفته شده بودند .

مذهب بودائیسم سه صدال قبل از میلاد در بامیان راه یافت و رفته رفته این شهر را به صورت یکی از بزرگترین مراکز مذهب بودایی تبدیل کرد به قسمی که در اوج شکوفایی آن قریب ده هزار راهب بزرگ و کوچک در غارهایی که در دل کوه حفر شده بودند به ریاضت و عبادت و تعلیمات مذهبی می پرداختند . و سالانه هزاران زایر بسوی این شهر سرازیری شدند . امروز از مجسمه بودایی خوابیده که زایر چینی آنرا دیده است . اثری باقی نمانده است و اما دو مجسمه بزرگ که در حال ایستاده بوده اند اکنون همچنان برپا اند . و سالانه عده زیادی از جهان گردان را بسوی خود می خوانند . یکی از آنها ۳۵ متر و دیگری ۵۳ متر ارتفاع دارد که بزرگترین مجسمه در جهان محسوب میشود . و اما از زیور آلات آن خبری نیست جز آنکه مقداری از نقاشی بسیار زیبا و به رنگهای مختلف در رواق و ایوان آنها باقی مانده که مهارت مردم آن زمان را میرساند . احتمال دارد ظاهراً این مجسمه ها از ورق طلا پوشیده بودند که در قرن اول و دوم هجری طلاها و جواهرات آنها توسط مسلمین اخذ ، و مجسمه خوابیده بر روی زمین تخریب شده باشد . و بعدها نیز قسمتی از مجسمه قرار گرفته در بغل کوه به دستور همسر ، امیر دوست محمد خان به توپ پراکنده شد . چند سال قبل از دره " ککرک " بامیان یک مجسمه مدتری از زیر خاک کشف شد . باری ، هیوانک تسانک مردم بامیان را خشن و شجاع تعریف میکنند و از قیافه چینی مآب آنها دچار شگفتی می شود . و با شاه محلی بامیان ملاقات نموده مدتی مهمان او بوده و با او به شکار رفته است . زایر چینی در طول خط سیر خویش از بلخ ، قندوز ، بامیان ، کاپیسا ، لغمان ، غزنی تا قندهار ، جمعا " ۱۲۲۰ معبد بودایی و هشت هزار راهب دیده است . و در وجرستان (اجرستان کنونی) در حوالی جاغوری که او آنرا " چکوده " (Jaguda) ضبط کرده سیاحت نموده و در شمال آن در منطقه " قولی شی ساتانگ نا " که در دامنه های کوه با سارچشمه هیرمند و رودکابل را در بر میگیرد (بهسود خالیه) از شاهي حرف میزنند که ترک نژاد بوده است ، جهانگرد مذکور حد و ابعاد بویا را کویای آن روز آمده و پایتخت آن را " هساله " (هزاره)

نگاشته است و می گوید از هساله چشمه ساری خیزد و به چندین شعبه تقسیم می شود و اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است ، مردم آن خوشدل و آزاده اند . در اصول جاووکری مهارت دارند . تحریر و زبان شان با سایر ولایات اختلاف دارد .

اینکه زبان مردم این نواحی با زبان همسایگان تفاوت داشته احتمال دارد که مردم آن زمان به زبان ترکی ویا مغولی حرف میزدند و اگر فارسی هم می گفتند با زبان سایر مناطق افغانستان تفاوت داشته است . چنانچه امروز نیز لهجه هزارگی با سایر لهجه های فارسی تفاوت دارد . غلامست و نشانهای که هوانگ تسانگ از مردم بامیان ، بهسود ، جاغوری ، ارغنداب و اجرستان ، بدست میدهد کاملاً " به مردم هزارجات حالیه تطبیق میکند .

چند سال قبل از دوره " ککرک " بامیان صورت نقاشی شده پادشاهی کشف شد که موسیو " هاکن " باستان شناس فرانسوی لقب او را " شاه شکاری " گذاشت و احتمالاً همین شاه میزبان هیوانگ تسانگ بوده است . قیافه این شاه به مردم هزاره شباهت دارد . علاوه بر آن تعداد کثیری مجسمه و نقاشی کشف شده از بامیان و سایر نقاط افغانستان ، صورت چینی مآبی دارند . بنابه نوشته کهزاد اخیراً " از بامیان در اشکاو و شهای علمی ، آثار کتابخانه ای کشف شد که اوراق بسیار کهنه کتابهای بودایی در آن وجود داشت ، کشف چنین کتابخانه ای بسیار ترقی دانش در آن زمان می باشد .

در شمال هند و کش سلسله ای از شاهان بنام " تکیان شاهان " (تگن - شاه) حکومت داشتند که بعضی از مدققین از روی سکه های کشف شده آنان را با سلاطین ترکی تخارستان پیوند داده است . احتمال دارد که یک شاخه از تکیان شاهان تخار در حدود جنوب غرب هزارجات نزدیک قندهار حکومت نموده اند و " تکیان آباد " که شهری در نزدیک قندهار و در شمال غرب آن قرار داشته است توسط همین شاهان آباد شده باشد . و اما در حدود بادغیس یک سلسله مسرای محلی فرمان روایی میکردند که به نام " نیزک " (نیسکه) یا نیزک طراحان بادمی شدند و در برابر قوای اسلام سخت مقاومت کردند . دوران فرمانروایی آنها را از ۶۸۱ تا ۷۰۹ گفته اند . مورخین مسلمان فرمان روایان بادغیس را " ترک " نوشته اند و کلمه " طراحان " نیز ترک بودن آنها را تایید میکند و بر مسکوکات کشف شده امروای بادغیسی به خط یونانی " شاه تسرک نیسکه " (SHAH TRAKA NISAGA) نوشته شده که تأیید دیگری بر ترک بودن آنها است .

باری ، مقارن ظهور اسلام ، سیستان و هرات و توابع آن تحت تاثیر ساسانیان ، کیش زردشتی داشتند . شرق افغانستان و هزارجات و زابلستان و بامیان ، خوات ، وردک ، وادی ارغنداب ، دامنه سلسله جبال هندوکش و شمال آن از دیانت بودایی پیروی میکردند . طبق کشف استخوانهای انسانی در داخل کوزه های گلی از بورجیگی و جیرگی ، رواج دیانت زردشتی در این منطقه رامی رساند . در بعضی مناطق افغانستان دیانت مانوی و در بعضی نقاط برهمنی وجود داشت و در ترکستان افغانستان بودایی و زردشتی در کنار

هم دیده می شد. معبد "نوبهاربلخ" زیارتگاه بوداییان و زردشتیان بود چنین به نظر می رسد که آزادی عقیده و پرستش رعایت می شد. کسی به مخالف عقیده خویش تعرض نمی کرد. زبان مردم افغانستان: فارسی دری، تخاری، ترکی، سانسکریت، ولهجه های سگری، هروی، زاوولی و بعضی لهجه های دیگر بود. در جنوب این کشور در حدود پکتیا احتمالاً "زبان پشتو" رواج داشته است و در هزارجات فارسی مخلوط با ترکی و مغولی رواج داشت. مناطق: تخارستان، ختلان، نواحی بادغیس و شمال کشور محل سکونت اقوام ترک بود. دولت ترکها غربی در موقع ظهور اسلام از میان رفته و تحت حمایت چین قرار داشت و در سال ۶۲۰ م مختصر استقلالی یافت و بسزودی زیر تابعت دولت ترک شرقی که آن هم در حدود ۶۸۳ - از تحت حمایت چین خارج شده بود درآمد. با وجود این، استقلال هر دو دولت ترک شرقی و غربی دوامی نکرده و فقط یکی از قبایل ترک معروف به "ترکش" قدرت و استقلالی پیدا کرد و امارتی به وجود آورد که در ۱۲۰ هجری به دست نصر بن سیار عامل اموی منقرض شد.

مدارک این فصل:

ایران در عهد باستان صفحات ۶۴ و ۶۵ و ۵۰۱، تاریخ طبری، ابن اثیر، و فتوح البلدان بلاذری، تاریخ افغانستان جلد اول و دوم نوشته کهزاد و عثمان صدقی، افغانستان در مسیر تاریخ، افغانستان بعد از اسلام، مجلس امیر خسرو بلخی صفحه ۸۷ مقاله عبدالحی حبیبی، دائرة المعارف آریانا ذیل کلمه "رتیل"، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان صفحه ۱۵ تا ۲۱۴ و ۲۱۵ نوشته حسن پیرنیا، تمدن ایرانی مقاله فوشه ترجمه دکتر عیسی بهنام صفحه ۴۳۸، سالنامه کابل مورخه ۱۳۳۷ مقاله کهزاد تحت عنوان "افغانستان در جریان تاریخ"، افغانستان در پرتو تاریخ قسمت مربوط به بامیان، آثار بودایی بامیان، از پرویز تانچکیز نوشته سید حسن تقی زاده از صفحه ۱۱ تا ۱۹.

نفوذ اسلام در افغانستان

اسلام دین وحدت، مهر، محبت، عدالت و مساوات که همه انسانها را از هر نژاد و هر سرزمین که باشند، بدون کوچکترین امتیاز برادر و برابر میدانند. اسلام دین علم و دانش است، فراگرفتن دانش را بر مرد و زن واجب قرار داده است. و اولین آیاتی که به پیامبر نازل شد قبل از هودستور دیگر، فرمان، خواندن و فراگرفتن دانش را میدهد. و برای تاکید بیشتر آن فرمان را تکرار میکنند، تا به فراموشی سپرده نشود. و باز در همین آیات اولیسه سخن از علم و قلم میراند. و در قرآن داستان خلقت آدم را بیان کرده؛ میفرماید: به فرشتگان دستور دادم تا در برابر او به سجده بیاورند زیرا آدم میدانست چیزی را که فرشتگان نمی دانستند. این بالاترین حد تقدیر از تمام دانش دانشمند است.

اگر اسلام به آن قسمی که قرآن عظیم الشان بیان داشته است، بسـر مسلمین امروز شناسانده شود، به یقین مسلمانان وضع اسفناک فعلی را نخواهند داشت. اسلام عالی ترین و بهترین برنامها را برای تربیت و پرورش و تنگام و ترقی روح پرتلاطم بشری بیان داشته است. و اگر دین نباشد چه چیزی میتواند روح تشنه انسانی را سیراب کند؟ اسلام برای سعادت جامعه دستوراتی را بیان داشته که اگر به آنها عمل شود؛ امنیت، عدالت، محبت، عاطفه در جامعه باز خواهد گشت و وجدانها بیدار خواهد شد. اصولاً "دین در اعماق جان انسانی نیرویی ایجاد میکند که انسان را در هر زمان و مکان ولو در خلوت ترین مکانها از ارتکاب اعمال ناروا باز میدارد. اسلام میگوید: انسان موجود فناناپذیر است و مرگ فقط طی یک مرحله به مرحله دیگری از تکامل و انتقال از عالمی به عالم دیگر است که هرگز نباید آنرا پایان زندگی تصور نمود. رشد و تکامل روان بسته به اعمالی است که انسان انجام میدهد، و هر کس در گرو کردار خویشتن خواهد بود. و بالاخره اسلام دین تلاش و تکاپو و کیش تعقل و تدبر است که جامعه و انسان را از تحجر و انجماد و رکود رهایی می بخشد. ما معتقدیم که برای رهایی از هزاران نابسامانی امروز جز بازگشت به قرآن و اسلام راستین راه دیگری وجود ندارد. باری، ظهور اسلام یکی از بزرگترین پدیده های بود که در تاریخ بشری رخداد و با آمدن آن مسیر تاریخ بسیاری از جوامع بشری عوض شد. و در حیات رسول الله مبارک قسمت اعظم شبه جزیره العرب مسلمان شدند و بعد از آن حضرت با زدا منة فتوحات اسلامی در حال گسترش بود. ایران و مصر و شامات در زمان خلیفه دوم (رض) اسلام را پذیرا گشتند. و اما در افغانستان برای اولین بار در زمان خلیفه سوم اسلام راه یافت. سپاه نیرومند و سخت کوش مسلمین بعد از آنکه قسمت اعظم ایران را طی نبردهایی به تصرف در آوردند بسوی خراسان بزرگ پیش تاختند و در طی جنگهای متعدد سیستان، هرات، زمین داور، و صفحات شمال افغانستان را مسخر نمودند. دامنه فتوحات مسلمین در زمان اموی ها در افغانستان توسعه یافت. و مسلمانان در ابتدا با شعار برابری و برادری، بسوی سرزمینهای فتح نشده پیش میروانند و می گفتند: جئنا لنخرج العباد من عباده العباد الی عباد الله ومن جورا للحکام الی عدل الاسلام ومن هیک الدنيا الی سعته^(۱) ما آمده ایم تا مردم را از بندگی اربابان زور و قدرت که مخلوقی بیش نیستند برهانیم و بسوی بندگی الله دعوت کنیم و از ستم زما مداران و حکام به عدل اسلام باز آریم و از جهان تنگ بجهان وسیع رهنمایی کنیم. و یگانه پیشرفت اسلام در این سرزمینها همین شعار مساوات و برابری آنها بود که باعث جلب توده محروم و ستمکشیده میگردید. چون ظلم و ستم شاهان و امرای محلی و خوانین چه در ایران و چه در خراسان به اوج خود رسید و بود. بقسمیکه یزد کرد سوم شاه ایران وقتی از مسلمین شکست خورد و بسوی

(۱) - فایده و لزوم دین ص ۲۸۴ - از محمد تقی شریعتی .

" مرو " فرارکردتنها در هنگام فرار یک هزار آشپز و یک هزار سراینده و نوازنده و دوهزار با زشکاری همراه خود داشت.

جا معدا یران و خراسان مثل هندیک جا معده بسته بود که هیچ طبقه ای نمی توانست به طبقه بالاتری صعود کند و تقریباً " همان نظام " کاست " در اینجا عملی می شد. روی این جهت توده های مردم که از وضع موجود ناراضی بودند چندان مقاومتی در برابر مسلمین نکردند، تنها رؤسا و خوانین بودند که سرسختانه مقاومت نمودند. سپاه اسلام که در جنگهای صحرایی مهارت داشتند سرزمینهای سیستان و هرات و تمام ترکستان افغانستان را تا حدود ختلان و تخارفت فتح کردند. اما قسمتهای شرقی مانند کابل و اطراف آن و کوهستان غور سالها مقاومت ورزیدند. حتی جمعیت کشیری از اهالی غور تا قرن چهارم به دین آبا ئی خود باقی بودند و در زمان سلطان محمود غزنوی اسلام اختیار نمودند.

مسلمین در سال ۲۱ هجری به سرکردگی " عاصم " ابن عمر به سیستان حمله کردند. سیستان در آن زمان آباد و پر نعمت بود و مردم آن پیش از اسلام با اهالی قندهار همواره در جدال بودند و همچنین با ترکها که در مرز دور بودند می جنگیدند. (۱) ربیع ابن زیاد حارثی یکی دیگر از فرماندهان عرب بود که بعد از آنکه قسمتهایی از سیستان را فتح کرد. بسوی شهر " زرنک " (زرنج) پیش را ند. و مرزبان زرنک با او قرارداد صلح بست. ربیع بعد از تسخیر آنجا به دژ " سنارود " پیش رفت و از آنجا گذشت و به فرنین رسید و اهالی فرنین مقاومت کردند اما شکست یافتند. آنگاه ربیع دوباره به زرنک آمد و دو سال و نیم در آنجا مقام کرد و در این مدت چهل هزار برده گرفت. پس از او عبدالرحمان بن سمره والی سیستان شد و او همان روش ربیع را ادامه داد. (۲)

مسلمین از طرف غرب و شمال با سرعت پیشروی کردند. ابتدا هرات را تسخیر نموده پس بسوی صفحات شمال پیش را ندند. و در سال ۲۲ هجری اهالی تخار به قصد مقاومت لشکر فراهم نموده علیه مسلمین وارد پیکار شدند. همچنین مردم جوزجان، (گوزگان) و طالقان و فاریاب و توابع آنها با عده و عدد، داخل نبرد شدند. شاه چغانیان (صفغانیان) براخنداسن قیس فرمانده مسلمین حمله برد و جنگ سخت در گرفت آخر الامر مسلمانان ظفر یافتند و اخسف بلخ و نواحی آن را تصرف نمود. (۳) نه سال بعد یعنی در تاریخ ۳۱ زمین داور فتح شد و در جنگی که میان اعراب و مردم این منطقه رخداد، تلفات سنگینی به هر دو طرف وارد گردید که تنها کشته شدگان مسلمین به چهار هزار نفر میرسیدند. فرمانده سپاه اسلام در اینجا عبدالرحمان بود. سرانجام کفار زمین داور شکست یافتند و مسلمین غنائم بسیاری به چنگ آوردند. از جمله مجسمه یک بت زرین بود که چشمانش از یاقوت ساخته شده بود و آن را از معبد

(۱) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۷۳ افغانستان بعد از اسلام از حبیبی.

(۲) و (۳) - ر.ک. به: ترجمه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۷۳ و ۲۱۰ و ترجمه تاریخی طبری فصول مربوطه، افغانستان بعد از اسلام فصل مربوطه.

"زور" که در زمین داوری بود بدست آوردند. مردم این سرزمین قبل از آن آفتاب پرست بودند. (۱) کابل در سال ۴۶ هجری موقتاً "بدست عبدالرحمان بن سمره فتح شد اما بعد از مدتی دوباره رتبیل شاه بر آن تسلط یافت و این شهر تا قرن چهارم هجری همچنان در دست کفار بود. گرچه عسدهای از مسلمانان نیز با امنیت در آن زندگی میکردند. حماری که در اطراف این شهر بود و تا هنوز آثار مخروبه اش برجای مانده به دستور رتبیل شاهان و بخاطر جلوگیری از حمله مسلمین به دور این شهر کشیده شده است. در بعضی نبردها مسلمین از سپاه ترک کابل شاهان تلفات سنگینی متحمل می شدند.

مسلمین در مدت ۲۰ سال، سیستان، بخت، قندهار، زمین داور، هرات بادغیس، و شام صفحات شمال افغانستان را فتح نمودند. و طبقات محروم جامعه بعد از آگاهی از حقیقت اسلام، آنرا بعنوان یک دین نجات بخش از جان و دل می پذیرفتند و سپس خود نیز در صف مجاهدین قرار گرفته علیه کفار هموطن خویش شمشیر میزدند. اغلب خوانین و اشراف بودند که اسلام را مخالف منافع خویش دیده اقوام و زیردستان نا آگاه خود را برضد آن بسیج میکردند و در آخر مجبور به تادیبه، جزیه میگردیدند. (۲)

افغانستان در دوره اموی

همانطور که بیان کردید اسلام در عرض خلفای راشدین در افغانستان راه یافت که متأسفانه عمراً این دوران بسیار کوتاه بود و قبل از آن که مردم این سامان حقیقت اسلام را دریا بند و حلاوت آنرا بیچند، گرفتار بینی امیه گردیدند. بعد از شهادت مولای متقیان حضرت علی علیه السلام، خاندان اموی بر سرزمینهای وسیع اسلامی تسلط یافتند. دین مقدس اسلام را که منادی آزادی و مدافع محرومین بود، درست در جهت عکس آن در آوردند، و آنرا وسیله جهان کشایی و به زنجیر کشیدن ملت های دیگر قرار دادند. سیاست این سحره خبیثه، بر اساس زور و تفرار، و برتری عرب بر غیر عرب استوار بود. ملل تا بعد از آنکه مسلمان هم شده بودند، بروشهای گوناگون توهین میکردند. و از در آستان خائش خویش را می انباشتند. دربار ساده خلافت اسلامی، نظیر دربار شاهان روم و ایران مجلل، پر شکوه و پر مصرف گردید. خلفای اموی در لجن عیاشی و سهو ترانی غرق شدند. امور عمده دولتی در رتبه اول به خاندان اموی و در رتبه دوم به عربها منحصر گردید. زندانیهای عریض و طویل ساخته شد و اقوام شکنجه در آنها معمول بود. معاویه خال المومنین بنیان گذار سلسله اموی در نامه مفصلی که برای زیاد بن

(۱) - شهر زور و معبد زور در زمین داور در غرب هزارجرات بوده است.

(۲) - ر. ک. به ترجمه کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۳ و ۲۱۰ و ترجمه تاریخی فصل مربوطه، و افغانستان بعد از اسلام فصل مربوطه.

سمیه (زیادابن ابیه) که در آنوقت از طرف او حاکم خراسان بود ارسال داشت سفارش نمود که : " مراقب مسلمانان عجم (۱) باش و آنان را همپایه عسرب قرار داده . عربها می توانند آنان زن بگیرند اما آنان حق ازدواج با زنان عرب ندارند . عربها از آنها ارث می برند اما آنان هرگز در معیشت بر آنها سخت بگیر و در جنگها باید در صف اول بکار گرفته شوند و به کارهای پست آنان را بگمار و کارهای مهم دولتی را بر آنان و امکذار . آنان حق امامت بر عرب ندارند و نباید پیشروی اعراب را به برون روی در صف اول بنشینند . الخ (۲) بنی امیه بر جمع کردن مال حریص بودند . و حکام شان در مناطقی مفتوحه از مسلمانان مالیات سنگین میگرفتند . هریک از حکام در دوره ما موریت خویش که اغلب زودگذر هم بود خزاینی بزرگ می اندوختند و سپس به اسراف و تبذیر مشغول می شدند . توده های محروم که در ابتدا با عشق و علاقه به اسلام رو آورده بودند بعد از مدتی چون بیداداموی ها را مشاهده کردند در کمال یاس و ناامیدی سربشورش بر می داشتند و در بعضی مواقع حتی از اسلام رو میگردانیدند . و یا بنا حق از طرف دستکاه حاکمه متهم به ارتداد می شدند . از آن جمله مردم غور (هزارجات حالیه) در سال ۴۵ هـ به اتهام ارتداد درهم کوبیده شدند . (۳)

در سال ۵۱ هـ مردم بادغیس و کنج رستاق قیام کردند و " شداد بن خالد اسدی عامل اموی برایشان تاخت ، قومی را بکشت و تنی چند را اسیر نموده به بردگی گرفت . در سال ۵۳ هـ عبیدالله ابن زیاد (همان فرد پلیدی که امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند) والی خراسان شد و بیداد بسیار نمود . دهات را ویران و باغها را از ریشه برکند . بعداً " برادر او برمسند حکومت خراسان تکیه زد و همان روش ظالمانه عبیدالله را ادامه داد . حتی همسر او زیورات یکی از زنان متمول خراسان را به عاریه گرفت و چون از آن زیورات خوش آمد دیدیگر به صاحبش پس نداد . (۴)

طلحه الطلحات که یکی از اسخیا عرب به شمار میرود در عهد یزید ابن معاویه در سال ۶۰ هـ والی سیستان شد و به زودترین زمان ثروت هنگفت جمع آوری نمود . و با سخا و تمندی به بریز و بیاض مشغول شد . و به اصطلاح از کیسه خلیفه می بخشید ، آنچه را که بزور از کیسه مردم در آورده بود . در سال ۷۹ هـ عبیدالله ابن ابی بکره از طرف حجاج ثقفی به ایالت سیستان منصوب شد و ترتیب شاه طبق معاهده مجبوره تا دیباج و خراج گردید . اما گاهی در تادیبه آن تاخیر واقع میشد ، حجاج به عبیدالله نوشت که : برای جنگ با ترتیب لشکر تهیه کن و تمام فلاع و سنکرها را و او را ویران و مردان جنگجویان دربند کشد و زنان شان را اسیر نماید . عبیدالله مذکور به ترتیب لشکر

(۱) - عجم بمعنی گنگ و کسی که سخنانش فهمیده نشود . اصطلاحاً بر غیر عرب اطلاق میشود .

(۲) - سفینه البحار ج ۲ ص ۱۶۵ - تالیف شیخ عباس قمی چاپ نجف .

(۳) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۳۲ .

(۴) - ترجمه فتوح البلدان ص ۲۹۹ قسمت مربوط به ایران .

کشید و داخل کشور شد، غنا ثم بسیار بدست آورد. در یکی از جنگها ترکهای تابع رتبیل ابتدا در برابر سپاه عرب عقب نشینی کردند و موضع خود را یکی پس از دیگری تخلیه میکردند. و مسلمانان آنجا را متصرف می شدند. تسایا اینکه به شهر بزرگ (احتمالا "کابل") نزدیک شدند. فاطمه میان آنها تا شهر فقط هجده فرسنگ مانده بود که ناگهان ترکها تمام راهها را بروی مسلمین بستند و دره ها را در محاصره گرفتند و مسلمین یقین کردند که همه هلاک خواهند شد. ناکزیر عبیدالله تن به صلح داد و مبلغ هفتصد هزار درهم باج به رتبیل پرداخت که راه را بروی آنان باز کند تا مسلمین به سلامت به سیستان برگردند. (۱)

در سال ۸۴ هـ یزید ابن مهلب قلعه نیزک این طرخان پادشاه بادغیس را که ترک نژاد بود و دژ مستحکمی داشت فتح کرد. (۲)

دو سال بعد پس از طرد آل مهلب از خراسان قتیبه با هلی از طرف حجاج به امارت خراسان منصوب شد. او به نیزک طرخان نوشت که اسیمران و کفر تاران مسلمان را که در دست دارند آزاد کند. نیزک با قتیبه صلح کرد بشرط آنکه قتیبه وارد بادغیس نشود. (۳)

در سال ۸۹ - قتیبه بخارا را رافتح کرد، نیزک چون خبر فتح بخارا را شنید بیمناک شد و به طخارستان رفت و خود را بده "خلم" رساند و قتیبه را غیا با "از امارت آن سامان خلع کرد. و به سپهبد بلخ و بازان پادشاه مرو رود و پادشاه طالقان و شاه فاریاب و بزرگ جوزجان که ترک بودند پیام داد که آنها نیز قتیبه را خلع کنند و همه متفقاً "علیه اعراب قیام نمایند. آنان نیز که از ظلم بنی امیه به ستوه آمده بودند دستور نیزک را اجابت کردند. سپس نیزک با آنها فرار گذاشت که در بها لشکر آساده کنند و با قتیبه وارد پیکار شوند. و به کابل شاه نیز نامه ارسال داشت و از او یاری خواست. جیغویه (جیغویه) پادشاه طخارستان چون ضعیف بود و سپاه چندان نداشت نتوانست با نیزک بادغیسی متحد شود. لذا نیزک او را گرفت و در بند کرد. و عامل قتیبه را از آن سامان بیرون نمود. قتیبه که از فضا یا با خبر شد بسوی طالقان لشکر کشید و جنگ شدید راه انداخت و مردم زیادی کشته شدند. (۴)

سال دیگر قتیبه موفق به تسخیر تمام ترکستان شد. نیزک را با حیل و کفر تار نمود و نا بودش کرد. (۵)

در همین سال یعنی ۸۹ - قتیبه، بلخ را گشود و آنرا به ویرانه های تبدیل کرد. و دوازده هزار نفر از هواداران نیزک را از دم تیغ گذارید. بعد از فتح طالقان و مرور و مرغاب و بلخ تمام اسرای جنگی را که از مناطق یاد شده گرفته بود در طول چهار فرسنگ قطار نموده بدراخت. مردم جوزجان و شومان و فاریاب که چنین دیدند از ترس به جنگ برخاستند. قتیبه

(۱) و (۲) و (۳) و (۴) و (۵) ترجمه کامل ابنسینا اثیرج ۷ صفحات...

بعد از غلبه بر فارباب آن را آتش زد و بسوخت از این رو او را محترق خوانند^(۱)
 در سنه ۱۰۷ - یک نفر افراسم شهراموی بنام "ابومنذر" سداب بن عبدالله
 قسری "در جای قتیبه امیر خراسان شد. او به غرستان یورش برد. نمرون
 امیر محلی غرستان بعد از مقابله چون توان مقاومت بیشتر در خوندنیا فست
 بناچار ملج کرد. و اسلام را پذیرا گشت. اما اسد از سوقیا تی که به ولایت
 غور و غرستان نمود چندان نتیجه مثبت نگرفت. در سنه ۷۳۰ م عربها هجده
 هزار عسکر به ولایت تخارا اعزام کردند.

و متعاقبا "ده هزار نفر سوز نمودند اما نتیجه فایده بدست نیاوردند. در
 سال ۱۱۹ ه. اسد به جنگ خاقان ترک در ختلان لشکر کشید اما کاری از پیشش
 نبرد و پس از تحمل تلفات سنگین ناکام بسوی بلخ مراجعت کرد. مردمان
 بلخ که قلبا "از شکست او خوشنود بودند از روی تمسخر در باره او سرودند:
 "از ختلان آمذیه برو تباه آمذیه" "آواره با ز آذیه خشک و نزار آمذیه"
 این شعریکی از اشعار بسیار قدیمی در زبان فارسی است که تا کنون
 بیا دگرا مانده است.

در سال ۷۳۷ میلادی عده یی کثیری از مردم بلخ مسلمان شدند و در همین
 سال تعداد عساکر اموی تنها در ترکستان به ۵۴ هزار نفر میرسیدند بدین
 تفصیل: از بصره نه هزار نفر از بکر هفت هزار از قوم عبدالقیس چهار هزار
 از قبیلہ ازد ده هزار از کوفه هفت هزار از موالی نیز هفت هزار نفر. (۲)
 دولت اموی در جمع مال و اسراف و تبذیر شوق عظیم داشت تا جاییکه
 حکام شان مثل: "اسرس" در سال ۷۲۷ م در ماوراءالنهر از مردم تازه
 مسلمان شده جزیه یا مکر فرا گرفت و آنها بناچار سر بشورش نهادند و به کمک
 ترکها با عربها جنگیدند. (۳)

امیه ابن عبدالله که در زمان عبدالملک امیر خراسان بود به خلیفه
 نوشت که خراج خراسان برای آشپزی من کافی نیست! "خاندان مهلب
 نیز در دوران امارت خویش از هیچ گونه اسراف و تبذیر کوتاهی نکردند.
 یزید مهلبی رسمی گذاشته بود که با بده سال یکبار شروتمندان دعوتی از
 امیر عرب بکنند آنچه می توانند هدیه پیشکش نمایند. یکی از فتودالهای
 بزرگ بساطی به عنوان هدیه نوروز آراست که کمتر نظیر داشت زیرا در
 سباط (۴) مجسمه های زرین و سیمین مرصع و مکمل به انواع جواهرات و ظروف
 طلا و نقره بود که در آن مقدار جواهر و در سیمین و غیره مشاهده میشد و فرش
 بسیار گسترده پرده های حریر و آفتاب به لکن مرصع و تنکهای شراب و جامهای
 بلورین و زرین و لباسهای زربفت و اشیاء قیمتی دیگر بود و خود آن مرد دست

(۱) - دو قرن سکوت صفحه ۱۷۳ نوشته عبدالحسین زرین کوب.

(۲) - دو قرن سکوت صفحه ۱۲۷ و افغانستان بعد از اسلام ص ۱۷۴.

(۳) - دو قرن سکوت صفحه ۱۱۹.

(۴) - سباط: سفره خوان و آنچه که در ضیافت بر زمین پهن کنند، بساط
 ضیافت.

بسته ایستاده و تقاضای قبول آن مانده بود. یزید مہلبی تمام آن اشیاء کراشیہ را بہ امرای عرب بخشید. (۱)

عبدالرحمان این زیادہ در مدت امارت خویش از دست رنج مردم خراسان آنقدر مال اندوخته بود کہ بعدہا چون حجاج ابن یوسف ثقفی براو غضب کرد ، ہشتاد میلیون درہم را کہ او از مردم گرفتہ بود حجاج آنہا را از وی گرفتہ خود حجاج در سال ۹۵ ہ وقتی مرد در خراسان شویست و نوزدہ میلیون درہم بود. (۲)

در سال ۱۲۰ ہ والی ہرات ہدایایی تقدیم دمشق کرد کہ دو قصر طسلا و نقرہ و ابریقیہای از طلا و نقرہ و کاسہ ہای زرین و دیباہای قوہی و مروی و مروی با آن بود. (۳)

از غنائم بیشمار ی کہ از اطراف و مردم نومسلمان بدست می آمدنہ تنہا مردان عرب حقوق مفت و ہنکفت می گرفتند بلکہ زنان شان و حتی اطفال شان از غنائم بہرہ داشتند. (۴)

کارگذاران بنی امیہ بہ بہانہ ہای گوناگون ، ملک و مزرعہ و باغ مردم را تصاحب می کردند. یکی از سیاستہای آنان دربیرون را ندن مردم بموی آن بود کہ عربہا را با کوچ و خانوادہ ہا شان در منطقہ پرنعمت اسکان میدادند. چنانچہ در سال ۶۷۰ م پنجاہ ہزار عسکر عربی بہ شکل خانہ کوچ بہ قیادت ربیع ابن زیاد حارثی وارد بلخ شد و در آنجا سکنہا گزیدند. (۵)

اموی ہا عنصر غیر عرب را موالی (۶) می گفتند و با ایشان در یک صف راہ نمی رفتند و در تشبیع جنازہ ایشان شرکت نمی کردند و این کار را ننگ می شمردند. نماز گزاردن پشت سر امام غیر عرب را درست نمی دانستند (۷) آنہا تصور می کردند کہ عنصر عرب فقط برای فرمان روایی خلق شدہ است . و موالی ناگزیر بود کہ در مجلس اعراب ننشیند و چون یکی از موالی عربی را پیادہ میدید و خود بر اسب سوار بود وظیفہ داشت کہ از اسب فرود آید و وی را بر مرکب بنشانند و خود پیادہ راہ پیما یند. موالی در محاربات جزء پیادگان نبودند و در موقع تقسیم غنائم قسمتی نداشتند. بنی امیہ مانند اعراب زمان جاہلیت جز بہ فن شعرو شاعری کہ وسیلہ تفاخر عرب بر غیر عرب بود بہ علوم و معارف متداول زمان توجہ چندانی نداشتند. و تحصیل دانش را حسرفہ اعاجم میدانستند بدین جہت در علم و دانش از سایر اقوام مسلمان عقب

(۱)۔ تاریخ مفصل اسلام ص ۲۹۴ نوشته : حسین عما دزادہ اصفہانی

(۲)۔ زین الاخبار کردیزی صفحہ ۱۱۱

(۳)۔ معارف جعفری شمارہ ۱۱ صفحہ ۱۳۹

(۴)۔ فتوح البلدان ببلادری فصل امر عطا را مطالعہ نمائید.

(۵)۔ افغانستان در مسیر تاریخ صفحہ ۷۰

(۶)۔ موالی جمع موالی بمعنی آقا و ہم پیمان و غلام آزاد شدہ ، از لغات اضا دیحساب آمدہ است .

(۷)۔ از عرب تا دیالئمہ صفحات ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۴۸۰ و ۴۸۲ .

از بس غنا ثم بیشمار بسوی دمشق سرا زیر می شدند خلفاء اموی بجای اعمار مملکت و ترویج دانش و توسعه اسلام، آن همه ثروت با آورده را در راه عیاشی و تجملات به مصرف می رساندند. در اصطبل هشام بن عبدالملک متجاوز از چهار هزار اسب سواری وجود داشت که فقط برای سواری خلیفه نگهداری و تربیت می شدند. ولید بن یزید که بعد از هشام به خلافت رسید وقتی در مکه بود کبک و غرور ناشی از ثروت و قدرت چنان او را از جاده انسانیّت منحرف ساخته بود که یک وقت هوس گردید تا ماسباب خوشگذرانی و شراب و زنان مفنیّه که به همراه داشت بر بام کعبه صعود کند و به عیش و نوش بپردازد. ولی همراهانش او را از این کار منصرف نمودند. (۲)

بی اعتنائی و تحقیر آنان نسبت به ملل غیر عرب از اینجاست که می توان فهمیده که می گفتند: "فقط سه چیز است که نماز را باطل می کند: اول گذشتن یکی از موالی از جلو نمازگزار دوم سک سوم حمار. (۳)

حدیث سازان متعصب عرب احادیث بسیار به سودا عرب جعل کردند و آنرا به پیامبر عظیم الشان اسلام نسبت دادند که تا کنون تعدادی از آن احادیث جعلی در کتب احادیث باقی مانده و عامه مردم آن را حقیقت می پندارند در حالیکه اسلام مخالف سر سخت تفویض طلبی می باشد. اموی ها تبلیغ میکردند که پیامبر فرموده است:

"هر کس عرب را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است. (۴)

عمال اموی به دیگر اقوام می گفتند: ما شما را از یلیدی و کفر نجات دادیم همین کافی است که از ما برتر باشیم. ما شما را با شمشیر سعادت رساندیم و با زنجیر به بهشت کشانیدیم. (۵)

حجاج بن یوسف ثقفی که سخت مخالف عجم و زبان فارسی بود، به صالح بن عبدالرحمان دستور داد که دیوان دولتی را که از آن پیش به فارسی بود به عربی نقل دهد. دبیران ایرانی که از زبان فارسی به وحشت افتاده بودند ده هزار درهم جمع آوری نموده به صالح دادند تا از این کار صرف نظر کند اما او قبول نکرد. مردان شاه پسرزادان فرخ که یکی از طرفداران زبان فارسی بود وقتی نتوانست صالح را از کارش بازدارد فریاد کشید و گفت: "خدای بیخ ترا از جهان برانداز که ریشه زبان فارسی را برافکندی. (۶)

ابن خلدون مورخ و جامع شناس بزرگ اسلامی از بس ویرانگری های اموی ها در تاریخ مشاهده کرده بود برای مسلم شده بود که در طبیعت عرب ظلم و ویرانگری نهفته است، لذا در مقدمه تاریخ خویش در باب دوم فصل ۲۶ -

(۱) و (۲) - از عرب تا دیالمه صفحات ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۴۸۰ و ۴۸۲.

(۳) - تاریخ قوس صفحه ۷۵.

(۴) و (۵) - تاریخ مفصل اسلام ص ۳۲۴ - ۳۲۶.

(۶) - دو قرن سکوت صفحه ۱۱۹.

آن عنوانی دارد بدین مضمون: " هرگاه عرب بر کشوری دست یابد به سرعت آن مملکت را بویرانی میرود. " وی در این فصل، تمام ازویرانگری اعراب سخن میراند از جمله می گوید: " هرگاه عرب ها از راه غلبه بر کشوری دست یابند آن وقت به حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق همگان را پایمال می کنند و عمران و تمدن روبه خرابی می نهد. (۱)

برای آکهی بیشتر از پیداد بنی امیه نگاه کنید به: " حکومت بنی امیه در خراسان " نوشته خطیب عبدالله مهدی ترجمه با قرموسوی. و " چراسا ایرانیان به تشیع کرائیدند " مقاله تحقیقی از عبدالخلیل رفاهی استاد دانشگاه اصفهان در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی شماره ۱۸ - از ص ۷۲ تا ۹۶. و دو قرن سکوت و تاریخ طبری و ابن اثیر و فتوح البلدان و غیره، اما باید دانست که آنچه را عرب های زمان بنی امیه انجام دادند ناسی از رژیم ضد بشری اموی ها است و ربطی به طبیعت عرب ندارد.

عکس العمل رفتار بنی امیه و حکامان

رفتار ظالمانه و غیر اسلامی خلفاء بنی امیه، حس کینه و انتقام را در ملل غیر عرب مخصوصاً " در میان خراسانیان برانگیخت، و عکس العمل آن همه تحقیر و آزار منجر به پیدایش نهضت های ملی، مذهبی، فکری و سیاسی گردید. اقوام و گروه های زیادی سریشور شدند.

قیام های بزرگ و کوچک در هر گوشه ای از خراسان ظهور نمود. عمال دولت بلافاصله دست به کار شده مارک ارتداد به شو رشیان میزدند و با وحشیانه ترین صورت قیام مردم را سرکوب می نمودند. اما سرانجام در آتش پیدادی که خود روشن کرده بودند سوختند. اگر اموی ها اسلام را فراموش نکرده و بیداد را از حد گذرانیده بودند، بخاطر جنبه فداست و معنویتی که خلافت در نظر عامه مردم داشت، احتمالاً " قرن ها می توانستند خلافت کنند. این خودشان بودند که خود را رسوا کردند.

شعوبیه

تقریباً " از اوایل قرن دوم هجری به بعد، کشمکش سختی بین عرب و غیر عرب به وجود آمد و هر یک از دو طرف می کوشیدند تا با دلایل علمی و تاریخی و ادبی برتری خود را بر دیگری به اثبات برسانند. از این رومیان شعراء و نویسندگان هر دو فرقه همواره مجادلات و مناقشات وجود داشت. مهمترین فرقه ای که در این مناقشات فکری شرکت داشت بنام " شعوبیه " یا دمی شود. شعوبیه در واقع یک نهضت علمی ضد عربی بود که افراد آن علیه تسلط و زورگویی

عربها بها خواسته بودند. آنها می گفتند: اسلام دینی است که اساس آن بر اخوت و مساوات گذاشته شده و جمیع ملل چه غالب و چه مغلوب ذاتا " با هم برابرند و هیچ قومی بی جهت برد دیگری مزیتی ندارد. و چون به آیه مبارکه: " انا خلقناکم من ذکروا نثی وجعلناکم شعوبا " و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله تقیکم " استناد می کردند به شعوبیه شهرت یافتند. از اوایل قرن دوم هجری تا آغاز قرن چهارم و حتی بعدتر از آن، این مناقشات در میان مسلمین وجود داشت. شعوبیه کتب و رسالات متعدد علیه برتری ذاتی عربها نوشتند چنانچه در فضایل عجم نیز اشعار گوناگون سرودند.

مشهورترین افراد آنان بنامهای: خریمی، سعدی، متوکللی، اسماعیل ابن یسار نسایی یا طخاری، بشار ابن بردطخاری، ذویک الجن، ابوسعد الله حمزه صفهانی و غیره بودند. این کشمکشهای بی حاصل سبب شد که احادیث جعلی بیشماری از زبان پیغمبر اکرم در میان مردم انتشار یابد و حقیقت اسلام در میان هالهایی از گردوغبار جعلیات و موهومات گم شود. عربها و دوستداران شان با مضامین گوناگون در فضایل اقوام مختلف عرب علی الخصوص فضایل قریش و خلفاء موی و عباسی حدیث جعل کردند و در ذم اقوام دیگر نیز از این وسیله سوء استفاده نمودند و تنها به جعل روایت بسنده نکردند که حتی قهرمانان و جنگجویان و راویان خیالی درست کردند. (۱) شعوبیه نیز بی کار نه نشسته مقابل به مثل کردند. و در فضایل عجم و ذم دیگران حدیث ساختند و حتی در فضایل شهرهای عجمی مثلاً " در فضایل بلخ و بخارا و سمرقند و هرات روایات بسیار ساختند. نمونه‌هایی از جعلیات اینان گفتاری است که به پیغمبر نسبت میدهند که آن حضرت فرمود: من در زمان ملک عبدال (انوشیروان) متولد شدم. انوشیروان در آتش جهنم نمی سوزد. زبان اهل بهشت عربی و زبان اهل برزخ فارسی و زبان اهل جهنم کردی است. الاکرا دشعبه من الاجنه، لا یدخل الایمان فی قلب الکردی والترکی والبربری والخورزی و ولد الزنا و هکذا که این رشته سرد را دارد و محتاج تالیف کتب مستقل می باشد و خارج از مقوله این رساله است. و در جعل احادیث به نفع اعراب، دستگاه خلافت نیز کمک بسیار نمود. و تمام احادیثی که به نفع دستگاه امارت می باشد محصول این دوران است. و این گونه جعلیات در عقب ماندگی و دگم اندیشی مسلمانان تا شیرمنفی بسیار بجای گذاشت. خلاصه شعوبیه تمام دلایل برتری اعراب را رد نموده حتی نژاد غیر عرب را ذاتا " برتر از عرب قلمداد می نمودند و می گفتند تا زبان نه تنها مزیتی ندارند بلکه از نگاه تاریخ عاری از هر فضیلتی بوده اند. نه هنری داشته و نه علم و دانش و نه حکمتی. آثار علمی شعوبیه را دوستداران عرب از میان بردند. (۲)

(۱) - برای آگاهی بیشتر از این موضوع نگاه کنید به کتاب ارزشمند: "مأه و خمسون صحابی مختلق" نوشته علامه مرتضی عسکری و احادیث مجهوله چاپ مصر و غیره

(۲) - نگاه کنید به: شعوبیه تالیف جلال الدین همایی چاپ تهران و دو قرن

پیدایش خوارج را اگر معلول رفتار ظالمانه بنی‌امیه‌دانیم، لااقل بقا و گسترش این فرقه انحرافی تا حدود زیادی عکس العمل بیداداموی‌ها و عباسی‌ها باشد. خوارج از نیمه دوم قرن اول هجری در نقاط مختلف خراسان مخصوصاً "درنواحی سیستان راه‌یافته‌ودارای قدرت شدند. در شهر "بست" و "زرنج" تعداد کثیری خوارج زندگی میکردند. ساکنین بلده "کرکویه" سیستان تما "خوارج بودند. این فرقه چون بـا دستکاه حکومتی اموی و بعداً "عباسی ضدیت داشتند خراسان پناه گـاه نسبتاً "خوبی برای شان به حساب می آمد.

مردم خراسان در ابتدا با آنان مخالفتی نداشتند و حتی گفته می شود که در به قدرت رساندن صفاریان خوارج نیز سهیم بودند. بعدتر میان خوارج و سایر فرقه‌ها زد و خوردهایی به وقوع پیوست چنانچه در سال ۲۵۶ هـ درگازرگاه هرات فتنه عظیمی در میان مسلمانان و خوارج واقع شد و باعث اختلاف چندین هزار نفوس از طرفین گردید (۱)

باری، خوارج یک فرقه افراطی بودند و از درگیری با سپاهیان بنی‌امیه باک نداشتند، سرانجام به مرور بایام ازمیان رفتند. آنچه از تاریخ افغانستان بدست می آید تا قرن هفتم هجری در سیستان خوارج وجود داشته و این فرقه در عین حال سمبل دگم اندیشی نیز بودند و همین تفکر خشک و ابلهانه شان در انقضای آنان بی تاثیر نبوده است. این فرقه منحصر برای اولین بار در زمان خلافت مولانا امیر المومنین علی علیه السلام ظهور کرد و در نهروان علیه آنحضرت جنگیدند و تارما رشدند. این ملجم مرادی قاتل حضرت علی یکی از خوارج بود. (۲)

قیام بومسلم و انتقال خلافت به عباسیان

از اواخر قرن اول هجری تا رضایتی عمیق از دستکاه خلافت در میان مردم خراسان پدید آمد. خصوصاً که عده‌یی از هاشمیین در بلخ و سایر شهرهای آن روز خراسان تبعید شده بودند. آل عباس از موقعیت استفاده نموده مبلغینی بسوی خراسان گسیل داشتند. محمد بن علی نواسه عباس ابن عبدالمطلب وقتی مبلغین خود را بسوی خراسان گسیل داشت به آنان چنین گفت:

"مردم بصره عثمان پرست و اهالی جزیره خارجی اند و با اینکه عربند بهروم می مانند. اهالی تام با ما دشمنند و جز بنی‌امیه دیگری را نشناسند.

(۱) - آثار و هرات ج ۱ ص ۶۹ نوشته خلیلی. گذرگاه‌ها یاد در اصل کاروانگاه بوده است.

(۲) - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم ص ۳۷، المعجم البلدان ج ۳

ذیل کلمه سیستان، از عرب تا دیالمه ص ۵۷۹ - ۵۸۰.

مردم مکه و مدینه با بوبکر و عمر (رض) می خواهند پس شما متوجه خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم و آنها از اردیده و مستعد جنبش و خواهان تغییر خلافتند. (۱)

ابومسلم در سال ۷۲۰ م در قریه " سفیدنج " (سفیددژ) از مضافات شهرانبا رسرپل کنونی در شمال افغانستان متولد، و از ۱۹ سالگی وارد میدان سیاست شد. و در سال ۱۲۴ هـ در زندان بنی امیه بود. چون از زندان رهایی یافت به آل عباس پیوست و راهی سرزمین خودش و در حالیکه مردم از ستمگری بنی امیه در حال انفجار رسیده بودند فقط مردی می خواست تا اولین جرقه آتش را روشن کند، و ابومسلم اولین جرقه را روشن کرد. او و همراهانش طرح قیام را ریختند، و برای پیشبرد کارشان از پیش دست به نا کتیکه زدند که به نفع آنان تمام شد. و آن عبارت از این بود که از قبل احادیثی ساختند و در میان مردم انتشار دادند که یکی از علائم ظهور حضرت مهدی ظاهر شدن پرچم های سیاه از سمت خراسان است. ابومسلم قیام خود را مقدمه قیام حضرت مهدی که دنیا را پراز عدل و داد می کند به مردم وانمود ساخت. مردم که شنیده عدالت و منتظر ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیه بودند فوج فوج به وی پیوستند. ابومسلم و همراهانش حتی پیش بینایی می کردند که بعد از کشته شدن مروان حمار، احتمال دارد که فرد دیگری از اموی ها مدعی خلافت شود، لذا حدیث دیگری ساختند و در میان مردم پخش کردند که یکی دیگر از علائم ظهور، خروج سفیانی در حدود شام است که مرد فاسق و فاجر و گمراه می باشد، ابومسلم با جعل این روایت مدعیان احتمالی خلافت از آل ابوسفیان را پیش از پیش تکفیر نمود. آنگاه در سال ۱۲۹ هـ دعوت خویش را آشکارا ساخت. و پرچم های سیاه ترتیب داد و تمام سپاهیان را به سیاه پوشیدند. علت اینکه رنگ سیاه را شعار خود قرار دادند این بود که اموی ها لباس سبز می پوشیدند و اینان بخاطر ضدیت با اموی ها رنگ سیاه را انتخاب کردند. دیگر اینکه خود را در عزای حسین ابن علی علیه السلام و زید شهید و یحیی بن زید که همه بدستور اموی ها به شهادت رسیده بودند عزا دار میدانستند؛

ابومسلم با لقب " امین آل محمد " در راه قشون سیاه مغان قسار گرفت و قیام را در شمال افغانستان آغا زد. و بسرعت گسترش یافت. و مردم خشمگین از سراسر خراسان دور او جمع شدند، از مرو، بخارا، سمرقند، کش، نخشب، چغانیان، ختلان، بلخ، طالقان، مرو رود، بادغیس، هرات، غور، پوشنگ، سیستان، طوس، نیشابور و غیره به او پیوستند و قسمی که در آخر عدسپاهیان او از صد هزار نفر ترجا و زنمود. امیر فولاد غوری یکی از فرزندان آل شنب از کوهستان غور (هزارجات) با پنج هزار مرد مسلح غوری که بخاندان پیغمبر اکرم عشق می ورزیدند به مدد ابومسلم شتافتند و برای سرنگونی بنی امیه و انتقال خلافت به خاندان رسول الله (ص) فداکاریها نمودند. (۲)

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۶ .

(۲) - طبقات نامری ج ۱ ص ۳۲۴ .

ابومسلم در اندک زمان اقتدار بسیار یافت. و با سرعت شهرهای خراسان را از چنگال بنی آزا دکرد، و امویها را کشت و یا بیرون راند. گرچه در میان سپاهیان او عده‌یی خوارج و زردشتی وجود داشت اما عمده سپاهیان او از هواخواهان اهلبیت پیغمبر علیهم السلام بودند. و خود او داعی می کرد که از جانب ((امام اهلبیت)) نمایندگی دارد. اما نام آن امام اهلبیت را فاش نمی کرد (۱) خراسان چنان نفرت شدید از بنی امیه در دل داشتند که مرکب و الاغ خود را " مروان " نام نهاده بودند زیرا لقب مروان آخرین خلیفه اموی حمار بود. ابومسلم پس از آزادسازی خراسان، ایران و عراق را از لوث وجود عمال بنی امیه پاک نمود. و امویها را برانداخت و ابوالعباس سفاخ را به خلافت برنشانید. به این ترتیب آل عباس به آسانی بر سر بر خلافت تکیه زدند و عروس خلافت را در آغوش کشیدند و به اصطلاح: " نه بیل زدیم نه چانه عروس آمد به خانه " .

فداکاری را خراسان چنان نمودند اما شمره اش به کام عباسیان نشد. گفته می شود که ابومسلم ابتدا خلافت را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرضه داشت و آن حضرت از قبول آن ابا ورزید. (۲) آنگاه ابومسلم خلافت را به بنی عباس که سخت مشتاق آن بودند واگذاشت. مردم خراسان در آن زمان خاندان پیامبروها شمیمن: چهار ولد حضرت علی (ع) و چهار ولد عباس همه را به یک چشم میدیدند. از این رو وقتی خلافت را به بنی عباس سپردند، هرگز فکر نکردند که بزودی آل عباس همان چیزی را خواهند دید که از بنی امیه دیده بودند. در اینجا یکبار دیگر نیرنگ بازی تاریخ تکرار شد و انقلابی را که خراسان چنان به پیروزی رسانده بودند نصیب آل عباس گردید. بعد از استقرار خلافت به خاندان عباس آنها بزودی تغییر روش داده در عیاشی و شهوترانی و اسراف و تبذیر خو گرفتند. و مالیات سنگین بردوش مردم نهادند. روز از نو ستیگری از نو شروع شد. تنها نژاد پرستی عربی اندکی فروکش نمود و عده‌یی از اعاظم نیز به کارهای دولتی سهم شدند. و این بدان جهت بود که عباسیان در امور کشور داری چندان سر رشته بی نداشتند. منصور و انقی از اقتدار روز افزون ابومسلم در هراس شد و او را در یک فرصت مناسب سربسته نیست کرد. در سال ۱۴۰ هـ بدستور منصور عده‌یی دیگر از سرداران خراسان به اتهام اینکه دعوت نامه‌یی بسوی فرزندان علی علیه السلام نوشته‌اند دستگیر بعضی اعدا و بعضی به زندان افتادند. بعد از کشته شدن ابومسلم تنفروا نژاد خراسان چنان نسبت به آل عباس شدت گرفت و گروه‌هایی به خونخواهی اوقیام کردند. از آن جمله اسحاق ترک به خونخواهی ابومسلم به پا خواست و با عباسیان در آویخت. تمام این قیامها از سوی عباسیان به شدت سرکوب شد و افغانستان قریب یک قرن رسماً " زیر سلطه عباسیان باقی ماند. گرچه سلطه معنوی خلفا عباسی همچنان در اذهان عامه مردم باقی بود تا هلاکو خان بساط فرمان روابی آنان را برچید. در اسراف کاری عباسیان داستان های حیرت آور بسیار در تاریخ ذکر شده است. بهترین هدیه برای

ها رو ن الرشید تقدیم پسران ما و رو بود و سفره رنگین او چنان مخارج سنگین داشت که گاهی یک لقمه غذای آن چهار رصدهزار درهم خرج برمی داشت. او دو هزار کنیز در حرمراسرا گردآورده بود که سیصدتن از آنان خواننده و نوازنده بودند. در عروسی ما مون با دختر حسن ابن سهل وقتی هیزمها تمام شدند لباسهای کتانی را در میان روغن فرو برده در زیر دیگهای ولیمه عروسی آتش می زدند. در حالیکه درهمین زمان مردم عادی از گرسنگی سخت دررنج بودند. متوکل عباسی چهار هزار کنیز در حرمراسرا داشت! " عبدالله ابن طاهر فرمان روای خراسان یکجا چها صد کنیز خراسانی برای او فرستاد. خراسان دوباره آماده یک قیام سراسری شده بود که ما مون هوشیارترین خلیفه عباسی امام رضا علیه السلام را به جبر و لیبعد خویش قرارداد و تظاهر به تشیع نمود^(۱) و خراسانیان که اکثر هواداران پیغمبر بودند، نیرنگ او را درک نکرده باور کردند که گریه با بدنما ز بجای آورده است. ما مون بعد از آن حضرت را مسموم کردند و در تشیع جنازه مطهرش، لباس عزادارتن کرد و بسا صدای بلند می گریست و از شدت اندوه جا مه برتن پا ره نمود! این است که در معنی سیاست به طنز گفته شده: " سیاست آنست که اشخاص مهم جا معه را بکشی و پیش تر و بیش ترا ز همه اظهرا را ندوه کنی و هم مدعی خونخواهی او شوی! ". ما مون بعد از به شهادت رساندن امام هشتم، دختر خود را فضل را به ازدواج امام نهم علیه السلام درآورد تا شیعیان خراسان نسبت به اوسوء ظن پیدا نکنند.

باری، جنایات آل عباس بجایی رسید که بعضی از خراسانیان آرزو می کردند که ای کاش بیدار مروانیان با زمی گشت ولی عدل عباسیان به جهنم میرفت.

بدون شک ستمگری امویها و عباسیها خود یکی از عوامل پیدایش تشیع در خراسان بوده است. برای آگاهی بیشتر از جنایات آل عباس نگاه کنید به کتاب: " دو قرن سکوت " نوشته زرین کوب.

پیدایش تشیع در افغانستان

تشیع در افغانستان سابقه طولانی، اما تاریخ غم انگیز دارد. و بسا جرات می توان گفت که در همان قرن اول هجری همزمان با گسترش اسلام در افغانستان تشیع نیز در این سرزمین انتشار یافت.

تشیع یعنی اسلام ناب و انقلابی و برخواسته از متن جا معه اسلامی و نشأت گرفته از دستورات ائمه معصومین. که در گسترش آن در خراسان دوعامل از همه مهمتر و موثرتر بوده است.

۱ - منطق محکم و استوار تشیع در زمینه های چون: عدل خداوندی و

(۱) - حتی مرحوم سید محسن امین عالمی در اعیان الشیعه و جوادفاضل در -

معصوم دهم ما مون را شیعه تصور کرده اند.

گسترش عدالت درجا معه ومبا رزه با هرنوع ظلم و زورگویی زما مداران خود سرو فاسد و با زیودن با با اجتهاد .

۲ - عکس العمل رفتار ظالمانه بنی امیه و بنی عباس :
در دوران سیاه و تاریک بنی امیه توجه مردم غیر عرب مخصوصاً " خراسانیان به خاندان نبوت و رسالت معطوف شد و این فکر در میان شان به وجود آمد که برای نجات از استبداد امویها فقط یک راه وجود دارد و آن انتقال خلافت از این شجره خبیثه به خاندان گرامی رسول معظم اسلام است . علی الخصوص که می دیدند در این ضدیت با اموی ها تنها نیستند هاشمیین و علویها کلاً از دستگاه خلافت اموی متنفر و آنها را غاصب این مقام میدانند .

خراسان در قرن اول و دوم هجری بزرگترین کانون ضدیت با امویها بود . نه تنها شیعیان بطور نسبتاً " وسیع در نقاط مختلف آن گسترده بودند بلکه گروههایی از قبیل : خوارج و شعوبیه و هواداران بنی عباس در نقاط مختلف خراسان پراکنده بودند . و این سرزمین بیشتر از سایر نقاط جهان پناهگاه امن برای هاشمیین محسوب می شد . از این رو بنی عباس دعاء و مبلغین خویش را در اطراف خراسان گسیل داشت تا نیروی عظیمی بر ضد امویها فراهم گردید . در مناطقی چون : بلخ ، بامیان ، بدخشان ، طالقان فراه ، غور ، (هزارجات) مرورود ، کابل و هرات هواداران خاندان رسالت (ع) جمعیت قابل توجهی را تشکیل می دادند . نطفه چند قیام و نهضت ضد اموی و بعد تر ضد عباسی در خراسان بزرگ منعقد گردید .

در زمان امام جعفر الصادق علیه السلام شیعیان از هر جای دیگر در خراسان به بیشتر بودند و حتی بعضی خراسانیان بکثرت تشیع در این سرزمین فریفته شده در مدینه رفته خدمت آن امام همام بعرض میرساندند که یا بن رسول الله چرا قیام نمی کنید و حق خود را نمی ستانید در حالیکه شرایط قیام فراهم است زیرا تنها از خراسان بخدا قسم بیش از صد هزار نفر شمشیر زن در رکاب شما حاضر خواهند شد . (۱)

عبدالحی حبیبی درباره راه را دژ تمندی اهل خراسان به خاندان پیغمبر چنین می نویسد :

" پیوستگی روحی و عقیدتی مردم خراسان به آل محمد بدرجه ای بود که مامون ناچار شد برای جلب رضایت مردم این سامان حضرت امام علی الرضا را در مرو به ولیعهدی خود اختیار کند . (۲)

درابتداء سه فرقه شیعی در خراسان راه یافتند . اول : شیعه دوازده امامی . دوم : اسماعیلی . سوم زیدی . اما امروزه فرقه اخیر در افغانستان وجود ندارد ولی تا قرن چهارم زیدیها از این کشور منقرض نشده بودند . چنانچه به گفته ابن سینا شیخ الرئیس پدر و برادر زیدی مذهب بوده اند . زیدیها

(۱) - منتهی الامال ج ۲ باب ۸ فصل ۴ - اسم معترض را سهل بن حسن خراسانی نوشته است .

(۲) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ۸۷۲ - چاپ دوم تهران ۱۳۶۳ .

پیرویدان امام زین العابدین علیه السلام می باشند و در امامت، علم و شمشیر را شرط میدادند. و در فروع از فقه امام عظمای بونحیفه (رض) پیروی می کنند. امروزه زیدیه فقط در یمن اکثریت دارند.

در اوایل قرن دوم هجری مردم خراسان سخت در تلاش افتادند تا ازستمگری امویها نجات یابند. در سال ۱۲۰ هـ (۷۳۲ م) شیعیان خراسان یک نفر سلیمان ابن کثیر را از طرف خود مخفیانه به حضور محمد بن علی عباسی برای گرفتن هدایات فرستادند. (۱) و این اولین روابط مخفیانه میان شیعیان و آل عباس می باشد که علیه دستگاه بنی امیه وارد عمل شده بودند. آل عباس نیز در ابتدا شیعه بودند و یا لا اقل به خاطر شیعیان نظا هر به تشیع میکردند و بعدها به تسنن گرا شدند.

از آنجاکه زمینه قیام در خراسان آماده بود، یحیی ابن زید جوان هجده ساله که بعد از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۲۰ هـ مخفی می زیست، عراق را برای خویش محل نا امن تشخیص داده بسوی خراسان شتافت. و در آنجا در میان انبوهی از هواداران اهل البیت که قلبشان به عشق و محبت خاندان نبوت می تپید پناه برد. شهرهای چون: بلخ، جوزجان و طالقان را مرکز فعالیت خویش قرار داد. هواخواهان بسیاریافت و به فکر تهیه وسایل قیام افتاد. هنوز آمادگی کامل پیدا نکرده بود که جاسوسان اموی از مخفیگاه او اطلاع یافتند. نصر ابن سیار والی بنی امیه در خراسان، سلم ابن اخوز را بادهزار نفر مسلح به جنگ یحیی فرستاد. این سپاه بطور ناگهانی به سر یحیی و شیعیانش در قریه " ارغوی " (احتمالاً " بغوی) که یکمیلی از قراء جوزجان (سرپل فعلی) بود حمله ور شدند. یحیی با ۷۰۰ نفر از همراهانش به دفاع برخاستند اما در برابر سیل عظیم سپاهیان اموی چاره می توانستند انجام دهند؟ این بود که در سال ۱۲۵ هـ به شهادت رسیدند.

(رحمت الله علیهم) نصر ابن سیار بمبارک یحیی را در دمشق برای ولید بن یزید خلیفه اموی فرستاد و بدن پاک او را برای ارباب مردم بالای دارآویزان کرد. چهار سال این بدن بالای دار بود و کسی جرأت نداشت که آنرا دفن کند تا ابو مسلم دعوت خویش را آشکارا ساخت و آن بدن مطهر را با احترام بخاک سپرد.

قبر یحیی تا کنون زیارتگاه خاص و عام می باشد، کتیبه مقبره او در گچ بهر بسیار قدیمی چنین نوشته شده است: " بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر الید یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابن طالب رضوان الله علیهم قتل به ارغوی فی یوم الجمعة فی شهر شعبان المعظم سنه خمس و عشرين و مائة و قتلته سلم ابن اخوز فی ولاية نصر ابن سیار فی ایام الولید بن یزید لعنهم الله مما جرى علی یدای حمزه حمد بن محمد غفر الله له و لوالديه مما امر ببناء هذه القبة الشيخ الجلیل ابو عبد الله محمد بن شادان الفارسی (القادسی ؟) حشره الله مع محمد و اهلبیته مما عمل البناء

الترمذی غفرالله له ولوالديه هذا القبه ابو عبد الله محمد بن شاذان فارسی
ابو محمد و علی غفرالله له ولوالديه برحمتک یا ارحم الراحمین الامیر
ابی بکر و الامیر محمد بن احمد و احشرم مع محمدا المصطفی (ص) و علی المرتضی
و ولیه المجتبی الحسینیه محمد بن شاذان فارسی ابتغاء لثواب الله
وتقربا "الی رسول الله ومحبه لاهلبیته الطیبین" (۱).

کا ملا" روشن است که این کتبه توسط شیعیان نوشته شده است و از اینکه
امویها آشکارا لعنت شده اند معلوم می شود که بعد از انقراض اموی
نوشته شده است.

بعد از شهادت یحیی و همراهانش خشم و نفرت خراسانیان نسبت به
دستگاه خلافت اموی دوچندان شد. و مردم خراسان در سال شهادت یحیی
هر نوزاد پسری که در خانه شان بدنیا آمد اسم او را یحیی گذاشتند. ابوالفرج
اصفهانى روايت کرده است که چون یحیی ابن زید را از قیدرها کردند جماعتی از
شیعیان رفتند نزد آن هنگری که زنجیر را از پای یحیی در آورده بود، و آن
زنجیر را به قیمتی بسیار رگران به بیست هزار درهم خریدند. قیمت آن را مشترکا
پرداختند و آن را قطعه قطعه کرده در میان خود تقسیم نمودند. هر کس قسمت
خود را برای تبرک نگین انگشتر باخت. (۲)

شهادت حضرت یحیی زمینه یک قیام عمومی را آماده تر ساخت. ابو مسلم
موقعیت را مناسب دید در سال ۱۲۹ هـ قیام کرد. بعد از استقرار حکومت
عباسیان مردم مشا هده کردند که بنی عباس در ظلم و ستم و حدیث با علویها دست
کمی از بنی امیه ندارد. از این جهت این با خراسان بزرگ به کانون ضد
عباسی تبدیل شد. درست یک سال بعد از انتقال خلافت به آل عباس مگردی
بنام " شریک ابن الشیخ المهری " که مذهب شعیه علوی داشت در بخارا علیه
عباسیان قیام کرد و سی هزار نفر پیرامون او را گرفتند. او مردم را به خلافت
اولاد علی علیه السلام دعوت می کرد و می گفت: ما از رنج بنی امیه خلاصی
یا فتنیم ما را رنج بنی عباس نمی باید. فرزندان پیغمبر با یکده خلیفه باشند.
ما هرگز بنی عباس را از این روی پیروی نکردیم تا شاهد این همه خونریزی
باشیم. از طرف دستگاه خلافت عباسی، زیاد بن صالح با لشکرگران برای
سرکوبی شریک و همراهانش فرستاده شد. اهل بخارا به دفاع برخاستند.
نبرد سختی به وقوع پیوست و ۳۷ روز طول کشید. سرانجام شیعیان شکست
خوردند. شریک به شهادت رسید و این نهضت شیعی بدین طریق از هم پاشید (۳).
یکی از شعراء شیعی در باره استبداد بنی عباس چنین سروده است:
" والله ما فعلت بنو امیه فیهم معشار ما فعلت بنو العباس "
بخدا سوگند که بنی امیه با آن همه جنایات که در حق مردم و خاندان نبوت
مرتکب شدند به یکدهم از جنایات آل عباس هم نمی رسد.

(۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۸۷.

(۲) - منتهی الامال ج ۲ باب ۶ ذیل احوالات اولاد امام زین العابدین (ع).

(۳) - تاریخ بخارا تالیف ترشخی چاپ دوم ص ۸۶ و ترکستان نامه ج ۲ ص ۴۲۹.

بعد از قتل ابومسلم خراسانی، آگاهان مسایلی بهمدیگر می- گفتند: که ما اشتباه کردیم که خلافت را به عباسیان سپردیم چه این مقام مقدس حق اختصاصی اولاد علی و فاطمه سلام الله علیهما می باشد. در واقع بذر تشیع راستین از همین جا در نقاط مختلف خراسان که افغانستان جزء آن بود پاشیده بود.

در سال ۱۴۰ هـ به دستور منصور دوانقی عده دیگری از سرداران خراسان دستگیر شدند بعضی به زندان افتادند و بعضی به اعدام محکوم شدند. علت دستگیر شدن آنها این بود که بسوی فرزندان علی علیه السلام دعوت نامه فرستاده بودند. (۱)

در سال ۲۱۹ هـ خراسانیان، محمد ابن قاسم بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام را که مقیم مکه بود و مردپارسانا شناخته میشد، به خراسان دعوت کردند، تا در زیر پرچم و علیه خلافت عباسیان قیام کنند، او دعوت مردم را پذیرفت و به آن سرزمین شتافت و در طالقان و جوزجان افغانستان مردم را برای رضای آل محمد (ص) دعوت میکرد. خلق عظیم بدو پیوستند و در طالقان قیام نمودند. در آن وقت عبدالله ابن طاهرا از طرف بنی عباس والی خراسان بود. میان پیروان محمد ابن قاسم و عبدالله چند جنگ خونین روی داد آخر الامر او و شیعیانش در مقابل سپاه مسلح و منظم دولتی مقاومت نتوانسته منهنز شدند. (۲)

در این زمان شیعیان مخلص در طالقان در اکثریت مطلق بودند بدین سیمکه پیش بینی میشد از مجموع ۳۱۳ تن از یاران مخلص امام زمان (ع) که از سران سرجهان گردمی آیند ۲۴ نفرشان از طالقان باشند. (۳) شهر کابل که کابل شاهان در آن تسلط داشتند و اکثریت آن را کفار بودایی تشکیل می دادند و مسلمانان در اقلیت بودند، در میان همسان اقلیت مسلمان عده یی قابل توجهی شیعه وجود داشت. حتی افرادی از اهل کابل و بانوای آن در خدمت ائمه هدی بودند.

از آن جمله: ابو خالد کابلی از یاران امام محمد باقر که نام اصلی او "وردان" و ملقب به "کنگر" (۴) و از مردان جلیل القدر بود. از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود: بعد از امام حسن مجتبی همه

- (۱)- تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۳۷۹.
- (۲)- ترجمه تاریخ طبری ص ۵۸۰۰ و منتهی الامال ج ۲ باب ۶ ذیل احوالات اولاد امام چهارم.
- (۳)- در منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی باب ۱۴ ص ۸۷۲ کوید ۲۴ نفر از اصحاب مهدی از طالقان می باشند.
- (۴)- بعید نیست که "کنگر" نه لقب بلکه اسم قوم ابو خالد باشد. زیرا امروز قوم کوچکی بنام "کنگر" در دایمیردا زندگی می کنند که همه شیعه و هزاره اند و دایمیردا تا کابل فقط ۸۰ کیلومتر فاصله دارد. و این قوم اخیرا به دره صوف هجرت کرده اند.

مردم مرتد شدند مگر سه نفر: ابو خالد بلی، یحیی ابن ام الطویل و جبیر ابن مطعم. ابو خالد از حواریون امام چهارم به حساب آمده است. (۱)

و نیز اردشیر کا بلی ابن الما جد کا بلی و بشیر کا بلی هردو تن از روایات حدیث و اصحاب ائمه شنا عشر بودند.

در هرات نیز عده کثیری شیعه زندگی میکردند. منطقه "برنا بساد" هرات تماما "شیعه بودند. محمد دینا ج پسر امام صادق علیه السلام در آخر عمر به هرات آمد و در میان شیعیان آنجا با احترام می زیست، و احتمالا "قبروی در هرات می باشد.

در بلخ جمعیت عظیمی از شیعیان زندگی میکردند. و بلخ حتی پناگاه شیعیان دیگر نفاط جهان بود. محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) در شرح من لایحضره الفقیه می نویسد: "چون اهل قم شیعه بودند، بنی عباس غالباً نواصب را برای شان والی مقرر میکرد. و اهل قم از ظلم آنها سخت در عذاب بودند و چون ماندن در قم برای شان مشکل بود لذا راهی بلخ می شدند تا در کنار شیعیان آن دیار آسوده باشند.

مجلسی سپس داستان پناهنده شدن یک زن علویه شیعه قمی را به بلخ می نویسد که من بجهت اختصار از نقل آن معذورم (۲) از این داستان معلوم می شود که در بلخ و نواحی آن از قدیم شیعه وجود داشته و از نظراقتصادی نیز در وضع مطلوبی قرار داشته اند.

شیخ صدوق ابن بابویه قمی که یکی از علماء بزرگ شیعه است چگونگی زندگی در قم برایش مشکل میشود. (بخاطر جنگهای مذهبی که میان مردم قم و ساوه و یاقم و قزوین و ری رخ میداده است.) بناچار جلالی وطن اختیار نموده در یکی از روستاهای بلخ بنام "قصبه ایلاق" (۳) که ساکنین آن همه شیعه بودند پناهمیبرد. و شیعیان با گرمی از او استقبال می کنند. و هم او در این قصبه کتاب مهم و معروف "من لایحضره الفقیه" را به خواش یکی از شیعیان آنجا تالیف می کند.

وجود مزار شریف حضرت امیر المومنین علی علیه السلام در چند فرسخی بلخ، حکایت از عشق و علاقه بی پایان این مردم به آستان مقدس آن سرور دارد. زیرا اینان همیشه در آرزوی آن بوده اند که قبر حضرت علی در سرزمین آنها می بود تا هر صبح و شام به زیارت شان ناثل شوند. از این رو بسیار در آن حضرت با رگها شکوهی را با اسم اینکه مدفن آن حضرت است

(۱) - منتخب التواریخ ملا هاشم خراسانی ص ۳۵۹ و گردش افغانستان و پاکستان تالیف سلطان حسین تابنده گنابادی و آریانا دائرة المعارف ذیل اسم "ابو خالد".

(۲) - شرح من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۸۵ تالیف مجلسی اول.

(۳) - گمان میکنم که مراد از این قصبه ایلاق همان ایلاق شادیان باشد که امروز نیز ساکنین آن شیعه و از مردم هزاره اند.

وهم اکنون در شهر بلخ زیارتی است بنام " جوان مردقما ب " که از شیعیان علی بود و در بلخ قصابی داشت و سرانجام در راه محبت علی دوفروزند خویش را فدا نمود. بلخ زادگاه عده‌ایی از دانشمندان و شعرا ی شیعی می باشد. از جمله ابن سینا ی بلخی شیعه بود، و نیز ناصرخسرو شاه عرنا مدار از دعوات شیعیان اسماعیلی بوده است. در غزنی نیز عده کثیری شیعه زندگی میکردند. منتهی در زمان غزنویان بخاطر جوتعصبانیز مذهبی در حال تفرقه به سومی بردند. از جمله حکیم سنایی غزنوی شاه عر بزرگ، شیعه بود ولی تفرقه نمیکرد. با وجود آن عده‌یی از متعصبین بر تشیع او آگاه شده، بعضی فتوای قتل او را صادر نمودند و مشکلاتی برایش فراهم کردند.

شهید قاضی نورالله در مجالس المومنین، تقی الدین حسینی در تذکره خلاصه الاسعار و عده دیگری از تذکره نویسان به تشیع او تصریح کرده اند. روشن ترین دلیل بر تشیع او قصیده بلند و معروفی است که برای سلطان سنجر سلجوقی فرستاده است.

سلطان در باب مذاهب اسلامی از او خواسته بود تا وی را راهنمایی کند او در جواب آن قصیده را فرستاده است که چند فرد آن چنین است.

از بس سلطان ملک شاه چون نمی داری روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از بس سلطان دین پی چون همی داری روا

جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن. الخ.

این قصیده زیبا و طولانی را در صفحه ۴۶۸ - دیوان سنایی مطالعه کنید.

اشعار دیگری نیز در دیوان سنایی موجود است که تمام حکایت از تشیع او دارند. (۲)

تشیع در هزارجات

عده‌ای پنداشته اند که مذهب شیعی از زمان صفویه به این سورهزارجات رواج یافته است که این یک پندار محض است و هیچگونه شاهد تاریخی برای آن

(۱) - در حبیب السیر، روضه الصفا، تاریخ مزار شریف تالیف حافظ نور محمد

کهگدایی و غیره آمده است که در زمان سلطان حسین بایقرا در یکی از قرا*

بلخ قبری کشف شد که در لوحه سنگان نوشته شده بود: " هذا قبر امیر -

المومنین علی ابن ابی طالب الخ " که این لوح سنگ حکایت از آن داشت که

قبر مولاد آن قریه است از آن روز بعد مردم به زیارت آنجا میروند.

(۲) - نگاه کنید به: دیوان حکیم سنایی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی از ص

ادعا یافت نمی شود. حقیقت آنست که مردم این کوهستان از زمانهای دور و قبل از آنکه صفویه سید و شیعه بشوند، (۱) آنها شیعه خالص بوده اند.

علی اکبر تشیید در باره قدمت تشیع در کوهستان غوری نویسد: "مرکز شیعیان غوریا مسلمین غور اولین تمرکز شیعه در بلاد غور بوده است. زیرا بین سنوات ۳۵ تا ۴۰ هجری مسلمان شده اند. و در زمان خلافت حضرت علی (ع) جمعه بین هبیره امخزومی که خواهرزاده آن حضرت بود، از طرف وی به حکومت خراسان منسوب شد. بخاطر رفتارناایسته جمعه مردم غور از جان و دل به علی محبت می ورزیدند. امرای غور که وضع را کمالا انسانی می-یابند، بدون جنگ سربریختن فرمان علی گذارده بدین اسلام مشرف شدند. و به پیشنهاد جمعه فرمان روای کل خطه خراسان، حضرت علی فرمان حکومت سرزمین غور را به خاندان "شنسب" که امرای قبلی آن سامان بودند صادر فرمودند. و این فرمان نامه قرن ها در آن خانواده محفوظ بود و ما به افتخار و مباهاات آن دودمان به شمار می آمد. پس از رحلت حضرت علی، در زمان معاویه و خلافت دستور داده بودند تا در تمام بروسا جده علی علیه السلام لعن و نفرین کند. این حکم را روا در تمام سرزمینهای اسلامی آن روز اجرا می شد. تنها مردم غور بودند که از دستور معاویه سرپیچی نمودند. و هرگز حاضر نشدند که به حضرت علی ناسزا بگویند." (۲)

قاضی منهاج السراج جوزجانی گوید: "غالب ظن آنست که شنسب امیر غور در زمان خلافت حضرت علی مسلمان شد. و از آن حضرات عهد و لیا گرفت و همچنان بر ریاست غور باقی ماند. و هر که از دودمان او به تخت نشستی آن عهد و لیا را که امیر المومنین علی نوشته بود، بدو دادند و او قبول کردی، آنگاه پادشاه شدی، و ایشان از جمله موالیان علی بودند و محبت ائمه و اهلبیت مصطفی را اعتقادشان راسخ بودی." (۳)

در کشف النسب "صفحه ۹ - متن نامه حضرت علی به امیر غور ذکر شده است. ولی من به خاطر اختصار نقل آن خودداری نمودم.

فخرالدین مبارکشاه که نسب خاندان غوری را به نظم کشیده، نیز از عشق و علاقه غوریان به خاندان پیغمبر اکرم سخن رانده می گوید: ای افتخار برای غوریان بس که تنها این مردم بودند که تسلیم دستور معاویه نشده به علی و اولاد طاهرینش سب و ناسزا گفتند.

که بروی خطیبی همی خطبه خواند	به اسلام در هیچ منبر نما نند
نگردند لعنت به وجهی صریح	که بر آل یاسین به لفظ قبیح
که از دست آن ناکسان بود بیرون	دیار بلندش از آن بود مصون
نه در آشکارا و نه آن در نهفت	ازین جنس هرگز در آن کس نگفت

(۱) - طبق تواریخ معتبره جدا صفویه قبل از شیخ صفی مذهب تسنن داشته اند.

(۲) - هدیه اسماعیل یا قیام السادات فصل دوم، تالیف علی اکبر تشیید، چاپ تهران.

(۳) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۲۹ و ۲۲۴ - تالیف جوزجانی.

نرفت آن در آن لعنت خاندان از این بر همه عالمش فخر دان (۱)
 این حقیقت که مردم غورا ز همان ابتدا که مسلمان شدند عشق و علاقه وافر
 به خاندان نبوت پیدا کردند و هرگز به حضرت علی سب و ناسزا نگفته اند، در
 کثیری از کتب تاریخی آمده است. در افسانه های امروزی هزار جات نیز به
 عنوان افتخار گفته می شود که ما فقط به نام حضرت علی مسلمان شده ایم و
 آن حضرت در حق ما دعا فرموده اند. و علت اینکه ما همیشه گرفتار مایه یب
 بیشمار بوده ایم نیز به خاطر محبت به خاندان نبوت است زیرا که گفته شده
 است الیله للواله .

سرختی مردم غور در برابر دستورها وای معاویه در عین حال برایشان
 بسیار گران تمام شد. و اینان به اتهام ارتداد در هم کوبیده شدند. چنانچه
 ابن اثیری می نویسد: " در سال ۴۵ مردم غور سر بشورش علیه دستگا خلافت
 اموی برداشتند. حکم ابن عمرا ظرف بنی امیه بکوهستان غور لشکر کشید و
 مردم آن سامان را که مرتد شده بودند در هم کوبید. (۲)

فراش نشان میدهند که غوریان هرگز از اسلام برنگشته بودند بلکه بجرم
 سرپیچی از دستور معاویه متهم به ارتداد شدند و این روش دایمی رژیم های
 مستبد است که مردمان آزاده را به اتهام های ناحق در هم بکوبند. و این اولین
 باری بود که غوریان بجرم محبت اهل بیت ناحق سرکوب شدند.

در قیام ابو مسلم خراسانی پنج هزار مسلح از مردم غور، تحت فرماندهی
 " امیر فولاد غوری " از این کوهستان بمدد ابو مسلم آمدند. بدان امید
 که خلافت از بنی امیه گرفته شود و بخاندان پیامبر عظیم الشان اسلام
 انتقال یابد. (۳)

شاید همه غوریان شیعه به معنی امروزی آن نبودند، زیرا افرادی در
 میان شان یافت می شود که پیرو مذهب تسنن و یا " کرامی " " وزیدی " و یا
 اسماعیلی بودند، اما در مجموع به خاندان رسالت ارادت خاص داشتند. اگر
 شیعه را به همان معنای عشق و علاقه مفرط به خاندان علی علیه السلام بدانیم
 پس می شود گفت که همه مردم غور شیعه بودند. و در قرن اول هجری شاید تسنن
 و تشیع این فاصله امروزی را نداشته باشند. عشق و علاقه مفرط اهالی غور به
 علی و اولادش زمینه خوبی برای به وجود آمدن تشیع به معنی امروزی آن شد.
 شیعه در آغاز اصطلاحاً " به معنی پیروی و دوستی عمیق از حضرت علی و اولادش
 بود، و بعدتر کم در سایل گوناگون فقهی و کلامی فاصله بیشتری از اهل
 سنت پیدا کرد. از سلاطین بزرگ غوری، غیاث الدین پیرو فقه شافعی و
 معزالدین تابع فقه حنفی بود.

علاء الدین حسین جهان سوز تمایل به مذهب شیعه اسماعیلی داشت. از

(۱) - ر. ک. به: روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۵۵ و ۳۵۶ و نیز

لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " غور " و " غوریان " .

(۲) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۳۲ .

(۳) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۴ .

این رو در زمان وی مذهب اسماعیلیه در غور گسترش یافت و تبلیغ از این مذهب آزاد بود. چنانچه قبلاً نیز در ولایت غور شیعیان اسماعیلی فراوان بودند. در سال ۲۹۵ هـ که غور و هرات تحت فرمان سلاطین سامانی قرار داشت والی هرات "محمد بن هرشمه" به امیر اسماعیل سامانی گزارش داد که در کوهستان غور شخمی بنام "بلال" یا (ابوبلال) خروج کرده و مذهب قرامطه (شیعه اسماعیلی) را آشکار نموده است و از هر صنف مردم براء و گردآدمه اند. عداوت با او از دوازده هزار نفر زیاد گشته است. امیر اسماعیل لشکر عظیمی به غور فرستاد و "تتش" نامی را بر آن لشکر فرما نده مقرر کرد. این سپاه عظیم بر سر بلال آمدن جنگ و حشتناکی به وقوع پیوست تمام آنان به قتل رسیدند بقسمی که هیچ یک از پیروان بلال نجات نیافتند. (۱)

دوران سلطنت دوتن از ایلخانیان (سلطان محمود غازان خان و سلطان محمد خدا بنده) مخموماً "زمان سلطان محمد خدا بنده نقطه عطفی در گسترش تشیع در ایران و افغانستان می باشد. غازان مغول فرمان روای ایران و افغانستان پس از تشریف به اسلام مذهب تشیع را انتخاب کرد و دستور داد که در آغاز کلیه فرمانهای دولتی نام اهل بیت اطهار را به کار ببرند. جانشین او محمد خدا بنده اولجایتو (۷۰۴ - ۷۱۶ هـ) پس از آنکه اسلام آورد مسدست کوتاهی از فقه شافعی پیروی می نمود اما در پرتو ارشادات علامه حلی به تشیع گرائید. در دوران حکومت این دوتن و جانشینان شان سادات مرتبه و احترام بی سابقه بی یافتند. علامه حلی متوفی ۷۲۶ هـ در دربار اولجایتو مقام بس مهم یافت. (۲) وقتی خدا بنده در سال ۷۰۹ هـ رسماً "به تشیع گرائید به متابعت او عده کثیری از مغولان مذهب شیعه را برگزیدند. وی دستور داد که در سراسر ایران و خراسان و کلا "قلمرو ایلخانی در منابر و مساجد خطبه بنام دوازده امام علیهم السلام خوانده شود. و سکه بنام ائمه اشنا عسر زده شد. قبل از آن تاریخ شیعه در ایران در اقلیت بودند. تنها شهرهایی مانند: قم و کاشان و سبزوار شیعه در اکثریت بود. سایر شهرها اهل سنت در اکثریت بودند و یا یک پارچه سنی بودند. از آن زمان به بعد به تدریج مذهب تشیع در تمام نقاط مختلف ایران گسترش یافت. تشیع خدا بنده در ترویج و گسترش و استقرار این مذهب در میان هزارجات تاثیر فراوان داشته است.

امرای سربداریه که نزدیک ۵۰ سال از ۷۳۷ تا ۷۸۸ هـ در سبزووار و اطراف آن حکومت راندند نیز در ترویج شیعه در ایران سهم مؤثر داشتند. آنان در ترویج تشیع و ارتباط با صوفیه شیعی پیشرو "سلاطین صفویه" محسوب می شوند. بعد از سقوط سربداریه زندگی بر سادات شیعی سبزه وار مشکل شد، از این رو عده بی از آنان در عهد شاه رخ از سبزه وار کوچیده و

(۱) - مجمل التواریخ فصیحی ج ۱ ذیل حوادث سال ۲۹۵ هـ

(۲) - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد شماره ۴۳ و ۱۶

درمیان مردم هزاره پناه گزین شدند. هزاره ها از آنان بگرمی استقبال کردند و هر کدام را با خانواده شان در یک نقطه یی از هزارجات دعوت نموده زمین زراعتی و خانه در اختیارشان گذاشتند. چنانچه " میرسیدعلی بیخوز" با تعدادی از مضموبین خود در میان، شاه قباد با منصوبین خود در دره سنگلخ و برادرش شاه سید با در شرق هزارجات در حدود " جلریز" و " تکانه" مستقر شدند. ساکنین مناطق مذکور در آن زمان همه هزاره بودند. سیدبیحی شاه قلندر و برادرش در منطقه " وردک" درمیان هزاره ها سکونت گزیدند. و آن زمان سراسر " وردک" مسکن هزاره ها بود. شاه برهنه در منطقه بکا و لنگ مانده گار شد. مهاجرت سادات سبزواری تا زمان " ظهیرالدین بابر" همچنان ادامه داشت. و شاه قلندر معاصری بود. با برنسبت به شیعیان قلمرو خویش رفتار ملایم داشت. در زمان اوشیعیان افغانستان از اوی فراوان بدست آوردند. این خلاصه یی از اطلاعاتی است که تا کنون زبان به زبان میان معمرین و کهن سالان هزاره نقل می شود. یکی دیگر از همین سادات شیعی سبزواری که در زمان شاه رخ درمیان مردم هزاره آمده است، گفته: " شیخ حسن قندهاری". " بابا حسن ابدال" است که در جنوب غرب هزارجات نزدیک قندهار سکونت اختیار نموده بود. و نیز " سید حسن زنجیرپا" همشیره زاده بابا ولی و مسعود شاه بیگلربیگی شاه مقصود و سید شیر قلندر پسر سید حسن زنجیرپا، همه از سادات صوفی مشرب و شیعی مذهب بودند. اولاد سید شیر قلندر در قندهار زیاده دند که همه شیعه می باشند. (۱)

سید شیر قلندر ابن سید حسن زنجیرپا که اصلاً سبزواری است نام اصلی اش سید محمد بوده مردی صوفی بود و هیئت اصلی خود را به هیکل شیر در آورده بود. مردم قندهار و بلوکات هزاره مرید و معتقد او گشته نذورات و هدایا برایش می آوردند. نقل است که میر سید شیر از زمین داوور برآمده به موضع " ساربان قلعه" سکونت اختیار کرد. وی تا سال ۹۳۳ ه زنده بود و قبرش در موضع " اشکلجه" دره گرویی (۲) مغرب رویه قندهار واقع است مردم از اطراف و جوانب قندهار و زمین داوور می آیند، نذورات و هدایا به فرزندان آن حضرت گذرانیده، بز و گوسفند بسیار در مطبخ شان گشته و بروج شان نثار می کنند. تمامی هزارجات و بلوکات آن مریدانشان اند. (۳) معتمد خان بخشی در سال ۱۰۱۶ ه به دستور جهانگیر میرا طویرا بری هنداز " خواجه تابوت" بامیان دیدن کرده است او می نویسد که در میان جمعی از سادات رادیده که اصلاً از سبزواریان آمده در میان درمیان هزاره ها توطن اختیار کرده اند. (۴)

(۱) - نگاه کنید به: " گلزار قندهار" چاپ نجف تالیف شیخ حسن قندهاری.

(۲) - یک گنوه برابر تقریباً دو کیلومتر می باشد.

(۳) - تاریخ سند معصومی از ص ۱۲۳ تا ۱۴۶.

(۴) - اقبالنا مه جهانگیری چاپ کلکته ص ۲۵-۲۷ تالیف معتمد خان بخشی.

این سادات محترم سبزواری علاوه بر مذهب تشیع ، مسلک تصوف شاه نعمت‌الله ولی را نیز ترویج می کردند . و در میان هزارجات مریدان و ارادتمندان فراوان یافتند یقسی که به تدریج همه هزارجات به سلبیک مریدی شان در آمدند . و آنان گاهی اعمال حیرت‌آور و کرامت‌گونه‌یی انجام می دادند . چنانچه گفته میشود که میرسیدعلی یخ‌سوز که مزارش در بامیان است ، یک قطعه یخ را در جلو چشمان حیرت‌زده مریدانش آتش‌زده و شعله‌ور ساخته است . (۱)

" شاه‌برهنه " نیز مانند میرسیدعلی یخ‌سوز در ولایت بامیان مریدان فراوان داشت . و قبرش تا به امروز زیارتگاه است ، یکی دیگر از پیروان سادات عالی‌قدر " میرسید مرادولی " است که قبرش در بلخاب می باشد . نسب علامه بسلخی به او میرسد . کشکول سیدیحیی شاه قلندر به عنوان میراث‌گرا نبها و مقدس‌درنزد اولاده‌اش در میان سادات " گرماب " که قریه‌ایست در جنوب دیمیردا دیه‌سود در سرحد " وردک " تاکنون محفوظ می باشد و از آن به عنوان تبرک و شفای امراض استفاده می کنند .

امروزه قسمت اعظم آثار تصوف که توسط سادات اولیه ترویج می شد از میان رفته است فقط تعداد کمی از آن از قبیل : مراسم پیرومریدوبستن کمراطفال توسط پیرهنوز همچنان زنده است . و مردم هزاره عموماً " مرید یکی از سادات خود بوده ، سالانه به قدرتوان کمکی تقدیم می کنند . و اگر پیر از دنیا رحلت کرد ، مریدها بطور ارشی به فرزندان شان انتقال می یابند . در اینجا با یی‌عرض کنم که پیوند و ارتباط محبت‌آمیز در اجتماع بشری از کارهای پسندیده است و جامع بدون علائق انسانی و بدور از مهر و محبت به یک‌جا معسر و دیویر و تحویل خواهد شد ، اما با یدکوشش کنیم که این روابط بر اساس دستور اسلام باشد نه بر اساس بدعت‌های قلندرها ، نه ، زیرا رئیس مذهب ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و دیگر ائمه معصومین آنرا رد کرده اند (۲)

و باید در این روابط مساوات و برادری حفظ شود ، نه آن گونه که بوی نوکری و آقائی از آن استشمام شود ، و یا خدای نکرده حضرت مرشدان رتبه محرمیت به زنانی که شرعاً با آنها اجنبی هست ، ارتقا یابد . اما ایمن گفته بدان معنی نیست که خدای نکرده احترام سادات را منکر شویم . پس با یدتلاش نماییم که معیارهای اسلامی را در جامعمان جای‌گزین سازیم .

(۱) - تردیدی نیست که انسان در اثر تذکیه نفس و پرورش روح می‌تواند قدرت روحی شگفت‌آوری پیدا کند . و کارهای فوق‌العاده انجام دهد . چنانچه مرتضایان هندکارهای تعجیب‌آوری انجام می‌دهند . پس از اولیاءالله هرگز بعید نیست که یخ را بسوزانند

باری، از آنچه که ذکر شد، روشن گردید که تشیع در قدیم و از زمان حضرت علی در هزارجات وجود داشته است. و مهمترین عامل مهاجرت سادات معظم از سبزوار به هزارجات هم مذهبی آنان با هزاره ها بوده است. و همین سادات ذوی الاحترام بعد از هجرت، امور مذهبی مردم را در اختیار گرفته و در ترویج و ابقاء تشیع و تعلیم آن به مردم خدمات ذی قیمتی انجام داده اند. و اما سادات اولیه که از قرن دوم تا چهارم هجری به افغانستان وارد شده اند اغلب شان سنی مذهبند و در مناطق سنی نشین سکونت دارند. گرچه آنها نیز در اول به احتمال قوی شیعه بوده اند.

در زمان شاه رخ تبلیغاتی به نفع تشیع در مناطق مختلف افغانستان صورت گرفت. از آن جمله: "خواجهاحاق ختلانی" که مرید سید علی همدانی بود مذهب تشیع را ترویج میکرد و نیز سید محمد نوربخش که به عنوان مهدی آخر الزمان بر ضد شاه رخ قیام کرد چون خودی شیعه بود به نفع تشیع تبلیغ میکرد. (۱)

شاه رخ میرزا نسبت به شیعیان رفتار ملایم داشت از این رو بعضی او را شیعه میدانند. همسر شاه رخ "گوهرشادآغه" زن نیکوکار که بانی چند مسجد از جمله بانی مسجد گوهرشاد مشهد و مسجد گوهرشاد هرات و مدرسه هرات، بگفته ملاهاشم خراسانی شیعه بوده است. چنانچه اومی نویسد: "بدانکه مخدیره گوهرشادآغا (۲) مسلما" شیعه اما میه بوده و در کمال اخلاص و حسن عقیده مسجد گوهرشاد مشهد را بنا نهاده است. ولذا می توان گفت که این مسجد مقدس اول معبد شیعه است و خیلی نادر است در ساعات یوم و لیل که در این مسجد عبادتی نشود از نماز و تلاوت قرآن و دعا و موعظه و تدریس و تهجد و نحو اینها. و شوهرش میرزا شاه رخ هم شیعه بوده ولیکن هر دو تقیه میکردند. (۳)

گوهرشاد بیگم در سال ۸۶۱ کشته شد. بنا بر تفصیلی که ذکر شد، قبل از صفویه در افغانستان از جمله هزاره جات شیعیان بسیار زندگی میکردند. البته صفویها در ترویج و گسترش تشیع در ایران سهم بارز دارند اما نسبت به شیعیان افغانستان کوچکترین خدمتی که نکرده اند هیچ، بلکه ظلم و ستم عمال شان مانند کرکین خان و غیره باعث آن می شد که سنیها انتقام بپادشاهان را از شیعیان افغانستان بگیرند. در حالیکه آنها کوچکترین فرقی میان شیعه و سنی افغانستان قایل نبودند.

شیعیان گاهی از صفویها درخواست مبلغ میکردند ولی شخصیتی که بتواند از عهده تبلیغ برآید پیدا نمی شد. عبدالحسین خاتون آبا دیراین

(۱) - مجله "معارف اسلامی" نشریه سازمان اوقاف شماره ۶ مورخ تیرماه ۱۳۴۷ ش.

(۲) - "آغه" یک واژه مغولی است که به زن محترمه و اشرافاطلاق میشود و تا کنون در هزارجات به زنان خوانین آغه گفته میشود. در کتب تاریخی آن را بصورت "آغا" ضبط کرده اند. و آن را با آقا که برای مرد استعمال میشود بنا پیدا اشتباه کرد.

(۳) - منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی باب دهم ص ۶۶۴ - چاپ تهران.

باره چنین نوشته است: در سال ۱۰۸۲ ه که در مشهد مقدس بودم، دوشخص از جانب کوهستان بدخشان مشهور به "با بریه" آمدند، مکتوبی بسیار خوش انشاء مشتمل بر استدعای یک روحانی از متولی مشهد به آن سمت کردند. تا برای تعلیم طریق تشیع به طور اما میانه انجام وظیفه کند. و قدری سوغاتی نیز داشتند. متولی مزبور سوغات را با نوشته به اصفهان فرستاد و به نظر پادشاه وقت رسید. اما شخصی که لایق باشد پیدا نشد. عاقبت الامر آن دوکس پس از چند ماه سرگردانی بدون مبلغ و روحانی به سوی وطن شان مراجعت کردند.^(۱) در دوران تسلط امپراطوران کورگانی هند بر افغانستان، هزارجات از آزادی مذهبی برخوردار بودند و حتی در این زمان روحانی و مبلغ مذهبی در بعضی نقاط هند اعزام می کردند. چنانچه آخوند درویش که در قرن دهم هجری میزیست و یکی از علماء متعصبان اهل سنت است، از یک نفر از روحانیان هزاره به تلخی و توهین نام می برد که از هزارجات برای تبلیغ تشیع در نواحی "تیرا" در منطقه "مندر" رفته مردم را به تشیع دعوت می کرده است. او در این باره چنین می نویسد: "از آن جمله ملا عبداللہ رافضی است که در این ایام از جانب هزاره در این حدود آمده و در میان مردم "مندر" مکان گرفته است و مذهب رضاشکار کرده است. او خود را خواهرزاده ملا عبدالرحیم مانکراوی می گفت.

او مدتی در کشمیر نیز رفته به تبلیغ مذهب خود مشغول بود. و چون مردم "مندر" بغایت جهل و ضلالت منسوب اند جماعتی او را تبعیت نموده و شهرت یافته است و من او را در مباحثه خجل کردم. (معلوم نیست که در این ادعایش تا چه حد صادق است) و با زیه جانب هزارجات مراجعت کرد.^(۲) در این زمان شیعیان از حیث قدرت و اقتما دین در وضع مطلوبی قرار داشتند که درجایش در این باره مفصلتر بحث خواهیم نمود.

شهید قاضی نور اللہ در باره هزارجات در سال ۱۰۱۰ ه بطور خلاصه چنین می نویسد: "هزاره کابل طایفه بیشمارند که در میان کابل و غزنی و قندهار مقام دارند و اکثرشان شیعه اهل بیت اطهارند و در این زمان از روسای شان میرزا شادمان است^(۳) که اهل ایمان از وجود او شاد و خاریان از ترک تاز او در ناله و فریادند.^(۴)

از وقتی که امرای "سدوزایی" و "محمدزایی" در افغانستان به قدرت رسیدند، شیعیان افغانستان به هولناکترین مایب دچار شدند. در دوران آنها تعصبات و اختلافات مذهبی به اوج خود رسید و شیعیان به قتل عامهای فجیع گرفتار شدند. و از تعدادشان بسیار کاسته شد. امیر - عبدالرحمان افغان - یک سوم شیعیان را نابود کرد. کافی است بدانید در

(۱) - وقایع السنین والاعوام ص ۵۲۲ .

(۲) - تذکره الابرار و الاشرار ص ۲۰۲ چاپ هند .

(۳) - در باره این شخصیت درجایش به تفصیل سخن خواهیم گفت .

(۴) - مجالس المومنین ج ۱ ص ۱۵۲ .

اولیل حکومت این جلاد جمعیت بهسود ۲۰ هزار خا نوار بودا ما بین سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ هـ یعنی در ظرف فقط سه سال به ۶۴۰۰ خا نوار تقلیل یافت. یعنی ۱۳۶۰۰ خا نوار شان به هلاکت رسیده بودند در حالیکه بهسود کمترین تلفات را نسبت به سایر نقاط هزارجات داشته است. شیعیان اجرستان، دابه و پولاد و قسمت اعظم ارزگان و زمین داوری کلی از میان رفتند و زمینهای شان به افغانان سرحدی داده شد. بدون تردید دولت از جمعیت هزارجات تنها در زمان عبدالرحمان از میان رفتند و قتل عام شدند. دارایی شان بسفوات رفت. و از نظر فرهنگی قرنهای عقب ماندند. بگفته میرغلام محمد غبار: "ازیک اولنگ، صد خا نوار روحانی بدست دولت افتاد و یک هزار خا نوار روحانی موثق به فراگردید و دوهزار و یکصد روحانی در جنگ کشته شد. (۱) حسینیه ها و تکایا از بن ویران شدند. حسینیه کابل بدست شهزاده حبیب الله تبدیل به مسجد شد. و حسینیه میرابلخانی دریکا ولنگ که در نوع خود بسیار عالی بسود و در ساختن آن از معماران ایرانی و افغانستانی کار گرفته شده بود و پیران شد. در شهر هرات ۵۰ باب حسینیه وجود داشت (۲) که همه آنها در زمان عبدالرحمان از میان رفتند. علاوه بر این مصایب بیشمار تعدا دزیادی از کتب شیعی طعمه حریق شدند.

شیعیان اسماعیلی

شاید قریب ۳٪ از جمعیت افغانستان شیعه اسماعیلی باشند، اسماعیلیها بیشتر در نواحی: بدخشان، دره کیان، دوشی و کیله گسی سکونت دارند. قریب سه هزار خا نوار در مناطقی چون: تاله و برک، شیخعلی، شیمبول، عراق بامیان، دره کالو، سیاه سنگ زندگی می کنند. شیعیان اسماعیلی افغانستان از محرومترین و مظلومترین طبقات این کشور بوده اند. در طول تاریخ مصایب و آلام بیشمار دیده اند. علاوه بر آنکه از طرف رژیمهای وقت افغانستان تحت فشار قرار می گرفتند، اکثریت مطلق افغانستان نیز آنان را یک فرقه غالی تا حد مشرک پنداشته انواع توهین و تحقیر و آزار را در حق شان روا می داشتند. حتی شیعیان دوازده امامی که خود مورد توهین و تحقیر از طرف اکثریت قرار می گرفتند. اسماعیلی ها را از خود طرد می کردند. در صورتیکه اسماعیلی ها آنها را غلور اردن نموده خود را مسلمان می دانستند. و خود آنها فقط یک گروه از اسماعیلیه را که بنام نصیرییه یا دمی شوند غالی میدانند.

اسماعیلی ها از نظر موضع کیگسیاسی همیشه در کنار شیعیان دوازده امامی بوده اند. و در غم و شادی خود را با دیگر شیعیان شریک میدانند. در مجموع مردمان: باوفا، مهمان نواز، در دوستی مستحکم و نسبت بهم مهربانند.

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۶۹.

(۲) - بحرالانوار فیه قسمت عین الوقایع.

مذهب اسماعیلیه در قرن سوم و چهارم هجری مذهب روشنفکران بود. بیشتر و یا همه اعضاء اخوان الصفا اسماعیلی بودند. رهبران اسماعیلی تلاش داشتند که احکام اسلام را با عقل و فلسفه تطبیق دهند. عقل گرایانی سرانجام باعث شد که یک نوع تفکر ما دیگرای در میان رهبران اسماعیلیه به وجود بیاید. کم کم وظایف اسلامی را کنار زده به عیاشی و کامرانی خوس گرفتند و برای توجیه کار خویش به تحلیل‌های نادرستی متوسل شدند. و می‌گفتند قرآن ظاهری دارد و باطنی، آنچه مهم است باطن قرآن است، از این رو این طایفه را باطنیه نیز گویند، در مورد امامت می‌گویند: بعد از امام جعفر صادق علیه السلام امامت به پسر بزرگش اسماعیل رسید (بدین جهت اینسان را اسماعیلیه گویند) و بعد از اسماعیل به پسرش محمد رسید و سلسله امامت همین طور اینقطع به نسل‌های بعدی انتقال یافت تا به سلاطین فاطمی مصر رسید و تا به امروز که به خاندان آقاخان منتهی میشود.

اسماعیلیه با خلفاء اموی و عباسی میانه خوبی نداشتند. در همان زمان پیروان این فرقه در افغانستان جمعیت کثیری را تشکیل میدادند. جنوب افغانستان در حدود "سند" اکثریت با اسماعیلی بود. موسس سلسله "سامانیان" امیر نصر ابن حمدا اسماعیلی بود، رودکی شاعر بزرگ و نامدار نیز تمایل باین مذهب داشت. حکیم ناصرخسرو بلخی از دعا و چهره‌های سرشناس اسماعیلیه به حساب می‌آید. علاءالدین حسین جهانسوز غوری نیز گرایش به این مذهب داشت و اجازه تبلیغ و ترویج آن را در قلمرو خود داده بود. اما بعد از مرگ او چون نوبت به سیف‌الدین غوری و پسرش رسید وجود اسماعیلیان را برای ریاست خویش خطرناک دیده از ظرفی خود دست‌پروارده فقهای اهل سنت بودند، لذا دستوراً در گردن دتا پیروان و داعیان اسماعیلی را در تمام قلمرو آنان نابود کنند. همانطور که قبلاً ذکرش رفت در کوhestان غور در سنه ۴۹۵ هـ شخصی بنام بلال که مذهب اسماعیلی داشت قیام کرد، در مناطقی چون دره شکاری و بامیان آثار قلعه‌های مخروبه بجای مانده است که بنظر میرسد آنان اسماعیلیان بوده‌اند. زیرا با قسلاص "الموت" و سایر قلعه‌های اسماعیلی شباهت دارند. خلفا بنی عباس از اسماعیلیان سخت نفرت و وحشت داشتند بدین جهت غزنویان و سامانیان را که روحاً "تحت تاثیر خلافت بودند به کشتار اسماعیلیه تحریک میکردند. سلطان محمود غزنوی با قساوت اسماعیلیان سند و افغانستان را قلع و قمع نمود. نوح ابن منصور سامانی به خاطر رضایت پیروان تسنن کلیه بزرگان و درباریان خود را که بطریق اسماعیلیه بودند از میان برداشت. مذهب اسماعیلیه امروز در افغانستان سخت دچار انحطاط فکری شده است. خرافات بسیار در آن راه یافته و جهان بینی فعلی شان گویا بدین قرار است که:

خداوند جهان را آفرید، اختیار را داده آن را بدست حضرت علی سپرد و آن حضرت قاسم رزاق است و او است که در بار لیلین هر محتضر چه مؤمن و چه کافر حاضری شود قبض روح شیعیان و حساب روز قیامت بدست او است. آنچه برای یک انسان سعادت می‌آورد میزان عشق و علاقه او به حضرت علی و بهائیه

اسما عیلیه می باشد. نماز و روزه فقط برای افراد قشری می باشد. بهترین عمل کاریست که امام از آن خوش آید، بنا بر این اگر یک شیئی گران بهاء و انتیک، در نزدیکی زاسما عیلیه باشد، اوسطف است که اول آن را به امام زمان و یانایش عرضه کند، اگر قبول کرد از آن امام است و الا صاحب اصلی اش دوباره می تواند آن را تصرف کند، مردم وظیفه دارند که از راههای گوناگون اسباب لذت و کامرانی امام را فراهم کنند، لذت بردن برای امام عیب نیست زیرا جهان به طفیل او خلق شده است و تمام ثروت های جهان در واقع از آن اوست و او صاحب اختیار اصلی زمین و منابع آن می باشد. اگر مالی در دست دیگران باشد اما منتی است از امام، اسما عیلیان سالانه مبالغ هنگفتی به امام و یانایشان می دهند و تقدیم می دارند. از این رو خاندان "آقاخان" از ثروتمندترین خاندانهای جهان محسوب میشوند. ثروت هنگفت آنان باعث آن شد که آقاخان بزرگ به فکر خریدن یک جزیره در اقیانوس اطلس و یا آرام افتادگان را تبدیل به یک کشور اسما عیلی نماید اما دولتهایی که صاحب چنین جزایری در این دواقیانوس هستند حاضر به فروش جزیره ای نه شدند. پرنس کریم آقاخان چهارم، اما حاضر اسما عیلیه در اروپا زندگی اشرافی و پرتجملی دارد. سلسله امامت از زمان حضرت علی تا به امروز به ۴۹ نفر میرسد.

آقاخان اول (۱۸۰۰ - ۱۸۸۱ م) حسنعلی شاه محلاتی که خود را زاولد سلاطین فاطمی مصر میداند (علماء نسب شناس در اینکه نسب فاطمیان مصر به حضرت فاطمه منتهی شود تردید دارند) چنانچه در الحاق خاندان آقاخان به سلاطین مصر نیز جای تردید می باشد . در محلات ایران بدنیا آمد و در آنجا بزرگ شد و از طرف فتحعلیشاه قاجار حاکم کرمان مقرر گردید . او از سرپرستان انگلیس بود و تا دم مرگ به انگلیس وفادار ماند . بعد از او پسرش آقاخان دوم سلطان علیشاه به امامت رسید ، وی مثل پدر از وفاداران به انگلیس بود و در سال ۱۳۰۳ هـ ۱۸۸۵ م ازدنیارفت . بعد از او پسر هشت ساله اش برمسند امامت تکیه زد و یکی از بزرگترین ائمه اسما عیلیه شد زیرا دوران اما منش بسیار طولانی بود . در تمام عمرش غرق در عیاشی و کامرانی گردید ، زندگی پرتجملی داشت . زنهای متعدد گرفت . یکی از محبوب ترین زنان او یک خانم فرانسوی بود که در سال ۱۹۳۰ م به عنوان ملکه زیبایی جهان انتخاب شده بود . چون آواز زیبایی او در اروپا پخش شد آقاخان سوم شیفته جمالش گردید و در سال ۱۳۴۴ م او را به عقد خویش درآورد و نامش را " بیسگم آقاخان " گذاشت . این خانم بقدری شیک پوش بود که سیزدهمین زن شیکپوش دنیا به حساب آمد ! آقاخان با یک خانم ایتالیایی نیز ازدواج کرد . وی در سال ۱۹۱۶ م از طرف انگلیس پرنس درجه اول بمبئی شد و در سال ۱۹۳۴ م به پیشوایی نمایندگان هند در جامعه بین الملل متحد انتخاب شد و تا ۱۹۳۷ م بدین سمت باقی ماند و در ۱۸ اوت ۱۹۳۵ م بناسبت پنجاهمین سال امامتش اسما عیلی هاجن طلایی بر پا کرد نمودار این جشن همون اوقات منتشر کردند و او جمعا چهار مرتبه پلاژین شد و دوم مرتبه با امامان کتنام طلاها و الماس ها بخودش نشانا رک گردید . آقاخان بهترین اسبهای دونه را در لندن

نگهداری می کرد و در مسافه های اسب دوانی لندن چند مرتبه اسبهای او برنده مسافه شدند. آبی راکه آقاخان در آن بدن خود را می شست پیروانش بعنوان شفا می خوردند. چنانچه در مجله دانستنیها آمده است :

" آقاخان در زمان حیات وقتی بدن خود را می شست آبی راکه با آن حمام می کرد در مدها بطری می ریختند و آن را به قیمت هر بطری یک پونصد انگلیسی به پیروانش می فروختند. (۱) این مرد شگفت آور در عمر ۷۹ سالگی بعد از هفتاد سال اقامت در تاریخ ۱۹۵۶ م در ویلی شخصی خویش در حومه شهر "ژنو" چشم از جهان پوشید و پولهای آبی راکه در بانکهای اروپایی سپرده بود طبق قانون مالیات بر ارث به دولتهای اروپایی تعلق گرفت .

عمادزاده امفانی می نویسد : " آقاخان در حقیقت وسیله جمع آوری سکه های طلا و جواهرات هندیها بود که به لندن انتقال میداد و پس از اتمام آن ثروت بی شمار بدولت انگلیس طبق قانون ارث بر مالیات تعلق گرفت . طبق قانون انگلستان ۸۰٪ آن پولهای آبی راکه در بانکهای این کشور بود بنام مالیات بر ارث حق دولت انگلیس شد. (۲)

آقاخان مقداری از ثروت خود را در هند و کشورهای آفریقایی و پاکستان برای ساختن بیمارستان و مدارس جدید و موسسات خیریه به مصرف رسانده است . اما در افغانستان برای پیروان خویش کوچکترین خدمتی ننکرده است . و حال آنکه اسماعیلیان این کشور فقیرترین و مستحق تریب— اسماعیلیان جهانند . همین مردم با آن فقر شدید سالانه مقادیر هنگفتی از درآمد خود را به نمایندگان آقاخان میدهند تا به آقاخان در اروپا برسانند . نمایندگان آقاخان در افغانستان از ثروتمندان بزرگ بحساب می آیند . خانواده آقای کیان که در " دره کیان" زندگی می کنند و از رهبران مذهبی اسماعیلیه افغانستان می باشند ثروت بی حساب دارند . یک قسمت از دارایی شان بعد از کودتای هفت ثور توسط رژیم مارکسیستی کابل مصادره گردید .

تعدادی از هزاره های فلک زده که از ظلم عبدالرحمان در بخارا فراری شده بودند و در عالم آوارگی بسر می بردند در همان حال موظف بودند که سالانه مبلغی برای امام ارسل دارند . مختار بیکری می نویسد : " هزارگان خلقی اند که از افغانستان به خاک بخارا مهاجرت کرده اند . ایشان در ساحل نهر " قزل سو" سکونت دارند . آنان به دین اسلام متدین بوده و به مذهب اسماعیلیه سالک می باشند . زکات و عشر مالهای شان را بعلاوه اینکه به امیر بخارا می پردازند به رئیس دینی خویش آقاخان که در بمبئی اقامت دارد . نیز ارسال می کنند. (۳)

اسماعیلیان در نگهداری اسرار مذهبی و اجتماعی شان بی نهایت

(۱) — مجله دانستنیها ص ۸۲ و نیز دموکراسی و آزادی در هند .

(۲) — تاریخ مفصل اسلام ص ۱۰۹۸ .

(۳) — ترکستان نوشته مختار بیکر ص ۲۹۹ ترجمه علیزاده .

کوشا می باشند و در این باره ضرب المثلی دارند که : " سرمیده ام اما سر نمی دهم " و همه ساله از طرف رهبران شان رمز شناخت برای شان می رسد. و هیچ کس جز اسماعیلیان از این رمز آگاه نمی شوند. ای کاش مردم ما نیز از نظر شعور سیاسی بدان حد رسیده بودند که اسرار اجتماعی شان را بکسی افشاء نمی کردند. نه آنطور که امروز برای هر کس و نا کس سفره دل خود را گشوده هر چه در دل دارند بیرون میریزند. ابهت و صلابت خویش را بدست خویش بر باد میدهند. آخر تئیه که آن همه در احادیث ائمه هدی به آن سفارش شده یعنی چه ؟ مگر غیر از این است که اسرار خود را برای همه افشاء نکنید ؟ در خاتمه این فصل عرض میشود که اگر قبل از این هموطنان اسماعیلی خویش را از راه تعصب و جهالت به چشم نفرت نگاه می کردیم ، متشاء آن جز تبلیغات دولت و جهالت مردم چیزی دیگری نبود . مابه حکم اسلام و هم به حکم وجدان و عاطفه با ید تمام انسانها را دوست داشته باشیم بخصوص آنها که مثل ما مظلوم و ستم دیده باشند. تا چه رسد به این هموطنان مظلوم چون اسماعیلیه که در تمام مصایب بجرم تشیع مثل ما سرکوب شده اند. و این محرومینی که در اصل اعتقاد به اسلام و تشیع با ما شریک می باشند. و در طول تاریخ در کنار ما بوده اند. و چون در محرومیت به سر برده اند اگر یک قدم از راه دوستی بسوی شان برداری و قدم بسوی شان خواهد آمد. اگر خواستار آن باشیم که آنان را به تشیع راستین (اشاعه) دعوت کنیم فقط از راه دوستی امکان پذیر است. زیرا تجربه نشان داده است که از راه فشار هیچ فرقه ای مذهب خود را عوض نکرده است .

مدارک این فصل :

دموکراسی و آزادی در هند فصل مربوطه " دائرة المعارف اسلامیه ذیل کلمه " اسماعیلیه " ،ستان السیاحه ص ۶۵ - ۷۱ ، تاریخ اسماعیلیان، دائرة المعارف تشیع ج ۱ ذیل کلمه " آغا خانیه " ، مذهب اهل سنت و فرقه های اسماعیلی ص ۴۳۶ - ۴۳۸ نوشته یوسف قضایی ، شیعه در اسلام ص ۳۲ - ۴۰ نوشته علامه طباطبائی ، ارمغان هندوپاک از صفحه ۲۰۵ تا آخر کتاب نوشته مرتضوی لنگرودی .

نام اصلی افغانستان

در گذشته افغانستان بنام " خراسان " یادمی شد. خراسان مرکب از " خور + آسان " بمعنی جایگاه و خاستگاه خورشید، مطلع آفتاب و مشرق زمین است. چنانچه در لغت فارس ضبط شده است " خور " بمعنی خورشید و " آسان " یا " سان " پسوند مکان است. و چون خراسان در شرق ایران قرار داشته است به این نام مسمی گردیده است. (۱)

عجیب است که " ژاپن " نیز بمعنی کشور آفتاب تابان و مطلع خورشید می باشد که در ابتدای یکی از امپراطوران چین این نام را به ژاپن که در مشرق چین موقعیت داشت ، اطلاق نمود .

نام خراسان از قرن سوم میلادی و حتی پیشتر از آن تا قرن ۱۹ در طی ۱۵۰۰ سال نام ثابت و رسمی افغانستان بوده است . (۱)

و " افغانستان " در زمان تیموریان هرات ، نام یک منطقه کوچک و محدود در جنوب کشور بود که نواحی سلیمان کوه یا ولایت جنوبی را شامل میگردید . بعد از تسلط قبیله " سدوزایی " و بعداً " محمدزایی " در این کشور این نام رفته رفته بر کل کشور اطلاق گردید . ولی تا زمان امیر عبدالرحمان و پسرش حبیب الله ولایات شمالی تحت نام افغانستان در نیامده بودند . فقط بعد از استقلال (۱۹۱۹ م) بود که این نام به سراسر افغانستان اطلاق گردید . انگلیس نیز در گسترش این نام به کل افغانستان نقش داشته است .

بدیهی است که این نام برای سرزمین تاریخی و با عظمت که دارای اقوام گوناگون می باشد نام مناسبی نیست ، زیرا " افغان " تنها نام یکی از اقوام این سرزمین است ، در صورتیکه در ساختن وجودی این کشور تمام اقوام ساکن آن شریک و سهم بوده اند . و این حق مشروع مردم آنست که اگر خواسته باشند نام آن را دوباره به خراسان برگردانند . که یادآور دوران مجد و عظمت آن مخصوصاً " در دوره اسلامی آن می باشد . تغییر نام کشور به یک نام زیبا و مناسب ، امروزه در جهان رواج دارد . و ما کشورهای زیادی را می شناسیم که چون نام مناسبی نداشته اند ، مردم آن نام زیبا تر و مناسبتری را برای کشور خود انتخاب کرده اند . مانند : داهومی به بنین ، رودزیای شمالی به زامبیا ، رودزیای جنوبی به زیمبابوه ، مالاکاشی به ماداگاسکار ، نیاسالندبه مالای ، کنگو به زئیر ، شام به سوریه ، سیلان به سری لانکا ، تغییر نام یافته اند .

کشوری که فقط به نام یک قوم نام گذاری شده باشد به ساقی و اقوام ساکن آن از نظر روحی تا شایسته بجای می گذارد . پس برای تحکیم وحدت ملی و ایجاد مصیبت بیشتر در میان همه اقوام افغانستان بازگرداندن نام اصلی آن یعنی خراسان بزرگ ، امری مفید و لازم خواهد بود . بی جهت نیست که بیشتر مردم انگلستان از نام " انگلند " به کشورشان کراهت دارند زیرا که بپای نگر نام فقط یک قوم می باشد مخصوصاً " اقوام : ویلزی ، اسکا تلندی و ایرلندی از این نام تنفر دارند و نام " بریتانیا " را برای کشور خود مناسب میدانند .

و اما " خراسان بزرگ " شامل تمام افغانستان امروزی ، ترکستان ماورای آمو ، ترکمنستان و خراسان ایران می شده است . مهمترین

(۱) - ر . ک . به : افغانستان در مسیر تاریخ ص ۹ .

مناطق آن از این قرار بوده است: شرق ایران، هرات، سرخس، بادغیس، مرو، هجیان، (ترکمنستان فعلی) فرغانه با تمام نواحی آن، خوارزم با تمام نواحی آن، سمرقند، بخارا، بلخ، بدخشان، غور، بامیان، قندهار، سیستان، کابل، غزنی با تمام نواحی آن مانند گردیز و لوگر^(۱)، عنصری شاه عربزرگ، سلطان محمود غزنوی را بنام شاه خراسان پیاد کرده می گوید:

خدا یگان خراسان بدست پشاور
به حمله ای بپراکنند جمع آن لشکرا لخب
در حدود العالم گوید: مشرق خراسان هند، جنوب آن بیابان کرکس
شمالش جیحون است.

ظهور سلسله های محلی

طاهریان:

بنی عباس به مدت بسیار طولانی از ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ خلافت نمودند، اما دوران فرمانروایی شان در افغانستان یک قرن بیشتر نبود. بعد از مرگ مامون عباسی خراسان به تدریج از تحت فرمان آنان خارج می شد. ولی نفوذ معنوی عباسیان تا زمان غزنویان ادامه داشت.

طاهرا بن حسین اصلالتا "از پوشنک هرات بود و در سال ۲۰۵ از طرف مامون امیر خراسان مقرر شد. پایتخت طاهریان در شهر نیشابور بود. آنان تخارستان، بلخ، میمنه، بادغیس، هرات، فراه و بیش از نصف ایران را به جنگ آوردند. و حدود ۵۰ سال فرمانروایی کردند سرانجام بدست صفاریان برافتادند.

صفاریان:

یعقوب لیث پسر یک نفر روی گریه بود و در دهکده "قرنین" از روستای "نیشک" بست قندها رب دنیا آمد. در ابتدا مانند پدر خود به شغل رویگری مشغول شد. بدین جهت به صفاریان (رویگران) مشهور شدند. یعقوب در جوانی در حلقه عیاران^(۲) درآمد. و در اندک مدت در اثر شجاعت و کاردانی کارش بالا گرفت. عده ای کشیری بگردا و جمع شدند. وی توانست سیستان بلوچستان و قسمتهای وسیعی از افغانستان را تسخیر کند. او بکابل لشکر کشید و کابل شاه را شکست داد. بامیان را تحت فرمان خود درآورد. شهر

(۱) - ر.ک. خراسان بزرگ تالیف دکتر احمد رنجبر چاپ تهران ۱۳۶۳.

(۲) - عیاران گروهی از جوانان شجاع بودند که به اموال سرمایه داران و قدرتمندان دستبرد می زدند اما نسبت به زیردستان میهربان بودند و حتی المقدور حقوق بینوایان را از مستگزان می گرفتند. و کارشان از جهاتی شبیه چپا و لگزی "چپه شانور" در زمان امان الله خان بود. که فقط اموال زورمندان را غارت میکرد و با سخا و تمندی به فقرا می بخشید.

زرتک را به عنوان پا بخت انتخاب نمود. صفاریان با عربها مخالف بود. یعقوب لیث لشکر عظیم فرا هم کرد و به قصد تسخیر بغداد حرکت نمود چون به قصر شیرین رسیدا جل گریبا نگیرش شد و کار عبا سیان ناتمام ماند. بعد از او برادرش عمرو لیث به سلطنت رسید. آخرین فرد از این خاندان ظاهر بن محمد بن عمرو است که مردی کفایت بود. و جمعا " این خاندان تا ۲۹۱ هـ حکومت کردند. زبان فارسی در زمان آنان رواج یافت. با اینکه نفوذ عباسیان کم شده بود اما خلفاء بغداد آرام ننشستند و با دسیسه چینیها آتش اختلاف را میان سلسله های تازه تشکیل یافته خراسان روشن نگه میداشتند. چنانچه در آخر تحریک آنان ظاهر بن با صفاریان درافتادند و صفاریان با ردیگر با سامانیان درگیر شدند.

سامانیان :

بنیان گذار این سلسله امیر نصر سامانی املات " از بلخ بیوده. جمعا " ۹ نفر از این خاندان از سال ۲۷۹ تا ۳۸۹ حکومت کردند. سراسر ماوراءالنهر و نیز ایالات شمالی و مرکزی و غربی افغانستان و نیز شرق ایران را تحت فرمان خود درآوردند. آنان خاندان علم پرور و هنردوست بودند، در ترویج زبان فارسی تلاش کردند. با اینکه پایتختشان بخارا بود اما در زمان شان بلخ مرکز علم و دانش محسوب می شد.

غزنویان :

این سلسله به مدت ۲۴۷ سال از ۳۵۱ تا ۵۹۸ هـ حکومت کردند. ویر سراسر افغانستان و قسمت مهمی از ایران و ماوراءالنهر و قسمتها یی از هندوستان تسلط یافتند. " آلب تگین " بنیان گذار این سلسله ابتدا غلام ترک بود که در پرتو هوش و استعداد دکارش بالا گرفت و بکمک ترکان " غز " غزنی و اطراف آنرا تسخیر نمود.

او مرد لایق و کار دانا بود. بعد از وی دامادش " سبکتگین " به سلطنت رسید. سبکتگین از طایفه ترکمنهای " قایی " از شاخه " اغوز " ها بود. اغوزها شرقی به نوشته امین گلی، ترکمن بودند. (۱) سبکتگین مورد شجاع، کار دانا و عدالت پرور بود. وصیت نامه اش به پسرش سلطان محمود که در کتاب " مجمع الانساب " ص ۳۹ - ۴۱ آمده حکایت از هوش و عدالت پروری او دارد. وی کابل و شمال هند را فتح نمود و ضمیمه قلمرو خود ساخت. در واقع او بنیان گذار سلسله غزنویان است. درباره هوش و ذکاوتش همین کافی است که می نویسد: هنگام نبرد با بوعلی سیمجور شخصی بنام ابوالفضل جزء ندمای وی بود اما در واقع برای سیمجور جاسوسی میکرد و تمام گزارشهای سپاه میر سبکتگین را برای سیمجور می فرستاد. مردم هر چه به سبکتگین گفتند که ابوالفضل جاسوس دشمن است او به گفته های

(۱) - ر.ک. به تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۴۴ - تالیف امین گلی.

مردم اعتنائی نمی کرد. تا زمان نبرد فرا رسید. آن وقت سبکتکین با هدای بلند به سپاهیان خود گفت: «خاطر جمع باشید که سران لشکر بوعلی سیمجور بمن پنهانی نامه نوشته اند و تعهد نموده اند که در هنگام نبرد او را دستگیر کرده به نزد من آرند. به همین جهت شما بدون احساس ترس به پیش بروید و مطمئن باشید که پیروزی از آن ماست. ابوالفضل وقتی این سخنان را شنید بلافاصله پنهانی قاصدی به سوی بوعلی فرستاد و مشروح قضیه را به او اطلاع داد. بوعلی آن را باور نمود و از میان لشکر خویش فرا رکرد. و سبکتکین به آنی پیروز شد. باری، بعد از او پسرش "محمود" به سلطنت رسید. سلطان محمود بیشک یکی از بزرگترین سلاطین افغانستان است و نام افغانستان به خاطر شهرت وی بلند آوازه گردیده است. او قلمرو خود را توسعه بسیار داد و پادشاهان کوچک را با جغذای خویش ساخت. بارها به شبه قاره هند لشکر کشید و اسلام را در آن سرزمین رواج داد. بدین جهت به او لقب غازی داده اند. سومات نیز رگترین معبد هندوان را ویران کرد، بتهای آنرا شکست، خزاین آن را که به ۴۰ میلیون دینار طلا تخمین شده است به غزنی آورد. در سفرهای جنگی سلطان محمود به هند، ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ اسلامی همراه او بود. این نابغه بزرگ در سرزمین هند به تحقیقات علمی درباره عقاید و فرهنگ و ادانش هندوان پرداخت و توانست تمدن و فرهنگ آن مردم را از خطر نابودی نجات بخشد. تاخت و تاز سلطان محمود به هند سبب شد که بعدها سایر سلاطین افغانی مانند: غوریان، خلجیان و احمدشاه درانی نیز بسوی هند بتازند و قسمت‌هایی از آن سرزمین را به تصرف درآورند.

سلطان محمود: مردی بود میانها قمت، تنومند، چهارشانه، با رنگ جذاب و چشمان کوچک اما پرنفوذ، ریش کم‌موی که فقط اندکی بر روی زنج او روییده بود. (۱)

درباره هوش و استعداد او که رهای خارق العاده و تاکنون در میان مردم ما داستانها نقل میشود. داستان کشف، حیلها و راههای غیبت کار غزنی، توسط سلطان، حکایت از هوش فوق العاده او دارد. چنانچه داستان آن در تاریخ آمده است. و نیز در زمان او عده‌ای از دزدان در بیابان کرمان (کرمان - ایران) راهکارو انبارهای بستاند و اموالشان را به یغما می بردند. سپاه دولت نمی توانستند آنان را قلع و قمع نمایند. سلطان محمود دستور داد تا کاروانی از صفهان آید و یک خروار سیب را با میل‌های زهر آلود مسموم نمایند. آنان چنین کردند و کاروان همراه خود ادامه داد. اتفاقاً "دزدان به آن کاروان حمله و رشدها را اموالشان را غارت کردند. از جمله سیب‌های زهر آلود را خوردند و مردند. کاروانیان بدین طریق اموال خود را پس گرفتند و غایب برای همیشه ختم شد.

سلطان محمود به غور نیز لشکر کشید و برای محلی غور را گوشمالی داد و اسلام را در مناطق کوهستانی و دور افتاده غور رواج داد. سپاهیان او به

صدها رنفر میرسید، که قریب چهل هزار نفر آن در شهر غزنی ساکن بودند، هفتمد راس قبل جنگی داشت. نظم و انضباط با شدت در میان سپاهیانش مراعات می شد. بیشتر افراد لشکرا و را ترکان " غز " تشکیل میداد، اما از سایر اقوام مانند: ترکان خلج، تاجیک، افغان، ایرانی، هندی و عرب نیز جمعیت انبوهی در میان سپاهیان او بودند.

سلطان محمود غزنوی از مردان مصمم با عزم قوی، مسلمان متعصب و شافعی مذهب بود. با شیعیان عموماً و با اسماعیلیان خصوصاً " دشمنی می ورزید و به خاطر تعصب مذهبی و نیز به تحریک خلفاء بغداد اسماعیلیان را نابود کرد. و نام زشتی از این جهت از خود بیادگار گذاشت.

سلطانی غزنوی جمعاً ۱۶ تن بودند. بعد از محمود دیگر شخصیت نامداری در میان آنان ظهور نکرد. آخرین پادشاه این سلسله " خسرو ملک " نام دارد. غزنویان همانطور که به کمک ترکان " غز " به قدرت رسیدند سرانجام توسط غزها برافتادند.

افغانستان در عهد غزنویان از نظر سیاسی اهمیت فراوان یافت. آنان با آنکه خود ترک زبان بودند اما در ترویج زبان فارسی تلاش بسیار نمودند و در اثر مساعی آنها زبان فارسی در شبه قاره هند راه یافت. گفته می شود که در عهد سلطان محمود ۴۰۰ شاعر در دربار او جمع بودند و حقوق دریافت میکردند. در عهد غزنویان کشاورزی ترقی کرد. سدهای آب ساخته شد. صنایع و پیشه وری مخصوصاً " نساجی و فلزکاری توسعه یافت. معماری و نقاشی رونق گرفت. شهرهای عمده مانند: غزنی، بلخ، هرات، کابل، مرکز تجارتی آسیای میانه شدند. و شهر غزنی بصورت عروس شهرها اسلامی درآمد. بلخ و غزنوی مرکز علم و دانش گردیدند. کتابخانه بزرگی در نفس شهر غزنی ساخته شد. با وجود این غزنویان با علوم عقلی و فلسفی بخاطر تعصب مذهبی میانه خوبی نداشتند. از این رو این رشته از دانش در آن زمان ترقی چندانی نکرد. مدارک این فصل:

از عرب تا دیا لمة نوشته عباس پرویز قسمت مربوط به غزنویان.

افغانستان در میر تاریخ از صفحه ۱۰۴ تا ۱۲۵.

تاریخ غزنویان نوشته کلیفورد داموند با سورت ترجمه حسن انوشه

ص ۱۹۷.

سلطنت غزنویان نوشته خلیل الله خلیلی.

تاریخ بیهقی تالیف ابوالفضل با تصحیح و تعلیقه سعید نفیسی چاپ

تهران.

سلجوقیان:

سلجوقیان شاخه ای از ترکمنهای " غز " (۱) بودند که مسکن اصلی شان

در ماوراءالنهر بود و بخاطر سخت شدن شرایط زندگی در آن سالمان بسوی

(۱) - سلجوقیان از ترکمنان شاخه "قونین" بودند. تاریخ سیاسی ترکمنها ص ۵۴

افغانستان و ایران سرازیر شدند. شاخه از ترکمنهای " غز " غزنویان را برانداختند. و یکدسته از آنان که به مناسبت نام جدشان " سلجوق " بدین نام یاد می شدند به ایران رفته صاحب اقتدار شدند و امپراتوری بزرگی تشکیل دادند. طغرل سلجوقی در سال ۴۲۹ هـ درنیشابور اعلان پادشاهی کرد. سلجوقیان خاک ایران را وسعت بسیار بخشیدند. دایره نفوذشان تا حجاز گسترده بود. و البته خویش را بنام " اتابک " (پدربزرگ) در نقاط مختلف قلمرو خویش گسیل داشتند که این اتابکان بعدتر هر کدام به یک سلسله پادشان مستقلی تبدیل شدند. شاخه ای از سلجوقیان ایران در ترکیه رفته موفق به تشکیل سلطنت بزرگی شدند.

بایخت سلجوقیان ایران در شهر " ری " بود. آنان مناطق غسرب افغانستان را نیز تسخیر کردند. دودمان غوریان و غزنویان افغانستان را با جگزار خود قرار دادند.

امسرای غوری

اجداد سلاطین غوری پیش از اسلام در کوهستان غورامارت کوچکی داشتند. و چون قسمت غربی ولایت غور بدین اسلام مشرف شد، " شنسب " جد بزرگ غوریان که معاصر حضرت علی بود نیز از روی اشتیاق اسلام را پذیرا گشت از این روبرو مسند امارت غور باقی ماند.

در زمان خروج ابو مسلم " امیر فولاد غوری " به امید استقرار خلافت به خاندان پیغمبر با ابو مسلم همکاری نمود و با پنج هزار نفر به مدد او شتافت غوریان در قرن سوم مطیع سلاطین " آل فریغون " جوزجان بودند. در زمان سلطان محمود غزنوی خراج گذار او شدند. وقتی غزنویان روبرو ضعف نهادند اختلاف میان غوریان و غزنویان ایجاد گردید و برادر علاء الدین حسین توسط بهرام شاه غزنوی کشته شد. علاء الدین به انتقام خون برادر به غزنی لشکر کشید غزنویان را برانداخت، و شهر زیبای غزنی را آتش زد. و هفت شبانه روز بسوخت بقسمیکه از کثرت دود هوا چنان " مظلم شد که روز شب را مانند شب از شعاع شعله های آتش روز را مانند شبی و در این هفت روز کشتار و غارت بود که هر که از مردان را یا متحد یک شدند و عورت و اطفال را اسیر کردند. (۱) غزنی باین ترتیب به ویرانه ای تبدیل شد. و ضرب المثلی که تا به امروز در میان مردم هزاره در مورد ویرانه های عظیم گفته می شود که: " غور غزنی شد " احتمالاً از این جا نشاءت گرفته است. (۲) غور غزنی شد یعنی از کثرت خرابی زیرو رو شد. علاء الدین حسین به خاطر آتش زدن شهر غزنی که در آن زمان از نظر عظمت

(۱) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۲۴۴ چاپ کابل.

(۲) - طبق یک افسانه قدیمی که تا کنون در میان هزاره ها نقل میشود. می گویند: در گذشته های دور منجمی بود در شهر غزنی که پیش بینی کرده بود در فلان تاریخ و در شب نهم برج حمل چنان برفی خواهد بارید (بقیه در صفحه بعد)

به جهان می مانست به چهار سوز معروف شد. او یکبار در جنگ با سلجوقیان ایران شکست خورد و اسیر شد اما با چرب زبانی خود را آزاد کرد. جهان سوز با تمام قساوت قلب شاه عرطیف گوی بود و به زبان فارسی اشعاری گفته است.

بزرگترین شاه غوری غیاث الدین محمد ابن سام و برادرش شهاب الدین (معزالدین) می باشند. غیاث الدین قلمرو خود را توسعه داد و امیران محلی را از میان برداشت. برادرش شهاب الدین دامنه فتوحات خود را بسوی هندکسترش داد و لاهور را فتح کرد. و در آخر در سرزمین هند از دنیا رفت. و چون پسری نداشت که وارث تاج و تخت او گردد لذا دست پروردگان او که ترک و مغول بودند را و را ادا داده و سلطنتش را تصاحب نمودند. بقسمی که "بلدوز" یکی از غلامان او در مناطق کوهستانی افغانستان و "قباجه" در سند و بختیار "در بنگال و "قطب الدین ایبک" در دهلی مسلط شدند. با این ترتیب قلمرو و تقسیم کردید. لایقترین سردار را ز سلسله غلامان قطب الدین ایبک بود که مناطق زیادی را فتح کرد. و باعث ترویج اسلام در هند شد. و روش جهان داری را می دانست و به فنون لشکرکشی آشنایی داشت. عادل و دین پرور بود. با غیر مسلمین نیز رفتار مایم داشت. بعد از ایبک، شمس الدین التمش و بعد از او دخترش رضیه به سلطنت رسید. و این زن علی رغم آنکه زن بود اما از نظر کفایت و درایت از بسیاری از مردان جلوی بود.

خلاصه: اینان را بنام پادشاهان سلسله غلامان یاد می کنند. و باید دانست که سلاطین "خلجی" که ما را "از اقوام" خلج" افغانستان بودند نیز در هندوستان سلطنت کردند و ادا می دهندگان را به شهاب الدین غوری و غلامانش در شبه قاره هند می باشند. اما چون سلطنت آنان در ارتباط با تاریخ افغانستان نمی باشد لذا از ذکر تاریخ آنها صرف نظر می شود.

(دنیاله ۲) - که تمام شهر ویران خواهد شد. مردم به حرف او اعتنایی نکردند. شب موعده فرا رسید. اول شب آثار آزار از آسمان نبود اما از نیمه شب چنان برف سنگینی بارید که تمام ساختمانهای شهر ویران شد. فقط خانه منجم سالم ماند. و آن همه این خاطر بود که منجم هفت پسر داشت و پسرانش تا صبح برف خانه خود را جارو کرده به زیر می انداختند. هرگاه خسته می شدند به خانه آمده گوشت قرمه می خوردند و با زمشغول جارو کردن برف می شدند. صبح وقتی بارش برف قطع شد. منجم به پسران خود دستور داد که شهر را نگاه کنند. آنان نگاه کردند و گفتند: گله های سیاه را غبروی شهر فرو داده اند. منجم گفت گله های سیاه را غنیست بلکه با میای خانه ها فرو ریخته و نوک چوب های دود زده سقف خانه ها هست که از زیر برف بیرون زده و شهر آن منظره را بخود گرفته است. بعضی گویند که از اینجا این ضرب المثل در زبان ها افتاد که در یک نیمه شب و یا نیمه روز شهر غرنی "غور غرنی شد". و هم گفته می شود که بعد از عید نوروز تا نیمه روز دیگر با زمستان است. زیرا که غرنی در همان نصف روز باقی مانده از زمستان توسط برف ویران شده است.

اسامی مشهورترین شاهان غوری از این قرار است :

علاءالدین حسین جهانسوز از سال ۵۴۳ - ۵۵۱ ه .

سیفالدین محمدابن علاءالدین ۵۵۱ - ۵۵۸ ه .

غیاثالدین محمدابن سام ۵۵۸ - ۵۹۹ ه .

شهابالدین ابن سام ۵۹۹ - ۶۰۲ ه .

محمدابن غیاثالدین ۶۰۲ - ۶۰۹ ه .

بهاءالدین محمد ۶۰۷ ه .

آتسز (آتسیز) (۱) - ابن علاءالدین از ۶۰۷ - ۶۱۱ ه

آخزین فردا از این سلسله محمدابن شجاع الدین است که به مدت یک سال حکمرانی کرد اما در سال ۶۱۲ بدست سلطان محمدخوارزمشاه اسیر شد و سلسله غوریان منقرض شدند .

خوارزمشاهیان

سلاطین خوارزمشاهیه از ۵۲۱ تا ۶۲۲ به مدت یک قرن حکومت کردند . پایتختشان خوارزم بود از این رو به خوارزمشاهیان مشهور شدند . جدشان " انوشکین " از ترکان غرجستان افغانستان بود که به خوارزم رفته اقتدار یافت .

اسامی این سلسله از این قرار است :

قطبالدین محمدابن انوشکین

آتسز (آتسیز) ابن قطبالدین محمد

ایل ارسلان ابن آتسز

سلطان شاه ابن ایل ارسلان

علاءالدین تکش بن ایل ارسلان

سلطان محمدبن تکش

سلطان محمدبن تکش مردتحصیل کرده بود و آخرین پادشاه مقتدر آسیای میانه قبل از چنگیزخان به حساب آمده است . او به سرعت سلطنت خوارزمشاهیان را به یک امپراطوری عظیم تبدیل کرد . دولت غوری را منقرض و افغانستان را ضمیمه خاک خود نمود . و نیز دولت ترکی سمرقند ، دولت قراختای درکاشغریستان را از میان برداشت . و دولتهای کوچک اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان را یکی پس از دیگری مغلوب نمود . قلمرو او از سیحون تا رود سند و از دریاچه " ارال " تا حدود عراق و بحر عرب گسترش داشت . در آخر قصد سرنگونی خلیفه بغداد را داشت زیرا که خلیفه امرای غور را برضد او تحریک کرده بود .

سلطان محمد علمیرغم سلطنت وسیع ، مردبی کفایت بود . و از ظرفی

(۱) - آتسز یا آتسیز نام ترکی است . وجود این نام در میان سلسله غوری این توهم را تقویت میکند که جدا دغوریان در گذشته های دور ترک بوده اند .

دخالت‌های ناجای مادرش در امور مملکت نارضایتی عمیقی را در میان مردم و سپاهیان پدید آورده بود.

در همین زمان مردی به نام چنگیزخان مغلستان را متحد ساخته سخت قدرتمند شده بود. او بعد از آنکه چین را درهم کوبید، نمایندگان به دربار سلطان محمدفرستاد، و پیام داد که: شما پادشاه بزرگ مغرب و من پادشاه بزرگ مشرق زمین می باشم، می خواهم در قلمرو ما دونفر روابط تجارتی برقرار باشد. سلطان محمد پیشنها چنگیز را قبول کرد، اما وقتی کاروان تجارتی مغلان که در میان شان چند تن تجار مسلمان نیز بود، بسوی قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه حرکت کردند، چون به محل "اترا" که سر حد میان مغلستان و خوارزم بود رسیدند، مردی بنام "غایرخان" مرزدار خوارزمشاهیان برخلاف عهد و پیمان قبلی، کاروان چهارصد نفری مغلانی را غارت کرد. و همه کاروانیان را بچرم کافریودن قتل عام نمود. فقط یکی دونفر توانست زنده بگریزد و خبر را به چنگیزخان برساند. چنگیز از اینکه کاروانیان توسط عامل و کارگزار خوارزمشاه نابود شده اند، سخت متعجب و خشمناک شد. این بار هیئتی را بدربار سلطان محمد فرستاد و خواستار مجازات عاملین قتل و غارت کاروانیان گردید. سلطان محمد خوارزمشاه بخاطر فتوحاتی که قبلاً بدست آورده بود سخت مغرور بود، لذا کارا حقه تر از غایرخان مرتکب شد، و هیئت مذکور را اعدام نموده بهانه بدست دشمن داد. وقتی خبر قتل هیئت اعزامی به چنگیز رسید، بیش از پیش متعجب و خشمناک گردیده گفت: «اوه نه یک شاه بلکه یک "اوغری" (دزد) است» (۱). آنگاه طی یک سخنرانی آتشین تمام سپاهیان خود را علیه سلطان محمد تحریک و بسیج نمود، و به قصد انتقام بسوی سرزمینهای اسلامی بحرکت درآمدند.

تتها جسم وحشتناک

چنگیز در سال ۵۵۸ هـ در یکی از قبایل مغل بنام "قیات" از شاخه "بورچقین" بدنیا آمد. نامش را "تموچین" نهادند. پدرش یسوکای - با تور "رئیس قبیله بود. تموچین خیلی زود پدر را از دست داد و در طفولیت زحمتهای زیاد دید. چند بار تا یک قدمی مرگ پیش رفت، اما این سختیها او را آبدیده ترو مرد پولادین ساخت. به قسَمِیکه در ۱۳ سالگی توانست ریاست قبیله خود را بدست آورد. او مرد ماجراجو بود. اقوام مثل را یکی پس از دیگری، آنهم بزور شمشیر به زیر فرمان خود درآورد.

رقیبان را از میان برداشت. آنگاه بسوی چین حمله نمود و آن کشور باستانی و متمدن را تسخیر کرد. و باین ترتیب به یک امپراطور بزرگ تبدیل شد.

او مرد عجیبی بود، ذکای حیرت انگیز داشت، خشن، اولوالعزم، شجاع.

سیاستمدار و محیل بود. وهریک اردویی فرمانمیرانده در راه اطاعت اوسراز پانمی شناختند. این مؤسس وتشکیل کننده قوی وقاهره، عندالضرورت بدسایس وحیل نیز متوسل می شد، ودربرابر دشمن ازدور با احتیاط و خونسردی تظاهرمی نمود. وهیچ وقت مغرورانہ تهدید نمی کرد. فقط اپن قدومی نوشت که: " اگر منقادشوید بجان امان یابید و اگر خلاف آن کنید من آنرا چه دامن خدای قدیم داند. (۱)

جواهر لعل نهرومی نویسد: " اگر آنها توانستند در میدان جنگ پیروزی هایی بزرگ داشته باشند بخاطر کثرت نفرا ت شان نبود بلکه به علت انضباط قوی ونیرومندشان بود. وما فوق همه چیز مخصوصا " بخاطر لیاقت رهبری شایسته و ذکا وتمندانہ چنگیز این فتوحات صورت گرفت. زیرا بدون هیچ تردید و بزرگترین سردار نظامی تمام تاریخ است.

اسکندر مقدونی و سزار روم در برابر او بسیار حقیر می نماید. (۲)

چنگیز خود را از جانب " تنگری " (خدای ابدی آسمان) مأمور فتح جهان میدانست. او با تمام قساوت قلب در مواقع مشکل در خلوت با خدایی که به آن معتقد بود خلوت می نمود و از او کمک می خواست.

مغلان دارای دین شمنی بودند که فرقه ای از دین بودای شمالی به حساب می آمد. به روحانی و کاهن خود " قام " و " یا " بخشی " می گفتند. دین شان با خرافات و اوها م بسیار آلوده بود.

چنگیز در عین حال یک مقنن زیر دست نیز به حساب می آمد. و از رسوم و اعتقادات مغلان و تجربیات خویش دستورات وقوانینی را بنا نهاد، که مجموعه آن بنا م " یاسا " یادمی شود. امروز متن کامل یاسا در دست نیست اما قسمتها یی از بندها و فصول آن در بعضی کتب تاریخی باقی مانده است.

نخستین فصل آن چنین شروع می شود: " همه مردمان را فرمان میدهم که بخدای یکتا خالق آسمان و زمین قاسم مطلق توانگری و دزویشی که بسا اراده و میل خود زندگی می بخشد و مرک میفرستد و فرمانش مطلقا " بر همه چیز روانست ایمان داشته باشند. (۳)

چنگیز خود سواد نداشت. آنچه او تقریر میکرد منشیان می نوشتند. یاسا روی سه چیز بیشتر تکیه نموده است. اطاعت از خان بزرگ، اتحاد قبایل چادر نشین، مجازات سخت مفسدین اجتماع.

یاسا مقرری داشت که همه ساله در فصل بهار مجلس " قوریلتای " یاسا شورای بزرگان و سران قوم (لویه جرگه) تشکیل گردد. و در بسماره

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۸۸ - ۱۹۰ تاریخ اجتماعی ایران ج ۲

ص ۲۸۸ - چنگیز خان چهره خونریز تاریخ ص ۱۸.

(۲) - نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۴۳۱ - ۴۳۲

(۳) - چنگیز خان نوشته هارولد لملپ (Harold Lamb) ترجمه رشید -

یاسمی چاپ تهران ۱۳۱۳.

مسایل مهم مملکتی و یا انتخاب خان جدید تبادُل نظر شود. این مجلس را جشن می‌گرفتند و آن جشن را " طوی " می‌گفتند.

در قانچن چنگیزی آمده بود که رعیت تمام " لشکرو چنگو باشند که در وقت کار از از خرد و بزرگ همه شمشیر زن، تیر انداز و نیزه‌گزار باشند. و بهر نوع که وقت اقتضا کند استقبال آن کنند. زنان درغیا بشوهران سرپرستی خانه را بدوش گیرند و برای تأمین معاش کار کنند. در مواقع ضروری چون مردان به جنگ و دفاع برخیزند. لشکر حق یک طرفه العین تأخیر و تقدیم را نداشته‌اند و باید که در اساعت معین و در موعد مقرر حاضر شوند.

بعد از تسلط بر سرزمینهای دیگر همه طوایف را یکی شمارند. هیچ طایفه‌ای را بر طایفه دیگر برتری ندهند. به دین و مذهب مردم کار نداشته باشند. به دانشمندان و صنعتگران و اهل حرفه و زاهدان باید که احترام گذاشته شود. بی اعتمادی شوهر بزن و نافرمانی زن از شوهر و مضایقه کردن توانگران مال را از فقرا ممنوع بود.

احکام یا سادر حق مرتکبین: جاسوسی، لواط، زنا، محصنه، شهادت دروغ، سحر و جادو، قتل بود. دزدی مجازات سنگین داشت. سپاه بدین صورت تقسیم بندی شده بود: از هر ده نفر یک دهه (اون) و از هر ده دهه یک صده (یوز) و از هر ده صده یک هزاره (مینک) و از هر ده هزاره یک تومان تشکیل می‌شد. امیر هزاره را " مینگ باشی " و امیر تومان را " اورخان " می‌گفتند. هیچ فرمانده نمی‌توانست از افراد تحت فرمان خود جدا شود. و نباید هیچ گروهی افراد مجروح خود را به میدان جنگ واکذار و رها کند. (۱)

مغلان در سختی و ناملایمات و گرسنگی سخت مقاوم بودند. از طفولیت با سختیها خو می‌گرفتند. از این رو توانستند سپاهیان کشورهای دیگر را به زانو در آورند، و فتوحاتی بدست آورند که قبل از آنان هیچ جهانگشایی به چنین فتوحات وسیع نایل نه شده بود. آنان از گوشت همه چیز حتی از گوشت حیوانات درنده استفاده می‌کردند. و خود از هر درنده‌ای درنده‌تر بودند. در تیراندازی و سوارکاری مهارت عجیبی داشتند.

عجیب است که این مردمان وحشی و خون ریز در بعضی موارد از ریختن خون بر زمین با داشتند. اشخاص مشهور و نامدار از جمله شهزادگان گناهکار را که محکوم به قتل می‌شدند در میان نم‌پچییده آتقدرفشار میدادند تا جان دهد. ولی خونس بر زمین نریزد. از این رو خلیفه بغداد را خفه

(۱) - ر. ک. به: جهانگشای جویی ج ۱ ص ۱۷ - ۲۵ و تاریخ اجتماعی ایران ج ۲ ص ۳۲۵ - ۳۲۶ تهران چاپ سوم و چنگیز خان نوشته هارولد لیمپ امریکایی ص ۱۹۵ - ۱۹۸ افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۸۸ - ۱۸۹. سفرنامه ابن بطوطه ص ۳۲۹ تاریخ مغول در ایران ص ۳۷۸ نوشته برتولد اسپولر. تاریخ فتوحات مغول ص ۲۱.

کردند و به اعتقاد خودشان به او احترام گذاشتند. حتی ذبح حیوانات بر طریقه اسلامی را که با عثر ریزش خون بر زمین می شد گناه میدانستند. و به زیرپا گذاشتن خون انسان یا حیوان بی گناه، جرم بود.

ظاهراً "نام مغل در ابتدا به همه این اقوام اطلاق نمی شد. و آنان به نامهای گوناگون یاد می شدند. به دلیل آنکه چنگیز در یک جرعه قومی که اقوام مختلف تا تر را دور خود جمع کرده بود چنین گفت: "این مردمانی که در آینده شریک نیک بختی و بدبختی من خواهند بود و این مردانی که قلبشان در وفاداری بپاکی در والماست رای من برای این است که بعد از این همه مغل" گفته شوند. من میایم که اینان از تمام موجوداتی که در روی زمین نفس می کشند مقتدر تر باشند. (۱)

چنگیز خان با ۱۵ هزار نفرو با بنا بر بعضی منابع با دویست هزار نفر روبه غرب و سرزمینهای اسلامی نهاد. جنگهای سخت و خونین به وقوع پیوست، شهرها اسلامی یکی پس از دیگری سقوط میکردند. از همه جاسا سیل خون جاری شد. با اینکه سلطان محمد خوارشاه در حدود چهارصد تا پانصد هزار سپاهی داشت اما سپاهیان عموماً "از او و سایر دست اندرکاران حکومت ناراضی بودند، به این خاطر مقاومت چندانی از خود نشان ندادند. خود سلطان پیش تر از همه صحنه جنگ را رها نموده بسوی ایران فرار نمود. تا در جزیره "آبکون" دریای خزر از شدت غم و غصه هلاک شد. اما چنگیز به بهانه دست یابی به اوبسوی ایران یورش برد. و چنان کشتار هولناک از مردم بیگناه راه انداخت که بقول "ساندرز" آن آدمکشی خونردانه که بدست سپاهیان چنگیز انجام یافت جز از آشوریان در قدیم و نازیان در عصر جدید همانندش دیده نه شد. (۲) و نیز در این باره گفته شده است: "آمدند، کشتند، ویران کردند و رفتند." درباره کشتار وحشتناک و حشیان چنگیزی سخن بسیار گفته شده است. تفصیل و تشریح بیشتر در این باره تکرار مکررات خواهد بود. بیشتر صدمات را در مرتبه اول خود اقوام مغول دیدند. بعد چینی و بعد از آن ترکان آسیای میانه، سپس افغانستان و ایران، همینطور روسها و اروپای شرقی همه در زیر سم سپاه مغلان پایمال شدند. در دنیای شناخته شده آن روز تنها اروپای غربی از سطوت مغلان در امان ماندند.

جواهر لعل نهرو در این باره می نویسد:

"نیروی سواران آسیا و اروپا در برابر قدرت چنگیز و جانشینانش همچون چوبهای ریزو کوچک درهم می شکست. و اگر اروپای غربی از فتوحات او مصون ماند امری کاملاً "تصادفی و اتفاقی است. و اروپائیانی از این لشکر کشیهای مغولان فنون لشکر کشی و جنگ را آموخت. و از جمله

(۱) - چنگیز خان نوشته هارولد لیمپ

(۲) - تاریخ فتوحات مغول ص ۶۱

استفاده از باروت بوسیله مغولان از چین به اروپا راه یافت. (۱)
استراتژی نظامی مغلان در مدارج بسیار عالی قرار داشت آنها از سلاحهای
مخصوص برای پرتاب سنگهای بزرگ و کوزه های پرازنفت مشتعل، ازبالی
دیوار شهر استفاده می کردند. (۲)

ظاهراً "سپاه مغل اولین کسانی بودند که از اسلحه آتشین استفاده
کردند. یک هیئت مرکب از دانشمندان آکادمی مسکوکه چندی پیش برای
کاوش های علمی به مغلستان رفته بودند، مدعی شدند که کاخی را کشف
کرده اند که به احتمال قوی متعلق به چنگیز خان بوده و در داخل آن اسلحه
کوناگون از جمله چند توپ کوچک باروتی پیدا کرده اند. (۳)

نیروهای چنگیز در افغانستان ضربات سختی متحمل شدند. سلطان
جلال الدین منکبرنی یکی از پسران سلطان محمد خوارزمشاه بعد از آنکه
در خوارزم بر ضد مغلان جنگیده بود، به افغانستان آمد. جمعیت عظیمی از
مردم غور، غزنی، خلیج، ترک، تاجیک و افغان پیرامون او را گرفتند و در
دره شکاری یادره غور بند سپاه مغل را شکست دادند و غنائم بسیار بدست
آوردند. در این جنگ حدود هشتصد نفر از مردم هزاره لاجین نیز در رکاب
جلال الدین علیه چنگیز می جنگیدند. در میان نوه چنگیز توسط مردم آن
سامان کشته شد. چنگیز به خاطر انتقام فرزند زاده خویش با میان را بسا
خاک یکسان کرد و نامش را راه ماء و بالیخ، شهر نفرین شده گذاشت.

در افسانه های امروزی مردم ما گفته می شود که شهر میان در اثر خیانت
دختر شاه این شهر، سقوط کرد. آن دختری که یکی از شهزادگان مغلی عاشق
شده بود. و به عشق وصال محبوب، راه سقوط شهر را بدشمن نشان داد.
شهر سقوط کرد. شاه و مردم مدافعت همه کشته شدند. دختر در میان آن همه
مصائب با سردار مغل عروسی کرد! اما از بس بدشمن ازوک بود به خاطر
وجود فقط یک پرگاه که در بستر او بود بدشمن خراش برداشت. سردار مغل از
آن دختر پرسید که پدرت ترا چگونه تربیت کرده بود که بدشمن از یک پرگاه
خراش برداشته است؟ دختر گفت: پدرم بهترین خوراکی ها را بمن میداد
و من در میان حریر و ابریشم بزرگ شدم و بالشت من از پَر قو درست شده بود.
مغل گفت: تو که به چنین پدر مهربانی خیانت کردی من از کجا اطمینان
کنم که روزی به من خیانت نمی کنی؟ این بود که دختر را نیز بدشمن با
پدرش فرستاد.

باری، چنگیز برای تعقیب جلال الدین منکبرنی تا کنار رود سند پیش
رفت و جنگی در آن جا به وقوع پیوست. جلال الدین خود را در خطر دید به آن
طرف رود عبور نمود. چنگیز از شجاعت او به شگفت آمد. منکبرنی آرام
نشست برای تهیه نیرو به ایران آمد. اما متأسفانه در "کردستان" نه

(۱) - کشف هند ج ۱ ص ۳۸۳.

(۲) - تاریخ مختصر جهان ج ۱ ص ۲۳۹.

(۳) - مجله دانستنیها شماره ۶۱ مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۶۰.

بدست مغل بلکه توسط کردها به قتل رسید. (۱)

جلال الدین علی رغم شجاعت و تهورش در مسایل سیاسی سررشته‌های نداشت و به عیاشی و شهوترانی خوگرفته بود که حتی در آن دوران پرمخاطره و الم ناک باز دست از کرامانی برنمی داشت. این مسئله سبب شده مردم کم‌کم از او ناامید شوند و او را تنها گذارند.

چنگیز با آن همه وحشیگری هنگام حمله به شهری ابتدایه دانشمندان، صنعتگران، پیشه‌وران و عجزه‌بلاغ میکرده که اگر شهر را ترک کنند در امانند. رهبر مغل با این ترتیب قدرت خود را از سرحدارمستان تا "کره" و از اقصای "نبت" تا ساحل رود "ولکاه" بسط داد. به عبارت دیگر وسعت خاک را که او فرمان روای آن بود از دریای سیاه در مغرب تا اقیانوس آرام در مشرق و از رود سند تا روسیه جنوبی وسعت داشت. که شامل سراسر مغولستان، سائیریا، آسیای میانه، چین، ایران، افغانستان، شمال هند، قفقاز و غیره می شد. او بعد از آن همه کشتار در سال ۶۲۲ هجری بسوی مغولستان بازگشت و دو سال بعد در حالیکه مشغول تکمیل فتوحات خود در چین بود به عمر ۷۲ سالگی از دنیا رفت. وجهان از وحشت و هراس او موقتاً "نجات" یافت. فتوحات مغل بعد از چنگیز تا ۵۰ سال دیگر توسط فرزندانش همچنان در حال گسترش بود.

مهمترین عامل پیروزی های بزرگ آن قوم محارباگر دمقاومت و سرخشتی‌شان بود، زیرا آنان با ظرشراط سخت زندگی، از همان بدو تولد به: گرسنگی، تشنگی، گرما، سرما و سختیها عادت کرده بودند. تحمل سختیها آنان را به افراد پولادین تبدیل کرده بود. در حالیکه مردمان سرزمینهای مغلوب زندگی مرفهی داشتند و به انواع عیاشی و کرامانی خوگرفته بودند. از آنجا که تن پروری چنین نتایج شومی را بدنبال دارد قرآن مجید در چندین آیه، یکی از عوامل نابودی ملت‌های گذشته را عیاشی و خوشگذرانی آنان میداند. از جمله به این آیه شریفه دقت کنید.

وَإِذَا اردن أن ینهلک قریةً أمرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیہا القول فدمرنا ھا تدمیرا " (۲)

یعنی هرگاه اراده کنم که جامعه‌ای را نابود و منقرض سازم، پس اجازه و مهلت میدهم که خوشگذرانان و مترفین شان به عیاشیها خوبگیرند و به فسق و فجور عادت کنند. پس آنگاه قانون نابودی فنای ملت‌ها بر آن جامعه صدق خواهد کرد. آن وقت به هلاکت گرفتارشان می سازیم. تا دمار از روزگارشان برآید.

بنا بر این هیچ آفتی مضرت‌ر برای یک جامعه از آن نیست که مردم آن به عیاشی، شهوترانی، تن پروری، تجمل پرستی، اسراف و تبذیر خوبگیرند و عادت کنند.

(۱) - مجله اطلاعات هفتگی شماره مسلسل ۲۴۰۶ ص ۲۰.

(۲) - سوره اسراء آیه ۱۷.

اسلام بزرگ از زمان رسول خدا صلوات الله علیه از جهات گوناگون برق-
آسا شروع به رشد و ترقی نمود. مسلمین تا قرن چهارم پیش از زلتهای جهان
بودند. و در زمینه های علمی، فرهنگی، اقتصادی و جهان نگاشتی بسه
پیشرفتهای بزرگ نایل شدند. اما از قرن پنجم به این طرف کم کم از
ترقی ماندند و روبه انحطاط نهادند. بقسمیکه در قرن ششم و اوایل قرن
هفتم دیگر دانشمند بزرگی در جهان اسلام ظهور نکرد. (بجز تعداد ناگشت
شمار) فساد اخلاقی در اکثر سرزمینهای اسلامی رواج یافته بود. ظلم و جور
حکام مسلمان بر مسلمین بیداد میکرد. اغنیاء غرق در لذایذ بودند، و فقرا
مشغول جان کندن خویش. برای نمونه: "المستعصم" خلیفه بغداد هفتصد
زن و یک هزار و دویست و شصت مرد را داخل حرمسرای خود داشت. (۱) در حالی که مردم
عراق در زیر ضربات عمال او خرد می شدند. خوارزماهیان نیز به انواع فسق
و فجور آلوده شده بودند و امور مملکت خوارزم بیشتر بدست یک زن جاه طلب
یعنی مادر سلطان محمد می چرخید. اختلاف مذهبی نه تنها میان شیعه و
سنی به اوج خود رسیده بود بلکه میان مذاهب اهل سنت نیز نزاع داخلی
بیداد میکرد، و شهرهای ایران آن روزگه بیشتر شافعی و حنفی بودند در
نزاع فرقه ای می سوختند، بقسمیکه فقهای حنفی مذهب "مرو" در عهد
خوارزما به مقصوره مسجد جامع مرو را که بر سر شافعی ساخته شده بود آتش زدند،
و بعد شافعی ها برای انتقام برخاستند و مقصوره مسجد حنفیها را آتش زدند. (۲)
وقتی سپاه مغل وارد "مرو" شد، مسلمانان بیشتر از مغل بجان هم -
شهریان مخالف خویش برخاسته به قتل و غارت آنان پرداختند. (۳)

در اصفهان مثل مرو آتش جدال مذهبی میان فقهای شافعی و حنفی روشن
بود. شافعیان آمدند پیش مغل، و آنان را برای فتح اصفهان دعوت کردند.
و وعده دادند که دروازه های شهر را بر خ سپاه مغل می کشایند، بشرطیکه آنان
پیروان مذهب حنفی را یکسره از دم تیغ بگذرانند. (۴) عین این قضیه در
شهر "ری" رخ داد. و فرقه مخالف برای نابودی هم از مغل دعوت کردند.
قاضی شمس الدین قزوینی بدربار منکوتان رفت و او را دعوت نمود که لشکر
بفرستد و حکومت اسماعیلیه را الموت را براندازد، زیرا روش مخالف شرع
دارد. (۵)

چنگیز خان در برخا راضی و مایه ای با ائمه این شهر چهار ربنا ی مسلمان
را تصدیق کرد. و راجع به فریضه حج اضا فیه نمود که همه عالم خانه خدا است و
از هر جایی می توان به او تقرب کرد، فقهای اسلامی که دل داده جدل لفظی
بودند بعد از نطق خان مغل به دودسته شدند یکی میگفت او مسلمان است که
چهار ربنا ی مسلمان را تصدیق نموده است. دیگری میگفت مسلمان نیست
زیرا فریضه حج را انکار میکند. (۶) حتی گفته میشود که: "الناصر الدین -

الله " خلیفه وقت هنگا می که از قدرت شکست نا پذیر چنگیز با خبر شد مخفیا نه برای چنگیز پیام فرستاد و از او خواست تا سلطان محمد خوارزمشاه را براندازد.^(۱)

شیخ السلام " مرو " نه تنها به مغل پیوست بلکه در سر منبر مسجد جامع مرو دشمنان مغل را لعنت کرد.^(۲)

بعضی از مسلمانان ناراضی و در در سیده که از حکومت خوارزمشاه ناراضی بودند برای چنگیز جاسوسی میکردند. تا سفبارتو از همه حتی احمادی از زبان پیغمبر به مدح مغلان جعل کردند. در جهانشائی جوینی می نویسد: " حدیثی منقول از اخبار ربانی است که " اولئک هم فرسانی و بهم انتقم من عمانی " یعنی آنها (مغلان) سواران من هستند و توسط آنان از گناه کاران و عاصیان انتقام میگیرم.^(۳)

ما عقه چنگیز و نتایج آن

یورش برق آسای چنگیز اثرات و نتایج منفی و مثبت گوناگون بر جهان بشریت از خود بجای نهاد. شهرهای بسیار در آسیا و اروپای شرقی ویران شدند و از جمعیت بشر کاسته گردید. او همانطور که به سربازان خود سفارش میکرد که: " در جنگ علیه دشمن مانند عقابها بر سر آنان فرود آیید^(۴) عملاً این گونه یورشها را در میادین جنگ به ثبوت رسانید. چنانچه سپاهیان او از شهرتوس تا نیشابور با چنان سرعتی قطع طریق نمودند که واقعا " حیرت انگیز است و از این رومردم کمتر فرصت اندیشیدن پیدا میکردند تنها کاری که میتوانستند انجام دهند این بود که ثروتمندان اشیاء گرانبها و سکه های طلای خویش را به زیر خاک دفن کنند که دیگر موفق به استفاده دوباره از آن نمیشدند. گنجهایی که امروز از خرابه ها بدست می آید بیشترشان در آن روزگار به خاک سپرده شده اند. اگر ثروتمندان پول خود را در راه تجهیز دفاع صرف میکردند شاید به آن همه مصایب گرفتار نمی آمدند.

ما عقه چنگیز برای ملل اروپای غربی مانند یک شلاق بود که به سر افراد خواب رفته و غافل نواخته شود. زیرا آنان از اخبار وحشتناکی که از سرزمینهای آسیا برایشان میرسید یک باره از خواب غفلت بیدار شدند. و ضمن اینکه به راهس افتاده در کلیساها دعا میکردند که خداوند شر چنگیز را از سر آنان دفع کند، به این فکر فرو رفتند که بسوی سرزمینهای شرق سفر کنند و از قضایای شگفت آور آسیا با خبر شوند. دانشمندان اروپا چنان در برابر چنگیز مرعوب و شگفت زده شده بودند که می گفتند: " وجود فوق العاده این مرد بقدری عجیب و لایحل است که استعدادش کسپیر ". از این روز به بعد بود که افراد شجاع و ماجراجوی اروپا بسوی سرزمینهای آسیایی برافزادند و به سیروس و سیاست و بررسی تمدن های شرق خصوصا " چین پرداختند و هنگا می

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۲۰۷

(۲) - جهانشائی جوینی ج {صفحه ۱۷}

(۳) - چنگیزخان نوشته: ولادیمیرتسف ترجمه شیرین بیانی س ۱۸۶

که به اروپا برمی گشتند سخنان بهت آور بسیار از فتوحات مغلان ، و تمدن مشرق زمین و ملل گوناگون آن برای اروپائیان نقل میکردند . و همین رفت و آمدها بود که مقدمه ای بر شکوفایی تمدن امروز اروپا گردید . مخصوصاً " سفر طولانی مارکوپولو به چین و آنچه که در سفرنامه اش نوشته بود برای اروپائیان سخت عجیب می نمود .

چنگیز از ارزش بازرگانی بین المللی آگاهی داشت ، از این رو در قلمرو مغلان نقطه به نقطه ، محل های دیده بانی و بارانداز قافله ها ساختند . که به آنها " یام " می گفتند . و دسته های پستمرسان با چهاراسب عرابه کش به سرعت اخبار را از این یا مبه یا م دیگر میرساندند . رعب و وحشت مغل از یک طرف و قوانین سختی که برای مجازات رهزنان وضع شده بود از طرف دیگر راه را امن و امان ساخته بود . و یک بار دیگر شرق و غرب به هم وصل شد و ارتباط تجارتي و جهانگردی برقرار گردید . و چون مغلان پیروان همه مذاهب را آزادی داده بودند این بود که صاحبان مذاهب گوناگون در سرزمینهای مختلف ، رفت آمد می توانستند .

ولادیمیرتسف می نویسد : " گرچه فتوحات مغل میلیونها انسان را به هراس انداخته قتل و کشتار و ویرانیهای بیحد و بار آورد اما سرانجام تمدنهای خارجی از قدرت و حشانه مغلان نیرومند تر درآمد . و با وجود آن همه ویرانی ها این چنگیزخان بود که سدهای قرون مظلمه را شکست و آسیای دوردست را با اروپای مسیحی مرتبط ساخت . (۱) بعد از آنکه آسیا در تحت فرمان مغلان درآمد قلمرو آنان از دزدی و غارتگری امنیت یافت و بازرگانان به فرستادن کاروانهای خود در راههای جدید آغا کردند و در نتیجه ایمن رفت و آمدها ، با روت سازی و فن چا پ برای اروپائیان آشکار شد و اروپائیان چشمان باز شد و تمدن جدیدی پدید آمد (۲)

همانطور که در لشکرکشیهای سلطان محمود غزنوی ابوریحان بیرونی همراه او بود و درباره فرهنگ هندوستان به تحقیقات پرداخت و تحقیقات او به نفع بشریت تمام شد . از قضا روزگار در وقت فتح چین یکی از دانشمندان نابغه چینی بنام " یه لیو چوتسای " اسیر مغلان شد . وقتی چنگیز از علم و دانش او آگاهی یافت از قتل وی درگذشت و او را در خدمت گرفت . و در یورشهای جنگی اش به همراه خود می برد . این فیلسوف بزرگ چینی ، در فلسفه ، فلکیات و طب مهارت داشت . وقتی مغلان مشغول کشتار مردم بود ، او به فراهم کردن انواع کتب و الواح نجومی و تحقیق درباره گیاهان مفید می پرداخت و جغرافیای مالکی را که فتح شده بود مطالعه میکرد . و در فرصتهای مناسب مغلان را از کشتار مردم منع می نمود . چنانچه : وقتی

(۱) همان مدرک ص ۱۳۹ .

(۲) - چنگیزخان ، ولادیمیرتسف ص ۱۹۱ .

مغلان تصمیم ناه بودی و قتل عام یکی از ولایات چین را گرفتند، و استبدلال کردها اکراین مردم زنده بماند چون سالانه مالیات می پردازند، آیین به مراتب به نفع مغل خواهد بود. او با این استدلال مردم آن سرزمین را نجات داد. چنگیز اندیشه های تازه را می پذیرفت و برخی مزایای تمدن را درک میکرد. (۱) چون مغلان بی سواد بودند وقتی چنگیز از مزایای سواد آگاه شد فرمان داد که فرزندان مغل با بدین هنر را بیاموزند از این سن رو معلمینی از مردم " او یغور " که فرهنگ نسبتاً پیشرفته داشتند برای افسراد مغل استخدام نمود. (۲) قبلائی خان دستور داده بود که قرآن مجید و نیز تورات و انجیل و شکمونی را به زبان مغلی ترجمه کنند. (۳)

در زمان فرزندان چنگیز هنرودانش چین با فرهنگ مسلمین تلاقی پیدا کرد و مسلمانان از صنعت و هنر چینی از جمله نقاشی اقتباسهایی نمودند.

اروپا ثیان مسیحی خواستند از قدرت مغل سوء استفاده نموده مسلمانان را بدست آنان به ناه بودی کشانند. از این رو با دسایس بسیار مغلان را علیه مسلمین تحریک می کردند از جمله آیه مبارکه: " فاقتلوا المشرکین كافة " را از قرآن مجید استخراج نموده برای مغلان می خواندند و می گفتند که دستور کتاب آسمانی مسلمانان است که مشرکین را تماماً از دم تیغ بگذرانند. و مشرکین از نظر مسلمانان شما هستید.*

علی رغم این دسایس مغلان در برابر عظمت اسلام تسلیم شده سرانجام نواه های چنگیز اسلام اختیار کردند و خود از ترویج دهندگان اسلام شدند. بقسمیکه اسلام در سرزمینهای ترکستان روس تا نزدیک ارو پای شرقی و از این طرف تا سائیریا و نیز غرب چین و حتی تا پکن نفوذ یافت. محمد علی اسلامی ندوشن مینویسد: " دردوره مغولان که شیوه آزادی مذهب اعمال میگردد کار مسلمانان (در چین) رونق بسیار گرفت. و آنان در امور اداری دستگاه

(۱) - تاریخ فتوحات مغول ص ۷۱ تا ۷۳ .

(۲) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۱۸۹ .

(۳) - تاریخ تشیع در ایران ص ۹۱۷ .

* - گفته میشود: مردی که نسبت به مسلمانان کینه عمیق در دل داشت خدمت او کتای قاآن رسید و عرض کرد که من دیشب چهار نگشای بزرگ چنگیز خان را در خواب دیدم که به من گفت به پسر او کتای قاآن بگو که مسلمانان را از دم تیغ بگذرانند تا روح من آرام بگیرد. او کتای از آن مرد پرسید که آیا زبان مغلی میدانی؟ جواب داد خیر. سپس پرسید که چنگیز خان مستقیماً یا توسخن گفت و یا بوسیله مترجم؟ آن مرد جواب داد مستقیماً " با من سخن گفت. او کتای قاآن به جلادان دستور داد که سراز بدن این مرد جدا کنید زیرا دروغ می گوید. چنانچه پدرم چنگیز خان زبان این مرد را نمی دانست و این مرد هم زبان مغلی را نمی داند پس معلوم است که بدروغ چنین خوابی را جعل کرده است. باید بجرم چنین دروغی اعدام شود.

مغول صاحب نفوذ شدند. چون مغولان به چینیه‌ها که اقوام مغلوب بودند اعتماد داشتند کارها را بدست مسلمانان مفیم‌چین که اکثر آنان از آسیای میانه آمده بودند واصل ایرانی داشتند سپردند. این کسان که افراد معروفی چون: محمود یلواج و سیدجل بخاری و امیربناکتی در میان آنها بودند در دستگاه قبیلای قآن به وزارت و مارت رسیدند. و خویشان خود را به مقامهای مهم گماشتند و در سایه قدرت آنها مسلمانان چینی پروبال باز کردند. (۱)

و هم‌اکنون تعداد دوازده‌های فارسی‌کهرنگ مذهبی دارند توسط مسلمان چین استعمال می‌شوند چنانچه به نمازهای یومیه: نماز با مداد، بشین، پسین، شام و خفتن می‌گویند (۲) و به وضو دست‌ها زگویند. این بطوطه در سفرش به چین مطربان چینی را دیده بود که به سه زبان: چینی، فارسی و عربی برای خان مغل شعر می‌خواندند. (۳)

شاید تعجب کنید که ولین کتاب دربار قوا عدو صرف و نحو دستورات زبان فارسی توسط یک نفر مسلمان چینی تالیف شده است. این کتاب "منهاج الطلب" نام دارد که آن را محمد بن حکیم الشذونی المینی (چینی) در سال ۱۰۲۰ هـ در چین نوشته است تا جایی که تحقیق شده است این کتاب در نوع خود اولین و کهن‌ترین کتاب در قواعد زبان فارسی است، که در این اواخر از پکن بدست آمد و در سال ۱۳۶۰ توسط دکتر محمد جواد شریعتی در اصفهان به چاپ رسید.

وقتی یک شهزاده مغلی بنام "امنده" در چین مسلمان شد به متابعت او ۱۵۰۰۰۰ نفر دیگر اسلام اختیار کردند. چنانچه در ایران نیز وقتی غازان اسلام اختیار نمود به تبعیت او تعداد بیشماری مسلمان شدند.

سلاطین جغتائیه و ایلخانیه

بعد از چنگیز قلمرو پهناور او به پنج امپراتوری بین فرزندان و برادرش تقسیم شد. سرزمین وسیع چین به "اوتوکین نوین" برادر چنگیز تعلق گرفت. مناطقی از سرحد کاشغرستان تا ورای بلغارنزدیک قازان حالیه در روسیه مرکزی که شامل دره علیای سیحون، خوارزم، دشت قباچاق، دامان ارال و سایر باریای غربی می‌شد به جوجی پسر بزرگ چنگیز تعلق گرفت و چون وی در زمان حیات پدر از دنیا رفته بود مناطق یادشده به فرزندان او رسید. کاشغرستان، فرغانه و ماوراءالنهر به "جغتای" دومین پسر چنگیز رسید. یورت اصلی که شامل دره‌های نهر کرولن، انون، اورخان، دامان جبال قراقرم می‌شد به پسر کوچک چنگیز تولی خان تعلق گرفت. نواحی جبال تارباگاتای و اطراف دریاچه الاکول و حوزه نهر اسمیل در غرب مغلستان به او و کتای قآن پسر و ولیعهد چنگیز تعلق گرفت.

(۱) - کارنامہ سفر چین ص ۳۲۶ - ۳۲۷.

(۲) - کارنامہ سفر چین ص ۲۴.

(۳) - کارنامہ سفر چین ص ۳۲۸.

اوکتای در واقع شاهنشاه کل بود که برادران و عمویش باید از او اطاعت می کردند. در این تقسیمات ابتدای ایران و افغانستان شامل نبود. مناطق یاد شده به معنی تجزیه کامل قلمرو مغلان محسوب نمی شد زیرا که همه موظف بودند از " قآن " (شاهنشاه کل) فرمان برند. امپراتوری چنگیز بعد از مرگش تا حدود پنجاه سال دیگر در حال گسترش بود. فرزندان اروپای شرقی را به تصرف درآوردند. و از سوی چین نیز به فتوحات تازه ای نایل شدند. شاید بتوان گفت که اوج عظمت ترقی و وسعت خاک آنسان در زمان قبیلای قآن بوده است. بعد از آن تاریخ، نواده های چنگیز به تدریج از هم فاصله گرفته و هر کدام در هر سرزمینی که حکومت میکردند تابع دین و فرهنگ همان سرزمین شدند. اوکتای قآن نسبت به مسلمانان رفتار ملایم داشت بعد از او منکوقآن به شاهنشاهی رسید. و او برادر خود هلاکورا خان ایران مقرر کرد.

چون سهم جغتایان ترکستان ماورای آموبود، آنان قسمت های شمال و شمال شرقی افغانستان را نیز ضمیمه خاک خود نمودند. لذا در عین حال که سلاطین ماوراءالنهر و فرغانه و سرزمینهای مجاور آن به حساب می آمدند، شاه افغانستان نیز محسوب می شدند. و این سرزمین را اغلب توسط حکام خود اداره میکردند. تخار، بلخ، کابل، زابل، میمنه، اندخود زیر فرمان شان بود. سیستان، هرات، قندهار، قسمت هایی از هزارجات درست پسرعموهای شان یعنی ایلخانیان ایران فرارداشت.

جغتایان جمعا " ۲۸ نفرشان به سلطنت رسیدند و از ۶۲۴ تا ۷۶۰ هـ حکمرانی نمودند. وقتی سلطان محمد ازبک اسلام اختیار کرده متابعت او عده کثیری مسلمان شدند، او یکی از سلاطین نیک نام و عدالت پرور بود. سلاطین ازبک خود را از نسل او میدانند اما بقیه طوایف ازبک هر چند به او منسوبند ولی از اولاده او نیستند.

ایران بعد از مراجعت چنگیز بسوی مغلستان تا ۳۲ سال دیگر در آرامش نسبی بسربرد، تا اینکه باریگر هولاکو با سپاه مغل وارد ایران شد. علت آمدن او را در این می دانند که مردم عراق عموما " و شیعیان خصوصا " از ظلم بنی عباس بجان رسیده بودند. وزیر علقمی که در باطن شیعه بود برای منکوقآن پیام داد و از او برای براندازی خلفاء عباسی استمداد نمود. در بعضی منابع خواجه نصیر الدین طوسی را نام می برند. در این باره داستان افسانه گونه اما جالب نقل می شود. می گویند که: وزیر علقمی به خاطر پنهان کاری سریکنفر را تراشیده و کلماتی بر روی پوست سر آن مرد خال کوبی نمود. سپس او را به زندان انداخت تا موی سرش بلند شد، آنگاه او را از زندان خارج نموده همراه چند نفر دیگر بدر بارمغل فرستاد و به قاصد مورد اعتماد زبانی گفته شده بود که وقتی به نزد خان مغل رسیدند بگوید تا سر آن مسرود تراشیده شود و نوشته ها را بخوانند. در آخر افسانه شده بود که نام را بعد از مطالعه پا ره کنید. از این رو بعد از اطلاع از مضمون پیام، سر آن مرد را از تنش جدا کردند.

هلاکو با سی هزار نفر به ایران آمد. بعد از درهم کوبیدن قسلاخ
اسما عیلیه به بغداد حمله ور شد. و آن شهر پر جمعیت را بعد از مدتی محاصره
درهم کوبید. و جوی خون در بغداد جاری شد. سی و هفتمین خلیفه عباسی
" المستصعم بالله " تسلیم شد. او را در میان نمیدپیچیده هلاک نمودند.
با این طریق به خلافت پانصد ساله عباسیان برای همیشه خاتمه داده شد.
شاید اگر مغلان نبودند خلافت عباسیان تا کنون ادامه می یافت زیرا عموم
مردم آنان را مؤید من عند الله تصور میکردند و خیال می نمودند که اگر خلافت
از میان برود جهان زیرورو خواهد شد. با وجود آن همه فسق و فجور عباسیان،
توده های اهل سنت آنان را حجت در روی زمین تصویری کردند. آنچه در
کتاب شریف نهج البلاغه در خطبه ۱۲۸ - در وصف مغلان آمده است، دانشمندان
شیعه، آن را در وصف سپاه هلاکو خان تطبیق می کنند. ولی من گمان میکنم
که این حدیث شریف ناظر به ترکان (مغلان) زمان متوکل و بعد از او
می باشد. که در بغداد دست صاحب اقتدار شده بودند و به میل خود خلفای عباسی
را عزل و نصب می کردند. خصوصا " که در این خطبه آمده است که: " یلبسون
السرک و الدیاج " یعنی آنان لباسهای ابریشمین و دیبا می پوشند و
این ترکان دربار عباسی بودند که به تجملات خوگرفته لباسهای ابریشمین
می پوشیدند. (۱) باری، خواجه نصیرالدین طوسی فقیه بزرگ شیعه و
بنیان گذار رصدخانه مراغه بر هلاکو خان نفوذ مراوان داشت لذا مناطقی
شیعه نشین عراق مانند: کوفه، کربلا، نجف اشرف و سایر مناطق شیعه
نشین را از سطوت مغلان حفظ کرد. پس از هلاکو اخلاقی برای همیشه در ایران
ماندگار شدند. که بنام " ایلخانیان " یاد می شوند و از زمان هلاکو ۶۵۴
تا مرگ سلطان ابوسعید ۷۳۴ هـ به مدت ۸۰ سال در ایران پادشاهی کردند.
بعد از هلاکو " اباقا خان " به سلطنت رسید بعد از او سلطان تکودریانکو درک
چون اسلام اختیار کرد نام احمد را بر خود برگزید. دسته هایی از اقوام یا
سپاهیان او در سیستان ماندگار شدند که بعدها مردم هزاره مستحسین
گردیدند. بعد از سلطان احمد، ارغون خان به سلطنت رسید و بعد از او
" کیخانو " که مردی کفایت بود خان مغل شد و او به تقلید از چین برای اولین
بار پول کاغذی را که بنام " چاو " یاد می شد رواج داد. و چون عامه مردم
به آن عادت نداشتند بیزودی از مد افتاد. بعد از " بایدوخان " به سلطنت
رسید. آنگاه غازان خان بر تخت نشست. غازان مسلمان شد و نام محمود
را بر خود نهاد و اسلام را در ایران دین رسمی قرار داد و قبول آن را از طرف
مغله ها حتمی اعلام کرد. در عهد غازان امور مالی و قضائی و دفتری منظم شده، قوانین
وضع گردید، مسکوکات و اوزان ایران وحدت یافت. غازان خان بحیث

(۱) - در نهج البلاغه آمده است: " ویومی به الی وصف الاتراک. کانی اراهم
کان وجوههم المجان المطرقه یلبسون السرک و الدیاج الخ کویسا
می بینم آنان را که مانند آنست که صورتهای (گرد) چون سیر چکش
خورده دارند و لباسهای ابریشمین می پوشند. نهج البلاغه فیض ص ۳۹۸.

پد پادشاه با تدبیر در ایران سلطنت نمود و در عهد او دولت ایران آنقدر استحکام و استقلال یافت که دیگر دربار مغل کبیر را در خان بایلی (پکن) به حیث پیشوا و مطاع نمی شناخت (۱) غازان بچندین زبان از جمله : مغولی ، ترکی ، فارسی ، عربی و لاتین آشنایی داشت . شیعیسان در زمان او آزادی یافتند . گفته می شود او دربارن شیعه بود . بعد از او لاجپتو به سلطنت رسید و نام محمد را بر خود برگزید و به خدا بنده مشهور شد . این پادشاه مذهب شیعه را در سراسر ایران رسمیت بخشید و سکه بنام دوازده ماه زد . در زمان او عده کثیری مذهب تشیع را اختیار کردند . آخرین سلسله از شاهان مهم ایلخانی سلطان ابوسعید می باشد که مردعیاش و بی کفایت بود و چون اولادی نداشت بعد از مرگ او ایلخانان منقرض شدند . فقط طغای تیمور در گرگان و نواحی آن سلطنتی مستبدانه ای کرد و سراجا م توسط سربداریه از میان رفت . بعد از ایلخانان سلاطین جلایر مغلی و ترکمانان آق قویونلو و قره قویونلو و چوپانان در ایران و عراق و قفقاز حکومت نمودند . ولی در افغانستان نفوذی نداشتند .

نوادگان چنگیز به مروایم خونیت و وحشگری اولیه خود را از دست داده به انسانهای متمدن و دوستدار دانش تبدیل شدند . و بر خلاف اجدادشان دست به تعمیر و آبادی کشور زدند و ویرانیهای چنگیز را جبران نمودند . دسته های از قبایل مغل در آذربایجان ، کرمان ، شیراز ، گرگان و خراسان برای همیشه ماندگار شدند و با مردم دیگر در آمیختند و مستحیل شدند .

مدارک فصول مربوط به مغلان :

تاریخ جهانگشای جوبینی ، امپراطوری زرد ، امپراطوری محرانودان تاریخ ولجایتو ، تاریخ بناکتی ، تاریخ فتوحات مغول ، تاریخ چنگیزخان ازهارالدلمپ ، تاریخ مبارک غازانی ، تاریخ مغول از عباسی اقبال ، تاریخ مغول در ایران از برتولد شپولر ، جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله ، چنگیزخان و ولادیمیرتسف ، چنگیزخان و امپراطوری مغول ، نظام اجتماعی مغول ترجمه شیرین بیانی ، سیرت جلال الدین منکبرنی ، افغانستان در مسیر تاریخ .

آل کورت هرات

امرای کورت از سال ۶۴۳ تا ۷۹۱ هـ به مدت ۱۴۸ سال همزمان با سلاطین جغتایه و ایلخانان ایران ، بر قسمت های غرب افغانستان حکومت کردند . پایتخت شان شهر هرات بود . و چون جدشان با چنگیزخان همکاری نموده بود . و نیز خود امرای کورت از ایلخانان اطاعت می کردند از این رو برامارت هرات باقی ماندند . آنان گاهی در لشگرکشی های مغلان

سرکت می‌کردند. آل کرت هرچند خود را به سلجوقیان نسبت میدادند اما احتمال دارد که از فارسی زبان هرات و یا مالتا " ازغور بودند. شمس‌الدین کرت به خاطر خدمتی که به منکوقاآن نمود منشور حکومت : هرات ، غرستان ، اسفزار ، فراه و سیستان را حاکم نمود. تلفظ صحیح " کرت " و معنای آن تاکنون معلوم نگردیده است . آل کرت بعضی شهزادگان مغولی را با حيله و نیرنگ از میان برداشتند و نیز با عث دعوت دسته‌های سی از مغلان در اطراف هرات و غور و سیستان شدند .

در سال ۷۴۸ هـ جنگ عظیمی میان سلطان حسین کرت با ملک مسعود سربداریه در نواحی پشتک هرات رخ داد و سربداریه شکست یافتند . اسامی آل کرت از این قرار است :

شمس‌الدین از سال ۶۴۳ - ۶۷۷

رکن‌الدین ۶۷۷ - ۶۸۲

فخرالدین بن شمس‌الدین ۶۹۳

غیاث‌الدین ۷۰۸ - ۷۲۹

شمس‌الدین دوم ۷۲۹ - ۷۳۰

حافظ ۷۳۰ - ۷۳۲

معزالدین سلطان حسین ۷۳۲ - ۷۷۲

غیاث‌الدین پیرعلی ۷۷۲ - ۷۹۱ هـ

این سلسله بدست امیر تیمور لنگ منقرض شدند .

مدارک این فصل :

سلسله مقالات شهید اسماعیل مبلغ درباره آل کرت در مجله آریانا

داثره المعارف آریانا ج ۳ قسمت ۱ مرای کرت

داثره المعارف نوح ۱ ذیل کلمه " آل کرت " نوشته عبدالحمید -

سعیدیان . و کتب دیگر .

افغانستان کشوری است در قلب آسیا و حلقه وصل خاور میانه با حوزه جنوب شرق آسیا محسوب می شود، وسعت آن تقریباً ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع است با شوری ۲۳۸۳ با پاکستان ۲۴۶۶، با ایران ۸۵۰، با چین ۷۱ کیلومتر مرز مشترک دارد. قسمتهای بیشتر افغانستان کوهستانی است. سلسله کوه هندوکش که از شمال غوربند شروع شده و بسوی شرق امتداد دارد به سلسله جبال هیمالیا می پیوندد. بلندترین قله کوه آن بنام "توریچ" (بام دنیا) ۷۷۵۰ متر، ویا قله "نوشاخ" در شمال قله ترجمیر ۷۴۸۵ متر ارتفاع دارد. سلسله کوههای "بابا" از غرب کابل بسوی هزاره جات کشیده شده و بلندترین نقطه آن قله "شاه فولادی" میان بهسودوبا میان به ارتفاع ۵۱۴۵ متری باشد. (۱) زدیگر کوههای بلند و مشهور هزاره جات سلسله کوههای، گل کوه، کوه کرد (کرت)، کوه میخ، کوه قلندوان و غیره می باشند. سیاه کوه، سپین غر، سلیمان کوه نیز از کوههای مرتفع افغانستان محسوب می شوند، افغانستان از هیچ طرف بدریا راه ندارد، و همین امر تا حدودی با عثر کودا اقتصادی آن کشور گردیده است. ۱٪ از خاک افغانستان از جنگل پوشیده است. (۲) که نسبت به بسیاری از کشورهای جهان از حیث جنگل بسیار ضعیف می باشد. هوای افغانستان خشک و بیری بوده درجه حرارت در مناطق مختلف آن از ۱۵ تا ۳۸ و در بعضی نقاط تا ۵۰ درجه میرسد. هزارجات و نیسز حصص کوهستانی بدخشان و نورستان زمستانهای سخت و طولانی دارند. که معمولاً از چهار تا پنج ماه از برف پوشیده می باشند. باران نسبتاً کم می بارد و میا نگیسن بارندگی از ۳۸ سانتی متر در سال تجاوز نمی کند.

هزاره جات سرچشمه رودخانه های افغانستان می باشند چنانچه خود این کشور سرچشمه چند رود عظیم بوده که به سایر کشورها میریزند.

رود آمو (جیحون): بطول ۲۳۰۰ کیلومتر که ۱۸۰۰ کیلومتر آن بحیث سرحد طبیعی میان شوری و افغانستان را تشکیل میدهد از عظیم ترین رودخانه های افغانستان است که بخاک شوری میریزد.

رود مرغاب: از ارتفاع ۲۵۰۰ متری نشیب غربی کوه حصار هزاره جات سرچشمه گرفته از ولایت بادغیس گذشته بطول تقریباً ۸۰۰ کیلومتر که ۴۵۰ کیلومتر آن در خاک افغانستان جریان دارد. این رود نیز به شوری میریزد.

هریرود: از حدود سر جنگل هزاره جات سرچشمه گرفته از خاک هرات رده شده از اسلام قلعه تا قریه ذوالفقار سرحد طبیعی میان ایران و افغانستان را تشکیل داده بعداً بنام رود "تجند" وارد ترکمنستان شوری می شود.

رود هلمند: بنام رود هزارچشمه و هزار شاخه از بهسود هزاره جات سرچشمه گرفته طول آن تا مصب دریاچه هامون به ۱۴۰۰ کیلومتر میرسد و در حدود "بست" بارود ارغندا ب که از جافوری سرچشمه گرفته یکجا می شود و سرانجام به خاک

(۱) - جغرافیای عمومی افغانستان نوشته محمد اکبر شورماچ نورستانی ص ۱۸.

(۲) - گیتاشناسی کشورها ص ۳۰.

ایران میریزد. فراه رود : از پسایند غور سرچشمه گرفته نیزب خاک ایران میریزد. رود کابل : از دره سنگلاخ و کوتل " اونی " منبع گرفته بارودلو و گریکجا شده بروند و ملحق می شود. چنانچه رود پنجشیر و غوربند و رود اسمار نیز به رود سند پاکستان میریزند.

و بقول مرحوم طالب قندهاری :

ز دریا های مادر خارج از کشور زراعتها است

از آن روخوان ما با نان ما مشحون نخواهد شد
در حالیکه دشتهای وسیع و بیابانهای پهناور که همه قایل کشت و زراعت می باشند در خود افغانستان با بیرو بلا استفاده مانده اند. و اگر از رودخانه های افغانستان استفاده صحیح به عمل آید و در نقاط مناسب بند بسته شود علاوه بر آنکه از برق آن استفاده عظیم عاید ملت خواهد شد، چهره این کشور از حیث کشاورزی دیگرگون خواهد شد. و بقول آن شاعر :

گر بهار آید،

گر بهار آرزو روزی بهار آید

این زمینهای سراسر لوت

باغ خواهد شد

سینه این تپه ها

از لایه های لاله ها پر داغ خواهد شد. (۱)

وجود معادن گوناگون از جمله : آهن ، طلا ، مس ، زغال سنگ ، لاجورد و سنگهای قیمتی ، گوگرد ، کروم ، سرب ، آلومینیم ، منگنز ، آر تنیوم ، سنگ برایت ، سنگ ریشه و غیره در افغانستان ثابت شده است. معدن آهن کوتل " آجده گ " با بیش از دو میلیارد تن ذخیره ۶۳٪ آهن خالص ، یکی از بهترین معادن آهن در جهان می باشد. نفت و گاز افغانستان به قیمت مفت به شوروی مادمی شود چنانچه آر تنیوم آن نیز بطور بسیار سری استخراج و به شوروی انتقال می یابد.

کارشناسان امور زراعتی می گویند ۲۲٪ از کل خاک افغانستان قابلیت کشاورزی را دارنده در حال حاضر کمتر از ۱۰٪ آن زیر کشت دیم و آبی قرار دارد. بیشتر زمینها به کشت غلات اختصاص دارند.

روح الهه حبیب می نویسد که : اگر فقط سه ولایت افغانستان یعنی : ولایت تخار ، قندوز و بغلان رودخانه ها شان مهیا شوند و زمین های شان بطور صحیح و علمی زیر کشت بروند این سه ولایت می تواند برای ۱۵ میلیون انسان بحسب کافی غذا بدهد. (۲)

جمعیت افغانستان (در سال ۱۹۸۵) بالغ بر ۲۵۰۰۰۰۰۰ نفر بوده است. (۳)

(۱) - کسرای .

(۲) - اقتصاد ما نوشته روح الهه حبیب .

(۳) - جهان شناسی ص ۲۴ تالیف احمد عطاری .

که از این تعداد ۵۲٪ مرد و ۴۸٪ زن می باشند. تراکم جمعیت در هر کیلومتر مربع ۳۴ نفر می باشد ۱۵٪ مردم ساکن شهرها بوده و بزرگترین آن شهر کابل حدود ۳٪ جمعیت کشور را در خود دارد. متوسط عمر مردان ۳۹/۹ سال و زنان ۴۰/۷ می باشد میزان تولد (۱۹۷۵ م) ۴۹/۲ نوزاد در هر هزار نفر و میزان مرگ و میر ۲۳/۸ در هر هزار نفر و رشد جمعیت ۲/۵۴٪ می باشد. اگر زاد و ولد کنترل نشود، هر بیست و پنج سال جمعیت این کشور دوبرابر خواهد شد. میزان مرگ و میر کودکان ۱۸۲ نفر در هر هزار کودک و میزان مرگ و میر در هزارهجات مخصوصاً در کودکان بیشتر از سایر نقاط افغانستان است. و میزان رشد جمعیت در هزارهجات به خاطر قلّت زاد و ولد و کثرت مرگ و میر، کندتر می باشد، به قسمیکه تقریباً " هری سال جمعیت آن دوبرابر خواهد شد .

۹۹٪ مردم مسلمانند که از این تعداد دقریب ۸۰٪ سنی حنفی و ۱۸٪ شیعه اثناعشری و ۲٪ شیعه اسماعیلی می باشند. (۱)

زبانهای رایج در افغانستان

در این کشور جمعا " در حدود ۳۰ زبان و لهجه رواج دارد. ولی عمده ترین آن زبان های : فارسی (دری) ، پشتو، و ترکی می باشند. قریب ۴۸ درصد مردم به زبان فارسی سخن می گویند و ۳۵ درصد به زبان پشتو، بقیه به سایر زبانها تکلم می کنند. گذشته از فارسی و پشتو، فهرست سایر زبانها از این قرار است :

۱ - ازبکی : (ترکی شرقی) قریب ۱۵۰۰۰۰۰ نفر به آن سخن می گویند.

۲ - ترکمنی: قریب سیصد هزار نفر .

۳ - بلوچی : در جنوب غرب افغانستان حدود ۱۵۰ هزار نفر.

۴ - براهویی : در اطراف شورابک و چا نوریدان سخن گویند. این زبان با اینکه تحت تاثیر زبان بلوچی و پشتو و عربی و ترکی و مغلی می باشد اما در اصل با هیچیک از زبانهای مذکور پیوند خویشاوندی ندارد. از این رومحققین تاریخ احتمال داده اند که قوم براهویی اصالت در اویدی داشته باشند.

۵ - اومری : در لوگر.

۶ - جسی : زبان جتها (کولیا) که زندگی چادر نشینی دارند و در میان هندوپاکستان و افغانستان در گردشند.

۷ - پنجابی : زبان سیکهای کابل و گردیز و ننگرهار.

۸ - لهندا : بعضی از هندوان قندهار بدان تکلم کنند.

۹ - سندھی : زبان هندوهای مناطق قندهار، کابل، لغمان و جلال آباد.

۱۰ - قرغیزی : در پامیر و خرد رواج دارد.

۱۱ - قزاقی : در بعضی قراء شمال کشور رواج داشته است ولی امروزه در حال فراموشی می باشد .

- ۱۲- مغلی : درچندین قریه در شرق هرات و نزدیک فاریاب بدان سخن گفته می شد که این زبان نیز در حال از میان رفتن است .
- ۱۳- پراچی : دریکی از دره های نجرا ب متصل به الله سائی نگاب
- ۱۴- منجی : درمنجان بدخشان
- ۱۵- واخی : درواخان بدخشان
- ۱۶- سریکی : درحاشیه شمال واخان
- ۱۷- سنگیچی : درشرق منجان و جنوب زیباک بدخشان
- ۱۸- زیباکی : درزیباک بدخشان
- ۱۹- اشکاشمی : دراتکا شم بدخشان
- ۲۰- شغنی : درشغنان بدخشان
- ۲۱- روشنانی : درحاشیه غربی بدخشان درجوار رود پنج . تمام زبانهای که در بدخشان رواج دارند کم و بیش تحت تاثیر واهای ترکی و مغلی قرار دارند .
- ۲۲- کهته : درنورستان شرقی و مرکزی و غربی
- ۲۳- وایکلی : درنورستان مرکزی
- ۲۴- اینکویی : درنورستان مرکزی و غربی
- ۲۵- پارونی : درنورستان مرکزی
- ۲۶- پشه ای : در جنوب نورستان مرکزی و غربی و در حوالی لغمان و دره های نگاب و نجرا ب .
- ۲۷- گوربتی : درحاشیه شرقی نورستان شرقی .
- ۲۸- تیراهی در غرب خیبر و دکه .
- چون ساکنین دره های بدخشان و نورستان به خاطر محصوربو دن در میان دره ها و کوهها در قدیم کمتر با هم در ارتباط و حشرونشر بوده اند ، از این رو به تدریج زبان آنها از هم فاصله گرفته و هر کدام به زبان جداگانه ای تبدیل شده اند . حدود هشت زبان رایج در بدخشان جزء زبان فارسی شمرده می شوند . چنانچه زبانهای ازبکی و ترکمنی و قزاقی و قرغیزی جزء زبان ترکی به حساب می آیند .
- زبان ترکی در میان برادران قزلباش افشار تا چند سال قبل رواج داشته است اما امروزه در میان نسل تازه شان فراموش شده است .

اتنوگرافی اقوام افغانستان

از آنجا که سرزمین افغانستان تقریباً در مرکز قاره آسیا قرار گرفته و حد فاصل میان دو نژاد عمده بشری یعنی نژاد " زرد " و " آریا " می باشد ، طبیعی خواهد بود که ساکنین این کشور از این دو نژاد تشکیل یافته باشند . زیرا که در شرق و شمال افغانستان تماماً " نژاد زرد " و در غرب و جنوب آن عموماً *

* قاره آسیا شامل تقریباً ۴۲ کشور بزرگ و کوچک می باشد . از آن جمله : چین ، تایوان ، مغلستان ، کره شمالی و جنوبی ، ژاپن ، فیلیپین ، هنگ کنگ ، سنگاپور ، تایلند ، برمه ، کامبوج ، لاوس ، ویتنام ، نپال ، بوتان ، اندونزی ، مالزی ،

نژاد آریا زندگی می کنند .

حدود ۹۹٪ از مردم افغانستان از این دونژاد می باشند . تنها سادات محترم شیعه و سنی وعده ای از عربهای قدیم در بعضی روستاهای بلخ نژاد ساسانی دارند .

براهویی ها احتمالا " دراویدی می باشند . آریاییهای افغانستان شامل قبایل مختلف : پشتون ، بلوچ ، تاجیک فارسی زبانان هرات و فراه و اقوام بدخشانی و نورستانی و هندوها می باشند .

نژاد زرد شامل اقوام : ازبک ، هزاره ، ترکمن ، قزاق ، تاتار و منغل هرات و غور می شود . و نیز تعدادی از اقوام افغانستان به مرور ایام دورگه شده اند و مرکب از منغل و آریا می باشند .

افغانستان از حیث تجانس قومی و نژادی سی و هفتمین کشور جهان بحساب آمده است . به نظر من زیبایی یک کشور در رنگ رنگ بودن آنست بشرطی که تعصبات نابجا باعث نزاع و کشمکشهای بیپوده نگردد .

تقسیم بندی نژادهای بشری به چهار رنگ عمده از نظر علمی یک تقسیم بندی نارسا خواهد بود . زیرا اولاً " تیرگی رنگ اقوام بیشتر تحت تاثیر تابش آفتاب می باشد تا نژاد . از این روملتها می که نزدیک خط استوا و در مناطق حاره زندگی می کنند رنگ تیره دارند و چون نور آفتاب نسل بالنسل بطور مستقیم بر آنان تابیده از این جهت رنگ شان به تیرگی گرائیده است و ساکنین مناطقی شمال که از خط استوا دورند دارای رنگ روشن می باشند و این تفاوت را حتی در داخل یک کشور نیز می شود مشاهده کرد . چنانچه رنگ مردم شمال ایران سفید و هرچه روبجنوب برویم روبه تیرگی می گذارد .

ثانیاً " نژاد زرد آنطور که از رنگ زرد در ذهن انسانها تداعی می شود زرد زعفرانی نیستند و همینطور نژاد سرخ برنگ خون قرمز نمی باشند . چنانچه هندیهای آریایی که جزء سفید پوستان با بد طبقه بندی شوند کاملاً " سفید نیستند . تقسیم بر اساس رنگ را برای اولین بار اروپائیان بیان کردند آنان بعد از آنکه به قاره های آسیا و آفریقا و آمریکا شروع به سیاحت کردند و اقوام گوناگون جهان را مشاهده کردند . خود را سفید و دیگران را رنگین پوست قلمداد نمودند .

(دنباله صفحه قبل) * برونئی از نژاد زرد می باشند . و سه کشور اخیراً ذکر مسلمانند . و نیز جمهوری های : ازبکستان ، قزاقستان ، قرغیزستان ، ترکمنستان ، و اغلب ساکنین سایر بلاد شرقی از نژاد زرد و مسلمان می باشند . کشورهای هند ، سریلانکا ، بنگلادش پاکستان ، ایران عمدتاً " نژاد آریا یا به عبارت دیگر نژاد دهندو اروپایی میباشند . غرب آسیا مانند : یمن شمالی ، جنوبی ، عمان ، مراات متحده عربی ، بحرین ، قطر ، کوئیت ، سعودی ، عراق ، اردن ، فلسطین ، شغالی ، سوریه ، لبنان نژاد ساسانی می باشند . ترکیه مغلوبی از نژاد زرد و سفید می باشد . و در شرق اروپا اقوام " فین " ساکنین فنلاند و اقوام " مجار " ساکنین اصلی مجارستان و اقوام " بلغار " ساکنین قدیم بلغارستان نژاد زرد میباشند ، اما امروزه بیشترشان دورگه شده اند . و در قاره آفریقا ساکنین اصلی کشور ماداگاسکار نیز از نژاد زرد بوده اند .

در حالیکه مردم افغانستان اروپائیان را زردپا سرخ رنگ میدانند و به آنها "گوره" میگویند.

امروزه دانشمندان نژادشناس بیشتر روی شکل و قیافه و اسکلت و جمجمه انسانها تکیه دارند.

اس. ام. کارن مردمشناس جدید امریکایی که درباره تفاوت نژادها مطالعات فراوان دارد نژاد عمده بشر را به ۹ طبقه تقسیم بندی نموده است بدین شرح:

۱ - بومیان امریکا : ساکنان اصلی امریکای جنوبی و شمالی و مرکزی (سرخ پوستان)

۲ - پولینزیها : ساکنان جزایر اقیانوس آرام از زلاندونتا و ایی و جزایر شرقی .

۳ - میکرونزیها : ساکنان اقیانوس آرام واقع در شمال استوا از پالائو و گوام تا مارشال و جزایر گیلبرت .

۴ - ملانزیها و پاپوها : ساکنان جزایر کینه جدید تا فیجی .

۵ - بومیهای قاره استرالیا .

۶ - آسیایها که پرشمارترین نژادها هستند . و از اندونزی فیلیپین ژاپن به سوی غرب تا تبت و آسیای مرکزی ، مغلستان و سیبری زندگی می کنند .

۷ - هندیها : جمعیت پرشمار و گوناگون ساکن شبه قاره هند و سیلان .

۸ - اروپایها : که در آغاز ساکن اروپا و شمال آفریقا و خاور نزدیک بوده اند ولی امروزه در تمام دنیا گسترش یافته اند .

۹ - آفریقایها : (سیاه پوستان) .

گرن با توجه به این نکات ، ۶ نژاد از نژاد ۹ گانه بالا را به نژادهای جزء تقسیم کرده و وعده آنها را به ۳۲ نژاد محلی میرساند . بنا بر این جمع نژادهای بشری به ۳۵ نژاد نسبتاً " عمده" میرسند . (۱)

بعضی دانشمندان تا ۵۰ و ۶۰ نژاد عمده برای اقوام بشری برشمرده اند . کاوشهای اخیر به این نتیجه رسیده است که همه نژادهای بشری سرانجام به یک اصل بر میگردند و از یک جاریشه و منشأ گرفته اند ، و آنهم از یک زن که در مرکز آفریقا زندگی میکرده است .

قرآن مجید سرمنشاء تمام افراد بشر را از حضرت آدم و حوا می داند و میفرماید :

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نشی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقکم . (۲)

ای انسانها ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را قوم قوم و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید . و بدانید که گرامی ترین همهتان نزدیک خدا برهیزگارترین شماست .

یعنی هیچ نژادی بر نژاد دیگر فضیلت و برتری ذاتی ندارد . فضیلت فقط کسبی است و بس . در این که میفرماید " لتعارفوا " دانسته می شود که شناخت

(۱) - نژاد ، هوش ، شخصیت ، ص ۱۱۵ ، ۱۱۶ .

(۲) - سوره حجرات آیه ۱۳ .

اقوام و قبایل و بررسی نژادها از نظراسلام نه تنها حرام نیست بلکه امری پسندیده نیز می باشد زیرا که به شناخت بیشتر اقوام بشری کمک می کند. فقط برتری جویی و خود را بیجهت از دیگران برتر و بهتر تصور نمودن از نظراسلام حرام است.

عمده ترین خصوصیات جسمی نژادها

۱- سیاه پوستان: مردمانی اند با رنگ تیره، پوست ضخیم، موی مجعد، لبهای کلفت، دهن گشاد، دماغ پهن، جمجمه تا حدودی کوچک. سیاه پوستان در بین خود از نظراسکلت دارای گونه های فراوان می باشند. چنانچه بلند قدترین و کوتاه قدترین انسانهای روی زمین در میان شان پیدا می شود. بعضی قبایل سیاه پوست آنقدر بلند قد می باشند که اغلب قدمردان شان به دو متر میرسد. از این رو آنان در مسابقات دو میدانی اغلب برنده اند. و بخاطر ضخامت پوست شان در مسابقات بوکس سرآمد دیگر نژادها محسوب می شوند. قبایل کوتاه قامت پیگمه ها (pyg mee) که در شمال کنگو در اعماق جنگل ها زندگی می کنند قدمردان شان ندرتا " به ۱۵۰ سانتی متر میرسد. (۱) اینان کوتاه قدترین مردم روی زمین شناخته شده اند. بوشمن های سیاه پوست دارای سرین بزرگتر از معمول می باشند. روزگاری بود که اروپائی ها سیاه پوستان را فاقد استعداد خلاقیت میدانستند. اما تست هوشی و نیز ظهور دانشمندان بزرگ در میان سیاهان این تصور آنها را نقش بر آب نمود. خصوصاً اینان در رقص و موسیقی استعداد بیشتر از دیگر نژادها دارند.

۲- آریایی ها: مردمانی اند با قد بلند و کشیده چشمان بزرگ و گرد، دماغ باریک با نوک تیز (منقار عقابی) دهن اندکی گشاده، لبها نازوک، جمجمه و مغز اندکی کوچکتر، بدن پرموی، موهای صورت پر پشت. قدمرد متا جیک بیسن ۱۶۰ - ۱۷۰ سانتی متر می باشد. (۲)

۳- نژاد زرد: مردمی اند با قد نسبتاً " کوتاه چشمان بادامی و مو، رب، صورت گرد، گونه های برآمده، جمجمه اندکی بزرگتر، لبها نازوک، دهن کوچکتر، دماغ پهن، موی بدن کم، موی صورت تنگ و نازک. قلموهای مغزی از حیث قوه بصره قوی تر از دیگر مردمند. (۳)

نظریه ای وجود دارد که: " چشم مؤرب و بادامی مغلان بخاطر زندگی محارثینی آنها است که نسل آن در نسل در برابر آفتاب دشتهای تفتیده چشمها را تنگ ساخته نگاه کرده اند، از این رویه تدریج چشمان شان به صورت امروزی درآمده است (۴) گمان نمی کنم که این نظریه درست باشد. برخی می پنداشتند که کثرت مواد نخاعی (مغز) به بلندی قامت مربوط است

(۱)- فرهنگ عمید، لغت نامه، ذیل کلمه پیگمه.

(۲)- مردم شناسی ایران ص ۷۴۶.

(۳)- حقوق زن در اسلام و جهان ص ۷۰.

(۴)- مجله دانستینها شماره مسلسل ۱۰۰ ص ۲۲ مورخ مهرماه ۱۳۶۲.

ولی این حقیقت به ثبوت پیوسته است که مغز اسکیموها که عموماً "کوتاه قامت اند از مغز استرالیایی ها بیشتر است چنانکه مغز گروهی از اسکیموهای آزمایش شده در حدود ۱۴۷۴ گرم بوده است. (۱)

مغز استرالیاییهای بومی ۱۲۰۰ گرم ، سیاه پوست ۱۳۱۶ گرم اروپایی ۱۳۶۰ گرم و چینی ۱۸۴۰ گرم می باشد. (۲)

طبق تحقیقات "توپینارد" (Topinard) پس از بررسی پانزده هزار مغز مردوزن اروپایی ، حدمتوسط مغز مرد اروپایی را ۱۳۶۱ گرم، و مغز زن اروپائی را ۱۲۰۰ گرم اعلام نمود. (۳)

در باره کوتاهی قد علاوه بر مسئله وراثت و نژاد، غذا، شغل، و موقعیت جغرافیایی نیز دخالت دارند. چنانچه قد عموم مردم جهان در سالهای اخیر بلندتر شده است. این بلندی به احتمال قوی بخاطر تنوع غذا می باشد. غذاهای پروتئین دار و فسفردار، مانند لبنیات و غیره و غذاهای رشد دهنده

و غذاهایی که ترشح غده تیروئید را زیاد می کنند قداطفال را رشد میدهند، ورزش ژیمناستیک، بسکتبال، والیبال نیز قد را بلند می سازد. کسیکه از طفولیت شغلش باربری باشد قدش کوتاه خواهد ماند. چین اعلان نمود که قد مردم آن در سالهای اخیر بلندتر از گذشته شده است و میانگین قد مردان شمال چین ۱۷۳ سانتیمتر و زنان شمال چین ۱۶۱ سانتیمتر و میانگین قد مردم جنوب چین از مرد ۱۶۸ سانتیمتر و از یک زن جنوبی ۱۵۷ سانتیمتر شده است. که علت این بلندی قد را در تنوع غذا می دانند. جاذبه زمین نیز در بلند شدن قد تاثیر دارد. چنانچه فضا نوردان که از دانه جاذبه زمین خارج می شوند قدشان بطور محسوسی بلندتر می شود. (۴)

نظریه ای وجود دارد که در نقاطی که مردم قد بلند زندگی می کنند جاذبه زمین اندک است. چنانچه کشور "اکوادور" کم جاذبه ترین نقطه زمین است و در این کشور اشیاء و اشخاص بطور نسبی سبک تر می شوند. (۵)

دانشمندان اخیراً "به قانون عجیب و غریبی دست یافته اند که نشان میدهد قد انسان ها تحت تاثیر محل زیست آنها است. برای مثال ژاپنیهای که در کودکی به "هاوایی" هجرت کرده اند حدود ۱۰ سانتیمتر بلندتر شدند. (۶)

(۱) - حقوق زن در اسلام و جهان ص ۶۹ .

(۲) - اولین دانشگاه و آخرین پیا مبرج ص ۱۶۷، بهداشت ازدواج و نظر اسلام ص ۱۸۷، تهران مصور ۳۹/۱/۵ ص ۱۴۰ و حقوق زن در اسلام و جهان ص ۷۰ .

(۳) - بهداشت ازدواج از نظر اسلام ص ۱۸۷ - ۱۸۸ ، حقوق زن در اسلام و جهان ص ۷۰ .

(۴) - دانستنیها شماره مسلسل ۲۰۴ ص ۲۶ .

(۵) - مجله بنیاد شماره مسلسل ۱۰۲ ص ۳۳ مورخ بهمن ۱۳۶۶ .

(۶) - مجله دانستنیها شماره مسلسل ۱۴۵ ص ۲۲ .

برادران پشتون (پتانها) یکی از پرجمعیت ترین اقوام افغانستانند .
 نصفی از جمعیت شان در شمال پاکستان زندگی می کنند . پشتونها در گذشته فقط
 در نواحی جنوب افغانستان زندگی میکردند اما امروز در بیشتر حص افغانستان
 گسترده اند .

آنان مردمی اند : دلاور ، مهمان نواز ، قوی هیکل ، ونسبت به سایر اقوام
 افغانستان از قدرت و مالک و تمکن مالی بیشتری برخوردارند . مورخین گذشته
 از جمله : محمد حیات خان و شیر محمد خان ابراهیم زی و سلطان محمد خالص درانی
 و غیره اینان را از نظر تاریخی به اقوام اسرائیلی و بعضا " قبطیان مصر و عده ای
 به اعراب نسبت داده اند . اما زبان پشتو و بعضی خصوصیات دیگر آنها شهادت میدهد
 که اینان آریایی می باشند . مخصوصا " زندگی چادر نشینی عده ای از قبایل
 کوچی شباهت زیادی به زندگی آریاییهای قدیم دارد .

پشتونهای افغانستان تماما " سنی حنفی اند . اما در میان پشتونهای شمال
 پاکستان در نواحی ، پاره چنار ، تیرا ، سده ، کوهات ، و کرمان پاره چنار
 تعداد کثیری شیعه دوازده امامی وجود دارد .

پشتونهای افغانستان از زمان " میرویس خان هوتکی غلزایی " از سال
 ۱۲۲ هـ تا کنون قدرت را در افغانستان در اختیار داشته و سه سلسله از میان شان ،
 (هوتکیان ، سدوزایی و محمدزایی) در افغانستان حکومت کرده اند .

بلوچ

بلوچها در پاکستان و ایران و افغانستان در سرزمینی نسبتا " وسیع و گسترده
 زندگی می کنند تعدادی از آنان در ترکمنستان بسر می برند . مجموع قبایل
 بلوچ از سه تا چهار میلیون تخمین زده می شود . بلوچهای افغانستان ممکن است
 از ۱۵۰ هزار نفر تجاوز نکنند ، که اغلب در ولایت هلمند زندگی می کنند . زبان
 بلوچی شاخه ای از زبان آریایی است . بلوچها از نژاد واحدی تشکیل نیافته اند
 زیرا که یک قبیله آنها بنام " غلامان " احتمالا " امارت آفریقایی دارند و
 بعضی نیز هندی می باشند . شگفت آنکه یک قوم هزاره بنام " دامرده " که در
 طول چهار قرن با بلوچها حشر و شرداشته ، چنان با آنان در آمیخته اند که امروز
 شاخه ای از بلوچها بحساب می آیند ، اما در اصل و واقع هزاره اند که تاریخ و
 افسانه ها و قیافه دو روگه شان نیز این حقیقت را گواهی میدهد . بلوچها کلا سنی
 حنفی اند .

تاجیک

تاجیک یکی دیگر از اقوام پر جمعیت افغانستان بوده و نسبت به دوشاخه دیگر
 آریایی (بلوچ و پشتون) تکامل یافته تر هستند و زندگی قبایلی را ره—

نموده اند. آنان مردمی اند: ماهر، باظرافت، زندگی شهری و روستایی دارند.

تازی و تازیک ابتدا توسط فارسی زبانان به عربیها گفته می شد، اما بعدها توسط ترکان این اسم به فارسی زبان اطلاق گردید. و بصورت تازیک نیز آمده است. در افغانستان بیشتر به ساکنین کوهستان و کوهها من و پنجشیر گفته میشود. و گاهی به تمامی فارسی زبانان غیر هزاره و غیر شیعی اطلاق میگردد.

ایماقیها

کلمه ایماق ترکی مغلی است بمعنی قبیله و قوم "ایماقیها از چند قبیله مختلف تشکیل شده اند، و در اصل نام شان چهار ایماق بوده است که از قبیله: جمشیدی، هزاره (هزاره با دغیس و هرات)، فیروزکوهی و تایمنی تشکیل یافته اند. اقوام تیموری، زوری، و درزی شاخه ای از قبایل تایمنی محسوب می شوند. نام چهار ایماق احتمالاً "درزمان تیموریان هرات باینس دان داده شده است. و آنان از ولایت غورتا نواحی هرات و بادغیس پراکنده می باشند. مذهب سنی حنفی دارند. همه به زبان فارسی سخن می گویند. احتمال دارد که تایمنیها اصالتاً "ترک بوده اند. تیموریان خود را به تیموریان هرات زمان شاهرخ نسبت میدهند. بعید نیست که آنان توسط تیموریان به نواحی هرات انتقال یافته باشند. درباره مردم فیروزکوه هر چند این تصور وجود دارد که آنان از فیروزکوه غور با شند اما در کتاب سلسله غوریان می نویسد که آنان از فیروزکوه مازنداران هستند که توسط امیر تیمور به ولایت غور کوچانده شده است.^(۱) شرف الدین علی نیز می نویسد که امیر تیمور در سال ۱۴۰۴ م مردم فیروزکوه مازنداران را از سرزمین اصلی شان کوچاند. اما نمی گوید که آنها را در کجا اسکان داد.^(۲)

ایماقیها مردمی اند: نجیب، سخت متدین، پاک اعتقاد و زحمتکش. رؤیایهای حاکم در افغانستان در راه توسعه فرهنگ و اقتصاد این مردم کارموثری انجام نداده است. برای اطلاع بیشتر از حال مردم چهار ایماق رجوع کنید به لغتنامه دهخدا و دائرة المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه ایماق.

خلیلیها

خلیلیها قوم کوچکی اند که در قندهار و اطراف آن زندگی می کنند در حال حاضر تعدادی از آنها در ولایات شمالی کشور نیز سکونت اختیار کرده اند. اینها تماماً شیعه دوازده امامی و فارسی زبانند. ولی بخاطر همجواری بودن با برادران پشتون از همان طفولیت زبان پشتو را نیز یاد میگیرند. از این روزیم آل یحیی

(۱) - جغرافیای تاریخی ایران ص ۱۳۴۰.

(۲) - ظفرنامه تیموری ج ۲ ص ۴۰۸ - ۴۰۹.

تلاش داشت که آنان را پشتون معرفی کند. اما واقعیت آنست که آنان فارسی زبانند. یکتفراز برادران اهل خبره خلیلی بمن گفت که در اصل اهل شیرازیم و از آنجابه قندهار آمده ایم. تاریخ این گفته را تا پیدمی کند زیرا بعضی اقوام خلیلی امروز نیز در اطراف شیراز زندگی می کنند. در لغت نامه می نویسد: خلیلی تیره ایست از قوم بهمنی از ایلات کوه کیلویه فارس (۱)

قزلباش

قزلباشان از نژاد واحدی نیستند بلکه از اقوام ترک، ترکمن، کرد و لور تشکیل یافته اند. شاخه های بزرگشان از این قرار است: ذوالقدر، بیرملو، مراچه لو، قراقوبینلو، آق قوبینلو، آقاچری، افشار، موصلو، تکلو، قاجار، بایندر، استاجلو، کردان چکنی، ونجم شانی وغیره. همه اقوام قزلباش با شاخه های فرعی خود تا ۳۲ تیره و قبیله می رسند، آنان از شیعیان پر حرارت و امریدان سلطان حیدر و شاه اسماعیل صفوی بودند. و حکومت شیعی صفوی به نیروی آنان ایجاد شد.

ارتش صفوی ها در ابتدا از قزلباشان تشکیل یافته بود. و چون کلاه ۱۲ ترک سرخ رنگ به سرمی گذاشتند به قزل باش مشهور شدند (قزل بمعنی سرخ و باش بمعنی سر) قزلباشان در ایران قدرت بسیار یافته اند اما شاه عباس صفوی جلو اختیارات آنها را محدود کرد و از میان طوایف مختلفشان گاردی برای خود ترتیب داد بنام " شاهسون " یعنی شاه دوست. در زمان نادر شاه افشار دسته هایی از قزلباشان در کابل بعنوان چنداول و لشکر عقب جبهه مستقر شدند (۲) که محله شان تاکنون بنام محله کردها، لرها، خوافیه یاد می شوند. بعد از استقرار آنان در کابل، هزاره ها بخاطر حس هم مذهبی روابط دوستانه ای با آنان برقرار کردند. و از بعضی خانواده های آنان برای سکونت در هزاره جات دعوت کردند. قزلباشان چون در زمان صفویه در کارهای دولتی بودند لذا از نظر فرهنگ در سطح بالاتری قرار داشتند. از این رو در افغانستان نیز در ادارات دولتی شامل شدند. قبیله سدوزایی و محمدزایی چون از امور مملکت داری سر رشته ای نداشتند، کارهای دفتر داری را اغلب در اختیار قزلباشان واگذار می کردند. حتی در زمان امیر عبد الرحمان که یک سوم شیعیان افغانستان قتل عام شدند برادران قزلباش صدمه کمتری دیدند. زیرا که دولت به وجود آنها نیاز داشت. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به لغت نامه دهخدا، دائرة المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه قزلباش، و طوایف ترکمان نوشته سید علی میرنیا ص ۵۵ - ۵۶.

(۱) - لغت نامه دهخدا.

(۲) - زندگانی من ج ۲ ص ۳۹۲.

ترکمن یا ترکمان قومی اندازنژاد زردکه در اغوزان با مغل یکجا می‌شود. آنان دارای قبایل بسیارند. یک قبیله ترکمن بنام " غز " یا " تفرغز " در قرن چهارم و پنجم هجری در ایران و افغانستان استیلا یافت و امپراطوری عظیم سلجوقی را بنیادگذاری کرد. غزها در واقع از ۹ قبیله تشکیل یافته بودند غزهای شرقی ترکمن بودند. در کتیبه‌های اورخون متعلق قرن هشتم میلادی ذکرشان رفته است. بعضی از مورخین جزء دوم کلمه ترکمان را فارسی دانسته و گویند اصل آن ترکمانند بوده است. این تصور از نظرات تاریخی صحت ندارد. و اصل ترکمن " ترک کومن " بوده است که بمعنی ترک اصیل است. غیر از سلجوقیان سلسله‌های : قراقرینلو (۷۸۲ - ۸۷۴) ، آق قویونلو (۷۸۰ - ۹۱۴) ، افشاریه و قاجاریه که در ایران سلطنت نمودند همه ترکمن بودند. بعضی غزنویان را نیز ترکمن میدانند. آنان به زبان ترکی (لهجه ترکمنی) سخن گویند آداب و رسوم قدیمی خویش را تا حدودی حفظ کرده‌اند.

طوایف سالور ترکمن نسب خود را به چنگیزخان میرسانند ولی گمان می‌کنم که این ادعا صحت نداشته باشد زیرا قبل از ظهور چنگیز قبایل بیشمار ایرانی ترکمنها در " مرو " و ایران و افغانستان زندگی میکردند. هنگام هجوم چنگیز در " مرو " حدود ۶۰ هزار نفر از مردم ترکمن در شهر مرو و اطراف آن زندگی میکردند که علیه چنگیزیان به دفاع برخاستند. (۱)

ترکمنها اکثر سنی مذهبند ، اما طایفه قاجار و آق قویونلو و قراقرینلو شعیه بودند. ترکمنها مردمی اند : سخت شجاع ، غیور ، مهمان نواز ، متدین ، صادق و درست کار. تاریخ بسیار غنی و پرحادثه دارند. آنان اگر خواسته باشند که اقتدار گذشته‌شان را باز یابند چاره‌ای ندارند جز آنکه نسل جدیدشان بسوی علم و دانش هجوم آورند که امروز روز دانش است و بس.

جمعیت ترکمن ها از ۳ میلیون نفرتجاوز می‌کند. ترکمنستان (مرو قدیم) مرکز اصلی آنها است. اما طوایف و عشایری از آنان در ایران در مناطق : سرخس اطراف روداترک ، گرگان ، گنبد ، بجنورد ، و قوچان زندگی می‌کنند. ترکمنهای افغانستان بیشتر در : اندخوی ، بالامرغاب ، مروچاق ، عده‌ای هم در هرات و بلخ و مزار شریف بسر می‌برند. و از شش قبیله عمده بنا می‌های : سالور ، ساریق ، ارساری ، تکه ، علی ائلی ، و چاودار تشکیل شده‌اند. (۲)

ترکمن هزاره

ترکمن هزاره که جمعیت‌شان از ۸۰ هزار نفرتجاوز می‌کند در ولسوالی سرخ و پارسا در غرب ولایت پروان بسر می‌برند. آنان مانند سایر ترکمنها

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۱۶ تا رینخ‌سیا سورا اجتماعی ترکمن‌ها ص ۶۳ - ۶۵

(۲) - طوایف ترکمان ص ۷۸ .

مردمی اند: شجاع، غیور، متحد، مهمان نواز، درست کار، زحمتکش و نسبت به سایر مردم هزاره در وضع اقتصادی بهتری قرار دارند. عده کثیری از آنان در کار باسل زندگی می کنند، هزاره های ترکمنی شیعه دوازده امامی اند و به زبان فارسی تکلم می کنند. و در گذشته های دور در سراسر دره غور بند و چهار دره غور بند استیلا داشتند، اما امروزه فقط در دره ترکمن محدود و محصور شده اند. با برپا شدن برنامه از ترکمنهای هزاره یاد کرده است و در سال های بین ۹۱۳ تا ۹۱۶ هـ یک بار به جنگ ترکمنهای هزاره رفته از تنگی از در عبور نموده است و در چند نقطه با آنان درگیر می شود و بعضی از یاران او توسط ترکمنها کشته و یا زخمی می شوند. در آن زمان ترکمنهای این منطقه شتر نیز تربیت می کردند، زیرا با برمی نویسد که یک راس از شتران ترکمنها را نحر نموده کباب کرده است، که گوشت بسیار خوش مزه داشته و با گوشت گوسفند چندان فرق نمی شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب: تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها نوشته امین گلی و طوایف ترکمان نوشته سید علی میرنیا.

قزاق

قزاقها تا جنگ جهانی اول بیشتر از راه دامداری و تربیت حیوانات اهلی روزگار می گذرانیدند. قزاق بمعنی: بی خانمان، صحرانورد، حادشه جو و گردنکش است. قزاقها جزء اردوی طلایی خانان مغل بودند. جمهوری قزاقستان به مساحت ۲۷۱۵۱۰۰ کیلومتر مربع اگر زیر تسلط روسها نبود، امروز از حیث وسعت بزرگترین کشور اسلامی بود. جمعیت قزاقها بالغ بر هفت میلیون نفر می شود. تعدادی از طوایف قزاق در افغانستان زندگی می کنند. همه به زبان ترکی حرف می زنند و مذهب حنفی دارند.

ازبک

ازبکان تاریخ بسیار غنی و پراز فراز و نشیب دارند. قرنهای دربار و بلخ و کلا ترکستان حکومت کرده اند. شخصیت های نامداری در میان شان ظهور کرده است. دارای فرهنگ بسببنا " غنی بودند. کلمه ازبک احتمالاً در اصل " یوزبک" بوده که بمعنی رئیس و بزرگ دسته مدنی است. واینان به سلطان محمد ازبک شاه مقتدر و مسلمان و مدبر جغتایی منسوبند. ازبکان مردمی اند: شجاع، غیور، ماهر، با فراست. گدا در میان شان وجود ندارد. زنان ازبک و ترکمن در بافتن قالی مهارت قابل تحسین دارند. ازبکان در افغانستان امروزه دارای مملکت نقش چندان ندارند، و بخاطر سیاست های فاشیستی آل بیحی از قافله دانش عقب مانده اند. قسمتهای وسیعی از زمینهای شان مصادره و غصب شده است. فرزندان شان در مدارس دولتی راه نداشتند و یا به زحمت راه می یافتند.

هزاره‌ها مردمی اند: صادق، درستکار، صبور، آرام و صلحجو، و در عین حال شجاع، پرکار و زحمتکش، مشاغل طاقت فرسا ولی کم‌درآمد همچنان ا غالب کارهای تولیدی و سازندگی کشور بدوش این مردم می‌باشد.

افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و هزاره فقیرترین مردم آن. هوای سرد، طبیعت خشن، سرزمین کم‌اصل هزاره‌جات از یکسو، استبداد و حشانه‌رزمیها از سوی دیگر سبب شده است که این مردم در عین عقب ماندگی علمی و فرهنگی به یک ملت: سخت‌سر، مقاوم و آهنگین تبدیل شوند. آنان از قتل عامهای فجیع، و توطئه‌های بسیار، توانسته‌اند جان سالم بدر ببرند. تحمل این قوم در برابر تهاجم نامالیمات روزگار، سرمای شدید محیط، گرسنگی و تشنگی فوق العاده زیاد است. و با تمام فشارهایی که علیه آنان اعمال شده باز توانسته‌اند پرچم تشیع را در قلب کشور برافراشته نگه دارند. بقسمیکه در اذهان عامه مردم از ذکر اسم هزاره، تشیع نیز تبادری کند. تقریباً "۹۰ درصد هزاره‌ها پیرو مکتب تشیع بوده، و در اعتقاد به مبانی اسلام، و انجام فرایض راسخ و استوار می‌باشند. یکی از نویسندگان خارجی می‌نویسد: "اگر سراسر جهان را کفر قرار بگیرد، اسلام در داخل دره‌های جبال هندوکش و با برای ابد پایدار خواهد ماند."

جامعه هزاره از بعضی مفاسد تباه‌کننده مانند: فحشا، بچه‌بازی، قمار، شراب، اعتیاد به مواد مخدر و در یوزگی برکنار مانده‌اند. این یک ادعاست نیست جهانگردانی که درباره هزاره تحقیق نموده به این حقیقت اذعان دارند بعضی از آنها تحت تاثیر قرار گرفته از روی تعجب نوشته‌اند: "با اینکه این مردم در منتهای فقر بسر می‌برند اما تن به گدایی و در یوزگی نمی‌دهند." مردم ما با یقین در این نعمت را بداندند و نگذارند که این گونه مفاسد در جامعه شان رخنه کند.

هزاره‌ها در برابر تهاجمات خارجی همواره از افغانستان دفاع نموده‌اند. و تا کنون هیچ نیروی استعماری نتوانسته است قلب افغانستان را تسخیر کند. مبارزات این مردم علیه استعمار انگلیس در گذشته و مبارزات امروزی شان علیه نیروهای متجاوز روسی گواه بر این حقیقت می‌باشد. حتی از دورترین زمانها تا جایی که تاریخ بیاد دارد هزاره‌هاستوار در برابر تهاجمات خارجی بوده‌اند. چنانچه در برابر حملات کوروش، اسکندر، چنگیز، تیمور، شیانی، از خود مقاومت عجیبی نشان داده‌اند. همایون وقتی بایک نیروی خارجی به قندهار حمله نمود، هزاره‌های داخل شهر قندهار سرخسخته به دفاع پرداختند. هزاره‌ها دارای نیروی خلاقه، و استعداد شگرف می‌باشند. که متأسفانه به خاطر اعمال تبعیض نژادی از سوی دولت، استعداد این مردم را کما نده و حتی خودشان متوجه نیروی سرشار مغزی شان نگردیده‌اند. و نمی‌دانند که سرمایه‌های

مغزی شان به چه سادگی دارد هدر میرود! اگر این قوم خواسته باشند بمقام شایسته خویش را بازیا بند چاره ای ندارند جز اینکه با یک تلاش انقلاب گونه نسل تازه خویش را به فرا گرفتن دانش و دارند تا در برابر خدا و نسل شان مسئول نباشند. دانشی که جهان را روشن کرده و ملل عالم در پرتو آن بکجاها که نرسیده اند؟ آخر چرا فقط ما از نعمت آن محروم باشیم؟! گویش هزاره ای لهجه ای از زبان فارسی (دری) می باشد. نجیب مایل هروی درباره خصوصیات این لهجه می نویسد: "گونه فارسی هزاره ای از اصیل ترین و کهن ترین خصیصه های مربوط به زبان فارسی برخوردار است. بطوری که خصیصه های معمول در گونه های زبان فارسی سده چهارم و پنجم را دارا می باشد. (۱)

از مردم هزاره یک سلسله بنام "ارغونیه هزاره جات" در افغانستان حکومت کرده اند که من در موقعش از آنها سخن خواهم گفت. تاریخ هزاره را راه سه دوره می توان تقسیم کرد. دوران اقتدار و عظمت و ابهت که از آغاز تا پنهان تا قرن دوازده هجری (تا زمان هوتکیان و سدوزایی ها) طول کشیده است. دوران متوسط و بین البین که در این دوران هزاره ها از حیث قدرت، فرهنگ و اقتصاد مساوی با سایر اقوام بوده و این دوره تا ظهور امیر عبدالرحمان طول می کشد. دوره محرومیت و مظلومیت که از زمان عبدالرحمان به بعد شروع می شود. هزاره ها در زمان عبدالرحمان دولتش از جمعیت و سرزمین خود را از دست دادند. فرهنگ، صنعت و ثروت شان غارت شد. از همه بدتر روحیه خود را از دست دادند. و دیگر هرگز نتوانستند که از زیر بار آن همه ظلم و ستم قداراست کنند.

خصوصیات اخلاقی و اجتماعی هزاره در صد سال پیش

فرز رشتلرا نگلیسی می نویسد که هزاره ها در قرن ۱۹ یکم و دهه ها مردم جنگی داشتند. آنان مردمی اند: درست کار، با شجاعت، نیک طبع و ساده، خدمتکاران ممتاز، و سرباز درجه یک و کارگران شادی هستند. (۲)

بارتولد خاورشناس روسی می نویسد: هزاره در این زمان (صد سال قبل) پر جمعیت ترین و مقتدرترین قوم این مملکت (افغانستان) می باشند. (۳)

خوانین هزاره در حدود سالهای ۱۸۳۰ م هر کدام دارای تعداد قابل توجهی افراد مسلح بودند. مثلاً "میریزدان بخش بهسودی دوهزار نفر پیاده و سواره در خدمت داشت و در موقع لزوم خیلی بیشتر از آن را می توانست مسلح و بسیج نماید. محمدخان میردایزنیات همیشه یک هزار نفر مسلح به همراه داشت. میرصادق بیک سرجنگل نهصد نفر سوار و ۸۰۰ نفر پیاده مسلح، میرظایفه جاغوری در صورت ضرورت می توانست پنج هزار نفر مسلح نماید. میرسنگ تخت و شیخ میران قادر بودند سه

(۱) - کیهان فرهنگی شماره ۸ سال دوم مورخ آبانماه ۱۳۶۴ تحت عنوان زبان فارسی و پیوند آن با هویت اسلامی.

(۲) - افغان نامه ج ۱ ص ۱۲۱.

(۳) - جغرافیای تاریخی ایران ص ۱۳۳.

هزار نفر مسلح سازد و همیشه چهارصد نفر سوار مسلح در اختیار داشت. (۱)
 در دائره المعارف اسلامیه می نویسد: "الهزاره: شعب، شجاع، مقدام،
 حاذق. هزاره قومی اند: شجاع، پیشرو، و ماهر. (۲)

ابوالعینین فهمی مصری می نویسد: "ویتصف الهزاره بالامانه والشجاعه
 وطیب القلب. وهم يقدمون للبلاد افضل الخدم واكفاء العمال فی المدن وقد
 امتا زشبا بهم فی صفوف الجيش بالاشجاعه لنا درة والوطنیة الصادقة وبقوم
 الهزاره تجارتهم فی اسواق كابل وغيرها من المدن الافغانیه وفي الشتاء
 عندما تكسوا الثلوج مراعیهم، يقوم بعضهم بغزل القطن والصوف ونسجها على انوال
 يدویه وتطريز الثياب ونقش الجلود بينما يذهب بعضهم للعمل فی المدن. (۳)

هزاره به صفات امانت داری، شجاعت، قلب پاک متصفند. بهترین و با
 کفایت ترین کارگران در شهر می باشند. جوانان شان در صفوف ارتش به شجاعت
 بی مانند وطن دوستی صادقانه ممتازند. هزاره با فروش گوسفندان و دامهای
 خود در بازار کابل و سایر شهرهای افغانستان به زندگی خود سروسامان می بخشد.
 و در زمستانها هنگامیکه برف روی زمین را می پوشاند بعضی شان بریشتن پنبه و
 پشم و بافتن آنها بطریق دستی و به گلدوزی روی جامه ها و نقش و نگار روی پوست
 (پوستین دوزی) مشغول می شوند. در این بین بعضی شان برای کار در شهرها
 میروند. رباضی هروی گوید: هزاره ها در اعتقاد دین و مذهب مخلص، مردمانند
 با صداقت، در فراقنا عت و صابر، از هرزگی بدور و از عمل شنیع لواط بری، در
 سردی هوا پر طاقت، به هم مذهبیان خود مهربان، در تیراندازی و اسب تازی بی
 نظیرند. ماست و روغن شان بهترین ماست و روغن دنیا است. اهل صنعت هزاره
 فولاد را خوب تسویه (تصفیه) و شبکه می سازند. و کارهای ممتاز در صنعت
 می کنند. از معدن سرب استفاده می کنند. باختن زین و یراق اسب را کسی از
 آن مردم بهتر نمی تواند تعبیه کند. در ساختن تیرمهارت دارند. با روت سازی
 شان کامل است. ظروف چوبی را عالی درست می کنند. با اینکه فقیرند گدایی
 در میان شان رواج ندارد. از قواعد مذهبی شان چندان اطلاعی ندارند، از یکی شان
 پرسیدم بنده کیستی؟ جواب داد: "بنده منده پی نمفتم ما فو پاک غلام یا علی -
 یم" (۴)

سید جمال الدین افغانی می نویسد: هزاره ما شدند دیگر برادران نسبی خویش
 به شجاعت و تیراندازی مشهورند. با اینکه تقیه و اجابت مذهب شیعه است لیکن
 از ایشان اگر پرسیده شود بی پروا مذهب خود را اظهار سازند. صنعت برگ بافی هزاره
 بعدی مرقی است که مثل آن در اروپا هم رخت کمتری پیدا می شود. (۵)
 محمد حیات خان افغانی می نویسد: هزاره ها از نظر اخلاق تند مزاج، در مهمان
 نوازی سرآمدند، قصه های واهی را از ساده دلی باور می کنند. به فال و نجوم

(۱) - تاریخ ملی هزاره ص ۷۱ و میریزدان بخش ترجمه اکرم گیزابی .

(۲) - دائره المعارف اسلامیه ج ۲ ذیل کلمه افغانستان .

(۳) - افغانستان بین الامس و الیوم ص ۱۱۸ .

(۴) - بحرالغواذ ذیل حوادث سال ۱۳۰۷ و ضیاء المعرفه ص ۴۴ - ۴۷ .

(۵) - تنه البیان فی تاریخ افغان .

معتقدند. به رئیس‌شان سلطان گویند، هر مرد بالغ همراه خود یک تفنگ دارد. بعضی تیروکمان دارند. در جنگ نهایت دلیرند. نشان‌زنی با تفنگ در میان‌شان رواج دارد. زنان‌شان در ساختن برگ، قالین، جوراب دستکش، گلیم، نم‌د ورنک‌سازی و رنگ‌ریزی و دوخت و دوز بسیار با استعدادند. مردم زحمتکش و پیر-تحمیل می‌باشند. نزدیک قریه‌هاشان در بالای تپه‌ای یک برج دفاعی درست می‌کنند که به آن تاپور گویند. (۱)

وجه تسمیه هزاره

مشهور این است که این مردم را به آن خاطر هزاره گویند که از دسته هزار نفری سپاه مغل بوده‌اند. بعضی برای علل تسمیه هزاره بدین نام وجوهی دیگری ذکر کرده‌اند. مرحوم وحیدی فولادیان می‌گوید: بچه‌لغت‌غوریان قدیمه را هزاره نامیده‌اند؟ آنچه از سیروتواریخ از قبیل: طبقات ناصری طبقه هفدهم، حبیب السیر در احوالات ضحاک تازی و احوالات سلطان شهاب‌الدین غوری ظاهری می‌شود هزاره‌ها باین جهت به این نام مسمی شده‌اند که از هزاره‌جات هزار چشمه خوشگوار بیرون می‌آید. و قبل از اسلام در آن ولایت هزار بیتخانه بوده که بعد از اسلام بجای آن هزار مسجد و هزار منبر ساخته شده‌است. و سلطان علاءالدین غوری بعنوان خراج هزار اسب به سلطان سنجر سلجوقی تقدیم کرده‌است. سلطان شهاب‌الدین غوری هزار غلام ترک و مغل و ناتار داشته‌است. (۲) بعضی گویند وجه تسمیه هزاره به این خاطر است که سرزمین‌شان دارای هزار نهر و رود هزار دره و هزار کوه مرتفع می‌باشد.

حمدحیات خان افغان گوید: وجه تسمیه شان به هزاره آنست که در عصر سلاطین قدیم زابلستان این قوم سال به سال هزار سوار عوض مالیات به قشون شاه‌های آن زمان تقدیم می‌کردند. و اهل ایران هزاره را بربری و مملکت‌شان را ملک بربر گویند. (۳)

بعضی هزاره را محرف "خزری" می‌دانند و می‌گویند اینان در اصل از ترکان اطراف دریای خزر قبل از آریایی‌ها می‌باشند.

عبدالحی حبیبی می‌نویسد: کلمه هزاره بسیار قدیمی است و اصل آن "هزاله" بوده که به مرور ایام به هزاره تغییر شکل یافته‌است. و آن مرکب از دو کلمه "هو + زاله" است که بمعنی خوش‌دل و خوش‌قلب می‌باشد. و چون مردم این کوهستان پاک‌دل بوده‌اند از این رو باین نام مشهور شده‌اند. و من نظر خوبی‌شان را در این باره بعداً بیان خواهم کرد.

(۱) حیات افغانی ص ۴۵۵ - ۴۶۶.

(۲) - کشف النسب ج ۲ ص ۹۳ - ۹۴.

(۳) - حیات افغانی ص ۴۵۵ - ۴۶۶.

اقوام افغانستان و سابقه تاریخی آنها را در صورتی می توانیم درس بگیریم که شناختی هر چند مختصر از قبایل مغل و مغلستان قدیم داشته باشیم. نژاد مغل گاهی به همه نژاد زرد اطلاق می شود ولی منظور من در اینجا فقط مغل خاص می باشد.

مثناء کلمه " مغل " دقیق معلوم نیست به عقیده آکادمین روسی و ایسلیف این کلمه مصنوعی و کتابی است و از شکل چینی " من - گو " (منگو) گرفته شده است. (۱)

ژنرال سرپزی سایکس گوید: " مغل " از " مونخ " گرفته شده و بمعنی جور و بی باک است. (۲) بعضی آنرا از " منگ " و " کول " مرکب دانسته که منگ بمعنی هزار و کول بمعنی دریاچه است و مرکبتا بمعنی هزار دریاچه می باشد و چون در مغلستان دریاچه های بزرگ و کوچک فراوان بوده از این روسا کنین آن بدین نام شهرت یافته اند.

رشیدالدین فضل الله کلمه مغل را مرکب از " مونگ وال " دانسته گوید: بمعنی فرومانده و ساده لوح می باشد. (۳) اما به نظر من مغل باید بمعنی شجاع و بی باک داشته باشد زیرا چنگیزخان بعد از آنکه بسیاری از قبایل مغل را زیر فرمان خود درآورد. در یک مجلس قومی (قوریلتای) در طی سخنرانی اش گفت: " این مردمانی که درآینده شریک نیک بختی و بدبختی من خواهند بود و این مردانی که قلبشان دروغداری بیباکی در و الماس است رای من برای این است که بعد از این به همه مغل گفته شود " (۴)

آنچه مسلم است تمام اقوام مغل پیش از این تاریخ بدین نام یاد نمی شدند و اغلب به اسم تاتاریا می شدند. و معنی مغل باید زیبا و جالب باشد که چنگیز خواسته این نام را به همه ساکنین مغلستان بدهد.

اقوام مغل یکی از کهن ترین و قدیمی ترین و پرجمعیت ترین اقوام بشری بوده اند. و در سه قاره جهان (آسیا، آمریکا و اروپا) پراکنده بودند. مغلستان قدیم شامل: تمام سائیریا، مغلستان فعلی، مغلستان داخلی، منچوریا، سینکیانگ و جمهوری های مسلمان نشین فعلی شوروی می شده است.

اسکیمویی ها که بیشک مغل هستند حدود بیست هزار سال قبل از سائیریا از تنگه برینگ با قایق به قطب شمال و آلاسکا و گروئنلند مهاجرت کرده اند. بعضی بومیان قاره آمریکا یعنی سرخ پوستان را نیز مغلی میدانند.

مغله از طرف غرب با اقوام عظیم و پرجمعیت آریایی همجوار بودند. از حدود پنج شش هزار سال قبل آریایی های قدیم در قفقاز امروزی زندگی میکردند

(۱) - چنگیزخان چهره خونریز تاریخ ص ۳۸ قسمت پا ورقی .

(۲) - تاریخ ایران ج ۲ ص ۹۷ .

(۳) - جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۳ .

(۴) - چنگیزخان، هارولد لمپ .

بدین جهت آریایی ها را نژاد قفقازی نیزگویند. اخیراً " دانشمندان به ایسن نتیجه رسیده اند که مسکن و مرکز اصلی آریایی های قدیم در اطراف رود دانیوب در اروپای شرقی و جنوب روسیه بوده است. (۱) دسته هایی عظیمی از آنان بسوی جنوب شرقی یعنی ایران و افغانستان و هند مهاجرت کرده اند. بهرحال در ایسن زمان هم مغلان و هم آریایی ها زندگی چادرنشینی داشتند و از راه دامداری روزگاری گذرانیدند. در مناطقی که مغلان و آریایی ها با هم نزدیک و همسایه بودند قهراً " فرهنگ شان به هم دیگر انتقال می یافت چنانچه کلمه " بیگ یا بگ " که یک واژه ترکی و مغلی است از چند هزار سال پیش به زبان آریایی ها راه یافته است. و اگر در این زمینه تحقیق شود، لغات و واژه های بسیار پیدا خواهد شد که اصل مغلی دارند و به زبان آریایی ها داخل شده است و یا بالعکس.

مهاجرت مغلان بسوی شرق و غرب

از حدود پنج یا شش هزار سال قبل شرایط جوی در مناطق وسیعی از شرق مغلستان گرفته تا استراخان تغییر پیدا می کند و میزان بارندگی کم و کم تر می شود. دشتهای سرسبز و پرازیاه در طول چند قرن به بیابانهای خشک و ریگزار تبدیل میگردد. چنانچه ما امروز شاهد آنیم، و هم اکنون یکی از بزرگترین بیابانهای آسیای بنام صحرای " گبی " در قلب مغلستان قرار دارد. و سرزمین قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، و ترکمنستان نیز دارای بیابانهای خشک و ریگزار فراوان می باشند. اما در قدیم چنین نبوده است. تغییر شرایط جوی مهاجرت های عظیم را بدینال داشته است. چنانچه اقوام آریا بسوی جنوب شرقی سرازیر می شوند. مغلان هم بسوی شرق و هم بسوی غرب مهاجرت می کنند. مغلانی که بسوی شرق هجوم بردند شبه جزیره کره و ژاپن را اشغال کردند مغلان ژاپنی با مردم ماله در آمیخته نژاد کنونی ژاپن را تشکیل میدهند. و نژاد کره هم اصالت مغلی دارند. مهاجرت به سوی غرب بعداً " شروع شد. از جمله در قرن پنجم میلادی در حدود سالهای ۴۳۴ قبیله " هون " برهبری " آتیلا " از مغلستان ظهور کرد و قسمتهای وسیعی از آسیا و اروپا را لگدمال سما سپان خود نمود و امپراطوری روم شرقی و غربی را مغلوب و ملزم به پرداخت خراج کرد. وی ترس و وحشت فراوان در میان مردم اروپا ایجاد نمود و به بلای آسمانی ملقب گردید.

درباره خشک سالی های متواتر و وحشتناک شمال چین و مغلستان اخیراً " دانشمندان به نظریات تازه ای دست یافتند. دویست و پنجاه سال قبل از میلاد در شمال چین و نیز در مغلستان قحطی شدیدی به وجود آمد که هزاران انسان از گرسنگی جان خود را از دست دادند. و باقی مانده شان مجبور به مهاجرت شدند. شروع این قحطی از دویست و هفت قبل از میلاد بوده است. در علت بروز چنین قحطی و وحشتناک دانشمندان حدسهایی گوناگون می زنند. بعضی آن را

مربوط به افزایش فعالیت‌های خورشیدی میدانستند ولی اخیراً " دانشمندان آمریکا علت اصلی این قحطی‌ها را فعالیت آتش‌فشانی‌های کوه‌های "آیسلند" که در سال ۲۱۱ قبل از میلاد شروع شده بود اعلان کردند. فعالیت آتش‌فشانهای این جزیره بقدری شدید بود که تا چند سال جلو تابش اشعه خورشید در مناطق شمالی گرفته شد. و در اثر سرما و یخبندان سکونت در مناطق شمالی مشکل گردید. و باعث بروز قحطیها و تلفات انسانی و حیوانی و سرانجام مهاجرت اقوام شمالی گردید. (۱)

مغلان بسوی چین نیز به تهاجم و تاخت و تاز می پرداختند. گفته می‌شود دیوار عظیم چین به منظور جلوگیری از تاخت و تاز آنان ساخته شده است. دیوار چین در سال ۲۱۱ قبل از میلاد بدستور امپراتور چین " شی هوانگ تی " ساخته شد و ساختن آن اقلاً ۱۸ سال طول کشید و هزاران انسان جان خود را از دست دادند. این دیوار بخت مستقیم ۱۸۰۰ کیلومتر و با پیچ و خمهای ۴۰۰۰ کیلومتر طول دارد و به ارتفاع تقریباً " هفت متر و عرض حدودش متر می باشد. در تاریخ مفسل از مهاجرت به سرزمین ناشناخته‌ای بنام " ارگنه قون " نیز سخن رفته است که من بعداً " در این باره مطالبی خواهم نوشت. در مهاجرت اقوام یفتلی و کوشانی به افغانستان که اگر همه آنها را مغلانند نیم لاقل در میان شان تعداد کثیری قبایل مغلی وجود داشته است.

تاتار

تاتار قوم عظیم و پرجمعیت و دارای شاخه‌های بسیار بوده است. و خود شاخه‌ای از قوم مغول بحساب می‌آمد. آنان از اولاد النجه‌خان بن کیوک‌خان و یابنا بر بعضی منابع از اولاد تاتارخان بودند. که تاتارخان برادر مغل‌خان بود و اولاد این دونفرینا بر این بنی اعاما هم‌دیگرند. (۲)

تاتارها از سرحد مغلستان و کاشغرستان تا سواحل دریای خزر و بعضاً " تاکنار دریای سیاه و از افغانستان تا سیبری پراکنده بودند. در لغت نامه حسدود تاتارستان قدیم را چنین بیان کرده است: " حد شمالی آن کلموک مشهور به قالماق و روسیه، حد شرقی آن تاتارچین، حد جنوبی آن ایران و کابل، حد مغربی آن دریای خزر. " (۳) تاتارستان نام جمهوری بود در شوروی در سواحل ولگا پایتخت آن قازان نام داشت که روسها مردم آن را بجرم مسلمان بودن و آزادی خواهی تارما کردند. بعضی را اعدام و بعضی را با خاندانش دسته جمعی به سیبری تبعید نمودند. و بدین طریق جمهوری خودمختار و مسلمان تاتارستان از صفحه جغرافیای شوروی محو شد.

(۱) - مطالب خشکسالیهای شمال چین و آتش‌فشانی کوه‌های آیسلند را، وایسل سال ۱۳۶۷ - از تلویزیون ایران شنیدم و ضبط کردم. و اگر منبع آن را در کتابی یافتم در چاپ بعدی درج خواهم کرد. انشاء الله

(۲) و (۳) - لغت نامه ذیل اسم تاتار و تاتارستان.

نام تاتار در سنگ نبشته کول تکین (قول تکین) ذکر شده است. (۱) دکنیبه
 اورخون نام دوطایفه تاتار (سیارونه تار) یاد شده است. و در آن عصر مراد
 نام مذکور مغل یا بخشی از مغلان بود بعد از تصرف فتوحات چنگیز بسیاری از قبایل
 تابع او بنام مغل خوانده شدند. (۲)

تاتارها از قدیم با آریایی ها و ترکان همسایه بودند که گاهی در صلح ،
 صفا بصری بردند و گاهی در جنگ وجدال بودند. جنگهای افسانه ای میان ایران
 توران که در شاهنامه آمده است همان جنگ میان ترک و تاتار و آریا بوده است .
 کوروش در اواخر عمر خود به شرق لشکر کشی نمود تا اقوام زرد پوست آن سامان را
 سلطه در آورد و به همین منظور اقوامی چون " داهه " ها و " دربیگ " ها را که به
 نوشته استرابون بین دریا چارال و دریا چه خزر اقامت داشتند مطیع خود نمود. (۳)
 ظاهرا " داریوش عده ای از تاتارها را باج گذار خود قرار داد و در کنیه داریوش
 از تاتارستان قدیم (ساتراپی) یاد شده است. (۴)

مسلمانان قبایل مغل را قبل از چنگیز بنام تاتار می شناختند و از نام
 مغل آگاهی نداشتند. اروپائیان حتی بعد از فتوحات چنگیز سیاهیان اوربا
 تاتار بادمی کردند. چشم تاتاری یعنی چشم بادامی و مورب. (۴)
 تاتارها به شجاعت و تیراندازی معروف بودند. چنانچه به تیزهوشی نیز
 شهرت داشتند. حکیم سنائی غزنوی گوید:

تر مزاجی مگیر در سقلا ب

خشک مغزی مپوی در تاتار .

سقلاب طوایف " اسلاو " امروزی هستند که بیشتر ساکنین چکوسلواکیا را تشکیل
 میدهند. شعراء از چشمان بادامی تاتار و آهوی تاتار زیاد یاد کرده اند. نظا می
 گوید:

گفت کای چشم تنگ تاتاری

صید ما را بچشم می ناری .

نام خر و گوید:

نه در پرو و منقار رنگین سرشته

چو گل مشک خر خیز و تاتار دارد

منوچهری می گوید:

هم گوهر تن داری هم گوهر نسبت

مشکست در آنجا که بود آهوی تاتار

دیگری گوید: چو بر سنبل چرد آهوی تاتار

نسیمش بوی مشک آرد به بازار

(۱) تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۷۵ .

(۲) دائرة المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه تاتار و تاتارستان .

(۳) مجله اطلاعات هفتگی ص ۵۳ شماره مسلسل ۲۳۲۷ .

(۴) - جغرافیای سیاسی کیهان ص ۱۴ - ۱۵ .

(۵) - لغت نامه ذیل اسم تاتار و تاتارستان .

تا تاریخان کاسی حاکم رها س که در سال ۹۶۱ هـ بدست همایون برانداخته شد احتمالاً از ولایت کاسی غور بوده است. و نیز این احتمال وجود دارد که تاریخان کاسی باشد که در آن صورت اهل کاشان خواهند شد.

تشخیص ترک و مغل

تشخیص سرزمینهای ترک نشین از مغل نشین هم چنین تشخیص اقوام ترک نژاد از مغل نژاد برای مورخین خالی از اشکال نیست. این مشکل بودن اولاً "بسمه خاطر آنست که بسیاری از اقوام مغلی، زبان خویش را رها نموده به زبان ترکی حرف می زنند. از این رو عده ای از نویسندگان بدون توجه به نسب شان آنان را ترک نوشته اند. و حال آنکه در واقع مغلی اند. مانند ازبکها، قزاقها، قره قالپاقها و ترکان سواحل رود ولگا و غیره. (۱) دوم بخاطر فرهنگ مشترک ترک و مغل، این دونژاد از حیث لباس، طرز زندگی، بازی ها، ورزشها و افسانه ها بطور شگفت آوری نزدیک بهم می باشند. سوم بخاطر اختلاط و امتزاج نژادی از راه ازدواج و خویشاوندی. چون ترک و مغل در طی قرنهای با هم مجاور بوده اند از این رو از حیث نژاد در هم آمیخته شده اند. بقسمیکه بسیاری از اقوام شان دورگه شده و از حیث قیافه نیز مشکل است که آنها را از هم تشخیص داد. بعضی مدعی شده است که ترک نژاد واحدی نیست. بیشتر ترکان آلبانی و ترکیه فعلی و ترکان آذربایجان نژاد خاص خود را دارند. و بقیه ترکان در اصل مغلی نژادند.

یکی از اقوام بزرگ ترک قبایل "اویغور" می باشد. که بمعنی به هم پیوستن و مدد کردن است. و یا بمعنی اولوس و جمعیت می باشد. اویغورها دارای تمدن نسبتاً "پیشرفته ای بودند. خط و الفبای مخصوص بخود داشتند. محل اصلی آنها ولایت سینکیانگ چین یا ترکستان شرقی بود. و آنان تا حدود تخارستان نیز پراکنده بودند. (۲) سینکیانگ احتمالاً "نخستین مهد آدمی زاد نیز بسموده است. (۳)

سیدعلی میرنیا می نویسد: "اویغورها، قارلوق ها، (قلغ) قبچاق ها، ترکندو از هر حیث نژاد با مغلها مخلوط شده اند. (۴)

سلاطین غزنوی از ترکان اویغور و از شاخه ایل قارلیق بودند. (۵) قارلوق که به صورت: قرق قارلیق، قرق، و قلغ آمده امروزه تعدادی از بقایای آنان در میان مردم هزاره در منطقه شیخعلی زندگی می کنند و خود هزاره اند. علت اینکه بسیاری از اقوام مغل زبان اجدادی خود را رها کرده و زبان ترکی را فرا گرفته اند

(۱) - طوایف ترکمان ص ۳۶.

(۲) - تاریخ فتوحات مغل ص ۳۹، تاریخ ترکمن ص ۳۱-۳۳ جامع التواریخ ج ۱ ص ۳۳ و ۱۰۵.

(۳) - مجله مشکوة ص ۱۷۴ شماره ۱۶ مورخ پاییز ۱۳۶۶.

(۴) و (۵) - طوایف ترکمان ص ۳۷.

شاید به خاطر تکامل زبان ترکی باشد. زبان شناسان، زبانهای عمده دنیا را به سه دسته عمده تقسیم کرده اند.

۱ - زبانهای یک هجای و تک سیلابی مانند: زبان چین، تبت، و جنوب شرق آسیا.

۲ - زبانهای پیوندی مانند زبانهای هندواروپایی.

۳ - زبانهای لتصاقی مانند زبانهای اورال آلتایی. در زبان التصاقی اصل کلمه با برجاست و به هیچ وجه تغییر نمی کند فقط با چسپانیدن پسوندها معانی تغییر می کند. زبان ترکی جزء زبانهای التصاقی است. می گویند زبان ترکی با قاعده ترین گویشها است زیرا تنها در آن یک فعل به قاعده (فعل بودن) وجود دارد و حال آنکه در زبان انگلیسی که یکی از زبانهای پیشرفته دنیا است ۱۹۴ فعل بی قاعده وجود دارد. (۱) خلاصه کلام آنکه ساکنین ترکستان شرقی (کاشغر) و ترکستان ماوراء آمو (ترکستان روس) و ترکستان افغانستان اغلب مردمی بوده اند با زبان ترکی و نژاد مغلی. تنها در این میان اقوام سفید قدیم و تاجیکهای تاجیکستان را باید استثنا کرد.

منشاء نژادی اقوام هزاره

در باره اینکه مردم هزاره از کجا آمده اند و با کدام یک از نژادهای عمده بشری پیوند می خورند آیا از قدیم در افغانستان بوده و بومی این سرزمینند و یا بعداً آمده اند؟ سخنان و احتمالات گوناگون ابراز شده است.

من تردیدی ندارم که هزاره ها از نژاد دزد و شاه مغل می باشند و نیز تردیدی ندارم که اغلبشان حتی قبل از اسلام در افغانستان بوده اند. پس آنچه که در افواه مشهور است که اینان از بقایای سپاه چنگیز خاندن حقیقت ندارد؟ بلی در جواب باید گفت: " رب مشهور لا اصل له " هزاره ها یقیناً از بقایای سپاه شخص چنگیز خان نیستند. و در هیچ تاریخی هم نیامده که گفته باشد، خان مغل دسته ای از سپاهیان خود را در این سرزمین سرد و کوهستانی و بی حاصل، بدون کدام هدف استراتژیکی جا گذاشته باشد. رشیدالدین فضل الله اسامی هزاره های چنگیزی را به تفصیل نوشته است که هیچکدام آنها با نام هزاره های افغانستان تطبیق نمی کند (۲) ولی این سخن بدان معنا نیست که در زمان ایلخانیان دسته هایی از اقوام مغل به هزاره ها نه پیوسته است.

خاورشناسان فرانسوی این نظریه را که هزاره ها از بقایای سپاهیان مغل می باشند عموماً رد کرده اند. اما خاورشناسان انگلیسی برعکس آن را تأیید کرده اند. با توجه به این نکته که انگلیسی ها در زمان تسلطشان بر هند نظیر استعماری داشتند و با هروسیله ممکن می خواستند که زمینه نزاعهای قومی و مذهبی را در میان مردم فراهم کنند پس نمی شود به قول آنها چندان اعتماد

(۱) - مجله اطلاعات هفتگی ص ۳۷ شماره ۲۳۳۲.

(۲) - ن. ک. به: جامع التواریخ ج ۱ ص ۳۹۹ - ۴۱۲.

نمود . اینک برای دستیابی به حقیقت امرناگزیرم که این موضوع را مفصل تر مورد بحث قرار دهم . و در ابتدا نظرات دانشمندان را می آورم .

ظاهراً " اولین کسی که نوشته هزاره ها از بقایای سپاهیان مغل میباشد . ابوالفضل دکنی مورخ عصر اکبرشاه هندی مغلی ، بوده است . او در اکبرنامه می نویسد که هزاره ها از سپاهیان منکوقاآن نبیره چنگیزخان است . بعد از او عده زیادی از مورخین ، جغرافیایان و سیاحان از او متابعت کرده و همسان سخن را تکرار نموده اند .

درداثره المعارف اسلامیه که حدود صدسال قبل توسط عده ای از دانشمندان غربی نوشته شده و در مصر آن را بزبان عربی برگردانده اند ، آمده است : هزاره ها از بقایای لشکر منکوقاآن می باشند لکن مدرک قطعی در این باره بدست نیا مسده است و بر فرض صحت این ادعا آنان به تدریج با مردم اصلی آن سامان حـلـل شده اند . " (۱)

بلیوگوید : این مردم با همه نژادهای دیگر افغانستان فرق دارند . و قسمت بزرگی از مملکت را اشغال کرده اند که از مرز کابل و غزنه تا هرات و از نواحی مجاور قندهار تا بلخ امتداد دارد . و از تمام اقوام دیگر افغانستان مجزا هستند . تماس و ارتباط آنها فقط در نواحی مرزی است . در مورد اصل و منشأ هزاره تردیدی وجود ندارد . زیرا قیافه و خصوصیات دیگر میرساند که آنها از تاتارهای سپاه مغل می باشند و در باره تاریخ و زمان استقرار در این نواحی اطلاع کاملی وجود ندارد . (۲)

ژ . فییریرفرانسوی هزاره ها را ساکنین اصلی افغانستان میدانومی گوید آنها در زمان حملات اسکندر در همان محلی زندگی میکردند که فعلاً " بودوبشاش دارند ، او برای اثبات ادعای خود از نوشته های مورخ قدیمی یونان " کورتس " دلیل می آورد و نتیجه میگیرد که اجداد هزاره ها در زمان اسکندر در مرکز افغانستان زندگی میکردند . (۳)

ژها رلان گوید : هزاره ها از تزویج متقابل با ختری های قدیم و تاتارهایی که در مناطق شمالی ایران زندگی میکردند به وجود آمده و ظاهراً " توسط اسماعیل سامانی به مناطق مرکزی افغانستان رانده شده اند . (۴)

م . النفسنتن ، رابرتس ، و گ . وامبری : هزاره ها را مغل می دانند اما رشیدالدین فضل الله و جوزجانی ثابت می سازند که نه خود چنگیز و نه هیچ یک از فرماندهان اشکان در مناطق فعلی هزاره جات را صادر نکرده اند . پرفیسر بطروففسکی نیز هزاره ها را مغل میدانند . بعضی از دانشمندان گوید : هزاره ملتی است که از اختلاط و ترکیب ترک و مغل به وجود آمده اند . مانند : ک . - فردیناند . وی . بیکن و برمودین شرق شناس شوروی . خ . شرمین می گوید :

(۱) - دائرة المعارف اسلامیه ج ۲ ذیل اسم " افغانستان " .

(۲) - مردم شناسی ایران ص ۶۹ به نقل از نوشته بلیو ص ۱۱۳ - ۱۱۴ .

(۳) و (۴) - تاریخ ملی هزاره ص ۹ تا ۱۳ .

هزاره‌ها در جریان قرنهای ۱۴ و ۱۵ همان کوچیهای ساکن جنوب شرق ایران و غربی افغانستان بدون در نظر داشت خصوصیات نژادی شان است. برای تحقیق بیشتر زبان شناسی، چهره‌شناسی، اسکلت‌شناسی لازم است.

طبق نظریه "دمورگرفت" استخوان بندی صورت و چهره هزاره‌ها بیشتر به تبتی‌ها شباهت دارد و کمتر به مغلهای می‌ماند. قریلوکها پیش از حملات مغل ساکنین مرکزی افغانستان را تشکیل میدادند. (۱)

شیرمحمدخان ابراهیم‌زی می‌نویسد: این سخن که هزاره‌ها از سپاه مغلند اصلی ندارد. چرا که قبل از عهد چنگیز خان این قوم الوس‌کلان و خلقي بسیار بودند و مصنف حیات افغانی که در اکثر حالات متابعت روایت "انریبل الفنستن" مورخ انگلیسی و ابوالقاسم هندو شاه مصنف تاریخ فرشته را می‌نماید روایت می‌کند که قوم "هزاره" از شاخه الوس "چرکس" است و چرکس قوم مشهورند از ترکان که در نواحی داغستان ملحق الحدود روسیه بوده‌اند. فقط با بر شاه در تصنیف خود بیان نموده که مردم هزاره (هزاره‌های میدان) زبان مغل دارند مگر مرادش بخوبی معلوم نمی‌شود. او درباره ترکمان قصبه هزاره می‌نویسد و توک‌دوری را (؟) شامل هزاره کوهستانی نمی‌نماید و می‌نگارد که ترک‌وایماق که در علاقه میدان سکونت دارند به قیاس نمی‌آید که در زبان شان این قدر الفاظ ترکی چرا هست؟ اگر مغل و چرکس هستند پس ترکی چرا نمی‌گویند و به زبان فارسی چرا تکلم می‌کنند؟ و از این سخن مستفاد شد که قبل از خروج افغان بر غزنی و دیگر اقطاع جنوبی، هزاره‌نیز قابض بودند. که او شان را افغانان به تدریج طرف هزارستان رانده‌اند. مؤلف حیات افغانی هزاره و ایم‌ساق هر دو را از نسل ترخان تاتاری نوشته و این هر دو قوم را از یک نسل قرار داده و گفته است و قتی که مسلمان شدند از همدیگر جدا شدند. زیرا که ایماق بخته سنی و هزاره شیعه‌کته (بزرگ) اند. و این اختلاف مذهبی موجب افتراق قومی ایشان شد. عبدالضعیف رساله هذا (شیرمحمدخان ابراهیم‌زی) گویند: در بودن هزاره از نسل یافث ابن نوح علیه السلام که تاتار و مغل هر دو از نسل اویند هیچ شکی نیست، و در بودن خرلخ و خاقان و هزاره از نسل ترک شبه‌ای نیست. چنانچه از معارج النبوه و روضة الصفا و دیگر کتب معتبره واضح است. (۲)

لوئیس دوپری LOUIS DUPREE محقق و مردم شناس آمریکایی که درباره افغانستان در سال ۱۹۷۳ م کتابی نوشته و با همان نام منتشر کرده است و در امور افغانستان صاحب نظر است. می‌نویسد: "هزاره‌ها برخلاف عقیده عامیانه از اولاد عساکر چنگیز خان نیستند. و آنها از نژاد مغل و مخلوط مدیترانه‌یی هستند. (۳)

(۱) - تاریخ ملی هزاره ص ۹ تا ۱۷ .

(۲) - تواریخ خورشید جهان ص ۳۱۴ - ۳۱۶ .

(۳) - افغانستان ص ۶۰ چاپ آمریکا ۱۹۸۰ م به زبان انگلیسی.

درداثره المعارف اسلامی آمده است: درکوههای مرکزی ازغزنه تا هرات و از شمال بامیان تا مرکز هلمندقوم مغلی یا نسل ترک و مغل سکونت دارند. هزاره ها (بربری) تا حدود ایران پراکنده اند. سرداران برقدرتی دارند که در قصرهای مانند حکام زندگی میکنند، آنها شیعه اند و تا زمان عبدالرحمان بصورت نیمه مستقل و خودمختار بودند. (۱)

درداثره المعارف بریتانیکا می خوانیم: هزاره منشعب از قبیله مغلند و در جبال مرکزی افغانستان زندگی میکنند. گفته میشود که آنها از باقی مانده سپاه چنگیزاند، در حالیکه فاجعه بزرگ موقعیکه در سال ۱۲۲۷م به منگولیا باز می گشت و در همین سفر فوت کرد کسی را باقی نگذاشت. هزاره های غربی (قلعه نو) ممکن است در اصل یا غی های با شنداز لشکر هلاکو خان. (۲)

میرزا عبدالقا در آقا به شی می نویسد: این قوم (هزاره) بسبب بودایی در محراب از علم محروم مانده اند و حقیر شمرده میشوند و لا در نسب شان اعتراض نیست (یعنی مغلند) و از عظمتی این قوم میرزا سنجر هزاره، میرزا شادمان هزاره (*) و میرماشی هزاره بود ه اند. (۳)

از کسانیکه درباره تاریخ هزاره اطلاعات وسیع داشته شهیدنا در علی خان جا غوری بود. بنا بگفته آیه الله شیخ محمد حکیم صمدی، نا در علی خان کتاب ضخیمی در تاریخ معاصر افغانستان نوشته بود که متأسفانه به چاپ نرسیده است. آقای اوتا دالحجم که درباره تاریخ هزاره تحقیق نموده است می نویسد: در کابل در منزل سنا توربان نشسته نا در علی جا غوری رفت و ما از ایشان درباره تاریخ و نژاد هزاره پرسیدم جواب داد: «ما از نژاد مغل هستیم ولی دلیلی نیست که حتماً از فرزند چنگیز باشیم». (۴)

اوتا دالحجم با دیگر تاریخ دانان هزاره نیز مصاحبه های کرده از جمله می نویسد: آقای فقیر حسین هزاره معروف به عندلیب که در سنه ۱۱ سالگی در کویته زندگی میکنند و به چندین زبان رسمی دنیا آشنا است و در بیان حقا که نام عندلیب برار زنده او است و باوی ساعتها ملاقات و گفتگو داشتیم ایشان معتقدند که این نام (هزاره) باین علت است که قوم ما بسیار وسیع و حداقل هزار قبیله بوده اند، اینست که نام ما را هزاره گذاشته اند. و ربطی به هزاره چنگیز ندارد. (۵)

آقای خدا نظرقنبری بهسودی ساکن کویته نیز درباره هزاره صاحب اطلاع است و مقاله جالبی در باره علت نام هزاره در مجله ذوالفقار مورخ دسامبر ۱۹۷۲م به چاپ رساند و ایشان معتقدند که هزاره مغلند اما قبل از چنگیز در غرستان بوده اند. (۶)

دکتر ربیچارد پترکه مدت ده سال است در رشته مردم شناسی راجع به افغانستان دردانشگاه لندن تدریس می کند و صدتی در افغانستان بوده، اقوام

(۱) - دائره المعارف اسلامی چاپ جدید ج ۱ ص ۲۲۴ .

(۲) - دائره المعارف بریتانیکا ج ۱۱ ص ۱۹۹ .

*

(۳) - اویماق مغل ص ۹۹ چاپ ۱۳۱۹ هجری قمری .

(۴) و (۵) و (۶) - تاریخ مختصر قوم هزاره صفحات ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۵ ، ۴۳ اکبر شادمان معاصر اکبر شاه رهبر هزاره های غزنی و قندهار و پرچمدار تشیع بود که قاضی نورالله در مجالس المومنین از او ستایش بسیار کرده است . وی از رجال بزرگ و از شجعان روزگار بود . تاخت و تاز فرقه منحرفه تاریکی را در ساحات غزنی بخوبی دفع کرد . و جلاله تاریکی رهبر آن فرقه را زخمی نمود .

اکبر شاه به وی احترام عمیق قایل بود . نگاه کنید به : اکبرنامه ذیل حوادث سال

۱۰۵۹ هـ و اکبرنامه ج ۳ ص ۴۹۲ و ج ۳ ص ۵۲۵ و ۵۶۷ ، دبستان مذاهب ۳۸۷ - ۳۸۸ ، مجالس المومنین ج ۱ ص ۱۰۴

وقبایل گوناگون آن را از نزدیک دیده است و کتاب‌هایی درباره افغانستان نوشته است از جمله: "تفاد میان عشا و دولت در ایران و افغانستان" و نیز "مراجع و سیاست" را به رشته تحریر درآورده است. درباره هزاره‌ها می‌نویسد: زبان هزاره‌گویی از فارسی دری است در آن از لغات مغلی استفاده فراوان شده است و این زبان به لهجه هزاره‌ای موسوم است. واقعیت آنست که منشأ هزاره‌ها همچنان در پی‌ده بهام باقی مانده است بعید نیست که نیاکان آنها شامل ساکنین جبال هندوکش نیز بشود. هزاره‌ها در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی به محل سکونت فعلی خود عقب‌نشینی کردند. و علت آن فشار پشتونها از سمت جنوب و تهدید از بکها از شمال بود. هزاره‌ها طی سالیان دراز از ماعوا و استقلال خود سرخاسته دفاع کردند. در قرن ۱۹ تحت حکومت پشتونها در آمدند. هزاره‌ها به سخت‌کوشی و تیزهوشی و قابل انطباق شهره‌اند. (۱) میخاییل ویرمی نویسد: "هزاره‌ها قبل از چنگیزخان در هزاره‌جات متوطن بوده اند و منشأ خیلی قدیمی تر دارند که امروز قابل تشخیص نیست." (۲)

نظر موسیو فوشه

موسیو فوشه محقق و باستان‌شناس فرانسوی که خود مدتی در افغانستان مشغول تحقیق در آثار باستانی این کشور بوده است از جمله درباره میان تحقیقات نموده و نیز مردم هزاره را از نزدیک دیده است. تحقیقات جالب و فایده‌کننده‌ای دارد. که من فقط قسمتهایی از گفته‌های او را خلاصه نموده در اینجا می‌آورم. او می‌نویسد: هزاره‌ها هم از حیث نژاد و هم از نظر ظاهراً و اخلاق و عادات اختلاف غربی با قبایل دیگر افغانستان دارد. به محض اینکه مسافری وارد هزاره‌جات می‌شود متوجه می‌گردد که سکنه آن مانند مغلها چشمان متمایل بطرف پایین و گونه‌های برجسته دارد. ریش آنها کم پشت است. در لباس مردها و زن‌ها خصوصاً در کلاه آنها خصوصیات غربی وجود دارد. زنان هزاره عمامه‌های بزرگ بزرگ دارند که انتهای آنها در پشتشان آویزان است.*

-
- (۱) - رادیو: بی. بی. سی مورخه شب شنبه ۱۳۶۶/۲/۲۵ به نقل از دکتر پتر.
 (۲) - سایروسنهایی از وضع جامعه هزاره ص ۲۱ به نقل از "زبان هزاره و مغل‌ها افغانستان چاپ استرالیا در مجله افغانستان ژورنال شماره ۳ سال دوم ۱۹۷۵ م.
 * در گذشته بعضی مناطق هزاره‌جات زنان نوعی "عمامه" بزرگ می‌گذاشتند که خدمت‌سپه عمامه و چادر بود. و آن عبارت از پارچه‌ای بود شبیه عمامه اما اندکی عریض‌تر از آن که یکسر آن را بر سر می‌بستند و سردیگر آن را مانند چادر روی کردن و پوش می‌انداختند. این چادر عمامه نما در عین حال یک پوشش اسلامی نیز بحساب می‌آمد. امروزه این نوع لباس متروک شده است. شبیه این گونه چادرهای عمامه نما در میان قبایل "کرد" و "لر" ایران مرسوم است.

ومردان شان فقط عرقچین یا کلاه نوک تیز به سردارندکه معمولاً از پوست درست شده است. این مردمان ساده که در ارتفاع ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متری مسکن دارند، زندگی خود را با وضع آب و هوای ناحیه مسکونی خود انطباق داد ه اند. در ابتدای زمستان جوانها و زورمندان قبیله بطرف جلگه سرازیر می شوند. تا کار و عملکی پیدا کنند. و برای هیئت باستان شناسی فرانسوی کارگران خوبی می باشند. خانواده آنها در این فصل، در خانه های کلی که در میان کوهها ساخته شده زندگی میکنند. که روی آنها را برف می پوشاند. فقط یک سوراخ در اطاق مسکن آنها وجود دارد که از آن هوا وارد می شود و دود خارج میگردد. روی این سوراخ دری از سب قرار دارد که از داخل اطاق آن را میتوانند در موقع وزش باد ببندند و در مواقع دیگر باز کنند. گله گا و گوسفند شان هم در همین خانه ها زندگی میکنند و این خود یک نوع بخار دانی است. در اول سال کارگران هزاره بسوی دهات فقیر خود بر میگردند. و به زراعت مشغول می شوند و در هر جا که شیب کوه اجازه بدهد با گا و آهن بدوی حتی در کناره برفی که در حال آب شدن است مشغول کار می شوند. و زمین را برای کشت چومپها مینمایند. در مقابل هر خانه کارگاههای بسیار ساده ای روی زمین کار گذاشته شده و زنی مقابل آن نشسته با پشم گوسفندان قالی و پارچه های بسیار ضخیم می بافند. ابوالفضل نویسنده تاریخ اکبر شاه چنین اظهار نموده است که این مردم کوهستانی قسمتی از لشگریان چنگیزند که در این سرزمین ماندگار شده اند. تمام نویسندگان بعد از او هم این مطلب را تکرار نموده اند. بدون اینکه از خود سؤال کنند چگونه یک فوج هزاره از لشگریان چنگیز در میان این کوههای سخت بحال خود و ا گذاشته شده اند؟ و چگونه ملتی را تشکیل داده اند؟ برای اینکه این مطلب را بتوانند تا اندازه ای بحقیقت نزدیک کنند لازم دیده اند ابتدا ثابت کنند که این ناحیه تا قرن هفتم هجری غیر مسکون بوده است. در اوایل قرن اول هجری یوان تسانگ همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خودگشتی میزد تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند، هم قدرت مرکزی را به قبایل اطراف نشان دهد، از این نقطه نیز عبور کرده است. وقتی مسافر مزبور با اتفاق کاروان شاهی وارد هزاره جات می شود، هوای سرد و خلق نا هنجار ساکنین را که حتی زبان شان با زبان همسایه گان شان اختلاف داشته یا داشت می کند و بهمین طریق از قیافه چینی مآبی که امروز هم مردم این ناحیه دارند تعجب میکنند. همانطوریکه مسافر انگلیسی " مورگرافت " که مستقیماً از " لاه " می آمد، وقتی به هزاره رسیده، اظهار نموده که در کوههای افغانستان مردمی را مشاهده نموده که در " تبت " شرقی دیده بود. از این هم بالاتر اینکه ۱۰۰۰ سال پیش از مسافرت هیوان تسانگ " اسکندر " ناچار شد از جنوب بطرف شمال از قبایل افغانستان عبور نماید. مورخان اومی نویسند که: اسکندر یک نوع مردم تازه ای مشاهده کرد که از دیگران بسیار سرکش تر بودند. شرحی که " کنت کورس " از خانه های کلی آنها میدهد. با آنچه مسافری بنام " فریه " نقل میکند و آنچه مسرور هر مسافری میتواند به چشم ببیند کاملاً تطبیق می نماید.

این مدارک مسئله نژادی مهمی را روشن مینماید که اهمیت آن از مسئله

خصوصی هزاره تجاوز میکشد این مطلب بمانشان میدهد که درحقیقت نه فقط فلاتهای مرتفع ماورای هیمالیا بلکه تمام دنیاهای جبال هندوکش تا منتهی الیه غربی آن در زمان قدیم محل سکونت قبایلی از نژاد چینی و تبتی بوده است فقط دسته غربی این قبایل بغلت هجوم قبایلی که از شاهراهات هندوستان کرده اند از قسمت شرقی مجزا گشته اند. تنها به این طریق میتوان دو مسئله مهم جغرافیائی را توجیه نمود.

دیگر اینکه کشور هزاره یکی نیست، بلکه دو کشور هزاره موجود است یکی آنکه در بالا از آن بحث شد. و دیگری در طرف دیگر بریدگی ناشی از معبر شمال غربی درکوههای که ساحل چپ آنحنای بزرگ رود سند را احاطه کرده اند و بنا بر این مجبور با "بلتستان" و "لاخ" می باشند. (۱)

نظر محققین افغانی

دکتر سید مخدوم رهین می نویسد: عده ای پنداشته اند که قوم هزاره را زبامانندگان سپاه چنگیز اند. اگرچه تاریخ نویسان قدیم همین نظرا معتبر نمی دانند ولی محققان امروزی نظریه مذکور را کاملاً رد کرده اند. بنا بر نوشته هیوان شنگ که در دوره کوتا نی در افغانستان آمده است قوم هزاره قرنهای پیش از ورود اسلام به این سرزمین درین کشوری زیستند. در ادبیات و تواریخ دوره اسلامی قرن سوم و چهارم هجری اطلاق ترک گرچه به قوم هزاره شده است. شواهد و قرائین بسیار دیگری نیز در دست است که ارتباط هزاره را با چنگیز خان کاملاً رد می کند. (۲)

پوهان و دکتر جاکوب ویدو عمر صالح مولفان "جغرافیای صنف نهم معارف می - نویسند: این طایفه (هزاره) از اقوام اصیل و بومی این سرزمین اند که قبل از مغل (چنگیز) به نام غوزه یعنی غرجستان معروف بوده اند. و سلسله شاهان غور و شاهای بامیان از میان همین اقوام بوده اند نژاد هزاره ممکن است اختلاطی از اقوام اورال آلتایی داشته باشد اما مسلماً این اختلاط در مدت کمتر از دو هزار سال صورت نگرفته است. (۳)

حسین ناهل که در تاریخ هزاره ها تحقیقات دقیق نموده است نیز معتقد است که هزاره ها از قدیم الایام و از زمانهای دور در مرکز افغانستان بوده اند. (۴) احمد علی کهزاد بطور ضمنی میرساند که هزاره ها از قدیم در افغانستان بوده اند. زیرا در باره قوم "لاچین" که در شاهنامه فردوسی آمده است احتمال داده است که قوم لاچین که در گذشته های دور در مرکز افغانستان بود همین مردم هزاره فعلی بوده اند. (۵)

(۱) - تمدن ایرانی ص ۴۳۶ - ۴۴۱ مسئله هرات مقاله آ. فوشه

(۲) - اشک خراسان ص ۳۱ چاپ دوم ۱۳۶۱.

(۳) - جغرافیای صنف نهم معارف ص ۲۲ - ۲۳ چاپ کابل ۱۳۴۵.

(۴) - سایدروشنهایی از وضع جامعه هزاره ص ۱۹ - ۲۳.

(۵) - افغانستان در شاهنامه چاپ کابل ۱۳۵۵.

غلام محمد غبار مورخ نامدار افغانی هر چند بحث مستقلی درکتابش راجع به منشأ نژادی هزاره ها نیاورده است اما در ضمن انتخاب شدن احمد شاه سدوزایی به سلطنت سخنی دارد که میشود تا حدودی بیا نگر اعتقاد او راجع به اصالت هزاره ها باشد . اومی نویسد : همینکه نادر شاه کشته شد قشون افغانی بطرف قندهار بازگشتند . در قندهار نور محمد خان ، به خوانین غلجایی ، ازبک ابدالی ، هزاره ، بلوچ و تاجیک پیشنها د کرد که جرگه ای تشکیل و پادشاهی انتخاب شود ، این جرگه در اکتبر ۱۷۴۷ تشکیل شد ، سرانجام احمد خان ابدالی به سلطنت انتخاب گردید . آنگاه بعد از تشریح مختصر از اوضاع آن زمان کشوری گوید : یک میلیون نفوس زحمتکش و کارکن هزاره که از هجوم چنگیز به این طرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند برای اعاشه و تفریح عده ای انگشت شمار را رباب و میرو بیگ و روحانی جان میکنند .

فیودالهای مسلط این منطقه ، با اطاعت و تأدیه مالیات بدولت های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطوقی خود تا او اخر قرن نهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت سر سختی نشان دادند در حالیکه همین مردم سر سخت و کاری افغانستان بودند که قوت بشری چنگیز خان را در خود فرو برده و با وجود جذب خون مغل دیگر از مغل خالص و زیان مغلی در مرکز افغانستان اثری نگذاشتند . (۱)

از این گفته من چنین استنباط می کنم که به نظر غبار هزاره ها قبل از چنگیز در افغانستان بوده و هم در برابر حملات چنگیز خان مقاومت کرده اند و بعدها باز عده ای از مغلان به هزاره ها پیوسته و در میان هزاره ها به تحلیل رفته و نسل جدیدی را بوجود آورده اند .

پوهاندهام می گوید : محققان در این امر که هیونگ نوو هونها همان ها هستند که بعدها به نام مغل شناخته شدند و ترکان و تاتاران هم از این مسردم ریشه گرفته اند تردیدی ندارند . اگر چنانچه این اشاره درست باشد پس مهاجرت نژاد ترکی مغلی به افغانستان به دوران بسیار کهن یعنی در روزگار کوشانیان میرسد ، چنانچه ما اکنون رد پای این قوم را درست در همان خط سیر مهاجرت کوشانیان در میابیم . موس دودمان کبداری یا کوشانی های کوچک (کبدارا) از نگاه هیگل ظاهری و ساختمان جسمه شبیه افراد مغلی هستند . بدین صورت پس باید همه اقوام هیطالغ و هونها را از نظر نژادی باید مغل دانست . نکته دیگری که درباره نژاد مغل مطرح می باشد این است که ممکن این نژاد منشاء و مبداء مردمانی بوده است که به سرزمین افغانستان و از این طریق به سوی ایران و هندوستان تا شرق میانه سرازیر شده و به تشکیل دولتهای مقتدر و امپراطوری های شکوهمند پرداخته اند . پس استعداد مردم ترکی نژاد را در تاسیس فرهنگهای گسترده جهانی که بر اثر اعمال قدرت مستحکم و بلامنازع آنان به ظهور پیوسته نمی توان نادیده گرفت . و نباید هم چنین اغماضی بعمل آید چه این اقوام عملاً ثابت کرده اند و به جهانیان نشان داده اند که در واقع رسالت

تمدن با شکوه مشرق زمین را بخوبی بعهده گرفته و آنرا تا آخر مرحله اوج شکوه و عظمتش به فرجام رسانده اند. دیگر اینکه به نکته دیگری درباره اقوام ترکی مغلی در تاریخ برمی خوریم و آن گستردگی همه جا نبه این مردم هست که حتی روی آنها را می شود تا امریکای شمالی هم یافت و دنبال کرد. (۱)

نظر عبدالحی حبیبی

حبیبی نه تنها هزاره ها را از ساکنین قدیمی افغانستان میدانم بلکه اسامی هزاره ها را نیز بسیار قدیمی میداند. او طی یک مقاله مفصل در مجله آریا نام تحت عنوان "آیا کلمه هزاره قدیمی تر است؟" به تفصیل در این باره قلم فرسایی می کند و دلایلی برفد مت هزاره ها می آورد که من قسمتها را از سخنان او را اینجا می آورم. اومی نویسد: "راورتنی" محقق پشتو دان و مورخ فرنگی متولد ۱۸۲۵ م نخستین کسی است که درباره اصل و نژاد قبایل هزاره معلوماتی را از کتب تاریخ و روایات مردم فراهم آورده است و بعد از او هم سیاحان و نویسندگان دیگر در این باره چیزی نوشته اند. و الکسندر برنس در کتاب سفر و توقف در کابل سال (۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ م طبع لندن ۱۸۴۲ صفحه ۲۳۰) نامهای قبایل هزاره را به تفصیل ضبط کرده است. اما در این نوشته های فرنگی درباره اصل و مبداء کلمه هزاره و قدمت تاریخی آن چیزی به نظر نرسیده است.

ابوالفضل در آئین اکبری ج ۲ ص ۱۶۳ و جنرال کننگهم در جغرافیای تاریخی هند ص ۴۰ بعبه می گویند هزاره از سپاه مغلند. سنت مارتن رای ابوالفضل را رد کرده هزاره را از اخلاف چنگیز نمی داند.

در تاریخ کلمات و زبان شناسی به الفاظ و اسمایی برمی خوریم که اساسا ریشه استوار و قدیمی تری داشته و مردم از روی التباس با یک کلمه محدث دیگر آنرا عوضی گرفته اند. از جمله کلمه "هزاره" است که با هزاره چنگیزی اشتباه گرفته شده است. در حالیکه این نام در تاریخ سوابق طولانی قبل از چنگیز دارد. و دلائلی موجود است که این مردم در قرون متمادی قبل از چنگیز هم در این سرزمین ساکن بوده اند. (۲)

حبیبی آنگاه دلایلی برفد مت هزاره می آورد که من فقط خلاصه ای یکی از دلایل او را می آورم و بقیه را بجهت اختصار حذف می کنم. اومی نویسد: هیوانک تسانک سیاح چینی بعد از سیاحت هندی هنگام بازگشت به تاریخ ۲۵ جون سال ۶۴۴ م به "تسو-کو-چه" (اراکوزیا) آمد و با پخت نخستین آن را "هوسسی" نه " (غزنه) و با پخت دوم را "هساله" ضبط کرده است (رجوع کنید به کتاب ۱۲ سفرنامه وی) سنت مارتن نخستین شخصی است که نام اولی را با غزنه و دوم را با هزاره تطبیق کرده است. بظلمیوس جغرافیا نگار معروف یونانی نیز در همین مواقع جایی را بنام "اوازاله" (هزاله) در شمال غرب اراکوزیا ذکر

(۱) - مجله غرستان شماره ۱ ص ۴۵.

(۲) - مجله آریا نام شماره ۵ سال ۱۳۴۱، ص ۸۰.

می‌کند. که با وجود مطابقت روایت هیوان تسانگ و بطلمیوس نمی‌توان برقرول ابوالفضل اعتماد کرد. هیوان تسانگ گوید که از هوسا له چشمه‌ساری خیزد و به سه چندین شعبه تقسیم شود. اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است. مردم آن خوشدل و آزاده‌اند. تحریر و زبان ایشان نیز با دیگر ممالک اختلاف دارد. پس آنچه را که هیوان تسانگ به شکل هساله و بطلمیوس به شکل هزاله آورده‌اند منظور یک چیز بوده. هوسا له چینی همان هزاله یونانی و هزاره کنونی می‌باشد. و چون در همان قرن هفتم میلادی هیوان تسانگ به ساقز قبا یل و بلاد افغانستان را به همین نام‌های کنونی ایشان منتها به شکل لهجه چینی آن ذکر می‌کند و در جوار غزنه و هزاره "اپوکسین" افغان را نیز می‌آورد. بنا بر آن باید گفت که این هزارگان از همان عصرهای قدیم از زمان اسکندر تا کنون در جوار افغانستان ساکن بوده و قریه‌های طولانی با هم زندگی داشته‌اند. (۱) خلاصه هزاره شکل تغییر یافته از هزاله می‌باشد. و اصل هزاله مرکب از دو کلمه "هو" + "زله" بوده که بمعنی خوشدل می‌باشد. و زله در پشتو تا کنون بمعنی دل استعمال می‌شود "هو" و "خه" بمعنی خوش و خوب می‌باشد. اراکوزیا منطقه وسیعی بود که از حدود قندهار تا غزنی و مناطق جاغوری و ارغنداب و مالستان را شامل می‌شد. و هزاله پایتخت دوم اراکوزیا نزدیک مالستان کنونی واقع شده بود. برای تأیید گفته حبیبی در اینکه هساله چینی همان هزاله بوده است باید علاوه نمایم که هیوان تسانگ غزنه را هوسی نه ضبط کرده مثل اینکه حرف "ز" در لهجه او وجود نداشته که "ز" را به "س" تبدیل کرده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به اصل مقاله حبیبی در مجله آریانا.

نظر پوهانند جلال الدین صدیقی

دیگر از کسانی که عالمانه وارد این بحث شده است، جلال الدین صدیقی می‌باشد. او در مجله "غرجستان" شماره ۱ - از صفحه ۴۳ تا ۷۵ بطور مشروح و محققانه درباره سوابق تاریخی هزاره‌ها سخن رانده است. نکته تازه و جالبی که در استدلال خویش می‌افزاید. قدمت نام "بربر" و "بربرستان" است. من قسمتهایی از مقاله مفصل او را گلچین و تلخیص نموده با اندکی تصرف در عبارات در اینجا می‌آورم: "ساکنین امروز افغانستان از نظر نژادشناسی و بررسی مجمله به سه گروه نژادی تقسیم می‌شوند:

۱ - نژاد قفازی (آریایی) که شامل اقوام: تاجیک، پشتون، بلوچ و نورستانی می‌شوند.

۲ - نژاد ترک، شامل: هزاره، ایماق، ازبیک و قرقیزی می‌گردد.

۳ - نژاد براهویی که قوم کوچکی است. و می‌گویند اصل در اویدی هندو دارند و گویا از هندوستان به نقاط مرزی بین افغانستان و پاکستان مهاجرت

منسوبین نژاد ترکی یا مغلی در ادوار کهن تاریخ میراث‌های ارزنده‌یسی چه در روزگار قبل از اسلام و چه بعد از اسلام در افغانستان و جهان از خود بیا دگزار گذاشته اند که آثار آنها هنوز هم در کهکشان فرهنگ مشرق زمین درخشندگی خاصی دارد . ما قبل از آنکه هزاره‌ها را با این نام بشناسیم و سرزمین شان را بنام هزاره‌جات بدانیم به لفظ دیگری هم آشنایی داشتیم که به این قوم و سرزمین شان اطلاق میشد و آن لفظ " بربری " و " بربرستان " می باشد . که با هزارجات کنونی تطبیق می شود . هیچ بعید نیست که این لفظ با تهاجم یونانیان به این دیار برای مردم گذاشته شده باشد . زیرا مورخین یونانی می نویسند که وقتی از مرکز افغانستان بسوی بلخ عبور میکردند در کوهستانات مرکزی با مردمی به مراتب شجاع تر و سرکش تر (بربری) که با دیگر اقوام تفاوت فاحش داشتند روبرو شدند . " بربر " از کلمه یونانی " باربار " گرفته شده است . دائرة المعارف اسلامی به زبان انگلیسی ج ۱ ص ۱۱۷۳ چاپ سال ۱۹۶۰ م - بربری را چنین تعریف می کند : نامی که برای هزاره‌های ساکن افغانستان میان کابل و هرات و در ایران در نواحی مشهد و بلوچستان و در شوری به هزاره‌های منطقه ترکمنستان و وادی کشکه اطلاق می شود . و امبری ، درباره لفظ بربر منسوب به هزاره می نویسد به ما این طور گفتند که این قوم را در ایران بربری می نامند و این نام از شهر بربر گرفته شده که سابقا " درکوه‌های بین کابل واقع بوده و حکایات مبالغه آمیزی از عظمت و جلال سابق آن تعریف می کنند . بقایای این شهر بزرگ بربر امروز هنوز دیده می شود . "

ریاضی هروی می نویسد : " بربرستان مملکتی است پراز کوهسار که علف و بهار و چشمة ساریاد دارد و این مملکت شرقا " به کابل و غزنین ، جنوبا " به قندهار و غربا " به فراه و هرات شمالا " به میمنه و بلخ و سایر نواحی ترکستان منتهی می شود " . پوها ندهام گوید : هزاره‌ها بربری ها قبل از آمدن چنگیز خان در این سرزمین بوده‌اند . اشاره مقدسی راجع به لهجه فارسی با میان و اشارات دیگر این واقعیت را تبیین می کند . داستان شفا هی هزاره و دیگر مردم کشورمان درباره اعمار بندا میر در میان بواسطه شاه ولایت مآب نیز دال بر موجودیت هزاره‌ها در صدر اسلام و قبل از آن می باشد . چنانچه شاه هزاره می گوید :

من غلام آن کسم دختر زی پیغمبر گرفت با سرانگشت ولایت قلعه خیر گرفت
بند بربر را به بست و کاما ژدر را درید جانشین مصطفی شد تکیه بر منبر گرفت
در شعر دقیقی اشاره به بربر دارد آنجا که می گوید :

گاه آنسدر بوستانان بشکفید بسان گلبنان باغ بربر

فرخی نیز از بربر یاد کرده گوید :

گل چون زرین درخت آن در هوایی سرکشید گاه چو آن در سرخ دیبا لعنت بر بر شود .

فردوسی با رها از " بربر " و بربرستان در شاهنامه یاد کرده است . (انتهی)

پدر توضیح و تکمیل گفته‌ها و استدلال‌های یوهانند صدیقی بایدا ضافه نماید که افسانه " بند بربر " بطور خلاصه از این قرار است : که روزی سائلی خدمت مولای متقیان علی علیه السلام مشرف شد و درخواست کمک نمود . آن سرور بطریق طی الارض

اوراد در ملک بربر (هزارجات) آورد . مردم این سرزمین در آن وقت کافر بودند . سائل بدستور و طبق نقشه از قبل تعیین شده ، مولا را بعنوان غلام هنرمند که کارهای خارق العاده می تواند انجام دهد به شاه بربر فروخت و بر او وزن آن سرور زردریافت کرد . حضرت علی متقبل شد که سه کار مهم را که حتی لشکر بربر نمی تواند از عهده آنها برآید ، به تنهایی انجام دهد .

۱ - اژدهای عظیم الجثه با میان رانای بود کند .

۲ - رودخانه بربر را به بند دو مهار کنند .

۳ - علی عرب را دست بسته نزد شاه بربر حاضر نماید .

حضرت پس از تقبل این سه شرط اول اژدها ، با میان راناکشت و چنان لگدیه شکم آن هیولای وحشتناک زد که شکم اژدها پاره شد و هفت بچه اژدها از شکم مادر به بیرون پرتاب شدند . از آن جمله یک بچه اژدها در " سرآب اژدر " حصه دوی بهسود ، یکی در " سنگی پهل " بین تیزک و دامیرداد و یکی در " تنگی اژدر " دره ترکمن و باقی در سایر نقاط هزارجات پرتاب شدند . حضرت امیرازنوگ سراسر اژدهای مذکور تا دم آن را تسمه کشید که جای تسمه تا کنون باقی است . بدن اژدها بمرور ایام به " کرپه سنگ " (سنگ آهک) تبدیل شد . و تا هنوز خونا به به شکل آب شوار از دماغ اژدهای سنگی با میان ران خارج می شود .

بعد از گشتن اژدها در یکاه و لنگ رفت تا رودخانه ملک بربر را مهار کنند . که باعث ویرانی خانه های کنار رودخانه و نابودی زمین های مزروعی گردیده بود . و همیشه هزار نفر برای مهار کردن آن کار میکردند . مولای متقیان آن هزار نفر را آزاد کرد و مردم هزاره از نسل همان هزار نفر توبه همین خاطر این مردم را هزاره گویند . بعد حضرت کوه بچه ای را از جا برکنند و آن را جلو رودخانه گذاشت و سد عظیمی به وجود آمد که تا کنون پایرجا است . جمعا " حضرت هفت سربزرگ و کوچک بست که مجموع آنها بنام امیر یادمی شوند . و بزرگترین آنها بنام بندهبست مشهور است بقیه بندها بنامهای " بند غلامان " " بند ذوالفقار " " بند دلدل " " بند قنبر " و غیره یاد می شوند . یکی از آن بندها " بند پنی راست " که می گویند زنان بربرستان برای مهمان عزیز خویشان و پنی را حاضر آوردند . حضرت یک قطعه پنی را گرفت و جلو رودخانه گذاشت و پنی را بست . دیواره سنگی همه بندها مخصوصا بند پنی را از نظر رنگ شباهت به پنی دارد .

آنگاه حضرت بدر بارشاه بربر رفت و فرمود : دو شرط اول را انجام دادم اینک شرط سوم را حاضر انجام دهم . سپس فرمود دستهای مرا به زنجیر به بندید که همان علی عرب که شاه در جستجوی اوست منم . حاضرین به تعجب افتادند . جلاد دست حضرت را بست . شاه بربر دستور داد تا سراز بدن مبارک آن حضرت جدا کنند . اما مولا علی بایک نعره الله اکبر تمام بندهای آهنین را از هم دید . مردم وشاه که بین معجزه را دیدند همه مسلمان شدند و از شیعیان خالص آن حضرت گردیدند . این بود خلاصه بیاضافه بندها بربر که عده یی از شعراء هزاره آن را به نظم کشیده است . مردم با میان رانای عظیم چهل برجها و لنگ را بعنوان آثار باقی مانده از شهر بربر میدانند . جسد سنگ شده اژدهای با میان رانای و نیز دیواره بندهای طبیعی بندها میریکا و لنگ از مواد آهکی می باشند . سز مطلب در اینگونه دیواره ها در آنست که هرگاه معدنی از مواد آهکی در درون زمین وجود داشته باشد

و درست از همانجا چشمه آبی جاری باشد مواد آهکی این خاصیت را دارکند و درون زمین با آب حل شده وقتی در فضای خارج میرسد در اثر مجاورت هوا با اکسیژن ترکیب گردیده به تدریج در مسیر جریان آب ته نشین می شود و به مرور با ام به سنگ آهک تبدیل می گردد و شکلی همانند اژدها و یا دیواره طبیعی از خود بجای می گذارد و جای تسمه ای که از دم تا سرازدها باقی می ماند جز مسیر آب که در سابق جریان داشته چیزی دیگری نیست .

احمد علی کهزاد در کتاب " افغانستان در پرتو تاریخ " فصل مربوط به با هیان می نویسد که طبق اسناد و مدارک تازه کشف شده از با میان افسانه کشتن اژدهای با میان به همان طریقی که امروز در میان مردم گفته می شود قبل از اسلام در میان مردم بودایی با میان گفته می شد . منتها با این تفاوت که قهرمان داستان بعد از اسلام عوض می شود . قبل از اسلام مردم با میان کشتن اژدها را به " بودا " نسبت میدادند اما بعد مسلمانان به حضرت علی نسبت دادند . حقیقت این افسانه هر چه باشد موید این نکته است که مردم هزاره قبل از اسلام در با میان و نواحی آن زندگی میکردند . که این افسانه را از اجداد خود شنیده و قرن ها سینه به سینه حفظ کرده اند . و نام بربرستان یا بربرزمین به هزارات گفته میشده است که این نام از طریق یونانیان به مردم این سرزمین که از دیدگاه آنان وحشی و سرکش و متمرد بودند داده شده است . محمد حیات خان افغان در کتاب خویش که در سال ۱۸۶۵م - از تألیف آن فارغ شده می نویسد : اهل ایران هزاره را بربری و مملکت شان را " ملک بربر " گویند . (۱)

امروزه هزاره های شیعه ساکن اطراف مشهد مقدس کم و بیش بنام بربری یاد می شوند اما خود این مردم از این نام کراهت دارند .

نان بربری در مشهد و تهران از شهرت برخوردار است . علامه دهخدا گوید : نان بربری نوعی نان ضخیم است منسوب به بربر افغان زیرا که در عهد قاجاریه چند تن بربری آن را در تهران رواج دادند . (۲)

این نان که در مشهد و تهران پخت می شود شبیه نان " پنجه کشی " هزاره جات و کابل بوده بطول تقریباً ۷۵ و عرض ۳۰ سانتیمتر و بخاطر مرغوبیت مشتاقان فراوان دارد . در او از عهد قاجاریه که جمعیت ایران اندک بود و کثرت جمعیت باعث قدرت و شکوه یک کشوری شد و از طرفی هزاره های مشهد بخاطر عرق شدید مذهبی ستم محکمی در برابر تاخت و تاز ترکمنها و ازبکها بودند و حتی یک مرتبه یکی از کنیزان حرم سرا را از جنگ ترکمنها نجات داده بودند . درست در این زمان دولت افغانستان مدعی تابعیت هزاره های بربری مشهد گردید . و دولت ایران اینان را تابع ایران شمرده و تابعیت افغانی شان را انکار نمود . رضا شاه پهلوی برای اینکه بکلی از طرف افغانستان خاطر جمع شود نام آنها را از بربری به " خاوری " تبدیل نمود . نام اخیر سبب شده است که اینان حتی روحا " خود

(۱) - حیات افغان صفحه ۴۵۵ تا ۴۶۰ .

(۲) - نگاه کنید به : لغت نامه دهخدا ذیل لغات " بربر " و " بربرستان "

راجا از دیگر اقوام خویش حس کنند و تنها بمانند.

خوانندگان عزیز! بربر افغانستان را با بربر شمال آفریقا اشتباه نگیرند ملت عظیم بربر شمال آفریقا که در کشورهای: الجزایر، جمهوری صحرا، تونس، مراکش، موزیبانی و لیبی در کناره ملت عرب زندگی می کنند با بربرهای مسعود بحث پیوند نژادی ندارند و آنها را می نژادند. احتمالاً در آنجا نیز نام بربر را یونانیان به سر آنها گذاشته است. و اگر بنام اولی آنها "اوریکا" بوده است که نام قاره آفریقا از نام آنها گرفته شده است.

در استان فارس ایران یک شاخه از قبایل ترک زبان قشقایی نیز بنام "بربر" و بربری. "یاغی" شوند.

فردوسی در داستان "رزم کاوی" (شاه بلخ) با "هاماوران" (شاه بربرستان) در چندین مورد از بربر و بربرستان یاد کرده است از جمله گوید:

میان ها ندید هیچ رنج از گره	ز مکران شد آراسته تازره *
جها نجوی با تاج و افسر شدند	چنین هم گرازان به "بربر" شدند
زمانه دگر گونه تر شد بر سرنگ	شهر بربرستان بیا راست جنگ
که برخاست از لشکر شاه بزم	سپاهی بیا مدز بر بریسه رزم
به گرد آندرون نیزه داری نمائند الخ	تو گفتی به بربر سواری نمائند

در جای دیگر می گوید:

زبانک تبیره به بربرستان شوگفتی زمین گشت لشکرستان
جنگ کاوی و هاماوران هر چند در زمانهای دور اتفاق افتاده اما داستان آن باید بعد از حمله یونان به افغانستان شکل گرفته باشد. فردوسی که این افسانه را به نظم کشیده شاید خود نمی دانسته که بربرستان در کجای جهان قرار دارد.

آنچه مسلم است بربرستان شاهنامه با مملکت بربریه شمال آفریقا قابل تطبیق نیست و کسی هم مدعی آن نه شده است. عقل سلیم نیز بعید میدانده که جنگی میان کاوی شاه بلخ با بربر شمال آفریقا اتفاق افتاده باشد. پس باید این بربرستان در جوار و همسایگی بلخ باشد و آن جز هزاره جات کجای می تواند باشد؟ بعضی مدعی شده که مراد از بربرستان شاهنامه سرزمین یمن و مراد از هاماوران ملک حمیر است. در جواب عرض می شود که اولاً "یمن در هیچ تاریخی بنام بربرستان یاد نشده است و ثانیاً "تطبیق هاماوران با حمیر چندان در ذهن نمی چسبد و سواد به نام دخترها و هاماوران بنام عربی مطلقاً ندارد. نامهای آذقیل: سودابه، رودابه دختر مهراب کابلی و مادر رستم زابلی از نامهای هست که در خود افغانان رواج داشته است. قرائن دیگر نیز شهادت میدهد که بربرستان شاهنامه در استان جنگ کاوی و هاماوران غیر از یمن باید باشد. و اینکه سپاه کاوی باقی از آب گذشته و به بربرستان هجوم برده اند بدین علت است که در آن زمان که کشاورزی اندک برده است، وودخانه های افغانستان بسیار وسیع و پر آب بودند که عبور از آنها بدون قایق امکان نداشت. با این توضیحات چاره ای نداریم بجز اینکه بی پذیریه که بربرستان شاهنامه هزاره جات فعلی بوده و هاماوران شاه آن سرزمین بوده است.

فریزر تیتلر Sir Kerr Fraser Tytler سفیر وقت انگلیس در کابل به

* - مکران: بلوچستان فعلی. و زره: شهر زرنج نزدیک قندهار

خطر قدمت نام بربری به اشتباه افتاده آنان را از بقایای اقوام دراویدی دانسته می گوید: بعضی از آنها (هزاره) از عهدباستان خیلی دور پیش از آمدن آریایی ها باقی مانده اند. مثلاً " در میان هزاره دسته کوچک بربری هستند که از ریشه دراویدی می باشند. (۱)
 اشتباه دیگر تیتلر این است که خیال کرده بربری ها قوم جداگانده ای هستند.

افسانه ارگنه قون

از نوشته ملا محمد افضل ارزگانی در کتاب " المختصر المنقول " چنیــــن دانسته می شود که هزاره ها با اینکه مغلند اما از زمانهای بسیار دور به هزاره جات از جمله در ارزگان آمده اند. چون در تاریخ میخوانیم که مغلان دنیا را مهاجرت کرده اند. در یک مهاجرت به سرزمینی بنام " ارگنه گون " وارد شده پس زن و فرزندان خود در آنجا ماندگار شدند. تا کنون هیچ یک از مورخین نتوانسته اند محل ارگنه گون را بیان کنند که در کجا بوده و در چه کشور و ولایتی قرار داشته است ولی من (ارزگانی) از روی قرائن دریافتیم که ارگنه گون همین ارزگون فعلی است. (انتهای)

در افسانه های مغلی آمده است که قیان خان بن ایلخان با پسر عمویــــش نکوزخان همراه زنان و فرزندان شان بعد از نجات از اسارت تا تاران یورت اطمی را رها نموده بسوی سرزمین ناشناخته ای مهاجرت کردند. آنان در این سفر به کوهی رسیدند که باریکراهی داشت و از آن راه عبور نموده به وسط کوهها و جنگلها رسیدند، در آنجا جلگه ای یافتند که رودهای پر آب و چشمه های فراوان داشت. آنان در زمستان از گوشت رمه های خود (گوشت قدید) و در بهار از شیر آنها تغذیه می کردند. و نام آن منطقه را ارگنه قون گذاشتند. ارگنه بمعنای کمرکوه و قون بمعنای صحرای سرسبز در بعضی منابع ارگنه قان بمعنی دروازه خونین آمده است. آنان در آنجا ماندند و فرزندان زیاد آوردند. فرزندان قیان را قیات و فرزندان نکوز را نکوزلی یا دورلقان می گفتند. قیات به معنی سیل و چشمه زاری که از کوه جاری شود می باشد، زیرا که فرزندان ایلخان مانند سیل روان می شدند و جمعیت کثیری را تشکیل میدادند.

در سرزمین ارگنه قون معدن آهن وجود داشت مغلان به فرمان یکنفر آهنگر خویش زغال و هیزم جمع آوری کرده سنگ آهن را ذوب کردند و پیلای آهنی ساختند (۲)
 رشیدالدین فضل الله نیز در چند موضع از کتابش از مهاجرت مغلان در زمان های دور در منطقه ای بنام ارگنه قون یاد کرده است. از جمله می نویسد: غوزخان پسر مغلان بخاطر آنکه بخدای یکتا ایمان داشت با بنی اعمام خود مخالف شد و به سرزمین ارگنه قون رفت. و در آنجا دارای اولاد زیاد شد، که فرزندان او را قیات گویند.

(۱) - ر.ک. افغان نامه ج ۱ ص ۱۲۵ به نقل از تیتلر

(۲) - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۲۹۱ - ۲۹۲.

جالب آنکه اغوزخان به ایران نیز سفر کرده است. چنانچه می نویسد بعد از ۱۷ سال اغوزخان به ایران زمین آمد و آن ممالک را مسخر کرد. و بعد از سالها به ولایت خود بازگشت. (۱) پس این ارگنه قون با یدجایی با شد نزدیک ایران.

در جای دیگری نویسد: چون اغوزخان از ولایت غورغورستان به یورت قدیم خود مراجعت کرد در راه به کوه بزرگی رسید و برف عظیم بارید. و چند خوار مغلی به سبب آن بارتندگی از همراهی با او تغلف کردند و با اغوزخان بسوی یورت اصلی (مغستان) بازنگشتند. و در ارگنه قون ماندگار شدند. اغوزخان آن چند خوار متخلف را "قارلوق" نام نهاد یعنی خداوند برف. و تمام اقوام قارلوق از نسل همان جماعت پیدا شدند. (۲)

در جای دیگری نویسد: تمام مغلان از نسل همان دوشخساندکه به ارگنه قون رفته اند و اغوزخان پسر فراخان پسر دیب با قوی پسر بولنجه خان (النج - خان) پسر یافت پسر نوح علیه السلام است، و از نسل او ۲۴ قوم مغل به وجود آمد. اغوزخان چون متحد و با بنی اعمام خود مخالفت کرد و تمام اقوامی که با اغوزخان موافقت کردند بنام "اویغور" نامیده شدند زیرا که اویغور بمعنای بهم پیوستن و متحد شدن و مدد کردن است. (۳)

این داستان هر چند رنگ افسانه دارد اما تا حدودی بیا نگرین حقیقت است که مغلان از زمانهای دور به یک سرزمین ناشناخته مهاجرت کرده اند. قرائن و علامات که برای آن سرزمین ذکر شده تمام با ارزگان تطبیق می کند. زیرا ارزگان جلگه ایست دارای رودخانه ها و چشمه سارها و در گذشته کوهها آن دارای جنگل نیز بوده. شکار فراوان داشته و سرزمین سرسبز بوده است. سرزمین برف خیز همان مناطق سردسیر هزارهجات و دامنه های کوه با با و هندوکش بوده است. و باریکه راه نیز دو همان دره های عمیق میان سلسله جبال با با و هندوکش باید باشد. قوم قارلوق یکی از اقوام هزاره است که هم اکنون در منطقه شیخعلی یعنی در میان سلسله جبال هندوکش و با با زندگی می کنند.

اسامی طوایف هزاره پیش از چنگیز

روشن ترین دلیل مبنی بر سوابق تاریخی هزاره ها آنست که نام بسیاری از قبایل هزاره قبیل از ظهور چنگیزخان در تاریخ ذکر شده است که در مرکز افغانستان امروزی زندگی می کرده اند و هم اکنون همان طوایف در هزارهجات وجود دارند و ملت هزاره را تشکیل می دهند.

از آنجا که هزاره ها تا قرن هفتم هجری تحت نام واحدی در دنیا مده بودند و کلمه هزاره بر همه ساکنین غور قدیم علم نه شده بود، مورخین و جغرافیا نگاران آنان را بنام های: ترک، تاتار، ترکمن، زاولی، بربری، خلج، خلخ، قزلق، چگل، لاجین و یا بنامهای قبایل فرعی شان یاد کرده اند. اوصافی را که برای این قبایل ذکر نموده اند مویموبه هزاره های امروزی تطبیق می کند.

این که مورخین ساکنین قدیم غور را ترک یا دگر کرده بخاطر آنست که این مردم لباس، عادات، اخلاق و قیافه ترکانه داشتند، و زبان شان نیز در گذشته های بسیار دور شاید هزاروپانصدسال قبل ترکی یا مغلی بوده است.

درباره تاتارها قبلاً "مطالعی بیان شد و گفتیم که مورخین مسلمان با نام مغل آشنا نبودند اما با اقوام و طوایف مغلی نژاد آنان جمله تاتارها آشنائی داشتند. وهم اکنون یکی از اقوام پرجمعیت هزاره بنام هزاره تاتاریا می - شوند که در بین هزارهجات و ترکستان در مناطق دشت سفید و غیره سکونت دارند و به زبان فارسی و گویش هزاره ای صحبت می کنند. با اینکه سنی مذهبند اما تمام خصوصیات اخلاقی و ملی و فرهنگی و عادات و رسوم هزاره ای خود را حفظ کرده اند.

در منطقه شیخعلی قومی بنام "قلخ" (قرق) زندگی میکنند و یکی از چهار طایفه بزرگ شیخعلی به حساب می آید. و با ترکمن ها پیوند قومی دارند. و قبلاً بعضی رسایانم که بنا بگفته بعضی از منابع، سلاطین غزنوی از ترکان قرق بودند. و قرق ها شاخه ای از قبایل اویشوریه حساب می آمدند. ترکمن ها که از قرن پنجم هجری در ایران و افغانستان موفق به تشکیل سلسله های سلطنتی شدند نیز یکی از قبایل اغوز شرقی بودند و جز اتحادیه قبایل اویشور بحساب می آمدند و اموزیکی از اقوام پرجمعیت و قدرتمند هزاره بنام هزاره ترکمن یادمی شوند که در شمال شرق هزارهجات زندگی میکنند. دارای زبان فارسی و مذهب شیعی می باشند و از نگاه حفظ اخلاق و عادات و رسوم هزاره گی یکی از اصیل ترین اقوام هزاره شمرده می شوند.

قوم طولون یکی از اقوام معروف دایمیردا دبهسوداست. که دارای شاخه های فرعی بسیاری باشد. این نام در قرن سوم هجری با ظهور بنی طولون در تاریخ ذکر شده است. سلسله طولونیه که از ۲۵۴ تا ۲۹۲ هجری در مروشام حکومت کردند اصلتاً " از ترکستان و از شاخه ترکمنهای اغوز شرقی بودند. آیا طولونیا ن مصر با طوایف طولون دایمیرداد از یک قوم و نژاد سرچشمه گرفته است؟ برای من معلوم نیست. اما میدانم که نام طولون چه در ترکستان و چه در مرو و ترکستان افغانستان سابقه طولانی دارد.

در ذیل نام ابو خالد کابلی عرض شده که احتمالاً " او از قوم کنگردا دایمیرداد بوده است. ذکر این نکته را لازم میدانم که دایمیرداد تا قرن ۱۲ هجری شامل منطقه وسیعی می شد. یعنی تمام مناطق وردک، میدان، نرخ، ارغنده، جلریز و تکانه جزء دایمیرداد بودند و ساکنین آن هزاره بود. بسیاری از مناطق وردک به همان نام سابقه شان یاد می شود، مانند: جلگه میرو، تول اخشه، سیدآباد، شیخ آباد، جغتو، چنگه، گوده، قلخ، شاه قلندر و غیره. نرخ - میدان از اسم یکی از طوایف دایمیرداد گرفته شده است. قوم نرخ بعد از خروج شان از نرخ میدان فعلاً در پایین تولخشه دایمیرداد سکونت گزیده اند. ارغنده به شهادت " توزک جهانگیری " مسکن هزاره ها بود. بعضی از طوایف دایمیرداد که در حومه کابل ماندگار شده اند بنام هزاره گدی یاد می شوند. بنا بر این دایمیرداد در گذشته با کابل وصل بوده است پس طبیعی خواهد بود که ابو خالد خود را با کابل نسبت دهد. قوم کنگرشاخه ای از قوم چورچی (chavarchi) دایمیرداد می - باشد.

یکی از اقوام قدیم هزاره قوم " چگل " است که امروزه تعدادی از آنها در ناوه میش و کلا " در غرب هزاره جات زندگی میکنند. اقوام چگل در گذشته بسیار معروف بودند. مرکز اصلی آنها در ترکستان بود. اما تعداد قابل توجهی از آنان در نواحی شمال قندهار زندگی میکردند. چگلها به خاطر داشتن چشمان بادامی مورد مدح و ثنای عده ای از شعرا قرار گرفته اند.

سعدی گوید: محقق همان بیند آندرا بل

که درخو برویان چین و چگل

اسدی طوسی گوید: ز ترک چگل خواست چینی کمان

به جم گفت کای نامور پهلوان

منوچهری متوفی ۴۳۲ گوید: بی دلگان جان و روان باختند با ترکان چگل و قند^{ها} از آنجا که چگل ها دارای چشمان بادامی بودند این مسئله روشن میشود که اصالت مغلی داشته و هزاره بوده اند. در شعر منوچهری کاملاً آشکار است که منظور از چگل های قندهاری است. در حدود العالم درباره چگلان گوید: اصل چگل از خلخ است با جمعیت بسیار، از شرق و جنوب به حدود خلخ و از غرب به حدود غش و از شمال به ناحیت خیرخیز (قرقیز) متصل است. و مردمان آن به تیراندازی و زیبای مشهورند. (۱)

طرخان یا ترخان

ترخان قومی بود در هزاره جات. کلمه ترخان ترکی مغلی است و لقبی است که خاقان ترک و تاتار به سرداران سپاه و شخمیت های مهم عطا میکرد. و دارنده این لقب از امتیازاتی برخوردار بود.

در مدار اسلام قومی بنام طرخان در بامیان و غور زندگی میکردند اولین شخص مشهور از این خاندان " نیزک طرخان " بادغیسی است که در مقابل سپاه عرب ایستادگی کرد تا کشته شد. در سنه ۱۱۹ هجری اسد بن عبدالله ثرمانده سپاه عرب مصعب بن عمر خزاعی را برای جنگ با بدر طرخان بامیانی درختل (ختلان) فرستاد. بدر طرخان که یارای مقابله نداشت پیغام فرستاد که حاضر است صد هزار درهم (در بعضی منابع یک میلیون درهم آمده) بعنوان باج و خراج بپردازد اما اسد او را ب حال خویش گذارد. اسد نه پذیرفت و گفت تو بیگانه اهل بامیان بودی که به این سرزمین آمدی اکنون با دست خالی باید از ختلان بیرون شوی همچنانکه آمده بودی. بدر طرخان جواب فرستاد که تو هم باده شن برده و چهار اشتر به خراسان آمدی اگر اکنون بیرون روی با پانصد بار شتر مال خواهی رفت. من جوان بودم که داخل ختل شدم اکنون جوانی مرا بمن بازده و هر چه می خواهی بستان. اسد خشمگین شد و او را در همین سال بکشت خانواده بدر طرخان به چین

پناه بردند. (۱) در اوایل قرن دهم هجری دو خانواده را می بینیم که هزارهجات حکومت می کنند یکی سلطنت را در دست دارد دیگری وزارت را، خانواده ارغون حکومت تمام هزارهجات، کابل، قندهار، فراه و زمین داوود را اختیار داشت. وزارت این خاندان در دست قبیله ترخان بود. بعد این دو خانواده متفقاً "از هزارهجات بطرف سندها جرت کردند و در آنجا مارتی تشکیل دادند. در آخر مارت سند یکسره بدست عیسیخان ترخانی افتاد. (۲) در نام بعضی از اقوام هزاره تا حدود صدسال پیش کلمه "تارخان" وجود داشت. از جمله در نسب نامه وحیدی فولادیان کلمه "تارخان" چشم می خورد که همان "ترخان" است. (۳)

هزاره لاجپین

لاچپین کلمه ترکی است بمعنی شاهین سفید و بازشکاری. (۴) هزاره لاجپین قبیله ای بودند که در اطراف بلخ و بلخاب و سنگ چارک سکونت داشتند و در سال ۶۱۸ هجری از وحشت و هراس چنگیزخان از نواحی بلخ فراری شده از راه غوربند و کابل به هندوستان مهاجرت کردند اما هشتصد مرد از هزاره های لاجپین در رکاب سلطان جلال الدین منکبرنی پیوسته علیه سیاهیان چنگیزخان جنگیدند و به فتوحاتسی همنایل آمدند. رئیس هزاره های لاجپین امیر سیف الدین محمود بود. او بعداً "در پتیا له از مضافات دهلی مسکن گزید و دختر عماد الملک را به ازدواج خود در آورد و امیر خسرو دهلوی در سال ۶۵۱ از این پدر و مادر دنیا آمد.

دولت شاه سمرقندی می نویسد: در آن هنگام (زمان حمله چنگیز) هزاره لاجپین که امیر خسرو دهلوی از آن مردم است از آب خیز بلخ (بلخاب) از لشکر مغل رمیده بودند هشتصد مرد دیگر بر سلطان جلال الدین منکبرنی جمع شده قلعه کوکس بال را فتح کردند. (۵)

قاسم هندو شاه فرشته می نویسد: امیر سیف الدین محمود از امیرزاده های هزاره بلخ است که در قریب حمله چنگیزخان به هندوستان آمد. (۶) در تذکره میخانه می نویسد: پدر امیر خسرو از هزاره لاجپین است که با جمعی از خویشان و دوستان خود در سان و چارک (سنگ چارک فعلی) در نواحی بلخ مقام کردند و از آنجا کوچ نموده به غوربند آمدند و از آنجا از ترس چنگیزخان با جمع کشیری از قبیله خود بسوی هندوستان فرار کردند. (۷)

(۱) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۸ ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و تاریخ طبری ذیل حوادث سال ۱۱۹ ج ۵ ص ۴۶۳ و به تاریخ طبری ج ۹ ص ۱۳۵ - ۱۳۶ چاپ مصر ۱۹۶۶ م و تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۸۵.

(۲) - نگاه کنید به ترخان نامه نوشته سید میر محمد تنوی

(۳) - کشف النجب ج ۲ ص ۹۸

(۴) - مقایسه اللغتين ص ۸۰ و لغت نامه ذیل کلمه لاجپین

(۵) - تذکره دولت شاه سمرقندی ص ۱۶۱

(۶) - تاریخ فرشته مقاله ۱۲ ص ۴۰۲ و ۷۵۴.

(۷) - تذکره میخانه در شرح حال امیر خسرو دهلوی

امین احمد رازی می نویسد: پدرا میر خسرو امیر لاجپن از هزاره بلخ بود که در غائله مغل به هندوستان گریخت. (۱)

قبیله لاجپن از زمانهای بسیار قدیم در افغانستان بوده اند فردوسی چندجا از قبیله لاجپن نام برده از جمله گوید:

هزاران سواران ایران گروه ز لاجپن دلیران ابرگردکوه
در جای دیگری گوید:

من ایدر بمانم نیابم بر راه نیابم به افغان و لاجپن سپاه
در جای دیگر گوید:

چنین گفت دهقان دانش پژوه مرابین داستان را ز پنین گروه
که نزدیک زابل به سه روز راه یکی کوه بدر کشیده به ماه
به یک سوی او پشت خرگاه بود دگر دشت زی هندوان راه بود
نشسته در آن دشت بسیار کوچ ز افغان و لاجپن و کرد و بلوچ

افغان و بلوچ معلوم است اما قوم لاجپن در کنار جوار افغان و بلوچ
غیر از مردم هزاره کدام قوم می تواند باشد.

در این شعرا ظایفه "کرد" نیز یاد شده در حالیکه امروز در افغانستان کرد وجود ندارد. من احتمال میدهم که مراد از آن ظایفه کفص یا قفص و یا کوچ باشد که در تاریخ همواره با نام بلوچ یکجا ذکر شده است گویا با بلوچها همسایه بوده اند.

ایرج افشار سیستانی به نقل قول از مردوخ کردستانی می نویسد که اقوام
براهویی اما لقا کرده ستند. (۲) پس احتمال دارد که منظور از کرد در شعر فردوسی قوم
براهویی باشد. از تاریخ نامه هرات چنین بدست می آید که تا ۶۵۰ هجری در
مستطک قوم کرد زندگی میکردند. (۳) منظور از "زابل" در شعر فردوسی هزاره جات
باید باشد نه زابل ایران زیرا که در زابل ایران چنین کوه مرتفعی وجود
ندارد.

قوم زابلی

زاولیهایی از اقوام پر جمعیت و دارای شاخه های فرعی بسیار بودند و از
حدود تخارستان تا جنوب غزنی و ولایت فعلی زابل افغانستان را در اختیار داشتند
و هزاره جات به خاطر نام آنها زاولستان یا دمی شده امروزه دایره آن محدود
شده و فقط به یک ولایت اطلاق می شود در گذشته تمام مردم هزاره بنام زاولی
یاد می شدند. اما بعدها این نام تحت الشعاع نام هزاره قرار گرفت. امروزه سنده
اندکی از اقوام زاولی در جاغوری و مالستان و بعضا در ارزگان
زندگی میکنند. اکثر زاولیه در زمان عبدالرحمان نابود شدند و از بین رفتند.
زاولیه بيشک زردپوست و مغلی بودند.

(۱) - هفت اقلیم ج ۱ ص ۳۵۸

(۲) - ایل ها ، چادر نشینان و طوایف و عشایر ایران ج ۲ ص ۷۶۵ - ۷۷۰

(۳) - تاریخ نامه هرات ص ۱۹۸ - ۲۰۰

درباره خلج قدری مفصلتر بحث خواهیم نمود آنهم بدانجهت که مورخین معاصر افغانی تعدداً " با دلایل پوچ و تحلیل های نادرست و پراز پیچ و خم ، خلج ها را غلجایی و سپس پشتوزبان درست کرده اند .

آنچه از گفته اکثریت مورخین اسلامی و غیر اسلامی بدست می آید این است که در گذشته در کوهستان غورتا حدود کابل و از غرب تا نواحی سیستان و فراه اقوامی زندگی میکردند که بیشترشان بنام خلج و خلخ یا دمی شدند . و البته خلج و خلخ در ترکستان نیز قوم پرجمعیتی بودند .

ابن خردادبه (۲۳۳ هـ) گوید : از ناحیه طراز تا نوشجان (نوشکان) پایین سه فرسخ است و از آنجا تا کمری با سه دوفرسخ و کمری با سه همان جرمیه (گرمسیر) است که قشلاق قوم خرلخ (خلخ) میباشد و نزدیک آن مراتع زمستانی خلج ها است . (۱) ابن خردادبه علاوه می نماید که پادشاهان کوچک ترک را طرخان و نیزک و خورکین و نمرون و غوزک و فورک گویند . (۲)

بعضی از مورخین میان خلج و خلخ فرق گذاشته و این دو قوم را یکی دانسته اند در صورتی که از گفته ابن خردادبه ، به وضوح پیداست که خلج و خلخ (خرلخ) دو قوم جدا هستند که همجوار همسایه یکدیگر بودند و مراعاتشان نزدیک هم بوده است . مقدسی گوید : سیستان بدست آل عمرو بن لیث و غرجستان بدست شار غرجستان و جوزجان بدست آل فریغون و غزنین و یست بدست اترک میباشد . (۳)

ابو عبدالله محمد خوارزمی در کتابش که آنرا در بین سالهای ۳۶۳ و ۳۸۱ نوشته می گوید : هیاطله (یفتلیها) نام گروهی از مردم قدرتمند است که مالک سرزمینهای تخارستان بوده اند و ترکهای خلج و گنجینه باقی مانده آنها است (۴) ابواسحاق اصطخری می نویسد : زمین داورنا حیاتی است و قصبه آن نسل (درتل) و درغش است برکنار هیرمند و یغنین و خلج و کابل و غور سردسیر است . خلج قومی ترکان بودند و در قدیم به این زمین افتادند و میان هندوستان و نواحی سیستان اقامتگاه ساختند و مردمی اندر شکل وزی و جامه ترکان و به زبان ترکی گویند . (۵) ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی در کتابش که آنرا در حدود ۳۳۷ هـ به اتمام رسانده است گوید در بعضی نواحی یغنین و خلج و کابل و غور گروهی مسلمان و مردمی مسالمتجوی اند و این نواحی سردسیر است . خلج صنفی از ترکانند که در روزگار قدیم به سرزمین میان هندوستان و سیستان در پشت غور آمدند . و مردمی اند اما حب نعمت و برخفت ترکان ، لباس چون ایشان دارند . (۶)

زمین داوردقرون وسطی حاصلخیز و پرجمعیت بود و شهرکهای بی بنام "درتل" ،

(۱) و (۲) - مسالک و معالک ص ۲۸ و ۴۰ چاپ لیدن ۱۳۰۶ هـ

(۳) - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۳۳۸ .

(۴) - ترجمه مفاتیح العلوم ص ۱۱۴ .

(۵) - ترجمه مسالک و معالک اصطخری ، ذیل سیستان و توابع آن ص ۱۹۶

(۶) - ترجمه صورة الارض ص ۱۵۵ .

" درغش " ، " بغنین " داشت و دارای قریه‌های بسیار بود. درتل بزرگترین شهر زمین داور ، جلوکوهستان غوردراجل هیرمنددرسه‌منزلی بالای بست قرار داشت . درکنار هیرمند و در همان ساحلی که درتل واقع بود بفاصله یک منزل بالاتراز آن شهر درغش قرار داشت . ولی بغنین دریک منزلی با ختدر درتل دریلادی که فیابیل ترک معروف به " بشلنگ " مسکن داشتند واقع بود . درمیان این قبایل قبیلله خلج نیز ساکن بودند . ولی خلج‌ها از آن‌پس به سمت با خترمها جرت کردند . (۱)

خلج نام یکی از قبایل ترک می باشد . خلج‌ها در قرن چهارم در قسمت جنوبی افغانستان بین سیستان و هند می زیستند . خلج یا خرلخ عده‌ای از طوایف ترک بودند که مسکن اصلی آنها حدود جبال " آلتای " بود . مقارن دوره بسط فتوحات اعراب در ترکستان ، خلج‌ها بر ضد چینیه‌ها شوریدند . (۲)

فخرالدین مبارکشا در ضمن شرح حال ملک قطب الدین ایبک خلج و خرلخ را جزء ترکان به حساب می آورد . و نیز می نویسد که لسگریان قطب الدین ایبک مرکب از ترک غوری و خراسانی و خلجی و هندی می باشند . (۳) غزنین شغری است میان ترکان و هندیان و اهل خراسان . (۴)

مولف حدود العالم که خود از مردم افغانستان است و قهرا " مردم این کشور را خوب می شناخته‌گوید : و آن در غزنین و حدود این شهرکها که یاد کردیم جای ترکان خلج است و این ترکان خلج نیز آن در حدود بلخ و تخاروبست و کوزکانان بسیارند (۵) یا قوت حموی می نویسد : الخلج صنف من الاتراک و عوافی قدیم الزمان الی ارض کابل التی بین الهند و نوأحی سیستان فی ظهرا لغور و هم صاحب نعم علی خلق الاتراک و زیهم و لباسهم . (۶)

خلج‌ها یکی از قبایل ترک می‌باشند که در گذشته‌های دور در سرزمین کابل میانه هند و اطراف سیستان تا پشت غور مسکن گزیده‌اند و دارای مویشی و گله‌های دام هستند با خلق و عادات و رسوم ترکان و لباس ترکانه دارند . عبد الله الیکری الاندلس متوفی ۴۸۷ هـ می نویسد کابل مدینه معروفه فی بلاد الشرک و قال حسان بن حنظله الطائی و کان قدا عطی فرسه کسری لقا قام به فرسه اذهمه بهرام شوبین (چوبین) : بذلت له ظهرا لضییب و قد بدت - مؤمة من خیل ترک و کابل

بنابر این در زمان بهرام چوبین کابل مسکن ترکان بوده است . (۷) محمد نجیب بکران که در حدود ۶۰۰ هجری میزیسته می نویسد : خلج قومی اند از ترکان از حدود خلج به حدود زابلستان افتادند و در نوأحی غزنی صحرا بی است آنجا مقام

(۱) - جغرافیای سرزمین های خلافت شرق ص ۳۷۰

(۲) - دائره المعارف فارسی ج ۱ ذیل اسم خلج و خلخ ص ۹۰۷-۹۰۸

(۳) - ر . ک . آداب الحرب و الشجاعة نوشته مبارکشا

(۴) - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۳۶۰

(۵) - حدود العالم من المشرق الی المغرب ص ۱۰۴

(۶) - المعجم البلدان ج ۴ ذیل کلمه کابل

(۷) - المعجم ما استعجم من اسماء البلاد ذیل نام کابل .

کردند. (۱) "تخارستان ناحیتی است نعمت او بیشتر از کوه است و آن در صحراهای
وی جای ترکان خلج (خلج) می باشد و از این ناحیت اسب خیزد و گوسفند و غله
بسیار و میوه های گوناگون. (۲)

عبدالحی گردیزی که خود اهل افغانستان است و همسایه غزنی: خلج را ترک
دانسته (۳) بومحمد بدیع بلخی و کسای مروزی با عده دیگری از شعراء افغانستان
که از نزدیک با ترکان خلج آشنا بوده اند به مناسبت های از خلج ها نام برده و آنان
را ترک دانسته و قیافه ترکانه آنان را در شعر خود بیان داشته اند.
هندو شاه گوید:

ترک بن یافت را یا زده پسر بود یکی از آن جمله خلج نام داشت و فرزندان
او را خلجی گویند. فرشته سپس می افزاید بسیاری از امرای امیر سبکتکین
و سلطان محمود غزنوی خلج بودند. (۴)

ابن اشیر هرگاه در تاریخ خود از ساکنین مرکزی افغانستان یاد کرده است
به ترک بودن مردم آن سامان تصریح نموده است. او درباره سیستان می نویسد:
مسلمانان در ۲۱ هجری به سیستان حمله بردند و سیستان را پیش از آن با اهالی
قندهار همواره در نبرد بودند همچنین با ترکها که در مرز دور بودند. و ملل دیگری که
بسیار بودند ما بین سند و بلخ. (۵)

ابن خلکان (۶۰۸ - ۶۸۱ هـ) در شرح حال یعقوب لیث می نویسد: در حدود
سیستان قبیله ای از ترک سکونت داشتند که پادشاه آن رتبیل بود.

ابونصر عتبی که مدتی در خدمت امیر سبکتکین بوده است و با مردم غزنی و حوالی
آن آشنایی داشته می نویسد: در جنگی که میان ایلک خان پادشاه ترکستان
و سلطان محمود غزنوی در حدود میان بلخ و بامیان رخ داد و سلطان محمود در آن
جنگ پیروز شد. سلطان از ترکان خلج جمعی انبوه و لشکر بشکوه فراهم آورده بود (۶)
با زگوید: سلطان محمود در لشکرکشی علیه ایلک خان از اصناف ترک و خلج
و هندو افغانی و حشم غلشگر فراوان جمع آورد و بر چهار فرسنگی بلخ به پل
مرخیان به موضع عریض فرود آمد. (۷)

طبق گفته منهاج السراج: تا سال ۶۱۷ هـ جمعیت کثیری از ترکان خلج و
ترکان غز در حدود غزنی سکونت داشتند و در این سال گروه گشیری از ترکان خلج
و ترکان غز به رکاب سلطان جلال الدین منکبرنی پیوسته علیه لشکریان چنگیز خان
جنگیدند. وقتی جلال الدین به غزنه آمد مردم به وصول او مستبشر شدند چون مردم

(۱) جهان نامه ص ۷۳ چاپ عکسی مسکو

(۲) حدود العالم ذیل نام تخارستان

(۳) زین الاخبار گردیزی

(۴) تاریخ فرشته ج ۱ مقاله دوم ص ۸۸ چاپ هند

(۵) ترجمه کابل ابن اشیر ج ۳ ص ۱۹۹ و ج ۷ ص ۵۴

(۶) (۷) - ترجمه تاریخ یمینی ص ۲۸۲ و ۲۸۵

روژه دار به هلال عید فطر و یا قحط زده به نزول باران و سیف الدین بفراق الخلیج که لشکریان خلیج قوم او بودند به خدمت جلال الدین متصل شدوا عظم ملک صاحب بلخ و مظفر ملک صاحب افغانیا و حسن قراق (قرق) اینها در رکاب جلال الدین درآمدند. (۱)

غبار می نویسد: در وقت حمله چنگیز خان به افغانستان نوحاندا را میسر خلیجیان که شش هزار خاندان را طاعت او بوجزه مذافعین بود که علیه سپاه چنگیز می جنگیدند. (۲) ابن بطوطه وقتی از کابل بسوی لاهور میفرشته در سفرنامه اش می نویسد: از کابل به گرماش رفتم که قلعه ایست بین دو کوه و افغانها در آنجا برهزنی می پردازند. روز دیگر شاهان در شهنشاه رکه آخری آبادی ترکها است منزل کردیم و بعد بسوی پنجاب رفتیم و این در محرم ۷۳۴ بود. (۳) تعدادی از قبایل خلیج در ایران رفته و نقاط مختلف ایران سکونت اختیار کرده اند و به زبان ترکی و در بعضی مناطق به فارسی سخن گویند. و با آریاییها زاد و ولد نموده اغلب دورگه شده اند. خلیجستان نام منطقه ایست در ۱۲ فرسنگی جنوب غربی قم در منطقه کوهستانی با ۷۰ پارچه ده و ۱۰ هزار نفر جمعیت. خلیجهای آنجا به زبان ترکی صحبت می کنند. اما ترکی شان با ترکی آذربایجانی و ترکی خراسانی اختلافاتی فاحشی دارد. مثلاً " به برادر لالا و به مادر ننه و به کوسفندایله خسی و به گاه و سفر گویند. واژه های مغلی در لغات شان فراوان یافت می شود.

اکثر مستشرقین خلیج ها را ترک و از بازماندگان یفتلی ها ذکر کرده اند. مارکوارت گوید: خلیج در منابع شامی حدود ۵۵۴ میلادی بنام (Khwlas) یاد شده است.

پرفیسور ولیدی طوغان استاد دانشگاه استانبول ترکیه درباره هیاطله و ترکستان خلیج مقاله محققانه ای نوشته است که من خلاصه آن را در اینجا می آورم.

" هیتل یا هبتل نام دو قبیله است چنانکه در آثار محمد کا تب خوارزمی و اسماعیل جوهری و فارابی آمده است و تخارستان سرزمین شان بود. قبیله خلیج و خلیج از بقایای هیاطله می باشند. نام خلیج در آثار ترکی به شکل قرق و در آثار ایرانی به شکل خلیج آمده است. منابع چینی تخارستان کوچک را ایالت خلیج خوانده است. الهیاطله جیل من الناس کانت لهم شوکه و کان لهم بلاد طخیرستان و اتراک خلیج و خنجینه (گنجینه) من بقایا هم " قبایل دیگری که در زمره هیاطله به شمار می آیند عبارتند از: کیمچی، غور، خلیج، ایللاق، قون، یماک، ارغو، و یغنی، نیرومندترین این اقوام همان قبیله خلیج بوده است. هیوان تسانگ که از سرزمین هیاطله دیدار کرده است نام ساکنان تخارستان بزرگ را به صورت هیما تالا LA-TA-MA-PA نوشته است. و به چینی آنرا مردم دامنه کوههای برفدار ترجمه کرده است. این معنا روشنتر آنست که هیما تالا همان قرق بوده زیرا در ترکی قار بمعنی برف و لقا بمعنی

(۱) - سیرت جلال الدین ص ۳۳ به نقل از طبقات ناصری ج ۲

(۲) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۲۳

(۳) - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱.

پسوند بست که معنی داشتن را به اسم ملحق به خود می افزاید. خرخ ها از سوی غرب تا شیراز و از شرق تا مرز چین و از جنوب تا هندوستان و از شمال تا کوه های آلتای پراکنده بودند. این دو قبیله (خلج و خلخ) پس از گرویدن به اسلام در ترویج اسلام کوشش فراوان به کار بستند. و هر دو طایفه در هرات رنج زابلستان ، غزنی ، تخارستان و بلخ تسلط داشتند. سلاطین چغانیان نیز از ترکان هفتالی بودند. بطوری که از کتیبه سفدی که به دستور توران تاش فرمان روائ چغانیان و نماینده او " بورجاق " در سمرقند که بر دیوار سرای حکمران سغد کنده شده و در سال ۱۹۶۵ م هنگام حفاری خرابه های افراسیاب سمرقندی بدست آمد، برمی آید که نسبت سلاطین چغانیان به قبیله " قون " از قبایل هفتالی می پیوندد. ابن حوقل و طبری و برخی دیگر از مؤلفان از طایفه خلج غیر مسلمانی که در اطراف کابل سکونت داشته اند به عنوان التشرک الکابلی یاد می کنند. حسن صفانی (چغانی) در تاریخ غزنه چهار مصرع شعر به زبان خلجی ذکر می کند که این اشعار در باره محاربه اهل کابل و غزنین در مقابل مسلمانان می باشد. در این اشعار سراینده آن که شاه کابل است پاره ای کلمات ترکی بکار برده است. مانند: " بالام " و " اغلوم " از اینجا معلوم می گردد که زبان فرمان روائ کابل سراینده آن اشعار ترکی و یا لاقل فارسی متاثر از ترکی بوده است. صفانی خود این شعر را به زبان خلجی (لبان الخلیجه) خوانده است.

شرف الزمان مروزی از نه قبیله خرق یاد کرده است. بلاذری از آنان به عنوان اتراک و هیاطله نام برده است. مقدسی شانزده هزار قریه ترک نشین برمی شمارد. از سه قبیله خلج در ترکستان و ایلاقیان در تخارستان. بروایت گردیزی در اردوی چغانیان ترکان خلج خدمت می کردند. عبدالکافی الزوزنی دو شعرا زهم روزگار خویش علی ابن محمد ایلاقی نقل کرده است که ظاهراً " اهل کابل بوده ، طبایع الحیوان مروزی می گوید یلاق یا ایلاق یا خرخ های دیگر از ترکستان به تخارستان آمده اند. در حکایات پیش از اسلام داستان ازدلاوری به نام " ایلاق " در جبال غور ذکر شده است که در زمهره میران و عیاران غور بوده است. ترکان ایلاق زبان فارسی را خوب میدانسته اند. عوفی از شاهان فارسی کوی ایلاق ترکشی " ایلاقی " را نام برده است ، خلیل ابن احمد در کتاب " العین " گوید. هیاطله و هیاطله نژادی از ترک و هند اند. (۱) مقاله پرفیسور ولیسدی طوغان در اینجا پایان یافت.

با این شواهد تاریخی دیگر جای انکار نمی ماند که در گذشته مرکز افغانستان، مسکن اقوام و قبایل ترک زبان و مغلی نژاد بوده و آنان به قبایل بسیار از جمله به دو قبیله بزرگ خلج و خلخ یا قرقلق تقسیم می شدند. و هر کدام آنها در داخل خود به قبایل کوچکتری تقسیم می شدند. و کلاً در اطراف تخارستان کابل ، غزنی ، غور ، قندهار ، بست تا سرحد سیستان سکونت داشتند. زندگی شان بیستراز نژاد دامداری و بیلاق و قسلاق تامین می شد. و با کشا و رزی نیز آشنا

بودند. قیافه ولباس و هیئت ترکانه داشتند. یعنی دماغ پهن، گونه‌های بر-
جسته، چشمان مورب و بادامی، زبان‌شان درابتدا ترکی و یا مغلی بوده است
اما به خاطر همجواری با فارسی‌زبانان هرات و سیستان به فارسی روی آورده‌اند
درحالی‌که واژه‌های بسیاری از ترکی و مغلی در زبان‌شان باقی مانده بود. و ایین
فارسی مخلوط با ترکی بنام لسان‌الخلجیه یا دمی شده است من تردیدی ندارم
که زبان خلجیه همین زبان فارسی هزاره‌ای می‌باشد که تاکنون واژه‌های ترکی
و مغلی فراوانی در آن یافت می‌شود. بنا براین مسلم می‌شود که خلج‌ها و خلج‌ها
از حیث نژاد مغلی بوده‌اند. و هم اکنون قبایل خلج در مغلیستان فعلی وجود
دارند و دارای اکثریت نیز می‌باشند بقسمی که زبان رسمی مغلیستان امروز زبان
مغلی بالهجه "خالخا" یعنی لهجه خلخی می‌باشد. ولادیمیرتسف مغل شناس
معروف گوید خلج‌ها قبیله بزرگ مغلی که اکثریت جمعیت جمهوری مغلیستان
را تشکیل می‌دهند.^(۱) و حتی شخص موصوف کتابی دارد درباره لهجه خلج‌های
مغلیستان بنام "دستور تطبیقی زبان ادبی مغل و زبان عامیانه خلج"
میرزا عبدالقادر که در شناخت اقوام ترک و مغل تخصص داشته است می‌نویسد
خلج از نژاد مغلیست و حتی وجه تسمیه آن را چنین بیان داشته است که یکی از سپاهیان
مغل که زنش وضع حمل کرده بود و از شرکت در سپاه بازمانده بود بنام خلج موسوم
شد و اولاد او به خلج شهرت یافتند زیرا که خلج در اصل قال آج است یعنی گرسنه
بمان^(۲) در افسانه‌های مردم هزاره گفته می‌شود که خلج و خلج‌دو برادرند که
اولاده خلج در مناطق غربی و گرمسیری هزاره‌جات زندگی میکردند و اولاده خلج
در مناطق سردسیر و مرکزی هزاره‌جات^(۳) هم اکنون قومی در دایمیردایب هسود
زندگی می‌کنند بنام "خلج" که همان خلج می‌باشد.

نقاشی‌ها و مجسمه‌های مکشوفه

در میان تعدد اندکی از نقاشی‌های بازمانده از دوران کهن بعضی از آنها
دارای چشمان مورب و بادامی و قیافه هزاره‌ای می‌باشد. همینطور در میان
مجسمه‌های مکشوفه از نقاط مختلف افغانستان مخصوصا مجسمه‌های مکشوفه از مناطق
مرکزی تعداد قابل توجهی از آنها با قیافه مغلی می‌باشند. وجود این نسوع
مجسمه‌ها و نقاشیها، خود دلیل بر آن است که مردمانی با آن چهره و قیافه را قدیم
الایام در این سرزمین زیست میکردند. تصویری که از سلطان علاءالدین خلجی
محمد شاه اول بجای مانده اگر سندیت داشته باشد. به قیافه مغلی شباهت دارد. این
تصویر را در کتاب حیات سید جمال الدین ص ۹۲ نوشته محمدا مین خوکیا نی چاپ
کابل نگاه کنید.

شریف ادیسی (۵۴۹ هـ) گوید: قندهار شهر بزرگ است و پرنفوس که مردم آن

(۱) - نظام اجتماعی مغول ص ۸ و ۶۳

(۲) - اویماق مغل ص ۱۱

(۳) - این افسانه را از زبان پیرمردی از اهالی لعل و سر جنگل شنیدم.

نسب نامه ها

عده ای از اقوام هزاره مخصوصاً خانواده های اشرافی دارای پشت نامه عریض و طویل قلمی هستند که متاسفانه در حال حاضر به نمونه های بیشتری دسترسی ندارم ، بجز از یک نمونه که آنرا جناب حجت الاسلام شیخ ناصر علی از قوم اوقسی جا غوری در اختیارم گذاشت ، و نسب نامه خودش میباشد . ایشان در باره انساب هزاره اطلاعات گرانبایی دارند و در سال ۱۹۶۸ م دو صفحه بزرگ درباره شجره اقوام هزاره به قطعهای ۷۵ × ۱۰۱ و ۵۱ × ۷۶ سانتیمتر به چاپ رسانده است .

نسب نامه او از این قرار است : ناصر علی ولد میر محمد ، ولد نیک محمد ، ولد ظفر اختیار ، ولد یار محمد ، ولد دوست محمد ، ولد ذال بیک ، ولد داله اختیار ، ولد نظر محمد ، ولد نیک محمد ، ولد توری اختیار ، ولد مسکه ، ولد بیان (بیان) ولد شکار ، ولد آته ، ولد مامه ، ولد علی ، ولد قولو ، ولد قلنی ، ولد بیخنی ، ولد جا غوری ، ولد میر کیشه ولد سواسکه ، ولد لاهور خان ، ولد میوه کاهی ، ولد تولی خان ، ولد عبدالعزیز خان ، ولد طاهر خان ، ولد سیلاسوس خان ، ولد میر خان ، ولد مقدم خان ، ولد قدرت خان ، ولد ممتاز ، ولد منصور ، ولد هجران خان ، ولد ایدو ، ولد حاجی محمود ، ولد حاجی ارقب ، ولد محب غازی ، ولد مدد غازی ، ولد مشعل خان غازی ، ولد یونس شهید (مدفون در قندهار) ولد توقوش غازی ، ولد هرنوق ، ولد رشید علمدار و رشید علمدار یکی از اولاد هزاره بوده است .

اگر بر این گونه پشت نامه ها اعتماد نکنیم ، دال بر قدمتهای زیاد می باشند . زیرا " علماء " نسب شناسی می گویند : بطور متوسط در هر قرن چهار نسل منقصر میگردد . " (۲) بنا بر این در نسب نامه فوق جمعا " ۴۵ نسل وجود دارد ، رشید علمدار تا سه نسل بعد از آن بایدد در حدود قرن دوم هجری زندگی میکرده اند . و مشعل خان غازی تا سه نسل بعد از خود در قرن سوم هجری و هکذا از آنجا که نام تعدادی از آنها عربی است و مخصوصاً " کلمات " حاجی " ، " شهید " ، و " غازی " در اسامی شان بکار رفته است پس مسلمان بودن آنها ثابت است ، و در کل نتیجه میگیریم که قرنهای قبل از آنکه نطفه چنگیز بسته شود اقوام هزاره مسلمان بوده و در مرکز افغانستان زندگی میکردند . بخصوص درباره " یونس شهید " قید شده است که قبرش در قندهار است . در بقیه نسب نامه های هزاره تاجایی که در ذهنم مانده است درست مثل نسب نامه فوق نامهای افراد به عربی ، فارسی و مغلی میباشد . نامهای مغلی در مرکز افغانستان قبل از اسلام نیز به فراوانی مشاهده میشود .

(۱) - نزهة المشتاق قسمت هفتم ص ۷۱ .

(۲) - زندگانی سردار کابل ص ۷۱ نوشته کیوان سمیعی چاپ تهران ۱۳۶۳ .

یک کتیبه از عصر هفتالیان زابلی که در ۴۲۵ م - آغاز شده از وزیرستان طرف شرقی افغانستان بدست آمده که علاوه بر خط سره داناگری، کلماتی به خط منگولی (مغلی) هم دارد. و از آن برآورد می توانیم که در دوره هفتالیان و هونان سپید مقارن ظهور اسلام نوعی خطوط منگولی را هم استعمال میکردند که این کتیبه اینک در موزه پشاور افتاده است. (۲)

بقول زایرچینی زبان و خط مردم غزنی با دیگر ولایات اختلاف داشته است (۳) با زهموگویدرسم الخط و الفبای مردم کابل و کاپیسا مانند ترکان بودولی زبان - شان ترکی نبود. (۴)

در کتیبه دره شالی ارزگان شمال قندهار (زاولستان) که در عصر میراکهولا پادشاه مشهور هفتالی حدود ۵۰۰ م نوشته شده اوخویش تن رادرتن زاول شاه بزرگ خوانده است. (۵)

در سنگ نبشته ارزگان کلمه "بگ" شاه " (BAG-O-SHA-O) خوانده می شود. (۶) بگ یا بیگ درتکی مغلی شخص بزرگ را گوید و بگ شاه مرکب از ترکی و فارسی بمعنی شاه بزرگ. بیگ در میان هزاره ها مخصوصا "درمیان مردم دایزنگی و دایکندی قدمت طولانی دارد و امروزه نیز به شخصیت های بزرگ و ثروت مند بیگ گفته می شود. و نام قدیم دایزنگی "بگلک" بوده است.

در شمال غربی غزنی در دامنه های غربی کوه بادآسیا نزدیک دریای هفت تاله جغتو در فاصله ۲۰ کیلومتری غزنی برکنار راه کاروانی درکوه "برگول" (برقول) بردو قطعه سنگ دونهشته به خط شکسته یونانی دیده می شود. که برخاسته از باستان شناسان چنین نظریه داده اند که اسم "جغتو" است و با همان "تاوچوچا" که هیوان تسانگ ذکر کرده است قابل تطبیق می باشد. بنا بر این احتمال دارد که جغتو در زمان تسلط یونانیان یعنی سیمدسال قبل از میلاد همین نام را داشته است و با این فرض نتیجه میگیریم که ساکنین آن از اقوام ارال تائی (ترک و مغل) بوده اند. سنگ نبشته دوم جغتو پنج سطر است که بر صخره بزرگی کنده شده است بعضی از خطوط آن محو شده و خوانده نمی شود اما آن قسمت که خوانده میشود، هلموت هومباخ (Humbach) و گوبل (Gobl) دوتن باستان شناس غربی آن را چنین خوانده اند:

BAKO (بکو، بکه)

۲ - که گه تی شا (چه غه تی شا) GOLOTLRO

۳ - پرو (فر) CARO (FA)rr

(۲) - و (۳) و (۴) و (۵) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۵ - ۷

(۶) - ر. ک. تحقیق نوین درباره کابل شاهان نوشته جیبی چاپ کابل ۱۳۴۸

مجموعه این چند کلمه چنین خوانده و معنی می شود " خداوندگار جغتوشا هپور ویماشاه بزرگ " .

توضیح : کلمه اول آن بکو یا بکه احتمالا همان کلمه بگ یا بیک ترکی است . کلمه دوم " که تی شا " احتمال دارد که جی غی تی شاه باشد یعنی شاه جغتوشا کلمه سوم " پور " به معنی فرزندان کنون استعمال می شود . بنا بر این حکمران این منطقه بنام جغتوشا پور یا د شده که احتمالا لقب او بوده و نیز احتمال دارد که این کلمه " فر " باشد که به معنی عظمت است . کلمه چهارم احتمالا نام حکمران بوده ، کلمه پنجم الخ خوانده می شود و الخ در ترکی به معنی بزرگ است . وعده ای از ترکمان باین نام یاد می شدند . هوماخ می نویسد که : استعمال کلمه الخ دلیل است براینکه این حکمران که کتیبه بدستور او در سنگ کنده شده است ترک بوده است . جغتو مرکب از جغه به معنی تاج و نیم تاج با پسوند مغلی " تو " به معنی داشتن مرکبتا " به معنی صاحب تاج است . پس با این حساب از پنج کلمه مذکور یک کلمه آن " ویماشا " ناشناخته کلمه " الخ " قطعا " ترکی ، " بکه " احتمالا ترکی " جغتو " قطعا مغلی " شاه پور " فارسی میباشد . واسم منطقه جغتو احتمالا از نام همان شاه یا شهزاده گرفته شده است .

به موجب یک کتیبه که از بغلان کشف شده است لقب یکی از خاقان آنجا " بکه پور " (فغفور) بوده است . فغفور از القابی است که ترکان و چینیان به پادشاهان خود میداده اند . در این جا نیز این احتمال است که کلمه سوم فغفور بوده باشد . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به " هفت کتیبه قدیم " نوشته عبدالحی حبیبی " .

یک کشف مهم

اخیرا " کتب زبان های دراویدی در شورای بچاپ رسیده است و نشان میدهد که واژه های دراویدی در زبان های ارال آلتایی (ترک و مغل) حتی آثاری از آن در زبان فنلاندی دیده می شود . (۱)

(۴)

وجود واژه های دراویدی در زبانهای ارال آلتایی با بالعکس این حقیقت را میرساند که روزی ، روزگاری ، دراویدی ها با اقوام ارال آلتایی همسایه و همجواری بوده اند . از آنطرف میدانیم که مسکن اصلی دراویدی ها شبه قاره هند بوده و بعد از ورود آریاییها به هند آنان در میان جنگل ها راند شده اند . و دیگر هرگز فرصت همجواری با اقوام ترک و مغل را نیافته اند . پس این همجواری که باعث انتقال واژه های زبان های شان به همدیگر شده است . کی و در کجا صورت گرفته است ؟

چاره ای نداریم جز اینکه به این حقیقت اقرار کنیم که قبل از ورود آریاییها به افغانستان ساکنین این سرزمین از اقوام ارال آلتایی بوده و با دراویدی های

هند همجوار و در ارتباط بوده اند. و در همان زمانها واژه هایی از زبان دراویدی در زبان های اقوام رال آلتایی انتقال یافته است. قبلاً "تذکره داده شد که مردم کره مالتا" مغلی نژادند. و زبان شان از زبان مغلی مشتق گردیده است. هال برت H.B. Hulbert مقایسه ای از لحاظ دستوری میان زبان کره ای و بعضی زبانهای دراویدی هندوستان انجام داده است، و معلوم شده که همانندی هایی میان این دو زبان وجود دارد. (۱) و چون اقوام دراویدی هیچ زمان با مردم کره همجوار و در ارتباط نبوده اند پس قرابت و همانندی زبان شان را چطور می شود توجیه کرد؟ یگانه راه حل این مسئله همانست که بعضی رسید. یعنی واژه های مغلی در زبان دراویدی فقط از طریق اقوام مغلی قدیم ساکن افغانستان انتقال یافته است. و زبان اقوام مغلی قدیم افغانستان قهرآب زبان کره ای ریشه مشترک داشته است.

تگین شاهان

تگین یا تکین ترکی مغلی است بمعنی: بنده، زیبا، شجاع، فرمانده لشکر، حاکم یک ولایت، در قدیم ترکان به امیرانی می گفتند که به حکمرانی ولایتی منصوب بوده اند.

محمود کاشغری (۴۶۶ هـ) دانشمند لغوی ترک گوید: تگین در اصل لغت بمعنی عبد و غلام است و کمشتگین غلامی را گویند که از زیبایی چهره ای چون سیم دارد. آلپ تگین بمعنی غلام چالاک، قتلخ تگین بنده سعادت مند. این کلمه بعداً "لقب فرزندان خاقانان گشت و همواره آن را با اسمای پرنده گان جارج و شکاری پیوست کردند مثل جغری تگین یعنی تگینی که بطش و چالاکي باز را دارد. و کج تگین بنده نیرومند بعداً این نام از موالی و غلامان، به آل افراسیاب نقل شد. (۲) و لقب شهزاده گان گردید. جمع تگین تگت است و اکا تگین بزرگان مردم و فرزندان کوچک شاهان را گویند. تگین به معنی فرمانده لشکر نیز استعمال شده است. فردوسی گوید: تگینان لشکر گزینان چین-برفتند بکسریه-وران زمین. تا صرخسرو که نسبت به ترکان تعصب شدید دارد گفته است:

هر چند منهار خلق بگرفتند امروز تگین و ایلک و بیغو

تگین، ایلک، بیغو، (جیغو) نویان، ترخان، اوتک، ازالقباپ ترکی مغلی است که به صاحب منصبان دولتی و افسران ارتش و شهزادگان و شخصیت های مهم ترک و مغل داده می شد. لقب تگین در بسیاری از اعلام ترکمنی آمده است. مانند: انوشتگین، بلکا تگین، خمارتگین، خورتگین، سبکتگین

(۱) - کلیات تاریخ ج ۱ ص ۱۸۴ - ۱۸۵.

(۲) - دیوان لغات الترک ج ۱ ص ۳۴۷ چاپ استانبول ۱۳۳۵ و تاریخ افغانستان

بعد از اسلام ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

ینال تگین ، وغیره . تگین شاهان اسم سلسله‌ای بود که در مرکز افغانستان در تخار ، قندوز ، کابل ، غزنه ، قندهار ، زمین‌داور ، و هزاره‌جات فرمان روایی داشتند . این سلسله بعد از سقوط یونانیان در مشرق به قدرت رسیدند و تا مقارن اسلام حکومت کردند . موس آن شخصی بنام برهاتگین بود و از نسل او در طول چند قرن ۶ نفر فرمان روایی کردند . مسکوکات آنها از زمین‌داور ، وادی هیرمند ، کابل و شمال هندوکش بدست آمده است . مورخین عرب از آنها بعنوان " تاج شاه " نام برده‌اند . تگین آباد (تگنا باد) از بلاد معروف کشور و نزدیک شهر قندهار بوده که باین خاندان منسوب است . حبیبی احتمال داده است که میان تگین شاهان و سبکتگین سرسلسله غزنوی قرابتی بوده باشد . در منابع چینی ذکری از آنان رفته است . ابوریحان بیرونی گوید : در کابل پادشاهان ترک حکم می‌راندند که اصل ایشان را از ثبت گویند و نخستین شاه این سلسله برهتکیس بوده است . (۱) اینکه تگین شاهان به اتراک تبتی شهرت یافته بودند بخاطر قیافه چینی مآبی آنها بوده است و اگر نه ترکان با مردم تبت قرابتی ندارند . زیرا زبان تبتی تک‌هجایی و زبان ترکی التصاقی است که با هم فاصله بسیار دارد .

گفته بیرونی این حقیقت را تا بی‌دلی کند که مردمانی با چهره هزاره‌ای از زمانهای دور در مرکز افغانستان وجود داشته و تگین شاهان نیز از همان مردم بوده است . حبیبی احتمال داده است که تگین شاهان از اقوام کوشا نو یفتلی باشند . من قبلاً به عرض رساندم که اگر همه اقوام کوشا نو یفتلی مغلی نباشد لا اقل تعدادی از قبایل آن ها قطعاً " مغلی " بوده‌اند . و میدانیم که بعضی از قبایل کوشا نو یفتلی سرانجام بسوی ولایت‌کنده‌ها رای هدر رفتند ، و برای همیشه در اندیاز ماندگار شدند . مسلمانان شیعه کشمیر از اقوام بلتستانی و تبتی با آنکه بخاطر زاد و ولد با سایر اقوام تا حدودی دورگه شده‌اند اما با زکم و بیش قیافه مغلی را می‌شود در آنها تشخیص داد . به نظر من این مردم از بقایای کوشانی یفتلی هستند . و از این طریق نیز می‌توانیم به زردپوست بودن کوشانیها و یفتلی‌هایی ببریم .

رتبیل شاهان زاوولی

رتبیلان نام سلسله‌ای بود که قبل از اسلام در قندهار ، غزنی ، هزاره‌جات تا سرحد سیستان فرمان روایی داشتند . آخرین رتبیل را یعقوب لیث در سال ۲۵۸ ه از بین برد و رتبیلان منقرض شدند .

مورخین اسلامی عموماً " رتبیلان را ترک خوانده‌اند . طبری در ذیل حوادث ۷۹ ه می‌نویسد که یاران و سپاهیان رتبیل ترک بودند . (۲) بن‌اشر نیز در ذیل

(۱) - فی تحقیق مال‌الهند ص ۳۵۰ چاپ حیدرآباد دهند ، تاریخ افغانستان بعد

از اسلام ص ۷۵ و ۱۰۹ - ۱۱۴

(۲) - ترجمه تاریخ طبری ج ۸ ص ۳۶۶۵ چاپ تهران .

حوادث همین سال از ترتیب نام برده و به ترک بودن او و سپاهش اشاره میکند. (۱)
 هیوان تسنگ که از سال ۶۳۰ تا ۶۴۴ به مدت چهارده سال در افغانستان بوده در
 و جیرستان (اجراستان کنونی) و در حوالی جاغوری که آنرا "جگوده" خوانده
 و نیز در دامنه کوه بابا که سرچشمه هیرمند رود کابل را بهم وصل میکرد (به سود
 حالیه) از شاهی حرف میزند که خودش او را "توکیو" (ترک) خوانده است. (۲)
 و نیز در هنگام مسافرت هیوان تسنگ در تغارستان پادشاه ترک بشام تاردوشاد
 حکومت میکرد این شاه پسرخان یلدوز و دامادخان کاتوشانگ بود. (۳) این اسامی
 نیز ترک بودن آنها را تایید می کند یلدوز در ترکی ستاره را گوید. ابن خلکان
 (۶۰۸ - ۶۸۱ هـ) و مولف تاریخ سیستان نیز به ترک بودن رتبیان تصریح کرده اند (۴)
 عده ای از مورخین برای یافتن معنی و ریشه کلمه "رتبیل" در زبان فارسی
 و پشتو و هندی به جستجو پرداخته و زحمات بیهوده ای متحمل شده اند و آنرا به
 خیال خودشان به: زنبیل، زنتبیل، زنده پیل، رتپیل، رسل، نزلیل،
 ریزیل، زنبیل، انتبیل، رتن پال، رتنه پاله، رنه پاله، رته پیل و موردیگر
 تصحیح و ریشیدایی کرده اند. (۵) که تمام این تلاشها رجما "بالغیب بوده و راه بجایی
 نه برده اند. و چون رتبیان ترک بوده اند ریشه و معنای این کلمه را در زبان ترکی
 یا مغلی باید جستجو کردند در زبان هندو اروپایی.

کابل شاهان

مورخین قدیم میان کابل شاهان و رتبیان فرقی قایل نه شده اند اما
 حبیبی میگوید کابل شاهان غیر از رتبیان است. ماکاربه آن نداریم که آیا
 یکی هستند و یا دو سلسله جداگانه؟ اما آنچه مسلم است کابل شاهان نیز ترک
 بوده اند. و مورخین اسلامی عموماً "آنها را ترک خوانده اند. از جمله ابوالفدا
 می نویسد: کابل نخست مستقر پادشاهان ترک بود سپس برهمنان در آن جای
 گرفتند. (۶) عین همین مطلب را در اثر المعارف القرن العشرين ج ۸ ذیل
 کلمه کابل نوشته است. در سال ۱۵۱ هـ شاه کابل برای معاینه ابن زائده شیبانی
 هدایایی فرستاد، که در میان آن هدایا ظروف سیمین قباهای ترکی و ابریشم
 و چیزهای لطیف ساخته دست ترکان در آری بود. (۷) در اینکه قبل از اسلام در

(۱) - ترجمه کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۵۴

(۲) - تاریخ افغانستان نوشته احمد علی کهزاد ص ۵۱۹

(۳) - ایران در عهد باستان ص ۵۰۱

(۴) - وفیات الاعیان ج ۵ ص ۴۴۶، تاریخ سیستان ص ۱۱۰ - ۱۲۰ و ۲۱۵

(۵) - ن. ک. تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۳ - ۶۷ و ۶۴۴

(۶) - ترجمه تقویم البلدان ص ۵۴۳ مترجم عبدالمحمد آیتی

(۷) - یعقوب لیث ص ۱۱۰ نوشته دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

کابل و نواحی اطراف آن مردم ترک یا مغل مسلط بودند جای تردید نیست زیرا روشن ترین دلیل بر این حقیقت نام ترکی و مغلی بعضی مناطق کابل می باشد از جمله کوه " قرق " (چراگاه ممنوعه) یک کلمه ترکی است . همینطور قرغه و " قره باغ " (سیاه باغ) نام منطقه ای در شمالی از توابع کابل، جزء اول آن ترکی است . یکی از شاهان کابل خنجل یا خنجل نام داشت حبیبی جزء اول این کلمه را خان میداندا گرچنین باشد کلمه خان خود دلیل دیگری است بر اینکه آنان مغسل بوده اند .

دودمان لویک یا لویک غزنه

خاندان لویک از امرای محلی غزنه بودند که قبل از اسلام در غزنه و نواحی آن حکومت میکردند . بعد از ظهور اسلام مسلمان شدند و برامارت غزنه باقی ماندند . تا اینکه در سال ۳۶۵ - امیر سبکتکین برای همیشه به حکومت آنان خاتمه داد . (۱) از اینکه این دودمان به " لسان الخلیجه " (لهجه هزارگی) آشنایی داشته اند و نیز در القاب شان ، خان ، خاقان و فغفور به کار رفته است می توان استنباط کرد که آنان نیز ترک و یا مغل بوده اند .

دودمان بایان جور

در نصف اول قرن سوم هجری از سال ۲۲۳ - ۳۷۲ ه خانواده ای از حکمرانان محلی در تخارستان ، بلخ ، جوزجان ، اندراب و بامیان حکمروایی داشتند . که بنام آل بایان جور یا نامی شدند . و به صورت های بای ینجوزبای جور ، بای جور بایانجور نیز ضبط شده است . (۲) کلمه " بای " بایان " و " بیو " یک واژه مغلی است که تا هنوز در میان مردم هزاره به افراد شروتمند گفته می شود . این کلمه گاهی بایک کلمه دیگر ترکیب شده یک نام را تشکیل میدهد مانند : بایقرا لقب سلطان حسین تیموری ، بایسنقر نام یکی از فرزندان شاهرخ ، بایندر به معنای پر نعمت نام یکی از قبایل مغل ، بای تورنا نام یکی از حکمرانان مناطق مرکزی افغانستان در حدود سال ۳۶۰ ه جور بهای نام یکی از شخصیت های معروف غور . در قرن چهارم هجری مردی بنام " بای توز " (نمک بای) در بستان حکومت میگردید و بای داشت بنام " طغان " ، طغان در ترکی بمعنی شاه باز و شاهین است . و مجازاً " به سردار و سرهنگ لشکر استعمال میشود . (۳) این دوتن در سرر تصاحب بستان با هم اختلاف داشتند . در این فرصت امیر سبکتکین از اختلاف آنها سود

(۱) تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۳۱ - ۳۹ .

(۲) ن . ک . مجله یغما مسلسل ۳۲۷ مورخه مهر ماه ۱۳۵۵ ص ۴۰۷ مقاله حبیبی

(۳) فرهنگ عمید و تعلیقه طبقات ناصری ج ۲ قسمت آخر

برد و بایک حمله ناگهانی بست را متصرف شد و ضمیمه قلمرو خود نمود. (۱)

درست در همین زمان شخص دیگری در زمین داوورفرمان میراند بنام
" بای تکین " نام یکی از سلاطین غوری " آتسیز " است در ترکی بمعنی شخص
بی نام و نشان و بای اسپواری. (۲)

در حدود العالم گوید: " مهتر تمان و تمانان را تمان قزنده و تمانان
قزنده گویند ". (۳) تمانان نام دو منطقه در غرب هزارهجات است کلمه
قزنده احتمالاً ترکی است. نام رئیس طایفه خلیج که علیه سپاه چنگیز خان جنگید
سیف الدین بغراق است و بغراق ترکی است که خود بزرگترین دلیل بر ترک بودن
خلج‌ها می باشد. در کشف النسب آمده است: " محمد چریک غوری که در شجاعت رستم
و اسفندیار روزگار خود بود به حکومت سرخس منصوب بود. گویند که قوه او بحدی
بود که ساق اسپ سه ساله را بدست می شکست و توسط خوارزمیان شهید شد. (۴)

چریک واژه مغلی است بمعنی سرباز داوطلب، عسکر غیر رسمی و بسودن
او نیفرم (۵) در باره پهلوانی بنام " ایلاق " از مردم غور قبلاً مطالبی بیان
گردید. ایلاق یا ییلاق ترکی است. " لالا " یا " لاله " نیز ترکی است بمعنی برادر
بزرگتر و یا مربی. در قرن ششم هجری شاعری در غزنی بنام علی لالا یاد می شد
این کلمه تا کنون در میان مردم مازنده است و استعمال می شود. مردم جاغوری به
برادر بزرگتر لالا گویند. درباره اسامی مناطق مختلف افغانستان خصوصاً نواحی
مرکزی آن که نامهای ترکی و یا مغلی دارند بعداً " مطالب مشروحی بیان خواهد
گردید. این اسامی ترکی و مغلی که از زمان های دور در مرکز افغانستان
وجود داشته دلیل روشنی بر قدمت هزاره‌ها می باشد.

لباس اهالی غور

قسمتی از خصوصیات لباس مناطق مرکزی از گذشته های دور، مثل لباس
مدال قبل مردم هزاره بوده و کمتر دچار تغییر و تحول گردیده است.
یکنفر زایرچینی (غیر از هیوان تسانگ) که در حدود ۱۰۹ هـ (برابر ۷۲۷ م)
در هزارهجات آمده گوید: " مردم با میان پیراهن های پنبه ای و پوستین و
لباس های برگ دارند. (۶) درست مانند لباس چند دهه قبل هزارهجات که بیشتر
لباس مردم راپارچه برگ تشکیل میداد. از قبیل انواع: کت برگ، بالاپوش

(۱) - تاریخ پهنی

(۲) - یادداشت های قزوینی ج ۱ ص ۲۱

(۳) - حدود العالم ص ۵۹

(۴) - کشف النسب ج ۲ ص ۷۵ به نقل از اوراق متفرقه روضه الصفا چاپ لکنهو

(۵) - لغت نامه، برهان قاطع، اندراج، تاریخ اجتماعی دوره مغول

(۶) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۲۳.

برگ، شلوار برگ، چپن برگ، لباس پنبه‌ای نیز در هزاره‌جات تالین او اخیر رواج داشت. مردم دایکندی و غرب هزاره‌جات خود پنبه‌می‌کاشتند و آن را توسط دستگا دستی به پارچه‌کرباسی تبدیل میکردند. امروزه صنعت کرباس‌بافی هزاره‌جات متروک شده است. این حوقل می‌نویسد: زی ولبای مردم زابلستان و نواحی غور مانند ترکان بودولی البسه مردم بست و سیستان بالباسهای مردم عراق (ایران کنونی) مشابه بود. (۱) چنانچه امروز نیز چنین است مردم فراه و سیستان افغانستان از جهات گوناگون به مردم زابل ایران شبیه اند و هزاره‌ها از حیث لباس و بقیه فرهنگ ملی فرم خاص خود را دارند.

دراویل عصر اسلامی در سرزمین قندهار و وادی هیرمند و ارغنداب کلاههای درازی رواج داشت. (۲) این نوع کلاه‌های بلند تا حدود نیم قرن قبل در میان مردم هزاره مرسوم بود و به آن "سورنی کله" می‌گفتند.

حافظ ابرو می‌نویسد: "مردم غور جامه پشمین (برگ) می‌پوشند. (۳)

کوتاه سخن

دلایل سوابق تاریخی هزاره‌ها بیشتر از این است. ولی من بخاطر خوف از اطلاع کلام مجبورم این بحث را کوتاه نمایم. و در ضمن بحث از اسامی جغرافیایی مناطق، باز مطالبی دال بر سوابق تاریخی این مردم خواهد آمد. از مجموع مباحث گذشته با این نتیجه رسیدیم که هزاره‌ها از زمانهای بسیار دور حتی پیش از آریایی‌ها در افغانستان سکونت داشته‌اند. و بعد از ورود آریایی‌ها اینان چسبون از نظر جمعیت در اقلیت بودند قهراً "بسوی مرکز افغانستان که دارای کوههای مرتفع و دره‌های صعب العبور و پناگاههای طبیعی بوده است رانده شده‌اند. و در پناه همان کوهها موجودیت خویش را حفظ کرده‌اند، و اینکه شهرت یافته است که اینان کلاً از بقایای سپاهیان مغل چنگیزی هستند. یک تصورات اشتباه و نادرست می‌باشد. چنانچه عین این تصور غلط درباره اقوام ازبک و قزاق و دیگر ساکنین زردپوست ترکستان بزرگ وجود دارد. و حال آنکه آنان از زمانهای دور در ترکستان ساکن بوده، و این سرزمین نام خود را از این اقوام ترک زبان گرفته است. و قرن‌ها قبل از تولد چنگیز ترکستان به همین نامی که دارد یاد می‌شد. و مراد از ترک در اذهان مردم قدیم همین اقوام زردپوست پورند و این مغلان جغتایی بودند که در میان اقوام ترکستان به تحلیل رفتند و حتی زبان مغلی را رها نموده زبان ترکی را فراگرفتند.

باری، از قرن دوم تا پنجم میلادی تعدادی از قبایل کوشا نو یافتلی در هزاره

(۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۲۶ و صورة الارض ج ۲ ص ۴۰۹

(۲) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۲۷ و فتوح البلدان ص ۵۳۲

(۳) - جغرافیای حافظ ابرو ص ۳۶ چاپ تهران ۱۳۴۹

جات سکنا گرفتند و با ساکنین اولیه آن (مغلان قدیم) درآمیختند و در میان آنها به تحلیل رفتند. در مرکز بهسود در منطقه بادآسیا در یک نقطه بادخیز و مرتفع آثار چند آسیای بادی مخروطی بجای مانده است. گمان میکنم که این آسیاهای بادی اثری از اقوام زاوولی یفتلی باشد. در قرن سوم میلادی آسیای بادی در چین یک صنعت شناخته شده بود. یفتلیان این صنعت را از چینیان آموختند و آنرا به همراه خود به افغانستان آوردند و باعث ترویج آن در این سرزمین گردید.

مغلان ایلخانی کجا شدند؟

اگر هزاره ها از قدیم در افغانستان بوده اند پس مغلان ایلخانی کجا شدند؟ آیا آنها در شکل و تگون ملت هزاره نقش دارند؟
جواب: بله، نقش دارند. همانطور که میدانید مغلان چنگیزی قسمت وسیعی از آسیا را به تصرف درآوردند. و سلسله هایی از اولاد چنگیز خان در چین، ترکستان ایران، و شمال روسیه ماندگار شدند. و به متابعت آنها عده ای از اقوام مغل نیز در کشورهای یاد شده ماندند. و به مرور بام در میان ملت های آن کشورها به تحلیل رفتند. چنانچه جغتایان در میان مردم ترکستان، ایلخانان در میان مردم آذربایجان، عراق، فارس، کرمان، گرگان و کلاد در میان مردم ایران به تحلیل رفتند. و دسته هایی از مغل ایلخانی و جغتایی در میان ملت افغانستان مستحیل شدند. از آن جمله قبایل هزاره نکودری که به سلطان احمد نکودر ایلخانی منسوبند به تقاضای سلاطین آل کورتهرات به افغانستان آمدند. و در مناطق: هرات، غور، سیستان، بست، قندهار، غزنی و کابل پراکنده شدند. و همینها به تدریج در میان مردم هزاره به تحلیل رفتند. و مردمی از چوپان اگرانتساب شان به امیر چوپان درست باشد نیز از مغلان ایلخانی به حساب می آیند. و به نظر من، نام هزاره از هزاره ایلخانی گرفته شده است و به تدریج به همه مغلان مرکز افغانستان (اعم از مغلان قدیم و جدید) اطلاق شده است. مانند اطلاق اسم جزء بر کل.

اسامی هزاره جات در گذشته

هزاره جات در طول تاریخ بناهای گوناگون یا دمی شده است.
۱- بلیومی نویسد: کشور "عمرسارث" که نام آن در کتاب مقدس ذکر شده است با موطن هزاره های امروزی مطابقت دارد. که از کابل و غزنه تا هرات و از قندهار تا بلخ بسط داشته است. (۱)

(۱)- مجله غرستان شماره ۱ ص ۵۱، مردم شناسی ایران ص ۸۱۱، ایل ها چادار

نشینان و طوایف و عشایر ایران ج ۲ ص ۱۱۵.

۲ - قریب دو هزار و پانصد سال پیش هزاره‌جات بنام " ستاگیدیا " ییاد می‌شد. (۱).

۳ - بطلمیوس جغرافیا نگاریونانی در قرن دوم میلادی این سرزمین را بنام پار وپامیزوس (*paropamisus*) یاد کرده است. (۲)

۴ - قسمت‌های جنوب و جنوب غرب هزاره‌جات از حدود ارغنداب گرفته تا مالستان و جاغوری و تمام دی پولاد قبل از اسلام بنام " اراکوزیا " خوانده می‌شد و پایتخت آن " هزاله " نام داشت که نزدیک مالستان کنونی بود. (۳)

۵ - زاول و زاولستان: این نام منطقه وسیعی را در بر می‌گرفت که از تخارستان تا جنوب غزنی و تمام هزاره‌جات را تحت پوشش داشت. و شامل سراسر ولایت غزنی، زمین داور، قندهار، ولایت زابل فعلی، بهسود، دایزنگی، و دایکندی و تمام ارزگان می‌شد. این نام تا زمان امیر تیمور به هزاره‌جات اطلاق می‌گردید چنانچه در ظفرنامه تیموری آمده است. تفویض فرمودن حضرت صاحبقرانی (امیر تیمور) ولایت زابلستان را به امیر پیر محمد جها نگیسر (۴) زابلستان در این زمان شامل: کابل، قندهار، غزنی، و هزاره‌جات می‌گردید. زابلستان جامع‌ترین نام برای هزاره‌جات بوده است.

۶ - اطراف و نواحی غزنی در سفرنامه هیوان تسانگ بنام " تاوکپسوتو " ضبط گردیده است.

۷ - زمین داور، بلد داور: غرب هزاره‌جات در گذشته بنام زمیسن داور یاد می‌شد که امروز این نام زنده است اما داثره آن محدود و کوچک‌تر شده است.

۸ - غرجهستان: شمال غرب هزاره‌جات از حدود دایزنگی تا ولایت بادغیس و تمام ولایت غور فعلی در دوران اسلامی بنام " غرجهستان " و غرستان یاد می‌شدو گاهی این نام به سراسر هزاره‌جات اطلاق می‌گردید. " غر " یا " گر " در زبان فارسی قدیم و زبان پهلوی بمعنی کوه بوده است و غرجهستان یعنی کوهستان، " گیرو " در لهجه هزاره‌ای بمعنی آن طرف کوه که سایه رخ باشد. غر در زبان پشتو نیز بمعنی کوه است.

۹ - مشهورترین نام هزاره‌جات در دوران اسلامی " غور " و " غورستان " بوده است که این نام از همان اوایل قرن هجری و شاید پیشتر از آن تا چند قرن بعد به سراسر هزاره‌جات گفته می‌شد. اما امروزه داثره آن محدود گردیده و فقط به ولایت غور فعلی اطلاق می‌شود. غور در لهجه هزاره‌ای بمعنی گودال و شکاف و دره می‌باشد و چون سرزمین هزاره‌جات دارای دره‌های عمیق بوده شاید این خاطر

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۴۰

(۲) - فرهنگ هزاره‌جات چاپ لبنان، مردم‌شناسی ایران ص ۶۹

(۳) - مجله آریانا، مقاله عبدالحی حبیبی

(۴) - ظفرنامه تیموری ج ۱ ص ۴۰۱

به غور و غورستان مسمی گردیده است .

انوری گوید: "عرصه * مملکت غورچه نامحدود است

که در آن عرصه چنان لشکر نامعدود است"^(۱)

۱۰ - قبل از حمله عبدالرحمان به هزاره جات ، این سرزمین بیشتر بنام "هزارستان" یاد می شد . از جمله : کلنل چارلز ادوارد بیت ، محمد حیات خان افغان ، محمد عظیم بیگ هزاره و غیره ، بنام هزارستان یاد کرده اند .^(۲) محمد عظیم بیگ مذکور کتابی نوشته بود بنام "هزارستان" که در آن از اوضاع سیاسی ، تاریخی ، اجتماعی و جغرافیایی هزاره جات گفتگو نموده است . خود وی از قوم محمد خواجه قره باغ غزنی بوده و در اوایل خرد عمر از ترس دولت به تاشکند پناهنده شده است . او در این کتاب خود را هزاره شمرد و مدعی شده است که در افغانستان دارای سپاه منظم بوده است کتاب "هزارستان" خواندنی و دلچسپ است و در سال ۱۸۹۸ م ترجمه روسی آن انتشار یافته است .^(۳) گمان می کنم که این کتاب در لاهور نیز چاپ شده باشد بعضی از مورخین و جغرافیایان گاران از هزاره جات به عنوان "هزاره آباد" و "مملکت هزاره" یاد کرده اند ، مرکز هزاره جات یعنی دایزنگی در گذشته های دور بنام "بگلگ" و ارزگان بنام "بگ شاه" یاد می شدند .

وسعت هزاره جات

هزاره جات امروز به شمول دره صوف و بلخاب ، شاید از ۷۰ هزار کیلومتر مربع تجاوز نکنند . حال آنکه در گذشته تا حدود دویست هزار کیلومتر مربع وسعت داشته است . مناطقی چون : بهسود مشرقی ، خردکابل ، چهارده کابل ، تنگی لندر ، ارغنده ، میدان شاه ، نرخ ، جلسریز ، تکانه ، تمام مناطق وردک ، بعضی از نقاط لوگر ، نقاطی از گردیز ، بعضی از نقاط وزیرستان ، قسمتهائی از کتواز ، ولایت زابل فعلی ، قلات ، مقر ، شهر غزنی ، شهر قندهار ، حتی دهکده هایی در جنوب قندهار ، ارغنداب ، دهله ، شاه جوی ، خاکریز ، شاه مقصود ، بُست ، گرشکه بعضی از نقاط ولایت هلمند ، بعضی از دهات فراه ، زمین داور ، تمام ولایت ارزگان به شمول اجرستان ، وجوره ، و خاص ارزگان ، قسمتهائی از ولایت غور تا سرحد هرات ، نقاطی از هرات ، غوریان ، قسمتهائی از بادغیس و قلعهنو ، بعضی از نقاط میمنه ، قسمتهائی از سنگجراک ، نواحی ای در دولت آباد ، نقاطی از ولایت قندوز ، قسمتهائی از خلم ، قرائی در خان آباد ، بعضی از مناطق بدخشان ، دهاتی از دره غوربند ، اندراب ، تاله و برفک ، دره کیان ، بعضی از دره های پنجشیر ،

(۱) - جغرافیای حافظ ابرو ص ۳۶ .

(۲) - سفرنامه کلنل بیت به ایران و افغانستان ص ۱۳ - ۱۴ ، و حیات افغانی

ص ۴۵۵ - ۴۶۶ .

(۳) - تاریخ ملی هزاره ص ۴ - ۵ .

بدراوکا پیسا ، دها تی در شمالی ، محل سکونت هزاره ها بوده است ، که در تمام نقاط یاد شده شواهد تاریخی فراوانی داریم . و چون در این زمینه من رسالهء جداگانه ای نوشته ام لذا از تفصیل بیشتر و ذکر شواهد تاریخی در اینجا صرف نظر نمودم .

هزاره جات از قرن دهم و یازدهم هجری ، به تدریج محدود و محدود تر گردیدند . و از زمان به قدرت رسیدن هوتکیان و سدوزایی ها ، بیشتر سرزمین های هزاره از دست رفت . و ساکنین آن بسوی مرکز هزاره جات رانده شدند . بیشتر یمن و حاصلخیزترین سرزمین های هزاره در زمانا میر عبدالرحمان به اقوام پشتون سرحدی سپرده شد .

تاریخ و جغرافیای طبیعی هزاره جات

گرداگرد هزاره جات را سرزمینهای نسبتاً " گرم و حاصلخیز احاطه کرده است و هرچه بسوی مرکز هزاره جات پیش برویم به دره های تنگ ، نقاط مرتفع ، سردسیر ، و کم حاصل بر می خوریم ، در گذشته های دور تراکم جمعیت بیشتر در سرزمینهای دیده می شود که اطراف هزاره جات را احاطه نموده است . مانند : نواحی کابل ، غزنی ، شمال قندهار ، ارزگان ، زمین داور ، و مرکز بامیان ، نیازمندی های زراعی مردم از همین مناطق تامین می شد . مرکز هزاره جات مانند : بهبود ، ناور ، شهرستان پنجاب ، ورس ، لعل و سرجنگل دارای جمعیت اندک بود . و این جاها ، بیلاق گاه هزاره ها بحساب می آمدند . دها ت پراکنده با مزارع اندک در این جاها دیده می شد . اما در عوض غنی ترین چراگاهها را داشت ، بسیاری از زمین های زراعتی که امروز در نقاط مرکزی هزاره جات وجود دارند . تا سه چهار قرن قبل ، زمینهای بکر و دست نخورده ای بودند که آنها را هزاره ها به تدریج به زمینهای زراعتی تبدیل کرده اند . و هرچه مردم بسوی مرکز رانده شدند بر تراکم جمعیت افزوده شد . و نیاز به وجود زمین های زراعتی بیشتر گردید . و مردم سخت کوش ما در دامنهء کوهها ، و داخل دره های تنگ ، شروع به ساختن مزارع نمودند . بدین ترتیب دهکده ها و مزارع بسیار در قرون اخیر ساخته شدند . و هم اکنون سالانه صدها هکتار زمین زراعتی تازه توسط مردم ساخته می شود . اما به نظر میرسد که بعد از این دیگر زمین بکر و مستعد برای تبدیل به زمین زراعی باقی نمانده است ، زیرا هر کجا زمین مستعد بوده ، به کشتزار تبدیل شده است . از این رودر این چند سال اخیر مردم پیسدون کدام بر نامهء صحیح ، مراع را به دیمه زار تبدیل می کنند . که این کار از نظر علمی برای آینده هزاره جات بسیار زیان بخش است . زیرا مرتعی که به دیمه زار تبدیل می شود فقط سال اول و دوم خوب حاصل میدهد ، اما بعد از آن از حاصل می افتد ، و برای همیشه به یک زمین خشک و سیل خیز تبدیل می شود . اگر ایمن دیمه زار به شکل مرتع و چراگاه بود بخاطر تولید علوفه و هیزم برای تلبه نفع می رسد روستا می بود .

از این رودر کشورهای پیشرفته دولت ها از مراع و چراگاهها حفاظت میکنند

و نمی گذارند که روستائیان مراتع را به دیمه زارها تبدیل کنند، باری، متسن هزاره جات در گذشته از نظر گیاهان گوناگون و علوفه بسیار غنی بوده است. آنطوری که پیرمردان می گویند و خود به چشم سر دیده اند، تا پنجاه هشت سال قبل کوههای دور دست چنان از گیاه پوشیده بودند که وقتی گوسفندی از کمرکوه عبور می کرد، رد پای آن حیوان و یا به اصطلاح چیرگوسفند بر روی علفزارها باقی میماند. کوهها از حیث هیزم نیز غنی بودند در کوههای دور افتاده هیزمهای بزرگ و چند صد ساله دیده می شد. بقسمیکه بعد از طی عمر طبیعی می پوسید و بجای آن هیزم تازه ای می رویید. بسور بوته های بزرگ که فقط دو عدد آن یک بار بالا می شد کم نبودند. در بعضی مناطق کوهها پر از جنگل بود. و درختانی از قبیل: بادامکوهی، خینجک، سیلی (شلی)، وغیره، به وفور پیدا می شد. آثاری از این گونه درختان در بعضی از کوهها باقی مانده است. و هم اکنون از آن کوهها ریشه و کنده های پوسیده درختان جنگلی از زیر خاک بیرون می شود، که این خود دلیل بر آن است که روزگاری در آنجا درختان کوهی وجود داشته است. در مناطقی مانند: کوه خشک، اورمرغ، کوه بیکه، که میان "تیزک" و "سیاهریک" خوات واقعند، تنگ درختانی از بادام کوهی و خینجک باقی مانده است. اما بیشتر آن درختان توسط کوچیان نابوده شده است. در غرب هزاره جات کم و بیش درختان جنگلی وجود دارد، اما بخاطر مصروف بی رویه در حال از میان رفتن می باشند. در سال ۹۱۲ هـ ظهیرالدین با برازهرات بسوی کابل می رفته و از هزاره جات عبور نموده است، اومی نویسد که وقتی از کوتل زارین بسوی یکا ولنگ میرفته، از میان اوچمه زار عبور کرده است. (۱) (اوچمه زار یعنی جنگل زار) کوتل زارین بین سرچنگل و یکا ولنگ واقع است. بعید نیست که سرچنگل بخاطر وجود جنگلهای کوهی با این نام مسمی گردیده باشد. وقتی مناطق سردسیر سیبری دارای درختان سرو و صنوبر هست هزاره جات که گرمتر از آنجا است استعداد بیشتر برای رشد این گونه درختان کوهی دارد.

درختچه های کوهی از قبیل: چاکه، فرغنه، اولغد (سرخ کنه)، انگورک و التروغد در گذشته بیشتر از امروز بوده اما بخاطر مصروف بی رویه از انبوهی آنها کاسته شده است.

از زمان عبدالرحمان با این سوء بخاطر هجوم بیش از حد کوچیان بسوی هزاره جات و با لافتن مصارف سوخت، و بیشتر شدن گله های دام، کوهها به تدریج از علف و هیزم تهی شده رفت و به شکل امروزی در آمد. و هر چه تراکم جمعیت بیشتر شود، قهرا مصارف سوخت بیشتر خواهد شد، و در نتیجه از قدرت تولید هیزم و علوفه کوهها کاسته می گردد. اگر برای مصارف سوخت و حفظ مراتع چاره اندیشی نشود، هزاره جات به زودی به یک فاجعه وحشتناکی دچار خواهد شد. و هم اکنون کوههای بادام سیای به سود بسیاری از مناطق دیگر، از هیزم خالی شده، و مردم اینها مانا از حیث تهیه مواد سوختی سخت مضیق قرار دارند.

حیوانات گوناگون وحشی و انواع پرندگان ، در گذشته بمراتب بیشتر از امروز بوده ، زیرا هر اندازه جمعیت انسانی بیشتر شود ، محیط زندگی برای حیوانات وحشی تنگ تر و ناسازگارتر می شود ، و در نتیجه از تعداد آنها کاسته می گردد . و بعضی از حیوانات دچار انقراض می شوند ، در سالهای اخیر که شکار با زور و با هزارهجات رواج یافته است ، از تعداد این حیوانات مفید کاسته شده است . و مردم با دید متوجه باشند که با زور و باه چون موش را شکار می کنند ، لذا وجود آنها برای کشاورزی بسیار مفید است . حال با این یک نمونه شاهد تاریخی درباره وفور حیوانات وحشی توجه فرمایید ، تا بدانید که در گذشته هزارهجات چه اندازه شکارگاه خوبی بوده است

در سال ۱۰۳۵ هجری که شاه مغلی بعد از ورود به کابل ، هوس شکار نمود ، و در کوههای ارغنده در غرب کابل به شکار پرداخت ، آنوقت ارغنده مسکن هزارهها بود . او در این شکار قریب سیصد اسب از انواع : آهو ، قوچ کوهی ، خرس و کفتار توسط تور بسیا ر بزرگ شکار نمود . و در همین سفر جهانگیر با اهل حرم خود به قریه میرمانوس از قرای ارغنده فرود آمد . و به خانه شاه اسماعیل هزاره که رئیس و مرشد هزاره های آنجا بود ، وارد شد و مورد استقبال قرار گرفت . ملک جهانگیر شاه برای زنان و دختران شاه اسماعیل ، مقداری جواهر آلات طلائی هدیه داد . (۱)

زبان مردم غور ، غزنی و بامیان

عده ای از مورخین معاصر تلاش کرده اند ، تا زبان غور قدیم را پشتو قلمداد کنند . و حال آنکه از نظر تاریخی شواهد فراوان داریم که : زبان مردم غور ، غزنی ، بامیان ، بست و قندهار فارسی بوده است ، و شعرای مناطق یاد شده تماما "به زبان فارسی شعر سروده اند ، بگذریم از شعرای فارسی زبان غزنی ، شعرای غور نیز تماما به فارسی شعر گفته اند . از جمله علاء الدین حسین جهانسوز شاه غوری ، عیسر سراج تولکی از تولک غور ، تاج الدین امیر تمران و دیگران . و حتی قندهار قبیل از ورود برادران پشتون همه فارسی زبان بودند و نیز عده ای شعرای فارسی زبان از این شهر ظهور کرده اند . مهم تراز همه بعضی از مورخین و جغرافیایان به فارسی زبان بودن سرزمینهای یاد شده تصریح کرده اند .

امطخری می نویسد : " زبان غور چون زبان اهل خراسان است " . (۲) و چون زبان مردم خراسان فارسی بوده پس نتیجه می گیریم که زبان اهالی غور نیز فارسی بوده است . این بشا مقدمی که نگردد جغرافیایان نویسندگان در نیمه دوم سده چهارم کتاب خویش را نوشته است می گوید : " زبان مردم بست ، هرات ، بامیان

(۱) - با لحاظ رکاب ج ۱ ص ۲۷۰ ، اقبالنامه جهانگیری ص ۲۷۲ - ۲۷۳ و توزک

جهانگیری ص ۴۲۱ .

(۲) - ترجمه مسالک و ممالک ص ۲۲۰ .

غرجستان، تخار، و بلخ فارسی است. (۱) و علاوه می کنند که زبان با میان و طخارستان قریب زبان بلخ است مگر اینکه زبان این دونا حیه ثقیل تراست. (۲) چنانچه لهجه امروز مردم هزاره نیز با فارسی هرات و بلخ اندکی تفاوت دارد. و دکتر مهسّدی روشن ضمیر نیز زبان مردم غور را فارسی دانسته است. اودر کتابش رونوشت نکاح - نامه ای را ذکر نموده که در این اواخر از با میان کشف شده است و این نکاح نامه در قرن چهارم هجری نوشته شده و به زبان فارسی است. (۳) زن و شوهری که این قبالة ازدواج متعلق به آن دوتن بوده از اهالی با میان بوده اند.

لهجه و گویش اهالی غور

از قرائین و شواهد تاریخی پیدا است که زبان عامیانه افغانستان مرکزی همین زبانی بوده که امروز مردم ما به آن تکلم می کنند.

۱ - در لهجه هزاره ای کلماتی که به "الف" و "ب" ختم می شوند، معمولاً الف آن ساقط گردیده و حرف "ب" به "و" تبدیل می شود مانند: آفتاب = افتو، مهتاب = ماتو، کجاب = کجو، پنجا ب = پنجو، گزاب = گزو، کیساب = کیسو، پیتاب = پیتو، و غیره. در غرب هزاره جات ما قبل حرف آخر این گونه کلمات با کسره مشبعه تلفظ می شود یعنی کلمات مذکور در لهجه آنها بصورت: افتیو، ماتیو، کجیو، پنجیو، گزیو، و کیسیو، تلفظ می شوند.

منهاج السراج جوزجانی که در سال ۱۸۶۰ هـ در گزاب و تمران بوده درطبقات ناصری گزاب را چون از زبان مردم اخذ کرده بصورت گزبویضط کرده است، و حال آنکه در تحریر و کتابت به صورت گزاب با یدبیط شود. اینکه منهاج السراج گزاب را با این صورت تحریر نموده است بزرگترین دلیل برای این حقیقت می باشد که حتی لهجه و گویش مردم آن زمان درست مثل لهجه مروزی بوده است.

۲ - منهاج السراج گوید: در غور پنج کوه بزرگ است از جمله: "کوه ورنی" است که بلاد "والشت" و قصر "کجوران" (کیجران) در شاع آن واقع است (۴) املا صحیح "ورنی" ورن است با الف که به معنی جوان می باشد و در فارسی "برنا" به جوان گفته می شود. این کلمه در لهجه هزاره به صورت ورنه تلفظ می شود. و تاکنون هزاره ها به دختر و پسر جوان ورنه گویند. و چون منهاج السراج اسم این کوه را از تلفظ عامیانه گرفته آنرا بصورت "ورنی" ضبط کرده است. و از طرفی تحسنت تاثیر قواعداً کلمات عربی بوده مثلاً - موسی، عیسی و یحیی با یای غیر ملفوظ نوشته می شوند، از این جهت ورنه را با یای غیر ملفوظ ضبط کرده است. عبد الحی حبیبی چون به لهجه هزاره ای آشنائی نداشته است، لذا دچار اشتباه شده و

(۱) و (۲) - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ص ۳۳۵ و ۳۳۷.

(۳) - تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری.

(۴) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۸.

احتمال داده است که اصل آن وزنی یا زرنی بوده است!

۳ - یا قوت حموی متوفی ۶۲۶ هـ ذیل اسم "بامیان" می نویسد: بامیان قصبه کوچکی است بانوای وسیع، و در بامیان طاق بارفعلتی است که در آن صورت تمام پرندگان که خداوند در روی زمین خلق کرده است نقاشی شده است. "وفیه صمنان عظیمان نقرافی الجبل من اسفل الی اعلاه یسمی احدهما "سرخبد" والاخر "خنک بد" و قیل لیس لهما فی الدنیا نظیر. (۱) و در بامیان دوبت بزرگ است که در بغل کوه از پائین تا بالای آن تراشیده شده اند. یکی شان را "سرخبد" و دیگری را "خنک بد" نامند. و گفته شده است که نظیر این دوبت در دنیا وجود ندارد. یا قوت حموی سرخ بت و خنک بت را از زبان عامیانه مردم بامیان اخذ کرده و با "د" ضبط نموده است. در لهجه هزاره ای در موارد بسیار حرف "ت" به "د" تبدیل می شود از جمله در اینجا حتی اغلب روحانیون هزاره در سخنرانیهای شان "بت" را "بد" تلفظ می کنند. و کلمه "خنک" نیز تا کنون در میان مردم ما زنده است و بجای لغت یخ و سردا اغلب واژه "خنک" را بکار می برند.

۴ - مردم ما به اهالی بامیان و سیغان، بامیانچی و سیغانچی گویند. این اصطلاح در قرن چهارم و پنجم هجری نیز رواج داشته است. یا قوت حموی ذیل اسم "بامنین" که قصبه ای بوده میان بلخ و بامیان می نویسد: "به با مین منسوب است ابوالغنائم سعد بن احمد البامنجی الخطیب مات سنه ۵۴۸ هـ ابونصر الیاس بن احمد بن محمود الصوفی البامنجی مات ۵۴۲ هـ (۲)

بامنجی بدون شک بامیانچی و یا بامنینچی بوده، چون حرف "ج" در عربی وجود ندارد حموی آنرا با "ج" نوشته است. "چی" پسوند ترکی مغلی است، که معنی دارنده و سازنده را می رساند. (۳) بعید نیست که بامیان و سیغان نیز لغت مغلی باشند. زیرا ساختار سیغان خیلی به واژه های ترکی مغلی شبیه است. جنگیز خونریز وقتی بامیان را خراب کرد نام آنرا به مغلی، "ما و بالغ" نهاد که به معنی شهر نفرین شده است. آیا اوضاعی بامیان را میدانسته که آن نام را به خیال خویش نامناسب دانسته و به "ما و بالغ" تبدیل کرده است؟ یا یدر این زمینه بیشتر تحقیق شود.*

* داستان فکاهی ای وجود دارد، که می گویند: یکنفر از اهالی سیغان پیش رمالی رفت، و از او برای ماده گاو و ش تعویذی گرفت، تا شیر آن حیوان زیاد شود. از قضا شیر گاو زیاد شد. مرد سیغانچی بعد از مدتی به فکر افتاد که آن تعویذ را بگشاید. و به بیت که چه دعایی در آن نوشته شده است؟ وقتی آنرا گشود، با کمال تعجب دید که رمال نوشت است: "زرد مد گو سیغانچی - اگه شیر میدی بهم چی اگه نمیسدی بهم چی!"

(۱) - المعجم البلد ان ج ۱ ذیل کلمه بامیان ص ۳۳۵.

(۲) - المعجم البلد ان ذیل کلمه "بامنین"

(۳) - فرهنگ عمید و دیگر کتب لغت.

۵ - همانطور که قبلاً تذکر داده شد در گذشته در مرکز افغانستان افرادی زندگی می کردند که واژه مغلی " بای " در اسمی شان بکار میرفته ، مانند : بای جور ، بای توز ، بای تکین و غیره . امروز نیز این کلمه در میان مردم ها زنده است . و در اسمی افراد شروتمند و خوانین افزوده می شود ، ضرب المثلی است در هزاره گی که : " سوخ سیر نموشه دوز بای " یعنی نسان حریص و آزمند سیر نمی شود و افراد دزد شروتمند .

۶ - در عهد امیر بنجی نهان از قبیله " شیثانیان " مردی بود نام او " شیث " بن بهرام و به لفظ غور " شیث " را شیش گویند . (۱) در تلفظ امروز هزاره ها نیز شیث را " شیش " گویند . عامه مردم وقتی از شیث این آدم نام می برند " شیش " پیغمبر و یا شیش این آدم گویند .

۷ - در لهجه هزاره ها پسوند " تو " بسیار بکار میرود . که بمعنی داشتن می باشد این پسوند گاهی در اسماء اماکن ملحق می شود و از نظر تاریخی سابقه طولانی دارد . و من بعداً " در این باره مطالب بیشتر خواهم نوشت .

۸ - بیشتر مردم هزاره خصوصاً " جاغوری ها با واژه " لالا " آشنایی دارند . و به برادر بزرگتر و یا گاهی به افراد بزرگتر از روی احترام " لالا " می گویند . گاهی این کلمه جزء اسم افراد قرار میگیرد مانند : " چمن لالی " اصل آن ترکی مغلی است . در قرن ششم هجری این کلمه جزء اسم یکی از شعرا ی غزنی یعنی جزء اسم رضی الدین علی لالی غزنوی قرار گرفته بود . علی لالا پسر شیخ سعید و بنا بقولی نواسه شاهان معروف حکیم سناپی بوده و در سال ۶۲۵ ه از دنیا رحلت نموده است . (۲)

مجموع این شواهد و قرائن تاریخی بیانگر این نکته است که گویش امروز مردم ما درست همان گویش هزار سال قبل می باشد و در این مدت طولانی کمتر دچار تحول و تغییر گردیده است ، علاوه بر آن ، این گویش دال بر قدمت و سوابق کهن هزاره ها نیز می باشد . اگر لهجه هزاره ای مورد بررسی قرار گیرد واژه های بسیار کهن فارسی در آن پیدا خواهد شد که این واژه ها در دیگر لهجه های فارسی از میان رفته و به فراموشی سپرده شده اند .

تأثیر باستانی در هزاره جات

در نقاط مختلف هزاره جات خرابه های مهمی از گذشته به یادگار مانده اند ، که اگر بروش دقیق علمی مورد کاوش باستان شناسی قرار گیرند ، می توانند قسمتی از تاریخ این سرزمین را روشن سازند . مهمترین آثار باستانی در هزاره جات در بامیان نهفته است . در بامیان تاکنون در چند نوبت کاوشهای باستان شناسی انجام

(۱) - طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۲۵ .

(۲) - ن . ک . آریانا دائرة المعارف ج ۳ ص ۴۸۳
و لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " رضی "

شده اما کافی نبوده است ، از بامیان که بگذریم مناطق ذیل نیز می توانستند درآینده منبع اطلاعات تاریخی باشند .

۱ - قلعه لاش : (قلعه راش) این قلعه در مرکز ولسوالی " کیجران " واقع است . آثار خرابه های آن در بالای تپه ای قرار دارد و تا دامنه های آن تپه وسعت دارد . اهالی آنجا می گویند . این قلعه از شمال دین خان مغل بوده است . ایین خان بزرگ از مریدان " سید شاه الماس " بوده است . و او لاده شاه الماس تا کنون در کیجران زندگی می کنند ، و گفته می شود که قبر شاه الماس نیز در کیجران است .
۲ - نوبزک : منطقه ایست در دشت کرمان لعل ، آثار باستانی مهم دارد . مخروبه های آن حاکی از آن است که در گذشته رونقی داشته است . و آجرهای بزرگ در ساختمان آن بکار رفته است . این مخروبه می تواند برای باستان شناسان جالب و قابل بررسی باشد .

۳ - شهرک : در حصار اول به سود در دامنه کوه با با نزدیک قریه " شهرک " مخروبه ای مهمی وجود دارد .

۴ - شهرخوات : این مخروبه در جوار قریه ای " شارخوات " واقع است طبق گفته اهالی ، در گذشته در آن نقطه شهرکی بوده و آنچه خرابه های آن حدس زده می شود این است که در قدیم قصبه ای در آن موضع بوده است . احتمال دارد آثار باستانی و تاریخی مهمی را در دل خود نهفته داشته باشد .

۵ - شیرقلا : (شیر قلعه) در منطقه اجرستان واقع است . وسعت این قلعه مخروبه تقریباً ۹۰ هزار متر مربع تخمین می شود و در بالای تپه ای واقع شده است . ارتفاع تپه حدود ۸۰ متر است . دیوارهای این قلعه از پخسه بسیار محکم ساخته شده به قسمیکه محکم و ظرافت دیوار هم اکنون برای بیننده جالب و قابل تحسین است دیوارهای قلعه به ضخامت ۲ متر و با بیشتر بوده و دارای نقاشی های زیبا می باشد . در داخل این قلعه ، خانه ها و ساختمانهای مخروبه با دیوارهای زیبا جلب نظرمی کند . یک قسمت تپه که قلعه روی آن واقع است ، از صخره بزرگ می باشد . و سازنده قلعه دیوار را با مهارت تحسین انگیز بر روی آن صخره بالا برده است . در دامنه تپه چشمه بزرگ و خوشگوار قرار دارد و آب از لایه های صخره بیرون می آید . و در مجموع منظره جالب و تفریحگاه زیبایی را تشکیل میدهد . در زمان ظاهر خان عده ای سیاحان خارجی به تماشای آن مخروبه می رفتند . تخمین زده می شود که این قلعه در حدود چهار صد سال قبل مسکون ، و متعلق به یکی از خوانین بزرگ هزاره بوده است . بعید نیست که مسکن " خضر خان هزاره " بوده باشد . خضر خان معاصر همایون شاه ، در حدود سالهای ۳۵ تا ۹۷ هـ زندگی میکرد . و رباست هزاره ها غزنی ، قلات ، قندهار ، دای پولاد ، اجرستان ، مالستان و ارزگان را داشت . و یکی از شیعیان روزگار به حساب می آمد . و در دستگا همایون شاه و جلال الدین اکبر از احترام خاص برخوردار بود . و قلعه ای در حدود اجرستان داشته (۱)

(۱) - برای اطلاع بیشتر از شخصیت و تاریخ زندگی میرزا خضر خان هزاره ، نگاه کنید به کتاب " تذکره همایون و اکبر " از صفحه ۸۰ تا ۲۰۸ ، در صفحات متعددی این کتاب مطالب جالب و خواندنی درباره این شخص تحریر یافته است .

افغانان ناکلسین که فعلادرنواحی اطراف شیر قلعه سکونت دارند چیزی دربارها این قلعه نمی دانند، جز آنکه می گویند در قدیم مسکن یکی از خوانین هزاره بوده است اما هزاره هایی که دورتر از قلعه هستند، می گویند: بانی این قلعه یکی از زنان قدرتمند هزاره بوده که رعیت با رضا و اکرها این قلعه را برای اوساخته اند، و این زن خود بر ساختن آن نظارت داشت. و دقت میکرد که گل پخسه قلعه بسیار خوب پخته و کاله شود. وقتی گل پخسه کاله می شد مقداری از گل را بصورت گلوله درآورده و میزد میگرد و سپس آن را در میان همین چشمه آبی که در دامنه تپه است، یک شبانه روز می گذاشت. بعد آن گلوله گل را از آب بیرون می آورد اگر از وزن آن کم و زیاده می بود و یا گل در داخل آب فرو ریخته بود، دستور میداد دوباره گل پخسه را کاله کنند. و اگر آب برگل تا شیری نکرده بود آنوقت آقای بنّا اجازه می یافت که آنرا بعنوان پخسه دیوار بکار ببرد. از این رودیوار این قلعه بسیار مستحکم می باشد، و دربارها وجه تسمیه آن گفته می شود که گل پخسه را با شیر مخلوط می کردند تا استحکام بیشتری یابد. الله اعلم بالصواب.

۶ - در "آق زرات" پنجاب در جوار قریه "رشک" و "خاک بتک" تپه ای ایست که مردم آن منطقه از آنجا خاکها را برای ساختن خانه و غیره بر میداشتند و در اثر این خاک برداری قبرستانی در آنجا کشف شد و استخوانهای آدمی زاد از زیر خاک بیرون می آمد، که در دست بعضی از آنها مهره و دست بندهای فلزی وجود داشت، گمان میکنم که اگر کاوشهای علمی در این نقطه بعمل آید آثار باستانی و تاریخی مهمی کشف شود. (باید توجه داشت که این کار توسط افراد متخصص و هیئت علمی و باستان شناسانجام گیرد و الا کار خودسرانه مضر خواهد بود.)

۷ - در حدود ۳۰ میلی شمال نیک مرکز یکا ولنگ در "دره جودان" تا ۲ رقلعه مستحکمی میباشد، که دیوار آن به ضخامت یک متر و نیم میباشد، و بر اثر برف و باران فرو ریخته است این قلعه از خشت های بزرگ به طول نیم متر و عرض ۲۵ سانتیمتر و ارتفاع ۱۲ سانتیمتر ساخته شده است، و ابعاد قلعه ۳۰ x ۳۰ متر تخمین زده میشود.

۸ - چهل برج: در هفتاد میلی شمال "نیک" یکا ولنگ در قریه سوختگی بالای کوه چپه ای در ارتفاع تخمین ۱۰۰ متر قلعه بزرگی دیده می شود که دارای ۱۰۰ برج است اما بنام چهل برج یاد میشود. برجها برعایت ساختمان کوه در بلندی ها و پستی ها واقع شده است در انتهای احاطه متصل بکوه مغاره های طبیعی موجود است که داخل احاطه آورده شده اند. در نزدیکی این قلعه مخروطه بروی یک سنگ نبشهای موجود است که تقریباً "از بین رفته و خوانده نمی شود".

۹ - کرکس کورکه: در ۲۰ میلی شرق مرکز دایکندی تپه ای موجود می باشد با آثار باستانی مهم، که از پهلوی آن رودخانه کورکه میگذرد، همه ساله در وقت طغیان آب رودخانه در بهار، یک قسمت تپه را آب میبرد. اشیائی مختلف فلزی از قبیل: ظروف و حلقه ها، آشکار میگردد. کوزه های بزرگ پخته که در میان آن اسکلت انسان موجود است و حلقه های خرد و کلان فلزی که در دستهای اسکلت و گردن آن آویخته شده از زیر خاک بیرون می آید. فلز این اجسام بنام "روئین" (روی) در بین

اهالی معروف است آثا رمکشفه بیا نگرآنتست که در گذشته های دور، آن حدود مسکون بوده است. یک عدد مجسمه که از همین تپه کشف شده بود، سرانجام بدست غلام حیدرخان حاکم کلان دیزنگی در سال ۱۳۳۴ رسید. که او با دعای خودش این مجسمه گرانیه را در انجمن تاریخ فرستاده است.

۱۵ - غار باستانی تگاب غار: در آخرتکاب غار دیزنگی غاری موجود است که دهه تنگی داشته و در داخل رهرو بلندتری در کوه ساخته شده است. در پنجاه قدمی غاریک چهار رسو ساخته شده که در طرف مقابل آنها زاما دورواق پهلوبا سنگهای دریائی بدون گل مسدود شده که هنوز کسی آنرا بازنکرده است. در وسط چهار رسو، حوض کوچکی هم به نظر میرسد.

۱۱ - سلطان رباط: سلطان رباط ورس یک منطقه تاریخی محسوب میگردد از یک پشته، آنجا چند سال قبل شخصی یک کوزه سکه طلا که شکل گاو و سوار نیزه داری بالای سکه دیده می شد بدست آورده بود. و نیز دلو حه سنگ مرمری یکی بنا مزن سلطان محمود غزنوی و دوم بنام "بی بی ماه" صبیبه سلطان مذکور که به خط ثلث عربی نوشته شده و سنه آن هم معلوم است کشف شد. و از این منطقه باستانی هزاران آجر بیرون می آید.

۱۲ - بازگردیم به با میان، در با میان آثا رتاریخی فرانی وجود دارد. قریب ده هزار سموج بزرگ و کوچک در دل کوههای آن کنده شده است. در سال ۱۹۳۵ میلادی توسط پرفیسرها کن فرانسوی در مجاورت شرقی پای مجسمه ۳۵ متری بودا، سموج جدیدی پیدا شد، که در آن سموج شواهدیک کتابخانه قدیم بودایی آشکار گردید. و در آن کتابخانه ورق پارهائی کتب بودائی بزبان و رسم الخط هملای سانسکریت کشف شد، در داخل سموج دیوارهای نقاشی شده بود که مجلس تولد و وفات بودا را نشان میداد. کتابها در اثر گذشت زمان بهم چسبیده و فرسوده شده بودند جدا کردن آنها بسیار مشکل بود. ورقهای کتابها از پوست نازکی بود که از کاغذهای خانبالغ بیشتر ضخامت داشت. و عرض و طول بعضی از آنها ۲۵/۱۰ سانتیمتر بود. و در اثر موافقت وزارت معارف وقت، بعضی از پارچه ها و اوراق آن کتابها در پاریس برای مطالعه فرستاده شد، و از مطالعه آن ها که توسط "سیوسیلون لوی" انجام شد، این نتیجه بدست آمد که علماء و روحانیان مختلف بودایی حتی از کشورهای مجاور به با میان میرفته اند. این آثا را از قرن ۳ تا ۸ میلادی بوده است. از جمله کتاب "وینایا" راه کوچک نجات بودایی در آن میان بود. و ایضا در همین سال یک مجسمه ده متری بودا از دره ککرک با میان کشف شد که بودائیان آن را در هنگام حمله مسلمین در زیر خاک پنهان کرده بودند. (۱) در آریانا دائرة المعارف در باره کشف کتابخانه با میان آمده است: با را اول در معبد (۵) با میان از مجاورت بیت ۳۵ متری نوشته هایی بر روی پوست نازک درخت کشف شد. این آثا در رسم الخط های مختلف آسیای مرکزی نوشته شده بود. (۲)

(۱) - نگاه کنید به: "افغانستان در پرتو تاریخ" بخش مربوط به با میان.

(۲) - آریانا دائرة المعارف ج ۳ ص ۴۲۵ - ۴۲۶.

بامیان از کابل ۲۴۵ کیلومتر فاصله دارد. خرابه‌های شهر " غلغلہ " در مرکز بامیان قرار دارد. و خرابه‌های شهر ضحاک (بلجہ هزارہ ای "زووک") در دهانه دره کالو در ۱۷ کیلومتری شرق مرکز بامیان واقع است. مخروطه‌ها خیلی وسیع نیستند، و در زمان حیات خویش قصبه‌ای بیش نبوده‌اند، و نمیشود بر آن‌ها شهر اطلاق نمود. یک هیئت باستان‌شناس فرانسوی تصویرنگه‌ای از یکی از پادشاهان گذشته بامیان کشف نمود که " مسوہاکن " نام آنرا شاه‌شکاری گذاشته است. احتمالاً این همان شاه هست که هیوان-تسانگ مدتی مهمان او بوده است.

خنک بت مجسمه ۳۵ متری ای می باشد که در گذشته با رنگ آبی بوده، و در حدود قرن سوم میلادی ساخته شده است. و مجسمه سرخ بت به ارتفاع ۵۲ متر در قرن ۴ یا ۵ میلادی ساخته شده است. در ابتدا این دو مجسمه بزرگ روکش طلا داشته‌اند، که احتمالاً بعدها مسلمین روکش طلای آن‌ها را بیرون کشیده‌اند. در زمان هیوان تسانگ یک مجسمه عظیم خوابیده نیز در بامیان بوده که امروز اثری از آن دیده نمی‌شود.

مردم منطقه مجسمه مذکور بامیان را " سلسال " و مونث آنرا " شاه‌ما مه " گویند. سلسال از نظر بلندی قامت مظهر مردان بلند قامت بوده که آنان نیز به افراد قد بلند از روی طنز سلسال گویند. شاه‌ما مه مظهر زنان قوی هیکل بوده است بقسمیکه حتی ... او می‌توانسته سیلاب عظیمی را به وجود آورد و چهل سوار را غرق کند. در این باره گویند: " شاه‌ما مه ... کد چیل سوار رخه کد "

به نظر میرسد که افسانه سلسال و شاه‌ما مه خیلی قدیمی باشد. حتی قدیمی تر از مجسمه‌های بامیان. بعد که این مجسمه‌ها ساخته شده‌اند مردم آن‌ها را سمبول این افسانه قرار داده‌اند.

سلسال از واژه هزاره‌ای سلسل گرفته شده است. سل خوردن: درخت بلندی که توسط باد از این سوبه آن سو خمیده شود. سلسل کردن: آدم بلندقامت کی در چین راه رفتن مثل درخت از این سوبه آن سو خمیده شود و سل بخورد. بعضی آنرا عربی تصور کرده و بصورت " صلحال " نوشته‌اند. (۱) که مسلم اشتباه هست.

شاه‌ما مه بمعنی مادر بزرگ، مرکب از " شاه + ما مه "، ما مو ما مه یکی از واژه‌های قدیم فارسی است.

بهر حال بامیان بین سالهای ۳ تا ۷ میلادی پر رونق بوده، و هزاران راهب بودایی در مغاره‌هایی که در دل کوه کنده شده بودند، به تعلیم دینانست بود و عبادت و ریاضت مشغول بودند. مرکز بامیان سر راه کاروان تجارت ابریشم قرار داشت، و افغانستان را با شرق و غرب وصل میکرد. و روزگاری از منطلق متمدن آسیای مرکزی بحساب می‌آمد. اقوام قبل از اسلام که در بامیان زندگی میکردند بنامهای: بولیته Bolite، ارستوفی Aristphi، امباسته یا امباسته Ambastae، پروکتی paroetae، و پارسی parsi Ameshaes

پادشاهان و هیوان تسانگ

بامیان را " فان - یین - نا "

ذکر کرده است. در سال ۲۵۶ هـ یک معبد بودایی با میان از طرف یعقوب لیث صفاری ویران گردید، و پشته‌های آن به بغداد فرستاده شد. شهزادگان با میان بقول یعقوبی در زمان مهدی عباسی مسلمان شدند.

۱۴ - طبق گفته چشم دیدیکی از دوستانم، در منطقه‌ای در بین "دهن ریشقه" و "سرای میرخانه" همه‌دوی بهسود، در پشت سرای، کوهی است و نزدیک قلعه آن غاری وجود دارد که به نظر میرسد توسط انسانهای قدیمی ساخته شده باشد. بر دیوارها دایره‌های و خطوطی نوشته شده است که شباهت زیادی به خط چینی و یا خط اوپفوری دارد. اگر بررسی خطوط دست کشیده شود در اثر فرسودگی دیوار، محو می شوند.

۱۵ - در منطقه تمران نزدیک قلعه لاش، سنگ نبشته‌هایی وجود دارد که تا حدودی می توانستاریخ "دولت بیگ" یکی از خوانین بزرگ هزاره را روشن نماید. دولت بیگ معاصر شاه عباس صفوی بود. فرزندان او سالهای طولانی در غرب هزاره راجات فرمان روابی کردند. شجره این خاندان در گزارش تحقیقات کمیسیون سرحدی افغانستان و انگلیس مفصل ذکر شده است. در یکی از آن سنگ نبشته‌ها می خوانیم:

یکی از نامداران داشت دوران که نامش بود دولت بای سلطان

ز فرزند مبارز روبه میدان دهود داشت دولت بیگ سلطان.

۱۶ - لوحه سنگهای مقابر قدیمی نیز به سهم خود می توانند گوشه‌هایی از تاریخ مردم ما را روشن سازند. من مطمئنم که گذشت زمان، کاشفهای باستانشناسی، و تحقیقات آیندگان، صحت نظرات مرا درباره منشأ هزاره‌ها تا بیدخواهد کرد.

مناطق و شهرهای تاریخی

۱ - اراکوزیا: (اراکوزیا) منطقه وسیعی بود که شامل ارغنداب شمال شرق قندهار، دای پولاد، جاغوری، مالستان، و اجرستان میگردد. (۱)

۲ - ازولا: (AZOLA) یکی از شهرهای معروف در اراکوزیا بود، که بطلمیوس از آن یاد کرده است. و جنرال "کننکهم" آنرا با "گذر" یا "گذرستان" واقع در هلمند علیا یکی میداند.

۳ - بلخ: یکی از شهرهای باستانی و معروف افغانستان است. شهرهایی مانند بلخ، "مونهجودارو" در سند "شهر سوخته" در زابل ایران، و شهر هرات از قدیمی ترین شهرهای آسیای مرکزی بحساب می آیند. که حتی قبل از ورود آریاییها دارای تمدن و رونق باشکوه بوده اند. از مونهجودارو و شهر سوخته زابل فقط آثار مخروبه‌ای باقی مانده است در حالیکه بلخ و هرات با پشت سر

گذاشتن حوادث تلخ و شیرین زیبا دنا کنون دائرمی باشند. مرتضی اسعدی در باره بلخ میگوید:

برخی از یافته‌های حفاری‌های باستان‌شناسی این ظن را تقویت میکنند که بعضی شهرهای افغانستان از جمله "بلخ" حتی از ایران (آریایی‌ها) نیز قدیم‌تر باشد^(۱).

بلخ رایونانیان "باختریا" (باکتریه) می‌گفتند. بصورت "بخدی" نیز ذکر شده است. این شهر بنا بقولی مسقط الراس زردشت و نیز پایتخت جمشید، شاه افسانهای بوده است. قبل از اسلام معابد مهمی از بودائی‌ان و زردشتیان در آن قرار داشت.

معبد "نوبهار" یکی از بزرگترین معابدی بود که هم‌بودائی‌ان و هم زردشتیان آن را مقدس میدانستند. زکریای قزوینی در آثار البلاذری ذیل کلمه بلخ می‌نویسد: فارسیان و ترکان نوبهار را بزرگ میدانستند و مانند جیان بدان مکان برای زیارت مشرف می‌شدند. هدایا و نذورات تقدیم میکردند. پس معلوم می‌شود که این شهر مانند امروز از قدیم مسکن ترکان و فارسی‌زبانان بوده است. شاید ترکان آن بودایی، و فارسی‌زبانان آن زردشتی بودند. اجداد دیرامکه از خدام معبد نوبهار بودند.

قبس ابن‌اخنفا از طرف عبدالله بن عمار الوالی خراسان در زمان خلیفه سوم این شهر را فتح کرد. اما فتح کامل آن در سال ۹۶ هـ صورت گرفت. بلخ از اجل مدن خراسان بود. غله آن بسوی شهرهای دیگر خراسان و خوارزم صادر میشد. در دوره اسلام بنام "ام‌البلاذ" و "قبة الاسلام" لقب یافت. در زمان سامانیان و غزنویان در اوج عظمت و شکوه رسید. علماء و شعرا بزرگ از این شهر ظهور کردند. با قوت حموی می‌نویسد: وینسب الیه خلق کثیر منهم محمد بن علی بن طرخان^(۲).

۴- آهنگران: قصبه‌ای بود در ولایت غور و پایتخت آخرین پادشاه محلی غوریه حساب می‌آمد. در قرن یازدهم میلادی سلطان محمود غزنوی در غور لشکر کشید و آهنگران را که تا آن روزاهالی آن اسلام اختیار نکرده بودند فتح کرد. و مردم آن مسلمان شدند. آهنگران امروز بصورت قریه‌ای در آمده است. و درست علیای هریرود واقع است.

۵- بست: از روزگار اشکانیان معروف بوده و در سال ۲۹ یا ۴۲ هـ به تصرف مسلمین درآمد. و شهر بزرگی بود با برج و باروی محکم و بنا حیتی بسیار موقعیت آن در شمال قندهار در موقعیت کنونی آن و برکنار رود هلمند واقع بود. مردمان جنگجو و دل‌آور داشت. از این شهر میوه‌ها بعمل می‌آمد و در شهرهای دیگر صادرمی شد. کرباس و صابون نیز از صا در آنش بود. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب

(۱)- جهان اسلام ج ۱ ص ۷۳ - نوشته مرتضی اسعدی چاپ تهران ۱۳۶۶

(۲)- المعجم البلدان ذیل کلمه بلخ ص ۴۸.

گوید: هوای بست معتدل و آبش از رودخانه است، خرما و غله در آن بعمل آید. شهر بست در قرن چهارم محل فضلا و دانشمندان بود. شخصتهایی مانند: " ابوالفتح بستی، ابوحاتم بستی و حاجی بجه بستی از این شهر ظهور کردند. بنام حاجی بجه دقت کنید، این گونه نامها ۱۰۰۰ سال پیش در هزاره جات رواج دارد و نامهایی از قبیل: فقیر بجه، لعل بجه و... زیاد دیده میشود. و کلاً میشود نتیجه گرفت که فرهنگ امروز ما با هزار سال پیش چندان فرقی نکرده است.

۶ - بغنین: شهری بود در زمین داور و یک منزل بطرف مغرب " در تزل " قرار داشت. این شهر مرکز قبایل خلیج و بسلنگ بود. اکنون آن موضع را " بغنی " گویند که بین زمین داور و باغران واقع است.

۷ - بسلنگ: (بسلنگ و فسلنگ نیز ضبط شده) یکی از قلاع معتبر غور بود در حدود زمین داور و جایی بود با کشت و زرع بسیار.

۸ - پیوار: (فیوار) نام محلی بود در غور.

۹ - پیروزکوه: (فیروزکوه) نام قلعه ای بود در غور که مدتی پایتخت غوریان نیز بوده است. و فیروزکوه نام قلعه دیگری بود نزدیک دماوند ایران که امیر تیمور آن را فتح نمود. و سکنین آنرا که بنام فیروزکوهیان یاد می شدند در غور انتقال داد.

ایرج افشار سیستانی می نویسد: زادگاه اصلی اجداد فیروزکوهیها، کردستان بوده که به سبب دگرگونیهای پیاپی به فیروزکوه مازنداران مهاجرت کردند و در سال ۷۹۱ هـ امیر تیمور آنان را به خراسان کوچانید. (۱)

۱۰ - جروم: (جرومیه) گرمسیر هلمند است که عربها آنرا به جرومیسه معرب کردند.

۱۱ - خوابین: ناحیتی بود از غور، پیوسته به بست و زمین داور.

۱۲ - درتل: از شهرکهای زمین داور بود، در کنار رود هلمند، و به فاصله سه روز راه از بست دورتر، و در زمان خلیفه سوم مسلمانان آنرا فتح کردند، و بر معبد " زون " یا زورکه از معابد بزرگ این ولایت بود دست یافتند. و مجسمه طلایی بودارا از این معبد به غنیمت گرفته، به مدینه فرستادند.

۱۳ - درشان: از دونا حیتست، یکی از بست و دیگری از گوزگان، و این بر " ربو شاران " پیوسته است. و از این ناحیت آبها برود، و آبهای " ربو شاران " یکی شود، و " رود مرو " از این آبهاست و مهتر این ناحیه را " درمش شاه " خوانند. بعید نیست که درشان ناوه میش فعلی باشد. طالب قندهاری می گفت: اجداد مرحوم آیه الله آخوند خراسانی از ناوه میش بوده است.

۱۴ - درغش: شهری بود در غور.

۱۵ - رباط کروان: ناحیه ای بود در نزدیک تمران و تهمزان فعلی در غرب هزاره جات.

۱۶ - رخج : (رخذ) ناحیتی بود آبادان با نعمت بسیار ، پنجوای قصبه

آن بود .

رخج عبارت است ازوادی های هیرمند و ارغنداب بطرف قندهار که شمالا به سردسیر ارزگان و اراضی جنوبی غور و والستان تاریخی میرسد . و احتمال دارد که رخذ همان " اراخوزیای " قدیم و " رخوت " پهلوی و " اراکوزیای " یونانی باشد .
۱۷ - زمین داور : ناحیتی است آبادان و آنرا دوشهر بودبنام " درتقل " و " درغش " و این شفرند بر روی غور ، و اندر " درغش " زعفران روید ، و پیوسته است به درمشان . زمین داور در روزگار ارغونیه شکل پایتخت هزاره جات را داشت .

۱۸ - ساکیوند : قصبه ای بود در حوالی با میان و موقعیت آن امروز معلوم

نیست .

۱۹ - شهرک : قصبه ای بود در غور که اکنون بحال قریه در آمده است .

۲۰ - باغ صدهزاره : محلی بود نزدیک غزنی و تفریحگاه سلاطین غزنوی ، مخصوصا " تفرجگاه امیر مسعود غزنوی بوده است . و در تاریخ بیهقی چند جا از باغ صدهزاره نام برده است .

۲۱ - طالقان : نام سه محل و قصبه ای در افغانستان بوده است . اول شکی بود در جوزجان در سه منزلی مشرق مروالرود ، که موقعیت دقیق آن معلوم نیست و بر سر راه بلخ قرار داشت ، بین بلخ و این طالقان دشتی بود بنام " چول " و تاکنون به همین نام یاد می شود . این طالقان در قرن دوم و سوم هجری پر رونق بوده و بیشتر ساکنین و یا تمام ساکنین آن شیعه آل محمد (صلوات الله علیهم) بودند . طالقان دوم در نزدیک بست قرار داشت و خواجها بوالفضل بیهقی در ذیل حکایت امیر عاقل سبکتگین از طالقانی نام می برد که نزدیک بست بوده است و نیز در نزدیک بست محلی بود بنام " جالقان " که امروز موقعیت آن معلوم نیست . و اما طالقان سوم همین طالقان فعلی افغانستان است . بعضی گویند که اصل طالقان تالکان بوده است .

بعید نیست که طالقان در اصل مرکب از " تاله + قان " باشد . تاله در مغلی و نیز در لهجه هزاره چمن را گویند . و " قان " احتمالا " پسوند مکان " است . خصوصا که اماکن دیگری نیز هستند که دارای این پسوند میباشند . مانند : شیرقان (شیرغان) که در این اواخر بخاطر معدن گاز شهرت بیشتریافته است . و جالقان محلی در بست ، و شیرقان محلی در غور . و بروقان دهکده ای در نزدیک بلخ . حبیبی گویند : بروقان جایی بود در دوفرسخی بلخ . (۱)

در المعجم آمده است : " بروقان " قریه من نواحی بلخ ینسب الیها محمد بن خاقان البروقانی " . (۲) و " دندانقان " منطقه ای در شمال که در سال ۴۳۱

(۱) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۸۵

(۲) - المعجم البلدان ذیل اسم بروقان و ذیل اسم کابل

در آن جا میان سلطان مسعود غزنوی و ترکمنها جنگ سختی اتفاق افتاد و منجر به شکست سلطان مسعود شد.

۲۲ - جلال آباد: شهرکی است در جنوب شرق کابل و از بناهای جلال الدین اکبر شاه (۱) در زمان ظاهرخان اسم آن را به جلال کوت تغییر دادند اما در نزد مردم همچنان به جلال آباد مشهور است.

۲۳ - وردک: منطقه وسیعی است جزء ولایت میدان، در بعضی منابع قدیم بصورت "وردق" ضبط شده است. در قدیم مسکن مردم دایمیردا دیوده است.

۲۴ - قطن: شهرکی است در ترکستان افغانستان و اسم آن از "امیر - قذغن" گرفته شده است.

۲۵ - غزنین: شغریست میان ترکان و هندوان و اهل خراسان (۲) در زمان غزنویان چنان پررونق بود که بگفته زنجی ۱۲ هزار مدرسه و مسجد داشت. (۳)

۲۶ - قرنین: دهکده ای بود نزدیک "زرنج" در بین سیستان و قندهار در حاشیه کویر شمال باختری "خاش" و روستای "نیشک".

۲۷ - کابل: (کابلستان) وهی من شغور طخارستان و به من المدن، وژان، خاش، حُشک و جزین. واقع به قوم من الترف فی قدیم الزمان وهم الخلیف قاقاموا به و هو بین الهند و سستان فی ظهرا لغور. (۴) کابل از سرحدت خراسان است و در آن شهرهایی هست از جمله وژان، خاش (احتمالاً گوات) خشک و جزین.

ساکنان آن قومی از ترکان خلج هستند. که از روزگاران قدیم در آن جا اقامت گزیده اند، و کابل بین هندوستان و سیستان واقع است. و در پشت غور موقعیت دارد.

کابل پدر "ریگ ویدا"، "کوبها"، "ویونانیان"، "کوفن" ذکر نموده اند. در حدود العالم گوید: کابل شهرکیست و ارا حصار یست محکم و معروف به استواری و اندروی مسلمانان و هندوانند. آثار مخروبه دیوار شهر کابل تا کنون در کوه شیو دروازه بجای مانده است. این دیوار در زمان کابل شاهان ترک برای جلوگیری از نفوذ اسلام ساخته شده است.

۲۸ - میوند: (میمند) شهر کی بود. وسط گرمسیر در کوهستان واقع. و آبش از رودخانه و حاشی غله و خرما و میوه است. مکان خواجه حسن میمندی وزیر سلطان محمود غزنوی بوده است. حمد الله مستوفی در نزهة القلوب میمند را در شمال غرب قندهار ذکر نموده است. جنگ معروف میوند که میان مجاهدین افغانستان و سپاه متجاوزان انگلیس در سال ۱۲۹۷ ه قمری در حدود میوند رخداد، ۱۲ هزار نفر از سپاه انگلیس در آن جنگ کشته شدند. و قریب چهار هزار نفر از مجاهدین شربت

(۱) - بستان السیاحه ص ۲۳۴ شهرهای آریانا ص ۴۴

(۲) - حدود العالم

(۳) - روضات الجنات فی احوال مدینه هرات ص ۳۶۰

(۴) - المعجم البلدان ذیل اسم بروقان و ذیل اسم کابل

شهادت نوشیدند در این جنگ و جنگ قندها ر کرنیل شیر محمد خان هزاره رشادات بزرگی زخود نشان داد. (۱)

۲۹ - هیرمند: (بصورت های : هلمند، هیدمند، هیذمند، نیز ذکر شده است) مرکب از " هیر" بمعنی آتش و " مند" پسوند داشتن مرکبتا " بمعنی گرمسیر نام رودیست معروف که از ولایت هلمند گذشته و به دریاچه ها من میریزد. گفته شده است که هزارنهر به آن می پیوند و هزارنهر از آن خارج می گردد. (۲) هلمند در لجه هزاره ای منطقه گرم و تفسان را گوید. " هیل" بمعنی گرمای شدید، هزاره ها اگر از گرمای شدید یک منطقه صحبت کنند می گویند: " از گرمی هیل میزد. " یعنی گرم و تفتیده بود و هوای گرم و خفه کننده جریان داشت. سرچشمه رود هیرمند از کوه های بهسودا منطقه هلمند حصه اول منبع میگیرد. در شاهنامه هیرمند ذکر شده است. این رود در نزدیکیهای قلعه هزارق قدم و آغا بکلی" تبدیل بود خانه هایی میگردند و در حدود قندها ر بهم پیوسته بطرف غرب جاری میشود. مدارک این فصل: شهرهای آریانا نوشته عثمان صدقی چا پ کابل، حدود العالم، نزه القلوب، المعجم البلدان، تاریخ بیهقی، آریانا دائرة المعارف.

توپونیمی شهرها

توپونیمی (Toponymy) واژه ایست یونانی که در آن از وجه تسمیه شهرها، کشورها مناطق و روستاها بحث میشود. معنای لغوی و تاریخ شکل آنها را مورد بحث قرار میدهد. این رشته از دانش علمی است شیرین، جالب خواندنی، که تازه در جهان رونق گرفته است. و در پرتو آن می توان اطلاعات گرانبهای درباره تاریخ ملتها بدست آوریم. و با از روی نام مناطق می توان آگاهیهای تاریخی در مورد تسغیر مکان و کوچ و مهاجرت اقوام مختلف و پخش و نشر تمدن های بشری بدست آورد. برای نمونه وجه تسمیه و معنای چند شهر و کشور را در اینجا می آورم.

آسیا: در ابتدا فقط به منطقه کوچکی از ترکیه اطلاق میشد و بعد به سراسر قاره آسیا اطلاق گردید. آمریکا: از اسم امریکو دومین کاشف این قاره گرفته شده است.

آرژانتین: سرزمین نقره، آیسلند: سرزمین یخ. گروئنلند: سرزمین

(۱) - سراج التواریخ ج ۲ ص ۳۷۹

(۲) - ن. ک. به: انجم آرای ناصری، گنج دانش ص ۹۹ تالیف محمد تقی -

خان حکیم چاپ تهران ۱۳۰۵

سبز . فنلاند : سرزمین باتلاقها ویا سرزمین قوم‌فین . هلند : سرزمین سیب . سیام : طلا . آلتای : ایضا بمعنی طلا . نپال : پای کوهستان . قفقاز : یخ‌درخشان ویا آینه . ماداگاسکار : بیزبان بومی بمعنی سرزمین خردنیا . کاشغر : سرزمین کاشی یا کاشی کاری . هنگ کنگ : بندر معطر . آارات : کوه . بانکوک : شهر پیا میرالهی . لها ما : در زبان تبتی بمعنی شهر خدا . شهر ممنوع الورد و ویا بمعنی گل ولای . پکن : پایتخت ملخ شمالی . خانبالغ : شهرخان . بیش‌بالغ : پنج شهر . بلگراد : سفید . لیبرتی : آزادی . کنگ : رودخانه . تایلند : سرزمین آزادگان . آدیس آبابا : گل تازه . بوخارست : لذت و شادی . سوفیا : دانایی . درمکزیک شبه جزیره ایست بنام " یوکاتان " که معنی آن " چله می گویند " است . درباره وجه تسمیه آن گفته شده است که اولین بار که اروپائی‌ان در آن محل رسیدند از یک نفر سرخ پوست نام آن محل را پرسیدند . آن سرخ پوست چون زبان آنان را نمی دانست در جواب گفت : یوکاتان یعنی چه می‌گویند . اروپاییان خیال کردند که نام آن منطقه یوکاتان است لذا آن شبه جزیره با این نام شهرت یافت . (۱) ولان باتور پایتخت مغلستان بمعنی قهرمان سرخ است . چهلان بمعنی سرخ ویا تور بمعنی قهرمان وشجاع و جنگجو . در افغانستان فاریاب یا فارب بمعنی زراعت آبی یا زراعتی که با آب قنات یا رودخانه آبیاری شود . جبال هندوکش را بدان خاطر هندوکش گویند که سیران هندی راکه از آن عبور میدادند . بخاطر سرمای شدید ، در راه گذشته می شدند زیرا که هندیان در برابر سرما مقاومت ندارند . " کوه‌با " منسوب است به باب‌به‌سود ، پدرکلان بهسودی ها . در ترکی " قند " یا کند " دهکده و شهر را گویند . نام اماکنی با این کلمه ترکیب شده است ، مانند : سمرقند ، یارقند ، خوقند ، اوزقندیا و زکند ، تاشکند ، یعنی شهر سنگی . تاش در ترکی بمعنی سنگ است . تاشقرغان : در ترکی حصارودژ سنگی و نام شهرکی است معروف در افغانستان ایبک : بمعنی ماه بزرگ مرکب از " ای " (ماه) و " بک " (بزرگ) و نام یکی از شهرهای قدیمی و باستانی افغانستان در ولایت سمنگان . آقچه : بمعنی زر مسکوک و سفید ، نام شهر یست معروف به فاصله ۴۲ میل بغرب بلخ .

مناطق که نام ترکی ، مغلی دارند

قریه‌ها و محلات بیشماری در مناطق مرکزی افغانستان یافت میشوند که نام ترکی ویا مغلی دارند . و تاریخ بعضی از آنها معلوم است که از زمانهای بسیار دور این نام را داشته‌اند . و این خود دلیل روشنی است بر اینکه ساکنین

آن مغلی بوده، و بسیار قبل از ایلخانان در مرکز افغانستان سکونت داشته‌اند بدلیل آنکه اغلب آن نامهای ترکی و مغلی قبل از مغلان چنگیزی در افغانستان وجود داشته‌اند. این نامهای ترکی مغلی خالصند و یا یک جزء آن ترکی مغلی و جزء دیگر آن فارسی میباشد. اینک به تعدادی از این قبیل نامها توجه فرمایید:

آق: این کلمه در ترکی بمعنی رنگ سفید است و در هزاره‌جات قراء و مناطقی وجود دارند که یک جزء آنها را این واژه تشکیل میدهد. مانند: آق بلاق: (سفید چشمه) و قریه‌ای در هزاره‌جات. آق جم: (سفید علف) نام علف هرزیست سفید رنگ و قریه‌ایست در کجای بهسود که دارای این نوع علف میباشد. آق رباط: قریه‌ایست در ولایت بامیان بمفاصله ۲۸ کیلو متر در شمال غرب قلعه سرکاری بامیان و بالای جاده خاکی واقع است.

آق زات: شیشه‌ایست بمفاصله ۴۷ کیلو متر در غرب قلعه پای کوتل در علاقه دیزنگی که آب آن به نهر خردک میریزد. آق کوپروک: (سفید پل) منطقه‌ایست در شمال غرب بامیان.

آق زرات: منطقه‌ایست در میان پنجاب و لعل و کرمان. منشیان دولتی آنرا " اخضرات " و بعضی " اصغرات " نوشته‌اند که مسلم اشتباه است. قره: واژه ترکی است بمعنی " سیاه " این کلمه نیز در هزاره‌جات با ترکیب کلمات دیگر نام چندین قریه و منطقه است. مانند: قره خوال: قریه‌ای دریکا و لنگ نزدیک جعفر قلعه، قرنا له: دهی درخوات. قره باغ: نام سه منطقه بوده است. قره باغ غزنی که نامیک ولسوالی است. قره باغ شمالی. و قره باغ غور که در گذشته شهرکی بوده و فعلاً بحال قریه در آمده است. و نیز محلاتی بنا مه‌ای: قره قول، قره سای، قره قنک و... زیبا دیافت میشوند. زمین العابدی— شیروانی می نویسد: قره باغ قصبه‌ایست در سر راه غزنی و قندهار، محلی‌ایست بهجت آثار و در زمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است باغات فراوان، دارد، مردمش اکثر قوم هزاره و شیعی مذهبند. (۱)

ارکتو: قریه‌ایست در جنوب غرب قلعه اسپندی در علاقه خواجه میری غزنی، که ساکنین آن هزاره‌اند، ارکه در مغلی و ترکی ما وراء النهر بمعنی نازو ارکتو نازدانه.

آل تو: قریه‌ایست در حصار دوی بهسود، " آل " در ترکی بمعنی رنگ قرمز و نیز به معنی موجودا. فسانه‌ای به شکل پیره زن ترسناک که دارای چشم قرمز و سه گوشه است، از طایفه اجنه.

اوبه: ترکی است بمعنی خیمه و خرگاه و خانه‌هایی که از نی بافته شده است ترکان به چادرها و خانه‌هایی که در مناطق بیابانی می‌سازند اوبه گویند. و نیز به تپه‌های کوچک که به شکل خیمه باشند اوبه گفته

میشود. (۱) درلجه هزاره‌ای نیز به تپه‌های کوچک اوبه‌گویند، و بالای قبیـری که سنگ چیده با شندویه شکل تپه کوچک و خیمه در آن مخابا شد. این کلمه استعمال میشود. هرگاه مجرمی را سنگسار و سنگ با ران کنند که او در زیر سنگ دفن گردد و سنگها آنقدر بالای او انباشته شود که به شکل تپه کوچکی درآید گویند او را سنگ اوبه زدند. پس اوبه یکی از واژه‌های اصیل هزاره‌ایست. و نیز نام منطقه‌ایست در غرب ولایت غور و در شرق هرات، و چون این منطقه دارای تپه‌های کوچک است، با این مناسبت به اوبه مسمی گردیده است. و برخلاف تفسیر نادروستی که عبدالحی حبیبی و عتیق الله پژواک نموده اند آنرا یک کلمه پشتو بمعنی آب گرفته اند، اوبه قطعاً " ترکی مغلی است. و این نام در هزاره‌جات شایع است. از جمله: " اوبه سید " قریه‌ایست در حصه اول بهسود در دامنه کوه با با و چون در این قریه قبرسید است که بالای آن توده‌ای سنگ و خاک انباشته شده و شکل تپه کوچک و یا خیمه را به خود گرفته لذا با این نام مشهور شده است. و سراوبه قریه‌ایست ایضا در حصه اول بهسود. در دامنه کوه با با. و اوبه توقریه‌ایست در هزاره‌جات و نام منطقه‌ایست در شمال قندهار که در گذشته مسکن هزاره‌ها بوده است اوبه هرات در گذشته مسکن هزاره مغل بود و ساکنین آن شیعه بودند. میرزا رفیعی باذل حماسه‌سرای شیعی که کتاب " حمله حیدری " را به نظم درآورده و از شاگردان میرزا عبدالقادر بیدل بوده است اصالتاً از " اوبه هرات " بود. ساکنین امروز اوبه سنی مذهبند و دهات دورتر آن قومی است مغلی از اقوام هزاره، و به هزاره مغل شهرت دارند و سنی مذهبند. اوبه هرات تاریخ قدیمی دارد و در قرن چهارم و پنجم هجری با این نام یاد میشود. یاقوت حموی متوفی ۶۴۶ هـ آن را به همین صورت امروزی ضبط کرده می نویسد: " اوبه " قریه من اعمال هرات ینسب الیه الفقیه عبدالعزیز الاوبی مات سنه ۴۲۸ هـ و ابومنصور الاوبی مات ۴۰۳ " (۲) و نیز ابواسماعیل اوبی و مولانا جلال الدین اوبی، از این منطقه بوده اند. و در قرن دهم هجری حافظ سلطانعلی اوبی از این منطقه ظهور کرد. او کتابی در باره لغات فارسی تالیف نموده بنام " فرهنگ تحفه الاحباب " این کتاب به تصحیح فریدون تقی زاده و نصرت الزمان ریاضی هروی در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است. حافظ سلطانعلی اوبی در سال ۹۳۶ هـ از تالیف این کتاب فراغت یافته است. و در کتابش لغات فراوانی یافت می شود که امروز همان لغات در گویش هزاره‌ای مورد استعمال دارند. مانند: انگیش = زغال. پخج = پهن. پوپک = هدهد. پوده = چوب پیوسیده. جواز = ها و ن چوبی. چابگ = جلد. چکری = ریواس. خینجک = درخت حبه الخضرا. خاشه = کاه و سرگین. خاده = چوب راست. لتنبر = آدم‌کاهل و پرخور. مسکه = کره. نسک = عدس. سمج = غار. غوته = سربیزیر آب فرو بردن. فانه = چوبی که در لای در زو شکاف چوب دیگر گذا رند و هکذا.

ارگین: در مغلی کوه و تپه‌ای که از بهم پیوستن ریگها تشکیل یافته باشد.

(۱) تاریخ اجتماعی دوره مغول، واژه‌ها و حسن التواریخ، واژه‌ها به مجمل فصیحی.

(۲) L المعجم البلدان ذیل اسم " اوبه "

و جزء اول ارگنه‌قون از ارگین مشتق شده است. و ارگین در هزاره‌ای نیز بمعنی کوه و تپه‌ای که از ریگهای زیا دوبهم چسبیده تشکیل شده باشد و شکل صخره ریگی بخود گرفته باشد.

ارگینگ نام قریه‌ای در دامنه پیتودا می‌رود.

"اورخان": نام منطقه و رودخانه‌ای در دایکندی و تا و همیشه با غران. این نام قطعا "مغلی" است بدلیل آنکه اورخان یا اورخون نام منطقه و سیعی بوده در غرب مغلستان. "اوز": در ترکی به چهار معناست. ذات، اصل و جوهر هرشی. و درّه^(۱) و "اوزداغ": نام قریه‌ایست در ولسوالی ناورمکباز "اوز + داغ" جزء دوم آن بمعنی کوه است. در بستان السیاحه ذیل این کلمه گوید: اوز در ترکی بمعنی اصل و بیخ است. و اوزگندنا مشهری بود در ماوراءالنهر، اولوم: در ترکی مغلی بمعنی معبر رودخانه، گذرگاه، جای وسیعی از رودخانه که بتوان از آن عبور نمود. ^(۲) و در گویش هزاره‌ای نیز به همین معنا است. فراخ اولوم: نام قریه‌ایست در حصه اول بهسود در کناره رودخانه هلمند. بغرا: در ترکی بمعنی شتر. و نام چندتن از شخصیت‌های تاریخی ترک، و نام منطقه و شهر است در ولایت هلمند. و نام منطقه‌ایست در ارزگان.

آرق: ترکی است و منطقه‌ای در چهارده غوربند و قریه‌ایست در جنوب زیارتگاه شاه مقصود در علاقه خاکریز. اوق: در ترکی مغلی بمعنی تیرونا منطقه‌ای بود در سیستان افغانستان. اوج اوق یعنی سه تیرونا یکی از طوایف ترکمنی^(۳) اوکک: نام منطقه‌ایست در خوات این کلمه مغلی است بدلیل اینکه نام یکی از طوایف ترکمن "اوکک‌لی" است. و "اوکک‌تو" نام یازدهمین نفر از خانان مغلستان بوده است.

بلاق:

بلاق در ترکی بمعنی چشمه و کاریز است. در هزاره‌جات نام‌های زیادی داریم که با این کلمه ترکیب یافته‌اند. بلاق تو: محلی که دارای چشمه و کاریز است. ام‌بلاق: قریه‌ای در حصه اول بهسود. بلاق سینی: (چشمه حسینی) قریه‌ای در توله‌شده‌ایمیرداد. تربلاق: قریه‌ای در حصه دوی بهسود. جربلاق: قریه‌ای در یکا و لنگ. دزد بلاق: (چشمه دزد) قریه‌ای در شرق یکا و لنگ، در کناره راه بامیان و نیک. سم‌بلاق: قریه‌ای در حصه اول بهسود. کاربلاق: قریه‌ای بفاصله

(۱) - فرهنگ ترکی به فارسی ص ۳۲۷ تالیف ابراهیم اولفون و جمشید درخشان.

(۲) - واژه‌نامه حسن التواریخ ج ۱ آخر کتاب تنظیم دکتر عبدالحسین نوایی، و تاریخ ترکمن ها ص ۲۲

(۳) - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ص ۳۳ و جامع التواریخ ج ۱ ص ۳۶.

۲۶ کیلومتر در جنوب قلعه مشک در علاقه دیزنگی . گرم بلاق : (چشمه گرم) قریبهای در حومه دوی بهسود در منطقه کجاب وهکذا بابر بلاق و سربلاق ، اسپه بلاق و غیره که همه زدهات هزاره جات میباشند .

پسوند " تو "

این پسوند در گویش هزاره ای بسیار استعمال میشود . معنی مالکیت و داشتن را میرساند . تقریبا " مشابه پسوندهای : " دار " ، " زار " و " منند " فارسی است . مانند : ارکه تو = نازدانه . چرکه تو = آب شجاعت . چینه تو = نیرومند خانه تو = خانه دار . بچه تو = صاحب فرزند . چوچه تو = صاحب جوجه . برکت تو = با برکت . اشکمتو = زن حامله . سایه تو = دارای سایه و نیز کسیکه اجنه در روحش حلول کرده باشد . جنگ تو = بزم جیم آدم با مهارت . چنگل تو = آدم صاحب چنگال و بسیار زرنگ . شیمه تو = با نیرو . سام تو = سهمگین و ترسناک . این پسوند مغلی است . زیرا در زبان مغلی کاربرد زیاد دارد . نام عده ای از شخصیت های مغلی دارای این پسوند بوده است . مانند : جاباغاتو = برگزیده زجانب خداوند . نام یکی از سرداران مغل .

گیغاتو : نام یکی از ایلخانان ، اوکک تو : نام پیا زده همین نفر از خاندان مغلستان که از سال ۸۵۷ تا ۸۶۸ ه در مغلستان سلطنت کرده است . (۱)

مونگتو : نام یکی از سرداران مغل . " مونگ " بمعنی خال و مرکبتا " بمعنی خالدار است . (۲) جلال الدین منکبرنی به آن خاطربه منکبرنی شهرت یافت که در کنار بینی او خالی بود و منکبرنی یعنی خال بینی . اورتو = صاحب اصل و نسب خانواده گی (۳) اور : در مغلی بمعنی خانواده و ایل و تبار است . در هزاره گی گفته میشود " اورفلان " یعنی بنی فلان .

آلبتو = صاحب شجاعت . کشیک تو = عسکری که وظیفه نگهبانی بدوشش باشد کشیک در ترکی نگهبانی را گوید . (۴)

مریتوچریک = سواره نظام ، چریک سواره نظام . (۵)

اولجای تو = صاحب غنیمت و نام سلطان محمد خدا بنده . اولجه در مغلی غنیمت را گوید . (۶) در گویش هزاره نیز بمعنی غنیمت است . پسوند " تو " در

(۱) لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " اوکک تو "

(۲) - جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۳

(۳) - نظام اجتماعی مغول

(۴) - فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول

(۵) - تاریخ مغول در ایران نوشته برتولد اشپولر ص ۱۹۸ .

(۶) - فرهنگ اندراج ، فرهنگ اصطلاحات دیوانی ، واژه نامه مجمل فصیحی و

واژه نامه احسن التواریخ ج ۱ .

لهجه‌های ترکی وجود دارد. مثلاً: جرگه تودرزبان قزاقی بصورت "ژرکت" و در قرغیزی بصورت "چروگتو" تلفظ میشود. (۱) این پسوند در بسیاری از اسماء اماکن ملحق میشود. مانند: پودینه‌تو: دارای پونه و قریه‌ای درولسوالی یکاولنگ. شاتو: کوتلیست درمیان یکاولنگ وینجاب. و "شاتو" درلهجه هزاره‌ای بمعنی نردبان و راه پله است. شهرتو: کوتلیست درشرق بامیان، قرغنه تو: قریه‌ایست درغرب بامیان، قرغنه درترکی ونیز درلهجه هزاره‌ای درختچه وهیزی راگویند که برای مصارف سوخت یکا می‌رود. شاخ و برگ وکل آن شبیه درخت زرد آلو است. ومیوه‌اش به غوره زرد آلو میماند. وجوب آن اندکی سیاه رنگ است باین خاطر به قرغنه مسمی شده. قرغنه را درهرات "آوول" ودرمشهد "تکسنه، تنگیز" و درشیراز "چالی" گویند. بعضی اشتباهات آنرا بادامچه می‌گویند. قوتو: قریه‌ایست درشرق دایمیرداد. نره‌تو: قریه‌ایست دربادغیس و مسکن هزاره‌های بادغیس بوده است. چیچک‌تو: منطقه ایست دربادغیس.

ممقتو: حصاری بود درغرب هزاره‌جات درولایت هلمند که این نام از زنده آن گرفته شده است. مردم ممقتو علیه میر تیمور سخت مقاومت کردند. برغنه‌تسو: قریه‌ایست در شمال قندهار درعلاقه خاکریز که درگذشته مسکن هزاره‌ها بود. برغنه درلهجه هزاره‌نی راگویند. برغنه‌تویی یعنی نیزار. غیغوتو: قریه‌ایست در هزاره‌جات غیغو یا غیغان علفی است کوهی دارای بوی تند. درشیراز به آن جاو شیر گویند. واز آن ترشی درست می‌کنند. غیغو را در هزاره‌جات برای علوفه زمستانی درو و ذخیره می‌سازند.

پسوند "تو" در مرکز افغانستان سابقه طولانی دارد و عرض کردم که جغتو بمعنی صاحب تاج. و نام منطقه‌ای در شمال غزنی. و طبق سنگ‌نبشته‌های آنجا این نام از اسم شاه ویا شهزاده‌ای گرفته شده که در آنجا حکمرانی داشته است. و تاریخ این نام تا زمان تسلط یونانیان پیش می‌رود. هیوان تسانگ غزنه را پایتخت "تسوکیتو" (۲) یا "تاوکیتو" ضبط کرده است. این پسوند را ماکن نزدیک غزنی بیشتر بکار برده است. مانند: شملتو: منطقه‌ای در جغتوی غزنی.

ارکتو: قریه‌ای در خواجهمیری غزنی. المیتو: قریه‌ای در جاغوری. اولیاد تو: (دارای درختان اولیاد) قریه‌ای در جاغوری. اولیاد نوعی درخت است از خانواده چنار که در مناطق مرطوب می‌روید و در سرما مقاوم است. چچنی‌تسو، تاله‌تو، واز این قبیل اماکن با پسوند تو در هزاره‌جات بسیار زیبا و دندومن بخاطر خوف از تطویل از ذکر بقیه خودداری می‌کنم.

واژه "تو"

"سو" در ترکی آب را گویند. و در هزاره‌جات محلات زیباقت می‌شود که باین واژه ترکیب یافته‌اند. مانند: سوماره: قریه‌ای در نزدیک بامیان

(۱) - مجله "ادب" چاپ کابل ۱۳۵۲ - مقاله سید علی اکبر شهرستانی.

(۲) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۲۵.

سوکلی : قریه‌ای در حصه اول بهسود ، وسوکلی اگر کلمه بسیط هم باشد با زاویه ترکی است بمعنی معشوقه ، ودلبرممنازه ، همسر برگزیده. سوره سو: قریه‌ای در حصه دوی بهسود ، قلعه سو (آب قلعه) نام قلعه‌ای بود در اطراف غزنی که مسعود سعد سلمان شاعر نام دار در آن زندانی بود. و قلعه‌نای از توابع قریه باغ نیز محبس این شاعر بوده است. قلعه‌نای همین " نی قلعه " فعلی است .

سولیح: (آب راکد) روستایی است در شمال غرب یکا ولنگ نزدیک بلخاب احتمالا " لیح پسوند مکان نیز می تواند باشد. چه کلمات مشابه آن مانند: لیک، لبق ، لیخ، لوق ، لاق ، لی ، ولو همه در ترکی پسوند نسبت ویا پسوند مکان میباشند. لبق تقریبا " معادل " پسوند " دار " و " زار " فارسی است .
خرمالیق: (خرما زار) منطقه‌ای بود در شرق سیستان افغانستان نزدیک دلارام و از نظر تاریخی ثابت است که در گذشته در سیستان خرما بعمل می آمده است .

قول لیح : دره‌ای در شمال چهارده غوربند شامل ۱۲ پارچه ده وساکنین آن همه هزاره اند .

قول :

قول واژه مغلی بمعنی دره ، دره‌ای که دارای آب باشد. و قول تکیسن نام منطقه‌ای در مغلستان چنانچه گذشت . در هزاره‌ای نیز بمعنی دره است . و قریه جات بسیار در هزاره جات با این واژه ترکیب یافته اند . مانند: قول خویش منطقه‌ای در حصه اول بهسود . قره قول : (سیاه دره) قریه‌ای در بهسود . اوت قول: (دره علف زار) منطقه‌ای در جا غوری " واسا می فراوان دیگر مانند: چپری قول ، سرما قول ، خارقول ، جوقول سوخته قول ، راه قول ، کچ قول ، دیوال قول ، شور قول ، دراز قول ، چهار قول ، بتوقول ، قول لیح ، قول دال ، قول ناتی قول چکرو که مثال های بیشمار دارند. قول را با غول بایکی دانست . غول در مغلی بمعنی وسط ومیانهاست . غول اردو یعنی قلب شکر .

داغ :

داغ در ترکی بمعنی کوه هست . در بعضی لهجه های آن بصورت تاغ آمده است . در منطقه " نادعلی " مربوط ولایت هلمند دو تپه ایست بنامهای " سرخ داغ " (سرخ کوه) و " ساروداغ " که در این اواخر آن را باستانی مهمی از این دو تپه بیرون آمده است .

اوزداغ : قریه ایست در ولسوالی ناو غزنی ، واوز بمعنی دره است .
اولنگ : در ترکی مغلی بمعنی چمن است ^(۱) و یکه اولنگ بمعنی یکه چمن ، ولسوالی معروفی در ولایت بامیان .

چرچقور: قریه ایست در مرکز ولایت غور، چوگور، چوککور، چوقوز در ترکی بمعنی گود و عمیق و در هزاره ای بشکل چقور تلفظ میشود.

چارقدوق: قریه ایست در مرکز ولایت غور، جز دوم آن ترکی است.

چقماق: در ترکی سنگ آتش زنه، و ناوه چقماق دره ای در ارزگان که در زمان امیر عبدالرحمان جنگ وحشتناکی در آن رخداد و هزاره ها سخت مقاومت کردند. قاش: در ترکی به دو معنی است اول بمعنی ابرو، دوم بمعنی چمنی که در کمر که و یا داخل دره، باشد. در هزاره جات مناطقی زیادی است که با این کلمه ترکیب یافته اند. مانند "قاش سیدو" قریه ایست در دایمیرداد. قاده: در مغلی سنگ و صخره بسیار بزرگ را گوید. اسپ قاده (سفید سنگ) قریه ایست در دایمیرداد.

قناق: به دو معنا است اول مهمان دوم خانه و عمارت بزرگ. و قناق قریه ایست بفاصله ۴۶ کیلومتر در جنوب سنگ ماشه جا غوری و ایضا قریه ایست در دره ترکمن، و منطقه ای در دایزنگی.

قیاق: در ترکی لغی را گویند از خانواده گندمیان از نوعی که در مناطقی مرطوب و کنار چمن زارها میروید. و قیاق منطقه ایست در ولسوالی جغتو. قورغان: بمعنی دژ و حصار قریه ایست در یکا و لنگ. چنانچه تاشقرغ—ان بمعنی دژ سنگی میباشد. قزل: بمعنی سرخ و قریه ای در لعل و سرچنگل، و قریه ای در ارزگان که دارای کوههایی ب رنگ قرمز میباشد.

قمچاق: ترکی است و عام منطقه ای در چپا رده غور بند. یخشی: در ترکی بمعنی خوب، یخشی بالا و یخشی پائین نام دو قریه در جا غوری است. جولا: بمعنی گودال و دره عمیق، دره ایست در علاقداری شیمبول در شرق ولایت بامیان.

جلمیش: منطقه ایست در میان دره غور بند متصل بدره شکاری این نام مرکب از "جل" و "میش" است جزء دوم پسوند است که در ترکی معمولاً اسم را بمعنی مفعولی میدهد و مرکبتا "بمعنی محل کارزارگاه است.

ناور: در هزاره ای و نیز در مغلی بمعنی حوض و سخاکی آب و یا آب ایستاده است. و ناو و نا مولسوالی معروفی است در شمال ولایت غزنی، اتفاقاً دارای آب ایستاده ای نیز میباشد. قره ناور: دهکده ایست با آب را کدو با تلاق درلیسه دایمیرداد دره صوف. اسامی ترکی یا مغلی گاهی در مناطقی یافت میشوند که اصلاً گمان نمی رود در آنجا از این قبیل نامها باشد. مانند: "سپین بلدک" در جنوب قندهار نزدیک مرز پاکستان. اصل آن بدون تردید "اسپی بولداغ" یا "بلدق" بوده است که در گویش برادران پشتون به صورت سپین بلدک درآمده است. زیرا "قاف" در گویش پشتویه "کاف" تبدیل میشود. اسپ بولداغ

مرکب از دو یا سه کلمه است . جزء اول آن (اسی) فارسی است . جزء آخر آن (داغ) ترکی است اگر بلیق هم باشد . باز ترکی مغلی خواهد بود . وجود این گونه نامها دلیل بر آن است که در گذشته های دور و یا لا اقل در زمان کوشا نویفتلی ساکنین جنوب قندها ر مغلی نژاد بوده اند .
قرغوی :

قرغوی در ترکی مرغی است شکاری از خانواده عقاب اما قرغوی در مغلی تنها نه میان یا م خانه ها را گوید ، و " آن عبارت از عبارت بلندی است به ارتفاع ۶۰ گز (به شکل برج و قلعه دیدبانی) . که به منظور سرعت بخشیدن بسر رسیدن خبر و حوادث مهم در میان یا م خانه ها (پست خانه ها) ساخته میشود و دائم در آنجا موظف بودند که هرگاه حادثه مهمی در یکی از نقاط کشور رخ میداد ما مورین موظف در قرغوی اول بلا درنگ در پشت بام آن آتش روشن میکردند و آتش علامت بودی که ما مورین در قرغوی دوم آن را دیده بنوبت خود آتش دیگر روشن میکردند . و همینطور سایر قرغوی ها با این طریق عمل میکردند و در یک شبانه روز خبر یک حادثه سه ماهه را طی نموده به مرکز میرسید . و بعد مکتوبی مشتمل بر تفصیل واقعه نوشته می شد . چنانچه از منطقه " سوکچو " تا " خانبالغ " (پکن) ۹۹ یام خانه بود . و در میان این یا م خانه ها چند قرغوی وجود داشت . (۱) آدودی که از قرغوی ها بلند میشد گاهی برنگ سیاه ، گاه سفید ، و گاه سرخ و گاه آبی بود که هر کدام آن علامتی را میرساند . رنگ دود از مواد سوختی ای که آتش میزدند نشانات میگرفت .

قرغوی : نام منطقه و قریه ایست در حصه اول بهسود در غرب کوتل " اونی " و " دشت یورت " . یورت نیز ترکی مغلی است بمعنی جایگاه لشکر ، محل باراندا . من مجبورم این بحث خسته کننده را خاتمه دهم و اگر نه مناطقی که نام ترکی مغلی دارند بقدری زیاده دند که به شما رشن نمی آیند .

سوابق تاریخی اسامی ترکی مغلی

سوابق تاریخی اغلب اسامی ترکی مغلی به چند قرن قبل از اسلام میرسد . چنانچه : ایبک ، جغتو در زمان یونانیان ، تاوکیتو و یا تسوکیو تو در زمان هیوان تسانگ تسکین آبا د در زمان تسکین شاهان ، ایلاق غور نیز در همان زمان ها ، ایلاق بلخ در زمان شیخ صدوق ، اوق ، خش باجی ، فیروز قند ، اوت قول یا اوقول ، سولقلعه ، اوبه ... همه تاریخ شان لا اقل تا صدر اسلام میرسد . مقدسی منازل میان بست وغزنین را چنین بیان می کند : " از بست تا

فیروزقندیک منزل ، از فیروزقند تا رباط میغوان یک منزل ، از رباط میغوان تا رباط کبیریک منزل ، از رباط کبیر تا پنجوای یک منزل ، از پنجوای تا تکین آباد یک منزل ، از تکین آباد تا خراسانه یک منزل ، از خراسانه تا سراب یک منزل ، از سراب تا اوقول (اوت قول) یک منزل از اوقول ، تا جنگل آباد یک منزل ، از جنگل آباد تا دینه غرم یک منزل ، از دینه غرم تا خاست یک منزل ، از خاست تا دینه جومه یک منزل ، از جومه تا خا بسا را اول حد غزنه یک منزل ، از خا بسا ر تا خش با جی یک منزل ، و از خش با جی تا رباط هزاره یک منزل و از رباط هزار تا غزنه یک منزل .^(۱) در میان این منازل چندتای آن نام ترکی دارند . چنانچه : فیروز - قندج دژ دوم آن ترکی است و عرض کردم " قند " در ترکی ده ، قصبه و شهر را گویند . تکین آباد دژ اول آن ترکی است . اوقول (آب قول) جزء دوم آن مغلی است . و اگر مراد اوت قول جا غوری بوده هر دو جزء آن ترکی میشود زیرا " اوت " یا " اود " در ترکی علف خشک را گویند . خش با جی جزء اول آن را نمی دانم جزء دوم آن قطعا " ترکی " است . با جی در ترکی خواهر بزرگتر را گویند . بنا بر این در میان منازل بین بست تا غزنه این همه اسامی ترکی و مغلی وجود دارند . بقیه را تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل . در حالیکه میغوانه ، غرم ، جومه ، خراسانه ، خاست و خا بسا معلوم نیستند که آیا در اصل فارسی اندو یا ترکی مغلی ؟ اگر تحقیق شود شاید بعضی از آن ها نیز ترکی مغلی برآیند .

این حوقل در باره بست می نویسد : " وَلَهُمَا نَاحِيَانِ لِمَنْزِلَيْنِ يَسْمِي أَحَدَهُمَا "فیروزقند" والاخرهو " سروان " علی طرق بلدی الداور .^(۲)

قوزان بست : چون مسلمانان ، افغانستان جنوبی را فتح کردند و عبدالرحمان بن سمره در سنه ۳۶ هـ از جبهه سیستان بر صفحات زابل و کابل لشکر کشید ، وی از خواش به قوزان بست و از آنجا به خشک ورخ آمد . و بعد از این هم لشکریان فاتح اسلامی را در بست با رتبیلان جنگها واقع شد .^(۳)

قوزان بدون شک ترکی است و حتی احتمال دارد که " قرنین " دهکده ای که عمرو لیث از آنجا ظهور نمود ترکی باشد .

در نادعلی محل سابق زرنگ (زرنج) در دوازده کیلومتری قلعه گنگ توسط " مسیوهاکن " و " کبیرشمن " فرانسوی تحقیقات باستان شناسی شروع شد و در دو نقطه که دوتا تپه اند بنام " سرخ داغ " و " ساروداغ " مقادیر قابل توجهی آثار باستانی بدست آمد .^(۴)

ایلاق : ترکی است و نام قصبه ای از توابع بلخ که شیخ صدوق کتاب معروف من لایحضره الفقیه را به خواش شیعیان آنجا نوشت . آن ایلاق به احتمال قوی

(۱) L حسن التقاسیم الی معرفة الاقالیم ص ۳۴۹ چاپ لندن .

(۲) صورة الارض

(۳) - تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۶۸۵

(۴) - ایران در عهد باستان ص ۳۸ .

همین ایلان شادیا ن فعلی است که امروز نیز ساکنین آن شیعه و از مردم هزاره اند. ازرباط هزاره که درسطور بالا ذکرش دین توهم پیش می آید که اسم " هزاره " بسیار قدیمی باشد ، که در آن صورت قول جیبی تایید خواهد شد . باری ، اگر کسی درصدد برآید واسا می قراء و مناطقی که نام ترکی مغلی دارند را جمع آوری کند و در باره اش تحقیق نماید به تنهایی کتابی خواهد شد .

تصحیح املائی بعضی نامها

از آنجا که اسامی تعداد قابل توجهی از مناطق و دهات هزاره جات و نام تعدا دی از اقوام هزاره اصالتا " منشاء ترکی و مغلی دارند ، منشیان دولتی در زمان سدوزایی و محمدزایی از درک معانی آنها عاجز بوده آن اسامی را واژه عربی تصور کرده اند و در تحریر آنها به اشتباه افتاده اند . که اینک به چند مورد آن اشاره میشود .

۱ - کوتل " آجه گک " را که میان بامیان و بهسود قرار دارد و به خاطر وجود معدن عظیم آهن بر سر زبانها افتاد ، بصورت " حاجی گک " نوشته اند . که مسلم اشتباه است . زیرا اولاً مردم ما به کلماتی مانند : حاجی ، کربلایی ، سید و ملا احترام گذاشته هرگز اینها را بصورت تصغیرشان ذکر نمی کنند . ثانیاً مردم خود بصورت " آجه گک " تلفظ می کنند که تلفظ آنها را باید معتبر دانست . ثالثاً از این قبیل نام ها در هزاره جات معمول است " مثلاً " قول آجه " دره ایست در حصه اول بهسود ، و آجه گک در اصطلاح مردم ما پیره زنی است از ظایفه اجنه که در دره ها و مناطق دور افتاده بسر میبرد .

۲ - " اولیا دتو " را بصورت " علیا تو " نوشته اند ، که بکلی بی معنا است . و دانستید که " اولیاد " درختی است از خانواده چنار .

۳ - " اولیا تک " را " علیا تک " نوشته اند در حالیکه این همان اولیاد است که در حال تصغیر بصورت اولیا تک می آید و " د " آن به " ت " تبدیل میشود .

۴ - " اود قول " را " حوت قول " نوشته اند که هیچ مناسبتی ندارد ، زیرا " حوت " ماهی بزرگ و نهنگ را گوید که این منطقه فاقد آنست .

۵ - " آق زرات " را " اخضرات " و بعضی اصغرات نوشته اند که با تلفظ مردم سازگار نیست . و اصغرات یا اخضرات در اینجا چه معنای تواند داشته باشد ؟

۶ - " ورس " را " ورت " نوشته اند که نمی تواند اسم مکان قرار گیرد .

۷ - قوم " اتای " بهسود را " عطا " نوشته اند که با تلفظ مردم سازگار نیست . و اصل آن " اتا " است ، در ترکی بمعنی پدر . و نظیر این گونه نامها در میان هزاره معمول است مانند : " قوم آبه " یکا و لنک و قوم با به و غیره .

۸ - قوم " ایسم تمور " را " احسان تمور " ضبط کرده اند ، در صورتی که مردم " ایسم تمور " و بعضاً " ستمور تلفظ میکنند . اسامی ای مانند : جتمور

دلت‌مور، تیت‌مور در میان ترکان و منغلان معمول بوده است. تیمور به معنی آهن است.

۹ - قوم "بوله‌سو" یا بوله‌سان خوات را "بو الحسن" نوشته‌اند که باز با تلفظ مردم تطبیق نمی‌کند. و باید در اینگونه اسمی تلفظ مردم را ملاک قرار دهیم، و به همان شکلی که آنان تلفظ می‌کنند، تحریر نماید تا ندانسته به اشتباه دچار نشویم. مثلاً: مردم، شهر مخروبه "ضاک" یا میان "را" شهر زووک "تلفظ می‌کنند، ماهیچ دلیلی نداریم که در اصل و واقع اسم آن "ضاک" بوده است. پس بهتر است که آن را بصورت "زووک" بنویسیم.

تحریر تاریخ

برای بیان مطلبی که در نظر دارم، بهتر میدانم مقدمه کوتاهی بیان نمایم، قرآن مجید می‌فرماید: هرگاه واقعه عظیم روز حشر برپا شود، که وقوع آن حتمی است و شکی در آن وجود ندارد. آن روز، روز خافضه و رافعه خواهد بود. (۱)

مفسرین در توضیح و تفسیر این آیه شریفه گفته‌اند، مراد آنست که در روز قیامت با لاه‌پائین و پائینها بالا می‌روند، یعنی آن شخصیت‌های والا مقام دنیایی، زورگویان ستمگر، زمامداران خودسر، سلاطین خودکامه، عوام‌فربیان شاید، و انانی که از صداقت و خوش‌باوری مردم سوء استفاده‌ها نموده، و با دیسه چینی‌ها بر سر نوشت مردم مسلط شده‌اند، خیانت‌ها، تقلب‌کاریها، وطن‌فروشیها نموده‌اند، جامعه‌ای را به بیراهه و تباهی کشانده‌اند، یعنی همان‌هایی که بر زمین و زمان فخر می‌فروختند، و مردم دنیا فقط آنها را انسان میدانستند و بقیه جزء حشرات ارض شمرده می‌شدند، در آن روز وحشتناک که حقایق آشکار می‌شود، برخلاف تصور، پست و ذلیل می‌شوند و به اسفل السافلین سقوط می‌کنند. اما در عوض یک دهقان، یک چوپان، یک کارگر یک صنعتگر مبتکر و درستکار، یک دانشمند بی‌ادعا اما خدمت‌گذار، خلاصه هر انسان پارسا و گمنام و نفع‌رسانی که در دنیا به آنها ارج نمی‌نهادند، در آن روز بالا می‌روند، و صدرنشینی می‌شوند. تاریخ نیز یک چنین حالتی را دارد.

یعنی اگر پرده از روی واقعیت‌های تاریخی کنار رود، و حقایق آنطوری که بوده بر مردم آشکار شود. خواهی دید که بسیاری از رجال، و شخصیت‌های نامدار تاریخی و حتی آن‌هایی را که اصلاً تصور را هم نمی‌کردیم، نه تنها جزء قهرمانان و خدمت‌گذاران بشری نبوده‌اند، بلکه ممکن است عده‌ای از آنها در صف خائنین قرار بگیرند. و باید بدانیم که بعضی از تاریخ نگاران تحت تاثیر حب و بغض شخصی قرار گرفته، قهرمانان مورد قبول خود را هر چه توانسته‌اند بالا برده و

(۱) - سوره واقعه، آیات نخستین.

هرفضیلتی را برآنان نسبت داده اند و از طرف دیگر هر نوع بستی و پلیدی را به مخالفین خود و با مخالفین قهرمانان خود چسپانده اند. آنان گاهی در ذکر وقایع برای آنکه جالب تر و شگفت انگیز تر جلوه کند مبالغه ها کرده اند. گاه روی بعضی مقاصد، حقایق را با اکاذیب و جعلیات مخلوط نموده اند، و آیندگان را درباره گذشتگان به اشتباه انداخته اند و اکثریت مردم آن را جیف را بدون اینکه با موازین عقلی مورد سنجش قرار دهند قبول می کنند. از این رو کار یک نفر محقق بسی مشکل خواهد بود. به قسمیکه اگر با دهها دلیل علمی و عقلی ثابت کند که فلان و فلان واقعات تاریخی آنطوری نبوده که مردم تصور می کنند و با فلان قهرمان اصلاً وجود خارجی نداشته است، یا بهمان شخصیت نه یک قهرمان و نه یک قدیس بلکه یک شیاد و عوام فریب و خائن بوده است.

آنوقت اگر این کشفیات را بنویسد، به یقین غوغائی برپا خواهد شد. و او از ترس هوچیگران و توده های غافل، مجبور است که لب فرو بندد و کشفیات تاریخی خود را با نهایت درد و الم در دل نگهدارد و اگر نه بگذریم از تحریفات و جعلیاتی که در تاریخ دیگر کشورها و ملت ها وجود دارد، تنها اگر تاریخ افغانستان را دقیق مورد بررسی قرار دهیم جعلیات و تحریفات بهت آوری برای ما آشکار خواهد شد، که من نمی توانم صراحتاً به همه آنها اشاره کنم، فقط بطور سربسته عرض میشود که اگر خواسته باشیم به واقعیات دست یابیم باید تاریخ افغانستان از نو بنویسیم.

امتزاج اکاذیب و جعلیات با واقعیات در کتب تاریخی علل و عوامی بسیار داشته است. و من فقط به شش تا از آن عوام اشاره میکنم.

۱ - فاصله زمانی و با مکانی مورخ از اصل جریانهای تاریخی.
 ۲ - اتکاء مورخ به شایعات و سخنان مردم عامی و کوچ و بازار.
 ۳ - حس قهرمان پرستی. هرگاه شخصی به طریق چه از راه مشروع و یا غیر مشروع شهرت یافته و جز قهرمانان قرار گرفت، آنوقت طبعاً مردم هر کسار خارق العاده و شگفت انگیز را به او نسبت میدهند. و لو آن قهرمان در واقع از هرفضیلتی عاری باشد.

۴ - آلت دست قرار گرفتن مورخ. بسیاری از مورخین آلت دست حکام زمان خود بوده، و تاریخ را آنطوری که آنها می خواسته اند تدوین کرده اند.
 ۵ - تعصب مذهبی، عده ای از تاریخ نگاران تحت تاثیر تعصب مذهبی قرار داشته و در تدوین تاریخ بیشتر منافع مذهبی خود را در نظر گرفته اند تا واقعیات را.

۶ - تعصب نژادی و میهنی. بعضی واقعیات را فدای تعصبات نژادی و میهنی خود کرده، و از این راه ضررهای جبران ناپذیری به تاریخ بشری وارد کرده اند. متأسفانه فرصت آن را ندارم که برای هر کدام از علل و عوامی که باعث تحریف تاریخ شده، مثال و شواهد تاریخی بیاورم. و وضع این رساله نیز چنین اجازهای بمن نمی دهد. تنها در مورد عامل نژادی مجبورم قسری

مقتضی بحث نمایم . تعصب نژادی از قدیم وجود داشته و تاریخ بسیاری از مللها را مخدوش نموده است . و حتی اشراکین را در تورات تحریف شده امروز می توانیم مشاهده کنیم . رقابت میان اقوام بنی اسرائیل با اقوام عموزاده شان یعنی " بنی عمون " و " بنی موآب " از قدیم جریان داشته است . روحانیون متعصب اسرائیلی برای اینکه طایفه رقیب را برای همیشه سرکشته و مفتضح سازند ، به تورات دستبرد زدند . و به حضرت لوط و دخترانش عملی را نسبت دادند که وجدان ها را جریحه دار می سازد . در تورات فعلی می گوید : دختر بزرگ به خواهر کوچک خود گفت پدر ما پیر شده و مردی در روی زمین نیست بیا تا پدر خود را بنوشانیم تا نسلی از نگاه داریم پس در همان شب شراب نوشانید و دختر بزرگتر و بعد خواهر کوچکتر همان عمل را انجام داد پس هر دو از حامله شدند دختر بزرگ پسری زایید او را " موآب " نام نهاد و او پدر موآبیان است و دختر کوچک نیز پسری زایید او را " بن عمی " نام نهاد و او پدر بنی عمون است . (۱)

بیشک این نسبت های ناروا بخاطر تعصب نژادی در تورات راه یافته است اسرائیلیان برای آنکه بنی عمون و بنی موآب را ولدا لرزا معرفی کنند چنین دستبرد ناروایی به تورات زدند . چنانچه قرآن مجید این عمل ناروای آنها را بیان نموده میفرماید : " من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه " (۲) و از قوم یهود گروهی بودند که کلمات خدا را از جایش تحریف میکردند و به تورات دستبرد میزدند .

متأسفانه تاریخ مسلمین نیز از تعصبات قومی و ملی مصون نمانده است . بسیاری از روایاتی که در ذم اقوام و یا مدح اقوام دیگر از زبان پیغمبر اکرم نقل شده چیز است که معصبین آنرا ساخته اند . همینطور احادیثی که در فضایل بعضی شهرها و یا ذم بعضی شهرهای دیگر آمده از تعصب منطقه گرایی نشاءت گرفته اند ، و اگر نه اسلام فضیلت ذاتی و بی جهت ، برای هیچ فرد و قوم و شهـری قایل نیست . و همه در پیشگاه اسلام مساوی می باشند . کدام عقلی می تواند باور کند که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه فضایی برای شهرهای مانند بلخ و بخارا و سمرقند و هرات که در آن زمان اهالی آن ها کافر بودند بیان کرده باشد ؟ و حال آنکه بسیاری از مسلمانان آن روز که اکثریت شان اهل جزیره العرب بودند حتی اسمی از آن شهرها شنیده بودند . بنی امیه و بنی عباس که نمی توانستند مستقیماً " برای خود فضیلتی بتراشند ، دست بردمان حدیث سازان حرفه ای شده آنان را وادار به جعل حدیث میکردند . و احادیثی در فضایل عرب و سپس قریش می ساختند و به پیغمبر نسبت میدادند . تا در نتیجه از راه غیر مستقیم فضیلتی برای خودشان باشد .

در مورد انتساب بعضی از سلسله ها به شخصیت های معروف چه بگویم ؟ اگر

(۱) - تورات سفر پیدایش باب ۱۹ - آیه ۳۱ - ۳۸ ص ۲۵ .

(۲) - قرآن مجید ، سوره نساء آیه ۴۶ .

یک تحقیق جامع و علمی و بیطرفانه در این زمینه انجام شود حقایق حیرت انگیزی بدست خواهد آمد. از همه مهتر شخصیتها، جنگها، اماکنی در تاریخ آمده‌اند که اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند. علامه مرتضی عسکری در کتاب پیرا ج و تحقیقی "مأءة وخمسون صحابی مختلق" (مدو پنجاه صحابی ساختگی) ثابت می‌کند که دهها قهرمان، صحابی، راویان احادیث که اسم شان و حتی اسم پدرشان و کارهای قهرمانانه شان در تاریخ آمده در واقع وجود خارجی نداشته‌اند. از آن جمله "عبدالله ابن سباء" می باشد که بعضی از متعصبین، مذهب تشیع را ساخته و پرداخته او میدانند. علامه عسکری ثابت می‌کند که شخصی بنام عبدالله سبا اصلاً وجود خارجی نداشته‌است. بسیاری از اصحاب ساختگی و قهرمانان جعلی ساخته و پرداخته "سیف ابن عمر" تمیمی می باشد که او بخاطر آنکه فضایی برای عرب در قدم اول و برای بنی تمیم در قدم دوم ثابت کند، قهرمانان خیالی ساخته‌است. و جعلیات او در تاریخ بعنوان اشخاص واقعی جا افتاده‌است. وقتی سیف ابن عمربین همه اراجیف را داخل تاریخ مسلمین کرده باشد، خدا میداند که دیگر نژاد پسرستان چه اندازه اکاذیب را بصورت واقعیات در کتب تاریخی قالب زده‌اند، حال بیا بییم نگاهی به تاریخ افغانستان بیندازیم و ببینیم که در تاریخ کشورمان چه خبر است، زیرا مطالبی که در این فصل بیان شد فقط مقدمه‌ای است برای عرایض بعدی.

جلسات سری رژیم نادری

اعمال تبعیض نژادی و مذهبی بیش از دو قرن است که توسط رژیم‌های حاکم در افغانستان بمرحله اجرا گذاشته می‌شود، که در زمان عبدالرحمبان و حبیب‌الله شدت بیشتری گرفت. از زمان امان‌الله خان مخصوماً "ازوقتی که افکار محمود طرزی در میان خاندان سلطنتی جا افتاد، نژادگرایی برای دولتمردان افغانستان عمده‌ترین مسئله گردید. و این محمود طرزی بود که برای اولین بار نوشت که زبان پشتو باید زبان رسمی کشور گردد. طرزی به زبان فارسی پشتو، اردو، عربی و ترکی وارد بود. ظاهراً یکی دوبار خدمت سید جمال الدین رسیده‌است. و کتاب "تتمه البیان فی تاریخ افغان" را بعد از مرگ سید جمال الدین در مریه چاپ رساند. خوانندگان عزیز اگر محتویات این کتاب را بسا طرز اندیشه سید جمال الدین مقایسه کنند، به آسانی اصل مطلب دستگیرشان خواهد شد. باری از مطلب دور نه نیفتیم. امان‌الله خان با اینکه از نظر مذهبی نسبت به تشیع تعصبی نداشت ولی به مسئله نژادی و لسانی سخت پای بند بود، اما فاجعه اصلی برای افغانستان ازوقتی آغاز شد که نادرخان بقدرت رسید. طبق آنچه که بارها از شخصیت‌های اهل خبره و موثق شنیده‌ام (بعضی از آنها بحمدالله زنده اند و خداوند سالم شان بدارد بعضی رحلت کرده اند و بعضی به فیض شهادت نایل شده‌اند.) نادرخان با عده‌ای از همفکران خود جلسات کا ملا

سری و مخفیانه‌ای تشکیل میدادند. که در آن جلسات موضوعات ذیل مورد بحث و تبادل نظر قرار میگرفت. و نقشه‌هایی کشیده می‌شد و بعد به مرحله اجرا می‌گذاشتند. از جمله آرشیه‌های دولتی برای افراد خاصی از خودشان گشوده‌شده‌آنان در ابلایی آنها به جستجو پرداختند و هنر و صنایع به نفعشان بود بیرون دادند و ثبت تاریخ نمودند، و در عوض تمام اسناد و اسناد دولتی را با خود بردند. حتی بعضی از کتب کمیاب که جنایات گذشته‌گان شان را بر ملا میکرد، طعمه حریق شدند، از آن جمله جلد سوم سراج التواریخ بود.

بعضی سنگ نبشته‌ها از جمله " تخت با بر " در کابل که دارای نوشته‌هایی تاریخی بود شکسته شد، و قطعات آن برای دیوار ساختمانها بکار رفت. و زیر محمد کل خان مهمند حتی لوحه سنگهای قبر را می‌تراشید و یا می‌شکست تا نام رجال تاریخی اقلیت‌های قومی از صفحه تاریخ محو شود. زبان دربار زبان رسمی شد، و هر کس و از هجدیدی برای این زبان می‌ساخت جایزه دریافت میکرد. اما می‌تاریخی بعضی ولایات و مناطق که به زبان فارسی و یا ترکی بودند تغییر یافتند. تصمیم گرفتند که اقلیت‌های قومی در غفلت و بی‌خبری و بی‌سوادی باقی بمانند. ورود دانشجویان غیر پشتون در دانشگاه نظامی و حقوق رسماً " ممنوع بود. با اینکه مردم جنوبی و مشرقی در وطن خود دارای املاک فراوان بودند و تشویق می‌شدند که در ترکستان مسکن گزینند، و بر اساس این مفکوره خانواده‌های بسیار را در شمال کشور اسکان دادند. و تمام امکانات زراعی را تقریباً " برای گان در اختیارشان می‌گذاشتند. در حالیکه بقیه اقوام از چنین امتیازاتی محروم بودند. تصمیم گرفتند که مغزهای متفکر اقلیت‌های نوادی را نابود کنند. بر اساس این نقشه عده‌ای فقط بجرم آنکه می‌فهمیدند به شهادت رسیدند. از جمله نجف بیگ شیرو با اهل و عیالش یکجاشهید شد. براتعلی تاج و چپه شاخ و شعاع و بلخی مسموم شدند. و عده‌ای به طرق دیگر سربه نیست گردیدند. برای آنکه مرکز کشور بدست کوچیها پی‌افتاد از هزاره‌ها روغن کتیاوی میگرفتند. و در طول چند سالی که این روغن گرفته می‌شد خانواده‌های بسیار با خاک سیاه نشستند و املاکشان توسط کوچیها گرو گرفته شد. اگر قیام شهرستان نبود واقعاً " فاتحه این مردم خوانده بود.

در سال ۱۳۰۹ - انجمن ادبی کابل را تشکیل دادند و بدنبال آن انجمن ادبی قندهار، جلال آباد، هرات و به وجود آمدند. این انجمنها بر خلاف اسمشان فقط افکار فاشیستی رژیم را تعقیب میکردند. در سال ۱۳۱۶ - پشتو توله‌تاسیس شد و تعلیم زبان دربار برای کارمندان دولت اجباری گردید. همینطور انجمن تاریخ بوجود آمد. این انجمنها پولهای هنگفت از بیت‌المال میگرفتند اما فقط به نفع فاشیسم کار میکردند. و تحریف بسیار در تاریخ کشور نمودند. حتی کتابهایی جعل کردند. و با نهایت جدیت کوشیدند که هنر و آثار تاریخی که دال بر قدمت اقوام غیر آریا و یا دال بر خدمت و قهرمانی آنها باشند محو و نابود کنند. و در طول نیم قرن با فرصت طولانی‌ای که

داشتند به انجام نیات غیرانسانی شان کاملاً موفق بودند. علاقه داری چسک وردک که بیشتر جمعیت آن را مردم دایمیردا تشکیل می دهد تمام مدارس دولتی در مناطق پشتونشین آن ساخته شده است. و در منطقه وسیع دایمیردا دهکده اقلای دارای بیست هزار نفرند حتی یک مدرسه ابتدائی ساخته نشده است. بقیه را تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

هزاره ها در همان سال های اول بقدرت رسیدن نا درخان خلع شدند از آن پس کوچیها بطور دلخواه می توانستند دیمه زارهای مردم و مراعات آنها را تخریب کنند و ما مورین دولتی با تمام نیرو از آنان حمایت میکردند.

باری، از آنجا که هیچ رازی تا ابد نمی تواند پنهان بماند، سوانجام خبرهایی از آن نشستهای کاملاً سری به بیرون درز کرد. بعضی با خبر شدند که چنانچه هائی طرح و جهت تصمیماتی گرفته میشود. از آن جمله بعضی دانشجویان طرفدار امان الله از این راز آگاه شدند. و آنگاه عبدالخالق دانشجوی برجسته هزاره که این خبرها را شنید چاره را در قتل نا دردید. و خود را فدای ملت نمود. اما بعد از قتل نا در افکار فاشیستی او به شدت بیشتر دنبال وبه مرحله اجرا درآمد. شهزادیکی از خوانین کوچی آشکارا در هزاره جات می گفت اگر ما همه شمارا قتل عام کنیم اجازه داریم، چون نا در با با به ما دستور داده است، که اول بزرگان شمارا از بین ببریم. فاشیست ها با توسل و استناد به کتاب "اوستای" زردشتی و نوشته بطلمیوس بعنوان یک کشف مهم یکبار در جراید و نشریات شان نوشتند که نام تاریخی افغانستان "آریانا" بوده است. یعنی غیرآریایی ها در این مملکت هیچ کاره اند. در حالیکه این نام در هیچ تاریخ و زمانی برای ساکنین این سرزمین شناخته شده نبوده و به سراسر این سرزمین اطلاق نمی شده است. و بطلمیوس فقط به خاطر آنکه میدانسته عده ای از ساکنین آن آریایی اند، این سرزمین را آریانا نامیده است. در حالیکه این نام شامل ایران نیز می شده است. بعد از ظهور این نام موسسات و شرکتها و باین نام مسمی گردیدند. مجله آریانا، دائرالمعارف آریانا چاپ شد. و یکبار در دیوار کشور پرا ز این نام گردید. رژیم نهایت تلاش خود را در راه اهداف نژاد پرستی بکاربرد، که اگر فقط یک دهم آن همه تلاش را در راه توسعه و ترقی کل کشور بکار برده بود، امروز افغانستان در ردیف کشورهای پیشرفته جهان قرار داشت و با این طریق بیش از نیمی از سرمایه های فکری و مغزی کشور عاقل و باطل مانند و ضربات جبران نا پذیری بکل افغانستان وارد گردید. نقشه های شوم خاندان نا در برای مردم هزاره از قتل عام عبدالرحمان هم کشنده تر بود، زیرا که فرهنگ و تاریخ این مردم را نابود کرد. بلی، این گونه جلسات و نقشه ها برای اقوام آرام و خدمت گذار، در عصری کشیده می شد که دولتهای جهان با تمام قوا می کوشیدند که تضادهای قومی و نژادی داخل کشور خود را از بین ببرند. اما در افغانستان این دولت بود که آن را دامن میزد!

یکی از کارهای رژیم و گروه تربیت شده آن، جعل و تحریف دزتاریس — کشور می باشد. انجمن تاریخ و پشتو تولنه در طول چند دهه تلاش داشته، بیش از صد جلد کتاب بزرگ و کوچک منتشر کردند. و در هر کجا که امکان داشت تعمداً "تاریخ را تحریف کردند. و به نفع اهداف فاشیستی خود توجیه نمودند. شاهکار آنها، جعل چند کتاب از جمله جعل کتابی بود بنام "پته خزانہ" (گنج پنهان) این کتاب ساخته و پرداخته عبدالحی حبیبی و همکارانش می باشد. حبیبی در تاریخ افغانستان مخصوصاً "تاریخ برادران پشتون ی د طولایی داشت. به زبان فارسی، پشتو و عربی وارد بود. بعضی لغات قدیمی زبان پشتو را میدانست. طبع شعر خوبی هم داشت، او در سال ۱۳۲۱ مدعی شد که کتابی قلمی ای یافته است که تالیف محمد بن هوتک می باشد و مولف آن این کتاب را با مرحسین شاه هوتکی در سال ۱۱۴۲ هـ در قندهار نوشته است. حبیبی می گوید که پیدا شدن این کتاب خود داستانی دارد. و وعده داد که در موقعش جریان پیدا شدن آن را خواهد نوشت. اما باین وعده اش جامه عمل نپوشید، و با اینکه بعد از این تاریخ تا چهل سال دیگر زندگی کرد و در آن مدت طولانی دهها کتاب و مقاله نوشت اما جریان پیدا شدن "پته خزانہ" را دیگر متذکر نگردید، آیا فرصت نداشت؟ یا نتوانست در آن باره داستانی سرهم کند تا برای عقلا قابل قبول باشد؟ بهرحال این کتاب در سال ۱۳۲۴ با مقدمه بلندبالایی بچاپ رسید، و بعداً "تجدید چاپ شد. و برای آنکه لاقط خوش باوران باور کنند، صفحات اول و آخر آن را از روی نسخه قلمی عکس برداری و چاپ کرده اند. خواننده بصیر میداند که در دنیا ای امروز از این گونه جعل کاری ها را به سادگی می شود انجام داد. عکس برداری از روی نسخه قلمی هرگز نمی تواند دلیل بر وجود اصل کتابی باشد. و اگر برای چنین کتابی ۲۶۶ سال قبل نوشته شده بود پس چرا حبیبی اصل کتاب را برای کارشناسان نتوانست نشان دهد؟

تا بروی مرکب و کاغذ آن آزمایشهای علمی انجام شود. خودداری حبیبی از تحویل اصل نسخه برای آزمایش بزرگترین و روشن ترین دلیل برجعلی بودن آنست. و اصل این نسخه تاکنون همچنان در پرده غیبت باقی مانده است. گویا از روی دیگران شرم دارد. و یا آنان را نا محرم میدانند. همین قدر که برای حبیبی و یا رانش ظاهراً شده است باز در پشت پرده غیبت رفته است. شاید از آن رو که گنج پنهان است باید تا ابد از نظر جهانیان پنهان بماند! گویا مولف موهوم آن نیز این مسئله را میدانسته که نام مناسب پته خزانہ را بر آن نهاده است، دانشمند محقق نجیب مایل هروی در این باره می نویسد: "اما آقای حبیبی و یا رانش اعتقاد دارند که قدیمی ترین اثر مکتوب زبان پشتو به قرن هفتم هجری میرسد! دعای آنان بر اساس کتابی است بنام "تذکره الاولیا" تالیف سلیمان ماکو ۶۱۲ هـ کتابی که چند ورق آن را آقای حبیبی و صاحبش دیده اند. و دیگران

فقط چاپ عکسی آن را رویت کرده‌اند، منبع دیگری که حبیبی و یارانش به آن استناد می‌ورزند "پته‌خانه" است. پته‌خانه را به فارسی می‌توان خزانة نهفته خواند. و این گنج همچنان نهفته است. و تنها برحبیبی و یارانش اصل نسخه‌نمایان شده، و هرچند چاپ افاست و عکسی از آن بعمل آورده اند ولی از روی عکس به اصل نسخه‌نمی‌توان پی برد، و هم‌نمی‌توان از لحاظ نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آزمون کرد. و به محک مرکب‌شناسی زد. و از این جا پشت‌و شناس بنام "مورگسیترنه" درمورد اشعار که تذکره مزبور و "پته‌خانه" از نظرگاه زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی ایرادهایی را وارد دانسته و گفته‌است که صحت نظریات حبیبی و اصالت این آثار آنگاه مقبول می‌افتد که نسخه‌های خطی از لحاظ فیلالوژی بررسی شوند. اما آقای حبیبی بجای آنکه اصل نسخه‌ها را به‌نمایا پیشگاه جهانی‌آثار دست‌نویس بفروشد و از پشت‌ودانان معروف که درباره زبان پشت‌و دستور آن زبان تدقیق و تحقیق کرده‌اند دعوت کند تا از نظرگاه نسخه‌شناسی فیلالوژی اصلی بودن و یا جعلی بودن خزانه نهفته و تذکره ایشان را محقق کنند استنکاف ورزیده‌اند. (۱)

در پته‌خانه شرح حال ۵۱ تن دانشمند، نویسنده، مولف، شاعر و شاعر آمده است. و کتب‌هایی به این اشخاص موهوم نسبت داده شده و اشعاری از زبان آنها ذکر گردیده است. این دانشمندان پشت‌و زبان از سال ۱۰۰ هجری تا ۱۱۰۰ هجری در افغانستان زندگی می‌کرده‌اند عده‌ای از آنان از غوری یعنی از هزاره‌جات بوده‌اند. حبیبی که خود در زبان پشت‌و شعری گوید در اشعاری که به شعری خیالی خود نسبت داده سعی نموده، بعضی واژه‌های قدیمی پشت‌و را در آن اشعار بکار بربرد، تا کسی به جعلی بودن آنها مشکوک نشود. این زنان و مردان قهرمان مذکور در پته‌خانه درست دارای افکاری فاشیست‌های معاصر بوده‌اند. برای نمونه یک تن از آنها شاعری است بنام "امیر کرور" از "مندیش غور" کرور واژه پشت‌و است. او در سال ۱۳۹ هـ زندگی می‌کرده است و اشعاری که بنام او در پته‌خانه ذکر شده است رنگ و بوی فاشیستی معاصر را دارد. او بزرگ‌ترین پهلوان و روزمنده زمان خود نیز بوده است شعرا و چنان در سرحد کمال است که با اشعار زبان‌های پیشرفته و تکامل یافته جهان برابری می‌کند. و اگر واقعاً زبان پشت‌و در آن زمان بدان حدی از کمال رسیده بود پس چرا بعدها تا سرحدیک گویش محدود و عقب مانده محلی سقوط کرده است؟ درحالیکه اشعار فارسی در همان زمان‌ها از حدیک تصنیف کودکانه تجاوز نمی‌کرد. نمونه اشعار اولیه فارسی اینها هستند: "آب است و نیبذاست - و عمارات زبیب است - سمیه رو سپید است." در سال ۱۰۸ هـ مردم بلخ درباره شکست اسدبن عبدالله چنین سرودند: "از ختلان آمذیه - برو تباه آمذیه". عباس ابن طرخان معاصر برمکیان درباره ویرانی سمرقند توسط عمال

(۱) - پژواک ابتذال از صفحه ۱۶۴ تا ۱۶۵ خطی نوشته نجیب مایل هروی.

اموی چنین سروده است: " سمرقند کند و مند (۱) - بپذینت کی افکند - از چاچ تابهی - همیشه ته خهی " اما اشعار پشتمو حماسی امیر کرو در همین زمان چنان در اوج تکامل قرار دارد که اشعار فارسی بگردش هم نمی رسد. آیا می شود باور کرد که ادبیات پشتو در آن زمان تا آن حد زکمال رسیده بوده؟ درحالیکه نام " افغان " در تاریخ اسلامی ظاهراً برای اولین بار در تاریخ یمنی یعنی قریب سه قرن بعد از آن ذکر شده است. پس این تفاو چه گونه می شود توضیح کرد؟ یا این همان " کوسه ریش پهن نیست؟ " که ادبیات یک ملت پیش از خود آن ملت به وجود آمده باشد؟

باری، در پته خزان نه درست همان مطالبی درج شده که حبیبی ورژیم آنرا می خواسته اند. از طرفی چو زمان اقتضای کرد که در میان عده ای از رجال قهرمان، زنان قهرمانی نیز وجود داشته باشند، از این روتعدادی زنان شایسته را نیز در پته خزان آورده است. قهرمانانی که در پته خزان آمده اند. در هیچ تاریخ دیگر اسم شان ذکر نشده است. و حال آنکه قاعدتاً " لا اقل اسم تعدادی از آنها در دیگر کتب تاریخی باید می آمد. بخصوص نام امیر کرو، آن جهان پهلوان که نام او پادشاهان جهان را بلرز می انداخته چنین فــردی چطور در هیچ تاریخ دیگر ذکر نشده است؟ نام بعضی از قهرمانان پته خزان به زبان پشتو هست. مانند: " امیر کرو " و حال آنکه در تاریخ واقعی غــور رجال بشمار می آید میرده شده اند که هیچ کدام آنها نام پشتو ندارند. و فقط در پته خزان هست که نام پشتو دیده میشود. شیخ اسعد سوری و شیخ تیمن نیز از غـور بوده اند.

حبیبی با جعل پته خزان می خواسته با یک تیر چندین نشان بزند. سوابق تاریخی زبان پشتو را بالا ببرد، تاریخ اقوام خود را غنا ببخشد، بر تعداد رجال و قهرمانانش بیفزاید، روحیه حماسی را در میان جوانان شان بیدار کند. اما هدف اصلی او این بود که هزاره جات را مسکن پشتو زبانان قلمداد کند زیرا در جلسات سری فاشیسم این مسئله طرح شده بود که به هر طریقی که شده هزاره جات مسکن پشتونها معرفی شود. بعد از این کتاب جعلی مقالات و کتب بسیار نوشته شد که همه متفقاً " هزاره جات را مسکن پشتونها و شاهان غوری را پشتو زبان قلمداد کردند، و همه به پته خزان استناد میکردند. از قبیل: " روباه دم خود را شاه آوردن " .

کار جعل و جعل سازی به پته خزان خاتمه نیافت. بلکه " سالوزمه " نسیم ریگستان " تذکره الاولیا " و غیره نیز جزء کتب جعلی میباشند.

قهرمانان ساختگی نیز اختصاص به پته خزان ندارد. دوشیزه قهرمانی که در بیابان میوند پرچم را به دست میگردد در همان حال شعری مناسب با آن جنگ می سراید در کدام یک از منابع اولیه ذکر شده است؟ ممکن است هموطنان

(۱) - کنند در گویش مردم ما به هر چیز کننده و پاره گفته میشود.

پشتوزنان از بر ملا شدن حقایق ناراحت شوند و پیش خود بگویند که حال اگر حبیبی و همفکرانش قهرمانان خیالی در تاریخ کشورمان خلق کرده اند، شما چه اصرار دارید که جعل کاری آنها را بر ملا سازید؟ مگر کار آنها غیر از این است که بر تعداد رجال تاریخ کشورمان افزوده اند؟ در جواب عرض میشود همانطوری که داروی تقلبی نمی تواند بیماران را شفا دهد، تاریخ تقلبی نیز نمی تواند برای جامعه آینده فردانما باشد. و باید بدانیم که جعل و تقلب در هر چیزی که باشد سم کشنده است. مخصوصاً "در تاریخ، گمان نکنید که حبیبی و یارانانش با جعل اکاذیب خدمت کرده اند، بلکه ندانسته بزرگترین ضربه را به تاریخ افغانستان وارد کرده اند. و تاریخ این کشور را از اعتبار انداخته اند. و سالیها کار می خواهد تا این اکاذیب از دامن تاریخ افغانستان زوده شود. حقایق هر وقت با شکوفه خواهد شد پس چه بهتر که زود تر دست بکار شویم و اکاذیب را دور اندازیم.

توجیهات نادرست

کار آقای حبیبی تنها به جعل تاریخ خاتمه پیدا نمی کند. بلکه جناب ایشان در توجیهات ناروای تاریخی بد طولایی داشت. وی که از قبیله کاکر قندهار است، در نژاد پرستی هیتلر شاگردی او را هم نمی توانست. او در سال ۱۳۳۰ ظاهراً "میانہ اش با خاندان نادرشکر آب شدویه پاکستان پناهنده گردید. و در آنجا نشریه ای بنام "آزاد افغانستان" منتشر می نمود، و یکسری خیانت های رژیم را بر ملا نمود و دم از آزادی میزد. عده ای از آزادی خواهان واقعی دور او را فرا گرفتند. ولی کار اصلی حبیبی آن بود که در خفا برادران پشتون پاکستان را به استقلال خواهی و ملی گرایی دعوت کند. حتی در ترور لیاقت علی خان نخست وزیر وقت پاکستان دست داشت، اما قبل از آنکه پلیس این کشور او را دستگیر کند، وی خود را در کابل رسانده دوباره در آغوش گرم رژیم پناه برد! و مثل سابق در کمال احترام و امنیت زندگی را از نوع شروع نمود! و هم چنان حقوق گزاف دریافت می کرد. اینجا بود که آزادی خواهان واقعی فهمیدند که فرار او به پاکستان و دم از آزادی زدن همه و همه بایک سازش سری بار رژیم انجام گرفته بوده است. باین طریق آزادی خواهان واقعی توسط وی شناسائی شده بودند. حبیبی روزگاری رئیس انجمن تاریخ بود. و نیز از کسانی است که آرشيو اسناد ارگ شاهی را جستجو نمود و اسناد خطرناک آنرا نابود کرد. تصحیح و بررسی تحریفات و توجیهات او سالیها وقت می خواهد. من برای نمونه فقط به چند مورد آن اشاره میکنم.

اومی نویسد: "اهل کلمه" شیر "همان شاه بهار است و همین کلمه در گویش پشتونهای شرقی بصورت "خیبر" درآمده است. (۱) و بطور ضمنی می فهماند

که این اسم پشتواست. در حالیکه شیر و شاه بها روخیبر هیچ گونه وجه اشتراکی با هم ندارند. شیر بها منظور که قبلا " نیزا شاه نمودم یک کلمه ترکی مغلی است که گاهی با پسوندهای مغلی ترکیب میشود مانند " شیر تو " و " شیرغان " و غیره شاه بها هم که معلوم است فارسی میباشد. و دره " خیبر " جلال آبا دبه آن خاطر باین نام مسمی گردیده که مانند " قلعه خیبر " تسخیر آن سخت مشکل بوده است. حال از حبیبی می پرسیم درباره کسر " ش " شیر و فتحه " خ " خیبر چه توجیهی در چنده داری؟ و این سؤال را چگونه می توانی حل کنی؟ حبیبی برای آنکه " خنجل " شاه وقت کابل را پشتو زبان معرفی کند می نویسد: خن مخفف خان است و در کاران پشتو تا کنون نامی موجود است که آنرا " خنتما " تلفظ کنند و " خنتما خان " در اوایل قرن بیستم از مشاهیر ژوب و کویته بود. (۱)

اگر واقعاً " جزء اول خنجل خان باشد پس مغلی بودن این شاه را میسراند. و کلمه " خنتما " یک واژه مرکب هزاره ای است که بمعنی آدم مغرور، متکبر، کاکه، اشرافی و نازدانه میباشد. اصل آن " خام طمع " بوده که در گویش هزاره ها به صورت " خنتما " درآمده است. این اسم بدون تردید از گویش هزاره به زبان پشتو انتقال یافته است. از آنجا که هزاره ها و پشتو نهادهای متمادی همجوار بوده اند طبیعی است که تعدادی از واژه های زبانهای شان به هم دیگر انتقال یافته باشد.

مثلاً کلماتی مانند: جرگه، خان، اولوس، کجیره (قجیر = کرکس) کروت، (قروت = کشک) و از گویش هزاره ها به زبان پشتو راه یافته اند اگر در این زمینه تحقیق شود واژه های بسیاری در زبان پشتو پیدا خواهند شد که اصالت هزاره ای داشته باشند.

حبیبی درباره اسم " شنسب " غوری می گوید: اصل آن " شین اسب " بوده و شین یک واژه پشتواست بمعنی رنگ آبی و سبز. (۲) و افعاد دل انسان بحال حبیبی می سوزد، او برای آنکه هزاره جات را مسکن پشتو نهاده قلمداد کند چنانچه اندازه در تنگنای کمبود دلیل قرار داشته است! که به این گونه دلایل مضحک متشبث میشود، و " شنسب " را که یک کلمه بسیط چهار حرفی است، آنگونه به نفع خود توجیه میکند. اگر بنا باشد اینگونه با اسمی و کلمات بازی کنیم هر کلمه ای را بهر قسمی که خواسته باشیم می توانیم توجیه نماییم. چنانچه کسی از روی طنز می گفت: اصل اسامی. نوروز = نوروز، پاریس = پارس، جرمنی = جرمانی قندهار = قنددار، کابل = قبول بوده اند. دیگری از روی شوخی می گفت: مکزیکوسیتی پا یخت مکزیک در اصل یک جمله پشتو بوده باین صورت: " مکوه سه کوی - کوه " بگذریم از این شوخیها باید توجه داشته باشیم که منظور از ریشه یابی کلمات تاریخی و اسامی جغرافیایی رسیدن به حقایق تاریخی باید باشد، نه رسیدن به آنچه که دل مان می خواهد.

در سال ۱۳۵۴ از طرف وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان ، مجلس بزرگداشتی برای امیر خسرو دهلوی حکیم و شاعر نامدار بلخی الاصل (۶۵۱ - ۷۲۵ هـ) ترتیب یافت . وعده‌ای از دانشمندان افغانی ، هندی ، ایرانی و روسی در آن شرکت کردند . و مقالاتی پیرامون شخصیت آن شاعر بزرگ قرائت نمودند . تمام این مقالات توسط " فقیر محمد خیرخواه " جمع آوری و بصورتی کتابی بنام " مجلس امیر خسرو بلخی " چاپ شد . از جمله مقاله‌ای از حبیبی راجع به قبایل خلج افغانستان در این کتاب به چاپ رسید . که باز حبیبی مرتکب توجیهات نادرست فراوان شده است . از جمله در همین مقاله درباره " هفت تاله " جفتوی غزنی میگوید : هفت تاله از نام هفتالی (یفتلی) باقی مانده است . آنگاه هفتالی را مساوی با " ابدالی " که یک قبیله پشتون است میداند . (۱) در حالیکه قبیلۀ ابدالی بخاطر آنکه مرید " بابا حسن ابدال " بودند ، با بدالی مشهور شدند . و این نام هیچ ربطی به هفتالی ندارد . و حتی از نظر شکل ظاهری با هم نزدیک نیستند . ثانیاً " هفتالی ها با احتمال قوی ترک یا مغل بودند . ثانیاً " منطقه " هفت تاله " هیچ ربطی به هفتالی و ابدالی ندارد . و این اسم مرکب از " هفت تاله " است که جزء اول آن همان عدد هفت است و جزء دوم آن " تاله " است که در لهجه هزاره‌ای بمعنی چمن میباشد . و در هزاره‌جات قراء و مناطقی دیگری نیز دیده میشوند که یک جزء آن با کلمه " تاله " ترکیب یافته‌اند . مانند : سرتاله ، کل تاله ، سیزتاله ، زردتاله ، کلان تاله ، نوتاله ، رمه تاله ، تاله و برفک ، تاله بیکم ، تاله تو ، تاله سی و غیره . هفت تاله چوون دارای هفت قطعه چمن است باین نام مسمی گردیده است . حبیبی می‌خواسته که با این گونه توجیهات اولاً " یفتلی ها را پشتون و ابدالی قلمداد کند . و ثانیاً " منطقه " هفت تاله " را مسکن پشتونها معرفی نماید .

کلمات براساس چه ضوابطی تغییر مییابند ؟

با یادداشت که تغییر کلمات و واژه‌ها در یک زبان و گویش براساس قواعد و ضوابط خاصی صورت میگیرند که متناسب با همان زبان می باشد . اینطور نیست که بدون هیچ‌قاعده و ضابطه‌ای تغییر یابند . و اغلب واژه‌های بیگانه دستخوش تغییر می شوند . مثلاً " در زبان عربی کلمات بیگانه‌ای که دارای حرف " چ " یا " گ " باشند به " ص " و " ج " تبدیل میشوند مانند : چین = صین ، چغانی = صفانی ، گیلان = جیلان ، گرگان = جرجان ، گرمسیر = جرومیه ، گوزگان = جوزجان و هكذا . در لهجه هزاره‌ای حروف : ع ، ح و ه معمولاً به الـف تبدیل میشوند . در پشتو حرف " ق " به " ک " تبدیل میشود مانند : قبله = کیله ، قباله = کواله ، صندوق = صندوق ، ترقی = ترکی ، قمیص = کمیص ،

کتیغ که یک واژه ترکی است بمعنی نان خورشت و در هزاره گی نیز مورد استعمال دارد، در پشتو به کتیغ تبدیل میشود، و قلیچ که در ترکی بمعنی شمشیر است وقتی داخل زبان پشتو شده بصورت کریچ درآمده است. واگر تغییرات درواژه های خودی، در داخل یک زبان و گویش صورت بگیرد، معمولاً کلمات طولانی کوتاه تر میشوند، حروف ثقیله آن حذف و یا به حروف خفیفه تبدیل میگردد. گاهی یک کلمه مرکب شکل کلمه بسیط بخود میگیرد. و نه بالعکس. یعنی کلمات دو حرفی و سه حرفی واژه هایی که تلفظ آنها آسان است دستخوش تغییر و تحول نمی شوند، و اگر هم شوند بسیار نا درخواهد بود، و در کل باید بدانیم که علت تغییر کلمات بخاطر آنست که آسان تر و زودتر تلفظ شوند. پس طبق این قاعده امکان ندارد که هفتلی به هفت تاله، خلیج به غلجایی، غریه غور، اوبه به اوبوه تبدیل شوند، زیرا که در همه این موارد تعداد حروف کلمات دوم از کلمات اول بیشترند و تلفظ کلمات دوم نهنها آسان نشده بلکه مشکل تر هم گردیده اند. حال که این قاعده را دانستید دوباره به بررسی توجیهات ناموجه مورخین معاصر می پردازیم.

غلجایی

عده ای از مورخین معاصر افغانی و غیر افغانی از جمله عبدالحی حبیبی گفته اند که: خلیج های مرکز افغانستان همین قبیله " غلزایی " امروز می باشند. این مورخین در برابر این سؤال که آیا غلزاییها در اصل ترک یا مغل بوده و بعد پشتون شده اند یا اینکه از اول پشتون بوده و فقط اسم آنها از خلیج به غلزایی تبدیل شده است؟

جواب روشنی ندارند. حبیبی در مقاله مندرجه در کتاب " مجلس امیر خسرو " میگوید خلیج بمرور ایام به غلجایی تغییر یافته است و از طرف دیگر در همین مقاله میگوید چون مورخین عرب به احوالات اقوام افغانی آشنائی نداشته اند از این رو خلیج ها را ترک نوشته اند و یا آنکه ترک نه بضم اول بلکه به فتح آن بوده یعنی منظور قبیله تره کی بوده که شاخه ای از قبایل غلزایی میباشند. (۱) حبیبی در این مقاله حسابی بدور خود جو غول کرده و گرفتار تناقض و پراکنده گویی شده است. حال می پرسیم که اگر مورخین عرب به احوال مردم افغانستان آشنا بی نداشتند درباره مورخین افغانی از قبیل: مولف حدود العالم، گردیزی، عتبی، بیهقی و غیره که خود با خلیج ها محصور بوده اند چه می گویند؟ آیا آنان هم اشتباه کرده اند؟ واقعاً " جرات میخواهد که آن همه شواهد تاریخی را نادیده بگیریم. و بگوییم که " خلیج ها " پشتون بوده اند. خواننده عزیز یکبار دیگر در فصل خلیج و خلیج رجوع کنید و آن همه شواهد تاریخی را از نظر بگذرانید تا تردیدی

(۱) - مجلس امیر خسرو بلخی مقاله حبیبی.

برای تان باقی نماند. حتی در مواردی خلیج ها مقابل افغانها ذکر شده اند. مثلا "ابونصر عتبی مینویسد: "سلطان محمود غزنوی لشکری از ترک و خلیج و هند و افغان و غز فرا هم آورده بود. (۱)

همینطور منهاج السراج جوزجانی میگوید: سیف الدین بغراق الخلیجی که لشکر خلیج قوم او بودند، و اعظم ملک صاحب بلخ، و مظفر ملک صاحب افغانیان در رکاب جلال الدین منکبرنی درآمدند. (۲) می بینید که خلیج و افغان دو قوم بوده اند و اگر نه معنا نداشت که این دورا درکنار هم بیاورند. جوزجانی و عتبی هر دوازده گانه هستند که هم افغان و هم خلیج ها را خوب می شناخته اند. اگر بگوییم خلیج ها ترک بوده و پشتون شده اند. چه علتی داشته که زبان پیشرفته ترکی را رها کرده و زبان پشتورا گرفته اند؟ چرا هیچ آثاری از رسم و رواجها و معنات ملی ترکان در میان غلزاییها باقی نمانده است؟ چرا قیافه ترکی مفی ندارند؟ حال آنکه مورخین گذشته تصحیح کرده اند که خلیج ها قیافه ترکان داشته اند مگر تفسیر قیافه تابع تغییر زبان می باشد؟

از طرف دیگر "خلیج" یک کلمه بسیط و سه حرفی می باشد و حرفی که در زبان پشتو ثقلت داشته باشد در آن وجود ندارد، تلفظ ساده و آسان است پس علتی نداشته که به مرور ایام به "غلزایی" تبدیل شده باشد. و از این طرف غلزایی مرکب از دو کلمه است و حروف بیشتر دارد. قهرا "تلفظ آن ثقیل تر و مشکل تر از تلفظ خلیج است. بعلاوه علت نام گذاری این قبیله به غلزایی معلوم است. سلطان محمد خالص درانی که خود پشتون است و طبعا به اسامی قبایل پشتون بهتر از دیگران آشنایی دارد مینویسد: غلجایی بدان جهت باین نام مسمی شده است که "غل" در افغانی یعنی دزدی و "زوی" یعنی پسر (۳) حاج زیی العابدین شیروانی نیز مینویسد: غلجایی در اصل "غلن زایی" بوده است. (۴) و البته این حقیر غلزایی را از چنین نسبت ناروا میرا میدانم و این حرف فقط از رقابت میان قبایل پشتون ناشی گردیده است. چنین حرفهایی در میان دیگر اقوام نیز وجود دارد. نقل قول آقای خالص و شیروانی صرف برای آن بوده که معلوم شود، غلزایی یک کلمه پشتو است و جزء آخر آن پسوندی است که در اغلب اسامی قبایل پشتون وجود دارد. مانند: بارکزایی، یوسفزایی، محمدزایی، سدوزایی، الگوزایی و غیره. و کلمه خلیج همانطور که قبلا" عرض کردم یک واژه ترکی مفی است و این دو کلمه هیچ گونه ارتباطی با هم ندارند چنانچه قوم خلیج با قوم غلزایی مربوط نبوده، تطبیق این دوتا فقط در قاموس حبیبی و امثالش میتواند جور در بیاید.

(۱) - تاریخ یمنی ص ۲۸۵

(۲) - سیرت جلال الدین ص ۳۳ طبقات ناصری ج ۲

(۳) - تاریخ سلطانی ص ۴۹ چاپ بمبئی

(۴) - بستان السیاحه ص ۱۴۹ و ریاض السیاحه ص ۴۸۹.

لازم به توضیح است، از وقتی که قبیله غلزایی به رهبری محمود هوتکی سلسله مفوی را بر انداخت و مدت هفت سال در ایران حکومت کرد. ایرانیان چون از خصوصیات اسامی قبایل پشتون آگاهی نداشتند، معنی غلزایی و ترکیب و تجزیه آن را نمیدانستند آنرا بصورت " غلجایی " تلفظ میکردند و همین صورت در کتب تاریخی ضبط کردند، و از آن زمان به بعد " غلزایی " در اغلب کتب تاریخی بصورت " غلجایی " ضبط شد. در حالیکه در میان مردم افغانستان تا کنون به همان صورت " غلزایی " تلفظ میشود. و حبیبی و همفکرانش برای آنکه توجیه " خلج " به غلجایی موجه تر جلوه کنند خواستند آنرا به غلزایی تصحیح کنند.

حبیبی درباره " قوم تره کی " می گوید اینکه مورخین خلج ها را ترک و اتراک نوشته اند ممکن است که ترک نه بضم " تا " بلکه به فتح آن باشد و منظور مورخین قبیله " تره کی " (شاخه ای از قبیله غلزایی) میباشد. (۱) توجیه و تطبیق ترک یا اتراک به " تره کی " مضحک تر از تطبیق " خلج " به " غلزایی " است. زیرا نام قوم افغان که شامل تمام قبایل پشتون میشود برای اولین بار در قرن پنجم هجری توسط ابونصر عسبی در تاریخ یمنی ذکر شده است و قبیله غلزایی که شاخه ای از افغانها می باشد چندین قرن بعد از آن در تاریخ آمده و قوم " تره کی " که شاخه ای از غلزایی است چطور امکان دارد که قبل از همه ذکر شده باشد؟! بفرض محال اگر " بگوئیم ترک " همان تره کی بوده پس " اتراک " را که جمع ترک است و درباره خلجها بکار رفته چطور توجیه نماییم؟. واقعیت آنست که اصل تره کی " ترقی " بوده که یک واژه عربی است از ماده ارتقا و عمران از دوسه قرن تجاوز نمیکند. قاف آن در پشتوبه کاف تبدیل شده است. نویسندگان معاصر برای آنکه ترکیب فتح " تا " به ترکیب بضم " تا " مشتبه و ملتبس نشود، " هاء " غیر ملفوظ در وسط این کلمه افزودند و بصورت " تره کی " نوشتند. و حبیبی خوب میدانست که اصل تره کی " ترقی " بوده اما عمداً " تجاھل نموده است و دست به توجیهات کودکانه ای زده است تا به هدف خود نزدیک تر شود.

توجیهات عتیق الله پژواک

حال نگاهی به کتاب " غوریان " نوشته عتیق الله پژواک می اندازیم، تا ببینیم که جناب ایشان چه شاهکارهایی توجیهی انجام داده است؟ پژواک مثل حبیبی عمداً " دست به یکسری توجیهات و تحریفات تاریخی زده است. از جمله در صفحه ۲ کتابش میگوید: " اوبه " یک واژه پشتواست بمعنی آب و اصل آن " اوبوه " بوده است. من قبلاً عرض کردم که اوبه یک نام

تاریخی است . و چون تلفظ آن آسان بوده گرفتار تغییر نگیرد . یژا است . ترکی بودن آن بقدری روشن است که نیاز به دلیل و برهان ندارد . و امروز این کلمه در میان ترکان و مردم هزاره زنده است و مورد استعمال قرار میگیرد .

در صفحه ۳۸ - غوریان : مردم تیموری را تمرانی گفته ، (تـمـرـا ن قریه ایست در غرب هزاره جات) . " بعد بطور ضمنی تیموریان فارسی زبان را به اقوام پشتون پیونده زده است . و به استناد " پته خزانة " حدود تمران را ممکن پشتونها قلمداد کرده است . برای ما ثابت شد که " پته خزانة " جعلی است و استناد به آن پیشیزی ارزش ندارد . و درضا بطه تغییر کلمات عرض کردم که واژه های طولانی و مشکل به واژه کوتاه تر ، سیکتر و آسان تر تغییر میکنند . و در تغییر تمرانی به تیموری چنین علتی وجود ندارد . بعلاوه مردم تیموری خود میگویند که در اصل ترک بوده اند . حالا پژواک از خود این مردم آشنا تر به اصل و نسب آنها شده و آنرا با بطور ضمنی پشتون معرفی میکند .

در صفحه ۴۸ - غوریان : قریه " اسپي بُز " واقع در ولسوالی پسا بند غور را تعمداً " بشکل " سپین بز " نوشته است . تا جزء اول آن به واژه پشتوتبدیل شود . و بعداً " نویسندگان هم فکرش به نام این قریه استناد نموده غور را ممکن پشتونها معرفی کنند . در حالیکه ساکنین این منطقه که هزاره اند آنرا " اسپي بُز " تلفظ میکنند . و در ضبط اسامی جغرافیایی تلفظ مردم باید ملاک باشد . در صفحه ۶۳ - ساخر یا ساغر غور را به " سرخ غر " تصحیح کرده است . تا لا اقل جزء

دوم آن به واژه پشتو تبدیل شود . در صورتی که ساخر را این نام نشان می دهد که یک کلمه بسیط و یک پارچه میباشد . و دلیلی نداریم که اصل آن مرکب از دو جزء بوده تا آن را به " سرخ غر " تصحیح کنیم . بعلاوه در جاهای نادری و بعضی کتب دیگر بصورت " ساخر " آمده است . که در این صورت توجیه آن به سرخ غر ، ناموجه تر خواهد بود .

در صفحه ۷۳ - از شاعری بنام تایمینی یا دمیکنده که در ستایش غیاث الدین غوری به زبان پشتو شعر گفته است . و این شاعر از غور بوده . باز مدرک او پته خزانة است . شیخ تایمینی یک شخص موهوم و ساخته ذهن حبیبی و همکارانش بوده و شعر منسوب به او نیز سروده حبیبی است . و هیچگونه سندیتی ندارد . پژواک و عده دیگر کلمه " غور " را پشتو دانسته و گفته اند : اصل آن " غر " بوده که بمعنی کوه هست . و غر بمرور یا م به غور تبدیل شده است .

درضا بطه تغییر کلمات دانستیم که هرگاه کلمه ای تغییر کند از تعداد حروف آن کاسته میشود و کوتاه تر میگردد و کلمات دو حرفی و سه حرفی چون تلفظ شان آسان است کمتر دستخوش تغییر میشوند . بنا بر این کلمه " غر " که دو حرفی است نباید بمرور یا م تغییر یافته باشد . و بر فرض محال ، اگر تغییر کنده یا سیکتر و آسان تر شود نه اینکه از دو حرفی به سه حرفی تبدیل گردد . در تغییر کلمات ، حرکات ثقیله به حرکات خفیفه تبدیل میشوند ، مثلاً " سکون " خفیفتر

از " حرکت " است و حرکت " فتحه " خفیف تراز " ضمه " است . در کلمه —
 " غر " که حرف اول آن فتحه دارد چطور به ضمه که ثقیل تراست تبدیل شد ؟
 بنا براین " غر " با غور " هیچ ارتباطی ندارد . و گفتم که " غور " در لهجه
 هزاره ای بمعنی شکاف و گودال و دره میباشد . بعلاوه واژه " غر " اختصاص به
 پشتو ندارد ، این واژه در پهلوی و فارسی قدیم بمعنی کوه استعمال میشده است
 و در لهجه امروز هزاره به شکل " گر " و گپرو " استعمال میشود . چنانچه در ذیل
 اسم غر جستا نگذشت .

پژواک در کتاب غوریان راجع به قسریه " لروند " مدعی شده است که اصل
 آن " لاروند " بوده که " لار " در پشتو بمعنی راه است ، یعنی راه بند . واژه
 " لر " در لهجه هزاره ای بمعنی گودال و جرو سبیدگی ای است که در اشرجریان سیل یا
 آب در روی زمین به وجود آمده باشد . و در گویش مردم ایماق نیز " لر " به
 همین معنا است و " لروند " یعنی منطقه ای که در اشر وجود " لر " عمیق راه عبور
 بند آمده باشد . این واژه ربطی به " لار " پشتو ندارد . و جزء دوم آن که " وند "
 باشد ایما " در فارسی استعمال میشود . بعضی قراء دیگر نیز با کلمه " لـر " ترکیب
 شده اند مانند " ته لر " ، " لرخابی " و غیره .

در صفحه ۸۸ — طایفه " پشی " جا غوری را که یکی از اقوام شجاع هزاره اند
 با برادران " پشه ای " دره " نجراو " پیوند زده است ، تا تفرقه ای به وحدت
 مردم هزاره ایجاد کرده باشد . در حالیکه مردم پشی جا غوری قیافه هزاره ای دارند
 و برادران پشه ای آریایی اند . درباره اقوام دیگر مانند تیموری و تایمنی
 نیز همین توجیهات نادرست را برآورد داشته است ، تا اصالت این مردم را خدشه
 دار کند .

وی در جای دیگر کتابش مینویسد ؛ سلطان مسعود غزنوی دانشمندی را به
 رسولی در نزد امیر غور فرستاد و دو مردی را از مردم غوری بنام ابوالحسن خلف
 و شیروان به همراه او کرد تا ترجمانی کند . سپس نتیجه میگیرد که چون میان
 رسول سلطان مسعود غزنوی و امیر غوردوشن ترجمانی کرده اند پس اهالی غور در
 آن زمان پشتو زبان بوده اند . وجود ترجمان چطور دلیل میشود که حتما " مردم
 آن زمان غور پشتو زبان بوده اند . ؟ از کجا معلوم که ترک زبان و یا مغل زبان
 نبوده اند ؟ و یا اینکه از کجا معلوم زبان سفیر مسعود ترکی و یا ترکمنی
 نبوده ؟ بگذریم از این احتمالات به نظرم واقعیت آنست که گویش مردم غور
 درست مثل گویش امروز هزاره بوده ، و امروز اگر یک فارسی زبان از اهالی
 کابل یا هرات و یا بلخ به هزاره جات برود ، تمام گفته های این مردم را نخواهد
 فهمید . و وجود ترجمان برایش کمک خوبی خواهد بود . در گفتگوی سفیر سلطان
 مسعود و امیر غور که حتما " سخنان مهم سیاسی رد و بدل میشده است ، احتیاط حکم
 مینموده که ترجمانی نیز در بین باشد تا در فهم کلمات دچار سوء تفاهم نشوند .
 به علاوه مورخین تصریح کرده اند که زبان اهالی غور فارسی بوده است . اساسی
 مناطق جغرافیایی غور نیز تماما " به زبان فارسی و ترکی مغل اند . اگر

زبان غوریان پشتوبود خواهی نخواهی آثاری از آن درگوشیا مروز — مردم باقی میماند. پس ادعای پشتوزبان بودن اهالی غور حرفی است بی دلیل. پژواک درهمین کتاب "برکوشک" راکه نام منطقه ای درغوراست جزاؤل آن "بر" راپشتودانسته است. درحالیکه "بر" اختصاص به پشتونداردودرلهجه هزارهای نیز "بر" بمعنی بالا است

وی "سرخ خف" یا "سرخس" راکه درطبقات ناصری به شکل "سرخسر" وسر خضر ضبط شده به "سرخ غر" تصحیح کرده است تا لاقل جزء دوم آن به پشتو تبدیل گردد. هندوشاه درتاریخ فرشته درشرح حال بهرام شاه غزنوی از منطقه ای بنام کرمان یادمیکندکه مسکن افغانها بوده ودرمیان غزنی وهند واقع بوده است. پژواک درصفحه ۱۳۸ کتابش اینجمله را ازقول فرشته نقل میکند پس تعمداً "تبصره نادرست می زندو میگوید آن کرمان که فرشته از آن نامبرده است "کرمان" لعل هزارهجات است.

آشکاراست که منظور فرشته کرمان میان هندوغزنی بوده است. اما آقای پژواک تعمداً "آنها به کرمانی تطبیق میدهد که در شمال غزنی ودرجهت مخالف مسیر لشکرکشیهای غزنویان بوده است، اینجانب درسال ۱۳۴۸ درپاکستان بودم وموفق شدم که به پاره چناربروم، درجنوب شرق پاره چنار منطقه ایست بنام "کرمان" که ساکنین آن همه افغان توری وپشتوزبانند. کرمانی که درتاریخ فرشته آمده بدون تردیدهمین کرمان پاره چنار بوده است.

باری، تحریفات وتوجیحات نادرست وعمدی عده ای از مورخین معاصر افغانی بیشتر از آن است که بشود در این رساله آنها را مورد نقد وبررسی قرار داد. وممن فقط چند مورد آنرا بعنوان مشت نمونه خروار ذکر نمودم.

هزاره ها و خاندان نادری

نادرخان در زمان امان الله وزیر جنگ وسپهسالار بود، برادرانش نیز مناصب پردرآمدی داشتند. بعد از مدتی امان الله متوجه شد که نادرخود را برای سلطنت آینده افغانستان آماده می کند. از این رو او را بعنوان وزیر مختار کشور درپاریس فرستاد اما درواقع تبعیدش کرد. نادره همراه اهل وعیال از طریق هند راهی اروپا شد. درهند فرقه علیدوست خان هزاره که از رجال بزرگ نظامی بود. بخاطر عرق وحمیت هموطنی و افغانیت از نادری پذیرایی گرمی نمود و از هیچ نوع کمک به اودریغ نه ورزید، کمبود سایل سفرولباس او و خانواده اش را ازپول شخصی خویش فراهم کرد. (۱)

دراواخر سنه ۱۳۰۷ - وقتی کابل بدست بچه سقا وافتادند دربرای استرداد تاج وتخت به افغانستان برگشت، میان نیروهای نادرو بچه سقا ودر سمت جنوبی

(۱) - این سخن را عده کثیری از زبان فرقه مشرعلیدوست خان شنیده اند.

درگیریهای رخداد و در یکی از درگیریها سپاه نادر با شکست سختی مواجه شد و پاسبانها دند. حتی مارشال شاه ولی خان برادرنا در فرماندهی کل در حالیکه اسب خود را از دست داده بود با حال تباه فرار میکرد. یک نفر هزاره که در زمان امان الله خان جزا فسران دون پایه نظامی بود در این زمان در گردیز برمی برد، او چون شاه ولی را بحال فرار دید اسب خود را به او بخشید تا از معرکه نجات یابد. شاه ولی خان در این باره چنین می نویسد:

" در این هنگام که من و رفقایم پیاده براه افتادیم یک ساعت در میان گردوغبار قافله راه می پیمودیم سواری با اسب کبودا ز دور نمایان گردید. چون مرادید عنان باز کشید و در کمال احترام سلام کرد و گفت نام من مراد علی و از مردم هزاره می باشم. هنگامی که در رکاب باشی بودید (در زمان امان الله) من تا بی کمند بودم و زیر دست شما خدمت می کردم. این اسب مال شخصی من است در یغم آمد که در این راه دور و سفر خطرناک شما پیاده بر روی دوش من سوار باشم. این اسب را با زینتش شما بخشیدم " (۱)

در سال ۱۳۰۸ در اثر حمله قتل و غارت سید حسین وزیر جنگ بچه سقا و که به هزاره جات لشکر کشید، مردم هزاره بناچار علیه بچه سقا و قیام کردند. از آن به بعد نیروهای عمده سقوی مشغول سرکوبی مخالفین شدند و کابل از نیروی مدافع خالی گردید. شاه ولی خان از فرصت استفاده نموده به پایتخت حمله ور شد و کابل را تصرف نمود، نادر به تخت سلطنت تکیه زد. اگر قیام هزاره ها علیه بچه سقا و نبود، نادر هرگز به تاج و تخت نمی رسید. پس با این حساب نادر سلطنت خود را باید مرهون هزاره ها میدانست، و سزاوارتن بود که آن همه خدمات صادقانه این مردم را نادیده بگیرد. اما از آنجا که مهر و محبت و وفای انسانیت در قاموس فاشیسم میمیرد، او نه تنها محبت های این مردم را فراموش کرد و نسبت به هزاره ها نمک بخرامی نمود، بلکه از هیچ نوع ضدیت با این مردم دریغ نورزید، و نقشه های خائنانه بسیار طرح نمود. اولترا ز همه فرقه علی دوست خان را قربانی نمود. نادر بعد از جلوس بر تخت خواستگاری میان هزاره های هند (پاکستان امروز) وارد کند، رجال نظامی آنها را فریب داد. پیام بسیار دوستانه برای علی دوست خان فرستاد، و از او خواست تا به افغانستان بیاید و به این کشور خدمت نماید. علی دوست خان که بکفر و نظمی بود و استعداد خود را فقط در ایستادن زمینه بروز داده بود، از مکتب سیاست بازی و دغل کاری سر رشته ای نداشت، بسادگی فریب خورد، از مقام و شخصیتی که در هند داشت چشم پوشید، و به کابل آمد. شاید خیال میکرد که در افغانستان وزیر دفاع مقرر خواهد شد، بنا بر ابتدا گرم گرفت و از محبوبیت او دیگر سران هزاره برای جلب مردم بسوی خویش استفاده نمود. درست وقتی که پایه های سلطنت خویش را محکم ساخت، سران هزاره را به بهانه های بوج زندانی، تبعید و یا مسموم نمود. علی دوست خان

(۱) - یادداشت های من ص ۶۷ نوشته مارشال شاه ولی خان چاپ کابل.

که دیگر راه‌ها زگشت بسوی هند نداشت به منصب تشریفات فرقه مشرقی قنایست کرده و بعد از مدت کوتاهی بازنشسته شد، تا دربار یک تیردوشان زد. از طرفی علی دوست خان را منزوی نمود و از طرف دیگر هزاره‌های هند را از قدرت انداخت. تا دروبرا در آن نگاه نقشه‌های از قبل تعیین شده خود را در مورد هزاره‌جات به مرحله اجرا درآوردند. اسلحه مردم را جمع آوری کردند. ما مورین دولتی را به ظلم و ستم و روشه‌ستانی تشویق میکردند. یک پلیس به تنهایی می‌توانست اهل یک منطقه را به آتش بکشد. هرگاه پول پلیس‌انه اش بطور کامل نمی‌رسید و یا غذا با بطنش نبود خیلی ساده یخه لباس و یا آستین دریشی خود را پیاره مینمود و مدعی میشد که اهل فلان محل و یا فلان شخص او را زده است، و آنوقت مردم یلغ منطقه در آتش می‌سوختند، از سوی دیگر ما مورین دولت که با بد حفظ امنیت باشند مردم را به بهانه‌های گوناگون بجان هم می‌انداختند تا بازار رشوه - ستانی آنها گرم شود. از این رو یک حاکم و علاقه‌دار در مدت دو سه سال که در هزاره‌جات حکومت می‌نمود از پول رشوه به یک میلیون تبدیل میشد. کوچیها بنوبه خود حکومت میراندند، اموال قاچاق از هند آورده بچند بار بر سر مردم می‌فروختند و در عوض ملاک مردم را تصاحب می‌نمودند. آنها دستور داشتند که از روی عمد کشتزارها را پایمال کنند، مراتع را از بین ببرند، و علوفه دروشده را نابود کنند. در تمام درگیریهایی که میان مردم و آنان رخ میداد، دولت طرف آنها را می‌گرفت، زخمی شدن یک شترچند بار بر قتل یک نفر هزاره - ستان داشت. کوچیها به این بهانه که در برابر حملات گرگ از گله‌های گوسفند دفاع میکنند از ادب و دند که اسلحه حمل کنند. اما هزاره‌ها حق حمل اسلحه نداشتند. ما مورین دولت به بهانه‌های گوناگون سند ملاک این مردم را با اسم آنها ثبت می‌نمودند. حاج بن یوسف ثقفی از نظر شقاوت و بیرحمی در برابر رسیدن عباس حکمران پنجاب، قابل مقایسه نیست.

درست وقتی که کار بد استخوان میرسد بعضی افراد غیرتمند و شجاع که تحمل آنهمه ذلت و زبونی را نداشتند، خود خوانده واقوام خود را در معرض هلاکت دانسته بناچار قیام میکردند (به اصطلاح دولت‌یابی می‌شدند) و دست به اسلحه برده تا وقتی که جان داشتند مقاومت میکردند، و نیروهای اهریمنی و ستمگرا بدرک می‌فرستادند. از جمله آتشیر مردان اینها بودند: شهید نجف بیگ شیرو که با اهل و عیال و اطرافیانش کشته شد. اسحاق دولی، مقاومت حاجی جعفر علی خان کجاب در جنگ غوچی، جنگهای چریکی قربان زوار، فقیر بچه و بچه‌سین، قیام شهید ملا خدا دلورو، مقاومت بچه‌های شاه تقی پنجاب، جنگ خلایقهای تبرک، و چندین مقاومت دلیرانه دیگر که هر کدام بنوعی دست با اسلحه برده علیه ما مورین دولت و یا خوانین کوچی ایستادگی کردند. و اغلب شان در این راه جان باختند و عمر جاودانگی یافتند. استان قیام مردم شهرستان برهبری بچه‌ها و سوار قیام شهید بلخی متفکر بزرگ از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. که تفصیل این ماجراها از حوصله این رساله خارج است. با وجود تمام این

ظلمها که بیشک بدستور مستقیم آل یحیی صورت می‌گرفت، دست‌هایی نا پیدا در میان مردم تبلیغ میکردند که شاه ووزرا از این ظلمها خبر ندارند، تمام بیدارها از ناحیه مقامات پایین مورت میگیرد، دامن مقامات بالا را یمن جنایات پاک است، وحتی تبلیغ میکردند که شخص ظاهران در باطن شیعه است، و بکربلا رفته، چشمش را حضرت عباس شفا داده است، از این روبه کربلا بی ظاهران شهرت یافته بود، بعضی برای بقای تخت و تاج اودعا می کردند.

باری، بیدار رژیم آل یحیی را همه میدانند و احتیاج به تذکر ندارد. به نظر من بزرگترین ظلمی که آنها به هزاره‌ها روا داشتند این بود که ریشه تاریخی این مردم را منکسر شدند، تاریخ و فرهنگشان را نابود کردند، استعداد ادبی این مردم را کشتند و خفه کردند، وحتی وجودشان را نادیده گرفتند، گویا قسومی باین نام در آن کشور اصلا وجود خارجی ندارد. تلاش نمودند که در تشریفات و جراید کشور حتی المقدور اسمی از این مردم برده نشود تا آن‌ها را بی‌مردم و تاریک خانه تاریخ به فراموشی سپرده شوند.

یکی از شاهکارهای علمی، فرهنگی ادبی و تاریخی رژیم ظاهران، تدوین و تالیف و چاپ "آریانا دائرة المعارف" است که درش جلد ضخیم و در بیش از پنج هزار صفحه به زبانهای پشتو و فارسی بجا برسیده است. در تالیف آن دهها دانشمند و نویسنده افغانی شرکت و همکاری داشتند. از آن جمله: شهید علی اصغر شجاع، فیلسوف شهید محمد اسماعیل مبلغ، شهید براتعلی تاج همچنین دانشمند محترم علی رضوی، سید میر محمد حسین هدی، علی محمد زهما، دکتر عبدالواحد سربابی و غیره که متعلق بمردم هزاره‌جات می باشند. مقالات نوشته‌اند: شماره مقالات و پروتکل‌هایی که به قلم مبلغ در جلد چهارم آن بجا برسیده است به ۸۴ موضوع بالغ میشود. و از براتعلی تاج در جلد پنجم آن به بیش از ۲۹۰ پروتکل و موضوع میرسد. در این دائرة المعارف حتی درباره شهرها، رودخانه‌ها، کوهها، شخصیت‌های کم‌اهمیت و رجال افسانه‌ای اروپا و ایالات متحده امریکا مطالبی نوشته شده است. درباره اقوام برادران پشتون وحتی شاخه‌های بسیار کوچک آن‌ها، هم چنین درباره رجالشان و افراد خاندان نادی به تفصیل قلم فرسایی شده است. پس بطور طبیعی انتظار میرفت که در ذیل اسم "هزاره" در جلد ششم آن چند صفحه مطلبی نوشته میشد. و با لاقط چند سطر مطلب می‌نوشتند اما بی انصافی را نگاه کنید که حتی یک کلمه در این باره ننوشتند. فقط در ذیل اسم "هزاره‌جات" چند سطر چنین نوشته شده است: "هزاره‌جات در تشکیلات حکومتی دارای یک حکومت اعلی، و پنج حکومتی و یک علاقه‌داری میباشد." آنگاه اسمی ولسوالیهای هزاره‌جات را نام می‌برد، همین بس. گویا چیز دیگری قابل ذکر برای این سرزمین و مردم آن و رجالشان وجود نداشته است، یعنی رژیم فقط سرزمین هزاره‌ها را می‌خواست، منهای مردم آن. من به یکی از نویسندگان آریانا دائرة المعارف که از مردم هزاره بود گفتم که اگر دیگران هزاره‌ها را فراموش کردند شما که خود از این مردم بودید چرا؟ جواب داد: بسیار

مقالات دیگر ما که با ب طبع رژیم نبودند سازشوار شدند ، و ب چاپ نرسیدند . آنوقت توانستار داشتی که درباره هزاره چیزی ب چاپ برسد ؟ مگر متوجه نیستی که اسم آنرا آریانا دارا اثره المعارف نهاده اند ؟

این در حالی است که در بسیاری از دارا اثره المعارف های جهان ، بلکه بعضی از کتب لغت در ذیل اسم " هزاره " کم و بیش مطالبی نوشته شده است . از آن جمله در : دارا اثره المعارف بریتانیکا ج ۱۱ ص ۱۹۹ ، دارا اثره المعارف اسلامی ج ۱ ص ۲۲۴ ، دارا اثره المعارف اسلامیة ج ۶ ص ۲۲ چاپ بیروت تالیف سید حسن امین ذیل اسم افغانستان ، دارا اثره المعارف البستانی ج ۴ ذیل کلمه افغانستان ، دارا اثره المعارف علمی ج ۳۰ ذیل اسم هزاره ، اطلاعات عمومی حسن عمید ص ۹۲۹ ، دانش بشر ص ۱۰۱۴ ، اعیان الشیعه قسم الثانی جزء اول ص ۳۸۹ ، منجم الحمران ، لغت نامه دهخدا ، فرهنگ آندراج ج ۷ ص ۴۵۷۰ فرهنگ نفیسی ، ج ۵ ص ۳۹۲۷ فرهنگ عمید و غیره .

محققین ، خبرنگاران و نویسندگان خارجی وقتی راجع به هزاره و تعداد آنها از دولت چیزی می پرسیدند ، رژیم تلاش مینمود که این مردم را بی اهمیت وانسک نشان دهد . آمار جمعیت شان را از ۶۰ هزار نفر بیشتر نمی گفت . از این روی بسیاری از آنان به اشتباه افتادند و در کتب شان همان آمار را ثبت کردند . از جمله محمود شاکر لیبنا نی در " مواطن الشعوب الاسلامیه فی آسیا " قسمت افغانستان ص ۶ هزاره ها را ۶۰ هزار نفر ذکر نموده است ؛ در دارا اثره المعارف البستانی ج ۴ ص ۶۰ تعداد ذر لیبنا ش افغانستان را ۲۰۰ هزار نفر و هزاره را ۵۵ هزار نفر نوشته است ؛ در اعیان الشیعه جزء اول قسم الثانی ص ۳۸۹ ایضا " قزلباشان را ۲۰۰ هزار و هزاره را ۶۰ هزار ثبت کرده است ؛ ابوالعینین فهمی مصری در " افغانستان بین الیوم والامس " ص ۱۱۸ نوشته است که هزاره فقط ۳٪ جمعیت افغانستان را تشکیل میدهد . مرتضی اسعدی در " جهان اسلام ج ۱ نیز جمعیت هزاره را ۳ درصد نوشته است ، در گیتاشناسی کشورها ص ۳۰ پنج درصد نوشته شده است . همینطور در بسیاری از کتب دیگر ، حال آنکه در واقع جمعیت هزاره اعم از شیعه دوازده ما می و اسماعیلی و سنی ۲۵٪ از جمعیت افغانستان را تشکیل میدهند و شاید هم بیشتر از آن باشند .

خاندان نادری از طرق مخفیانه و ما هرا نه می کوشیدند که جلور شد فکری ، علمی و فرهنگی هزاره ها را بگیرند . و رود کتا بهای چاپ ایران و نجف اشرف در افغانستان ممنوع بود و حال آنکه کتب چاپ شوروی بزبان پشتو و فارسی آزادانه وارد افغانستان می شده و در میان مردم هجانی ویا بقیمت ارزان پخش میگردد . حتی سفارت روسیه در کابل دوشنبه سلسله وارد سفارت چاپ میکرد و بین مردم پخش مینمود . عبدالحی حبیبی که نسبت به هزاره ها تعصب شدید دارد . در مواردی ناچار شده است که به ذکر حقایق دردناکی پی بردارد . او در سال ۱۳۲۱ نوشت که برای سی لک (سه میلیون) نفوس هزاره پنج باب مکتب ابتدا . ساخته نه شده

هاشم خان اخته عموی ظاهرخان در دوران صدارت خود طی فرمان نمبر ۸۲۵ به وزارت معارف مخفیانه دستور داد نمود که از دخول فرزندان مردم هزاره در مکاتب عالی مخصوصاً "مکاتب عسکری جلوگیری نماید. (۲)

اقوام هزاره

معرفی تمام اقوام هزاره از حوصله این کتاب بیرون است. من در این فصل به معرفی چند قوم مهم هزاره می پردازم که در مناطقی دورتر زندگی میکنند. و به خاطر فاصله مکانی و با بخاطر تغییر مذهب و یا تغییر زبان ارتباط خویشاوندی و فرهنگی شان با مرکز هزاره جات قطع گردیده است.

۱ - هزاره های بدخشی

هزاره های بدخشی شاید ناشناخته ترین هزاره های افغانستان باشند. تعداد آنها در ولایت قطن و بدخشان خیلی زیاد است. معلومات دهندگان بدخشانی اظهار کرده اند که هزاره ها در آنجا کاملاً "مقیم هستند. با وجود این "فروجین (vargin) از هزاره های نیمه بادیه نشین در منطقه کولاب واقع در شمال غرب بدخشان ذکری بعمل آورده است. (مسکن های مخروط شکل ساخته شده از نی این هزاره ها اشاره است به خویشاوندی آنها با هزاره های ایماق شیخعلی) با سایر از هزاره های رستاق و بدخشان سخن گفته است. (۳)

۲ - هزاره لاجین

هزاره لاجین قومی بودند که در اطراف بلخ و بلخاب و سنگچارک زندگی میکردند و بر ضد چنگیز خان جنگیدند و بعد بسوی هند فرار کردند چنانچه در صفحات قبل گذشت.

۳ - هزاره قندوز

در ولایت قندوز اقلاً در حدود ۱۱ هزار خانوار هزاره زندگی میکنند. بعضی سخی بعضی دیگر شیعه اند. جمعاً "به هشت قوم بزرگ تقسیم میشوند. بناهای: قرلق، نیک پی، مایل، هشت خوجه، دایکلان، نیمان، علی جمع و غیره. تمام اینها با مردم شیخعلی از یک تبار بحساب می آیند.

قرلق ها در ولایت قندوز و تخارستانی دارند. و در دامنه عنبرکوه حدود سه هزار

(۱) و (۲) - آژاد افغانستان شماره ۲۵ مورخه ۱۳۳۱ - ص ۶ چاپ پشاور.

(۳) - مجله جنگ غرستان شماره ۱ ص ۲۹ چاپ کویته سال ۱۳۶۱.

خانوار قرقلی سکونت دارند. علی جمیع در حدود پانصد خانوار در منطقه چهارتوت مربوط ولسوالی اشکمش خان آباد زندگی میکنند. در ناحیه خوانجه نعمان بین ولسوالی اشکمش و ولسوالی خان آباد در حدود هزار خانوارند. در منطقه بین قندوز و خان آباد در حدود ۶ هزار خانوار از قوم نیک پی زندگی می کنند. که این منطقه بنام ایشان "نیک پی" یاد می شود. بین ولسوالی خان آباد و علاقهداری بنگی حدود یک هزار خانوار از طایفه مایل زندگی دارند. هشت خواجه در جولیچه، خوانجه نعمان تقریباً یک هزار خانوار که در حدود علاقهداری بنگی و ولسوالی خان آباد ساکنند و شیعه می باشند. دهکلانی پنجدخانوار در قریبه "ده ویران" نزدیک ولایت قندوز، و پانصد خانوار دیگر در علاقه علی آباد زندگی می کنند. نیمان بین ولسوالی اشکمش و ولسوالی خان آباد در حدود پانصد خانوار و جمعا "در علاقه بنگی و علاقهداری علی آباد و مربوطات ولایت قندوز در حدود پانصد هزار خانوار هزاره زندگی می کنند. و هر قوم برای خود ریشی دارند و در قیام ملت علیه متجاوزین روسی سهم فعال دارند. (۱)

۴ - هزاره خلم یا هزاره "دولان جاوند"

هزاره خلم از زمان های بسیار دور در این منطقه ساکن بوده اند. چنانچه شرف الدین علی یزدی در ضمن شرح حال امیر تیمور لنگ می نویسد: "سیمد مرد از قوم "دولان جاوند" که هزاره خلم است در سلک ملازمان امیر تیمور درآمدند. (۲)

۵ - هزاره کیان

دره کیان از مناطق زیبا و حاصل خیز افغانستان است که در گوشه شمال شرق هزاره جات موقعیت دارد. و شامل اقوام: زی نظر، زی جانی، بابه کلو، زی - شادی، زی غوله می باشد. و هر کدام چندین قریه پر جمعیت را تشکیل میدهند و همه هزاره اسماعیلی و مردم مهمان نواز می باشند. (۳) در مناطق "تالسه" و "برفک" و "دره وادو" نیز تعداد کثیری از مردم هزاره از اقوام: هشت خوجه علی جم، آهنگر زندگی می کنند که بعضی شان دوازده مای و بعضی اسماعیلی هستند.

۶ هزاره های ولایت شمال

هزاره "گرکک" در شمال بغلان در حدود دو هزار خانوار، هزاره "کوهگدای" در ولسوالی شهرین قریب دو هزار خانوار. هزاره "قوزی" در جنوب نهر بین و

(۱) - ن. ک. به: "هزاره های ولایت قندوز" نوشته غرجستانی.

(۲) - ظفر نامه تیموری ج ۱ ص ۵۹ چاپ تهران ۱۳۲۶.

(۳) - تاریخ نوین هزاره ص ۲۷۱.

شرق خان آباد یک هزار و دصدها نواری هزاره "تولی" در جنوب نهرین دو هزار خانوار، هزاره "دله پس کندی" در غرب نهرین و شرق اندراب، هزاره "جی کد" تعداد پانصد تا میل در خان آباد هزاره "دابمیرک" حدود پانزده هزار نفر شامل طوایف: خطای، خودی، چاچه، بیگ مراد، و مقصود در قریه های: سرآسیا، شولوتو، زی مزید، نوامده، قیجا، قره خوال، دیوانه قشلاق و غیره. هزاره "قغی" در قریه های: خواجه پاک، نیلان و شورا بنسند، هزاره "قول بری" قریب ۲۱ هزار نفر در مرکز تخار، هزاره "جال" در سرحدات اشکمش، هزاره "قره با تور" حدود پانزده هزار نفر، هزاره "نینکی قلعه" در ولایت تخار، هزاره "بابوله" در قسمتهایی از سمنکان که شیعه و سنی اند، هزاره "کوکچنار" در بغلان به تعداد دهفت هزار خانوار، عبدالحی هزاره از قوماندانهای معروف از هزاره نهرین و بغلان از شخصتهایی است که ضربات سنگین برقوای متجاوز رویی وارد نموده است. هزاره "نیمان" دو هزار تا میل در کوهستان شمال بغلان. هزاره "قلغ" در مناطق بین اشکمش، علی آباد و خان آباد، هزاره پلخمیری مرکب از شیعه و سنی در مناطق: اسلام قلعه، گورکانی چشمه شیر، دشتک، علی جم، جکا و غلی، دهنه غوری، دشت نیمان، گاوی و غیره جمعا از ۸۶ هزار نفر تجاوز می کنند. قیام جنگ اوغلی و شجاعت کم نظیر مردم آن تا ابد بر تاریک تاریخ افغانستان می درخشد. هزاره های "خینجان" در مناطق: خواجه زی، باجگاه، دشت امرو، ولیان و غیره سکونت دارند و شامل اقوام: محب، نوکر، چاکر، آتش الغو، کرمعلی، کوهگدای و غیره می باشند. (۱) در "القانه" یا "القان خانه" سرپل عده کثیری از هزاره های سنی مذهب زندگی میکنند. در میمنه نیز عده ای هزاره سکونت دارند. آنچه ذکر نموده فقط فهرست مختصری بود از هزاره های ولایات ترکستان که ارتباط بیشتر آنها با هزاره جات قطع گردیده است اما هزاره های شیعی اشنا عشیری ترکستان بسیار زیادند، که تعداد آنها در حدود یک میلیون و نیم تخمین زده میشود، و در مناطق مختلف ترکستان از جمله در شهر مزار شریف، جارکنت، شولگره، پشت بند، کشته، دره صوفه چمتال، پلخمیری، هژده نهر، بلخاب، سنگجاک، سرپل، اسمیدان کاشان، دولت آباد، چیل، آب خورک، چهارباغ، و در بسیاری از مناطق دیگر زندگی می کنند. و چون ارتباط شان با هزاره های مرکزی قطع نشده است و مردم ما با آنها آشنایی دارند لذا از تفصیل بیشتر در این باره صرف نظر می شود. زیرا که هدف ما در این رساله فقط معرفی اقوام فراموش شده هزاره می باشد. کسانی که خواستار تفصیل بیشتر باشند به "تاریخ نوین هزاره" نوشته محمد عیسی غرجستانی مراجعه نمایند.

۷ - هزاره تاتار

تاتارها در منطقه وسیعی از حدود کوتل بادقاف تا رویی دو آب زندگی

می کنند. لهجه هزاره‌ای و سا بآداب و رسوم ملی خویش را حفظ کرده اند. همه حنفی مذهبند. و به هزاره بودن خود افتخار می کنند. مردمانی اندشجاع، مهمان نواز، و جوانمرد. اسب تازی از شهرت خاص برخوردار است و مشتریان زیاد دارد. از شخصیت‌های معاصر مردم تاتار مولوی اسلام است که رهبری مجاهدین تاتار را بعهده دارد.

۸- هزاره پنجشیر

هزاره پنجشیر از اقوام: جهر علی، بابعلی، سنکی خان، گلاب خیسل، دوستعلی و غیره تشکیل شده جمعیت کثیری می باشند. و در حصه دوی پنجشیر در مناطق "رخه" و "دره هزاره" زندگی می کنند. کلاً شش یا هفت دره بر جمعیت را در اختیار دارند. در قیام پنجشیر پیش از بوده ضربات مهلکی بر قوای متجاوز روسی وارد کرده اند و با احمد شاه مسعود همکاری نزدیک داشتند. قومندان حیات الله خان شریفی فرزند حاج شریف خان از مردان با کفایت و شجاع این خطه بود که با احمد شاه مسعود همکاری می نمود. و در قیام پنجشیر نقش مهم داشت و در سال ۱۳۶۴ به شهادت رسید. هزاره‌های پنجشیر با هزاره شیخعلی پیوند می خوردند. قومندان حیات الله املتا "از قریه" "پواز" شیخعلی بود.

۹- هزاره‌های حنفی ولایت غور

ولسوالی لعل و سر جنگل تماماً "اثنا عشری" اند. و در ولسوالی پسا بند غور قریب ۴ هزار خانوار هزاره شیعه سکونت دارند. اما در دیگر ولسوالیهای غور عده کثیری هزاره حنفی زندگی می کنند. چنانچه: هزاره "غوله" (فوله) در ولسوالی تیپوره در حدود ۴۰ خانوار، هزاره "سیاه‌بای" نیز در همین ولسوالی حدود ۴۵ خانوار، هزاره مغل در مناطق زرزی، وشیخا، و غیره سکونت دارند. هزاره "گودر" و "بای بوغه" و دامرده در حدود ۲۰ هزار خانوار در ولسوالی تولک. هزاره "برات" و "بای بوغه" در حدود ۴۰۰ خانوار در ولسوالی شهرک. هزاره "دای" حدوداً صد خانوار در تولک. اقوام دیگر از مردم هزاره بنامهای: زی حسین و زی رضا در ولایت غور زندگی می کنند که گفته می شود در قرون اخیر به تسنن گرا شده اند.

۱۰- هزاره مغل

هزاره مغل در ولایت غور، فراه، اوبه هرات، بغلان و سرپل پراکنده اند. مغلان سرپل مذهب تشیع را تا کنون حفظ کرده اند، اما بقیه شان به مذهب تسنن گرا شده اند، مناطق زرزی، کاوان مغلان، غوزبیگ، خواجه روف، سنگ مزار، در ولسوالی تیپوره مغل می باشند. در ولسوالی اوبه هرات مناطق: شافلان، با شافلان، قریه سوران، کروغاس، ارزنده آباد، زمان آباد، قریه نسو، سرپل اوبه، کاجه، یحیی آباد، و غیره مغل میباشند. مغلان خود را از اقوام

اشرافی و خان زاده هزاره میدانند. و چون با اقوام دیگر از دوولد کرده اند تا حدودی دورگه شده اند. و قیافه شان اندکی تغییر یافته است. زبان شان فارسی است. اما مغلان اوبه تا پنجاه سال پیش زبان مغلی را حفظ کرده بودند.

حدود نیم قرن پیش یک نفر روحانی با استعداد اما گمنام بنام " ملا عبدالقادر" پسر ملا عبدالرؤف در قریه " ارزنه آباد" اوبه زندگی می نمود. و دارای تالیفات بسیار جمله: کتابی در " تاریخ مغل"، رساله ای درباره " لغات مغلی" و دیوان شعری داشت، و به سه زبان فارسی، عربی و مغلی شعر گفته است. سید سلطان شاه هم ام استاد دانشکده ادبیات و علوم بشری کابل برای تحقیق درباره زبان مغلی و بدست آوردن کتابهای این مردشما " در میان مغلان اوبه رفته و شرح گذارش مسافرت خود را در مجله آریا نا شماره ۴ مورخه اسد ۱۳۴۹ - بچاپ رسانده است، و من خلاصه آن را در اینجا می آورم.

مغلان فعلی افغانستان در نزدیکی اوبه حدود ۴۵ کیلومتری شرق هرات در قریه هایی: ارزنه آباد، زمان آباد، قریه گرغاوس، در جنوب هریرود، شافلان، بوران شافلان و غیره زندگی میکنند. حدود ۴۰ سال قبل در این منطقه مردی زندگی میکرد بنام ملا عبدالقادر که به سه زبان فارسی، عربی و مغلی شعر می سرود. وی کتابی درباره شجره و تاریخ مغل نوشته بود. این مرد فاضل در سال ۱۳۴۸ هجری قمری بر حمت حق پیوسته است. یکنفر سیاح خارجی که احتمالا ژاپنی بوده کتابهای قلمی او را از نزد ورشانش خریداری نموده و با خود برده است. و فقط اوراق پراکنده ای از اشعار او باقی مانده بود که برای نمونه چند فرد شعر او که به زبان مغلی است در اینجا آورده میشود.

غریبید و قجر سوای ننندو جدا یدو واکوسوای ننندو
ایرثوا و یلتوا یلنو و دیر من غزردا را اوژتو وای ننندو

ترجمه:

در غریبی بماندم وای بر من در جدا بی بمردم وای بر من
بیا بیدگر به کنی خاک را با لایم بریزید در زیر زمین به بینید وای بر من
قیار اودینه دنیا اوژتو بیست بده غمی جورا اوژتو
ایمه "قادر" دیره بالم قیامت غذا بقطان بینه فردا اوژتو

ترجمه:

به بینید دنیا دو روز است به بینید ما در غم و جور هستیم
بالای همین "قادر" قیامت میشود به بینید فردا غذا ب سختی هست

ترجمه:

قطعه دیگر:

ایره ایره اردا منی و گه کا منی بیابیا به پیشما ز وصل بده کمام
عیقرنچی ما منی ایره ایره اردا منی نام ما گم کردی بیابیا به پیش من
ساناسی فعانود منی ادورشان نود منی بشنوفغانهای شبها و روزهای مسرا
ندون کی جوگتو منی ایره ایره اردا منی بطرف من نگاه کن بیابیا پیش من
محرازتویا بونمی وصفی چینی کنمی در محراها میگردم وصف ترا میگویم

ترانمی بینم بیا بیا به پیش من
روی من از غمت مانندگاه زرد است
دل آگاه شد بیا بیا به پیش من
یک غریب زار هستم زغم افکار شده ام
بکوهها فراری ام بیا بیا به پیش من
جانم را غم بسوخت و مرا به فغان آورد
باشم یا نباشم بیا بیا به پیش من
قادر از غم شیرین ممانند فرهاد
کوه میکند بیا بیا به پیش من

چنی الوژنمی ایره ایره ار دامن
سا مان متونورمنی شیرا به غمدوچنی
ا هگیر بیچه ورنی ایره ایره ار دامن
نیکه غریب زار بهی غمدسه انکا بهی
اولزتو فرابهی ایره ایره ار دامن
جانمنی غمدورگبه منی فغاندو کبه
یا باشم وگینه ایره ایره ار دامن
شیرینه غمدو کیسنی "قادر" فرها دمتو
اولا فتنه ایره ایره ار دامن

چند نمونه از واژه‌های مغلی که ملا عبدالقا در درکتا بش آثر ترجمه کرده است.
چورگو = چکیدن . کاشی = کاسه . طیشی = طبق . آربه = جو . غژر = زمین .
شَبترغی = ارزن . اَزغی = سیاه چوب . بُخدی = گندم . المقره = چارمهنک .
کھوک = کرسف . چالا = سوراخ . چیچی = کوه سُخسَخ = دلدلک . کورگان = داماد .
بیری = عروس . قرب = آفتابه . کوک = آسمان . قلغی = دزد . قازق = میخ (۱)
یک نفر از برادران هزاره مغل ساکن ولایت غور که با من آشنایی داشت
می گفت در ولایت غور اسمی بعضی از مناطق و دهکده‌ها بزبان مغلی میباشد .
از جمله " تیوره " مغلی است بمعنی دهن دو آب و محل تلاقی دو رودخانه .
داستان شیرین دودلبا ختهدا یعنی " مغل دختر و ارب چه " که تا کنون
در میان مردم مخصوصاً " در ولایت غور به نظم و نثر سینه به سینه نقل و خوانده
میشود . خارج از واقعیت نبوده است . احتمال زیاد میرود که مغل دختر ، دختر یکی
خوانین مغل غور بوده ، و " ارب چه " احتمالاً جوانی بوده وابسته به قوم
" ارب " بهسود ، و این قوم " ارب " هزاره اند . ربطی به عرب ندارند .
در میان مردم هزاره در دوسه مورد اسم قوم " ارب " دیده میشود کسه
خودشان برخلاف اسم شان هزاره خالصند .

۱۱ - نکودریان

هزاره نکودری (در بعضی منابع " نکودر " ضبط شده است) منسوب به سلطان
احمد نکودر ایلخانی اند . نکودر پسر هولاکو وقتی مسلمان شد نام احمد را انتخاب
کرد . او بعد از برادرش " ابقا خان " * از سال ۶۷۰ تا ۶۸۳ هـ به مدت سه
سال سلطنت نمود . بعد از قتلش " ارغون خان " برادرزاده اش به سلطنت رسید .
سلطان احمد نکودر از پادشاهان نیک نام و خدمت گذار بود . در خراسان مراسم
سیکوبجای نهاد . طایفه نکودریان از سپاه او بودند ، که بدخواست و تقاضای

(۱) - مجله آریانا شماره ۴ مورخه اسدسال ۱۳۴۹ .

* - ابقا ، ابغه ، ابقه در مغلی عمو را گوید .

ملک فخرالدین کرت حکمران هرات در سال ۶۹۳ هـ در اطراف هرات ساکن شدند. و بعد از سرحد هرات تا سیستان و قندهار و غزنی پخش گردیدند، غبار می نویسد: "ملک فخرالدین کرت گروهی از عشایر ترکودر مغل مقیم سیستان را که برضد حکام مغلی ایران قیام کرده بودند، در پناه خود گرفت و گاه و ناگاه در حدود ولایت طوس به پیشقدمی می پرداخت" (۱)

نکودریان احتمالا "بهمراه خود زن نیاورده بودند، و از مردم افغانستان زن گرفتند، از این رو فرزندان شان از طرف مادر دورگه شده اند. و به تدریج دین مقدس اسلام را اختیار کردند. و در میان ساقیان قوام افغانستان از جمله در میان مردم هزاره جات به تحلیل رفتند. گمان میکنم که هزاره های مغل هرات و غور و فراه که ذکرشان گذشت، قسمتی از بقایای نکودریان باشند. زیرا هم دورگه اند. هم زبان مغل را حفظ کرده بودند. هم خود را اشرافی زاده میدانند. و هم در همان مناطقی زندگی می کنند که نکودریان در سابق در آنجا ساکن بودند. نکودریان سیستان بعدها در میان مردم هزاره متحول گردیدند. در برج جوزای ۷۸۵ هـ ق امیر تیمور بعد از فتح سیستان در بالای رود هلمند در جلگه ای که نکودریان در آن زندگی میکردند. حمله برد، ساکنین حصار مقتور، قلعه سرخ، قلعه دهنه تاقه، ایل تغاجی و غیره که از هزاره نکودریان بودند به مقابله و دفاع برخاستند. تیمور بر همه آنها غالب شد و کشتار عظیم نمود. و از سر کشته شدگان کله منار ساخت. و نکودریان بسوی هزاره جات عقب نشینی کردند، و حتی ملک مقتوک سرکرده نکودریان بود و بدست تیمور زخم زده بودا سیر شد و تیمور شناخت که او بر وی زخم زده لذا فرمان قتلش را صادر کرد. (۲)

نکودریان در نقاط مختلف سیستان و قندهار علیه امیر تیمور مقاومت کردند. و حتی تیمور در سیستان به تیریکی از آنها از ناحیه پابستی مجروح شد. و اشران تا آخر عمر باقی ماند. لذا به تیمور لنگ مشهور گردید. گفته میشود که امیر تیمور در مدت عمر بیش از هفتاد مرتبه زخمی شده است، و اخیرا "روسها قیبرا را شکافتند و در حین شکافتن قبردا نشمندانی از کشورهای اروپایی و آسیایی حضور داشتند، از افغانستان احمد علی کهزاد شرکت کرده بود، اومسی - نویسد که اثر سی و چند زخم در استخوانهای امیر تیمور مشاهده شده است. مجسمه سازان ماهر روسی از روی استخوان مجسمه اومجسمه سرو صورت او را درست کردند. (۳)

۱۲- هزاره بادغیس

هزاره بادغیس بنا میهای: هزاره خراسان، هزاره هرات، هزاره قلعه نو

(۱) - افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۴۱.

(۲) - ن. ک. به: ظفرنامه تیموری ج ۱ ص ۲۷۲.

(۳) - مجله آریانا مقاله احمد علی کهزاد.

و هزاره‌ایزنیات نیز یاد می‌شوند. اقوام عمده‌شان بناهای : جمشیدی، دیزنگی، بهسودی، زیما، برنقره، قهقهه، کندلان، بای بوغه، برات، گُدر، کندا، قدی (خدی) قلمنی، لاغری، مامکه، جعفری، قبقاق، خواجه، فرستان، کاکه، ایسم بوغه، بوبک، بای غور، میرمیرک، عبدل، بیکوچی، بروتی، گدی، کوهگدای، سرخابی، ایک نوکه، وغیره یاد می‌شوند که هر کدام از این طوایف به شاخهای بسیار تقسیم می‌شوند. جمعیت‌شان از ۲۵۰ هزار نفر کمترینست. و ولسوالیهای کشک کهنه، ونو، قلعه نو، جوندوغیره بیشتر از این مردمند. و در گذشته در داخل شهرها و غوربان نیز جمع کثیری از این مردم زندگی میکردند. طبق گفته خودشان و نیز طبق قرائن دیگر آنان در ابتدا شیعه بودند، احتمالاً " قریب ۳۰۰ سال می‌شود که به تسنن گراشیده‌اند. زبان‌شان فارسی به لهجه هراتی می‌باشد اما تعداد بیشماری لغات هزاره‌ای خالص در زبان‌شان باقی مانده است. وجود این واژه‌ها میرساند که در گذشته زبان‌شان با گویش هزاره‌جات یکی بوده است.

هزاره بادغیس تاریخ غنی و پرازنشیب و فراز دارد، مخصوصاً " در تمامیت ارضی کشور در نواحی شمال غرب فداکاری بسیار نموده‌اند. و رجال بزرگ در میان‌شان ظهور کرده است. از جمله قافلان سلطان و میرخوشای سلطان رئیس هزاره‌های بادغیس و هرات در زمان نادر شاه افشار، درویش علی‌خان بیگلربیکی هرات در زمان احمد شاه بابا، آقای سلطان بانی قلعه نو، محمد شاه، بنیادخان هزاره، سکندر خان، آزادخان، محمدخان بیگلربیکی، کریم‌دادخان بیگلربیکی، شیرمحمدخان نظام الدوله، محمودخان بیگلربیکی، ابراهیم خان، شاه‌سوار خان حاکم مرو، وغیره هر کدام در زمان خود از مردان بزرگ و نام‌آوری بودند. مخصوصاً " بنیادخان هزاره مرد بسیار شجاع بود. و امروز " معلم نیک محمد " از هزاره‌های بادغیس مردی است که چند سال است رهبری جهاد مردم را بعهده دارد، و نامش سیاهیان روسی را بلرزه می‌اندازد.

از روحانیون برجسته آنها در حال حاضر مولوی سعدی از قوم بهسودی است که مدرس مدرسه محمدحسن مالخی میباشد. کتابهایی بنامهای : افغانستان انقلابی، فقه قدری، رساله التوحید، جواهرالعلوم فی تفسیر قرآن مجید و غیره تالیف نموده است. مولوی محمد یعقوب ساکن پده از قوم دیزنگی و مولوی خدا بخش ساکن پده و مولوی مطیع هرکدام از روحانیون برجسته‌شان بحساب می‌آیند.

شاخه‌ای از قوم هزاره‌هایزنیات در نواحی باخروز، تاپباد، تربت جسام ایران زندگی می‌کنند و مذهب تسنن دارند. سرتیپ یوسف خان هزاره، شجاع الملک هزاره و صولت السلطنه هزاره از رجال مشهورشان بودند. و چون اینجانب در تاریخ هزاره بادغیس رساله مستقلی نوشته‌ام لذا در اینجا به همین مختصر اکتفا میشود.

نزدیک میمنه حدود پانصدخوار هزاره زندگی میکنند. که متاسفانه اطلاع بیشتری درباره شان ندارم.

۱۴ - هزاره سرخ و پارسا

در غرب ولایت پروان و شمال شرق هزاره جات در ولسوالی لولنج دودره بزرگ بنام " دره سرخ " و " دره پارسا " وجود دارد، که دارای دره های فرعی بنامهای " دره وند " و " دره قُتندر " می باشند. ساکنین این دره ها تماما " هزاره اندو جمعیت شان قریب به ۴۰ هزار نفر می رسد. با آنکه مذهب تسنن دارند ولی تمام آداب و رسوم هزاره ای خود را حفظ کرده اند. و حتی پر حرارت تر از هزاره های شیعی می باشند. و به هزاره بودن خود افتخار می کنند. زنان شان همان لباس قدیمی هزاره ای را تا کنون حفظ کرده اند که بسیار جالب و زیبا می باشد. هزاره های سرخ و پارسا مردمانی اند بسیار شجاع، مهمان نواز، جوانمرد. و بر ضد نیروهای روسی جنگها کرده و ضربات بسیار بر آنان وارد نموده اند. اینجا نب از نزدیک با آنان آشنا بودم. شهید قومندان اکرام یکی از مردان شجاع و ورزمنده و کاردان دره پارسا بود که در اوایل خرداد سال ۱۳۵۹ در یک درگیری شدید با قوای روسی در دره سالنگ همراه نه تن دیگر به شهادت رسیدند. او از دوستان صمیمی من بود که مدتی همراه چند تن دیگر از پارسانیان نزد اینجانب در درس مبارزاتی و تعلیمات اسلامی را فرا می گرفتند. قومندان اکرام از خانواده فقیر و گمنام ظهور کرده بود در اثر شجاعت و کفایت فرماندهی مجاهدین پارسا را بدست آورد. اما افسوس که عمرش کوتاه بود و خیلی زود به شهادت رسید. مردم سرخ و پارسا در گرفتار ولسوالی لولنج و فتح چهارده غوربند سهم فعال داشتند. در فتح چهارده قومندان اکرام با گروهی توحید ترکمن همکاری نزدیک داشت، و در چند مورد ما با هم عملیات مشترک داشتیم. در چهار دفتر نجل وقتی عده ای از همراهانم شهید و من با چند تن دیگر به نددت زخمی شده بودم این برادران پارسا بودند که با کمال جوانمردی به کمک ما شتافتند.

شرح این ماجرا را در طی چند مقاله تحت " عنوان نبرد مسلحانه ترکمن و قل خویش " در پیام مستضعفین بجا برسانده ام. کسانیکه مایل باشند بنجای مرا جمع فرمایند.

۱۵ - هزاره قول خول و قول لیج

در شمال چهارده غوربند دودره بنامهای قول خول و قول لیج وجود دارد که ساکنین آن همه هزاره اند. و بعضی شان خصوصا هزاره های قول خول مذهب تشیع خود را حفظ کرده اند. جمعیت شان قریب به ۳ هزار نفر می رسد. مردمانی اند مهمان نواز، مهربان و با صداقت. در زمانی که درجیه بودم از نزدیک با آنان

آشنا شدم .

درفتح چهارده به مجاهدین نان و غذا تهیه میکردند . تعدادی از دره‌های غوربند در گذشته مسکن هزاره بوده . اما به تدریج هزاره‌ها از میان رفتند و بسوی شیخلی و دره ترکمن عقب‌نشینی کردند . تنها سادات هزاره به خاطر سیادت شان در دره سیدان باقی ماندند . و مذهب تشیع را حفظ کرده‌اند . در شمال سی منطقه ایست بنام " ده مسکین " که ساکنین آن نیز هزاره‌اند .

۱۶- هزاره بدر او

ظهیرالدین بابرد قسمت معرفی توابع کابل می نویسد: یکی از بلوکات کابل " بدر او " است که در پهلوی الهه‌سای قرار دارد . او علاوه نموده می گوید : صحرانشین این ولایت هزاره‌ها هستند . کلان ترین هزاره‌ها هزاره سلطان مسعود است . (۱)

۱۷- هزاره بغل

یکی از اقوامی که اصالتا هزاره‌اند اما روابط شان با هزاره‌جات قطع گردیده هزاره بغل می باشد . بیشتر این مردم در شمال کابل از " کوتل خیرخانه " تا " کاریز میر " سکونت دارند .

۱۸- هزاره گدی

هزاره گدی بیشتر در روستاهای چهارده کابل و قلعه فتح الله ، ده مرادخان ، علا الدینی ، قرغه ، قلعه قاضی ، وتنگی لندر ، و در دهات پغمان از جمله در بیکتوته قلعه غلام حیدرخان ، قلعه رسول و غیره زندگی می کنند . آنان از بقایای مردم بهسود و دامیر داد می باشند . و چون با غیره هزاره‌ها از دولد کرده اند به کدی شهرت یافتند عده‌ای از آنان مذهب تشیع خویش را حفظ کرده‌اند . اجناد آنها در مبارزات ضد انگلیسی در دو جنگ اول و دوم افغانستان و انگلیسی سهم داشتند . مرحوم " پهلوان یعقوب گسدی " که تشیع خود را حفظ کرده بود در " دهدانا " سکونت داشت ، اصالتا " از چهارده کابل و از هزاره گدی بود . او در زمان صدارت شاه محمود بجرم هزاره بودن توسط یک گروه کمین به قتل رسید . از برادر محترم جناب " پهلوان ابراهیم " شنیدم که مرحوم " پهلوان برات " نیز از شیعیان چهارده کابل بوده است . پهلوان ابراهیم که خود از چهره‌های درخشان کشتی و از قهرمانان بزرگ است در دوران کشتی گیری افتخارات بسیار برای افغانستان کسب کرده و به اخذ مدالهای بسیار از : هند ، روسیه ، جاپان ، عراق ، اندونزی ، ایران ، مکزیک و غیره نایل آمده است . او در باره پهلوانان افغانستان اطلاعات گرانبهایی دارد . و بین سالهای ۵۴ تا ۱۳۵۶ ، همراه شهید علی یا وروفا به گردآوری شرح حال پهلوانان افغانستان مشغول بودند . علی یا وروفا روشنفکر مومن و متعهد و اقامت دادن در زندان حفیظ الله امین بسه شهادت رسید . کتابی را که در شرح حال پهلوانان کشور اعم از شیعه و سنی

نوشته بود، برای اجازه چاپ به وزارت اطلاعات و کلتور آن وقت فرستاد. اما قبل از آنکه اجازه چاپ داده شود، مرحوم وفا دستگیر و شهید شد. باری، در گذشته جمعیت کثیری از مردم هزاره در کابل و اطراف آن زندگی میکردند و حتی در تغییر حکمرانان آن نقش داشتند. به قسمیکه در سال ۹۱۲ هـ وقتی ظهیرالدین بابا برای کمک به شهزاده‌گان تیموری از کابل به هرات شتافت. مغلان (هزاره‌های کابل) او را غیا با از سلطنت خلع و در عوض پسر عمویش را به سلطنت کابل برداشتند^(۱) گمان میکنم یکی از علل کینه با برنست به هزاره‌ها و حملات او به هزاره جات همین موضوع بوده است. چند سال بعد وقتی همایون پسر بابا بر به کابل حمله نمود، میرزا کاکران حکمران پیشین تاب مقاومت نیا ورده شبانگاه از "ارگ شاه‌هی" خارج شده با بفرار نهاد، اما در کوه شیردرازه توسط هزاره‌ها دستگیر شد. صیگاهان وقتی هزاره‌ها او را شناختند معذرت خواهی کردند و او را با احترام "نزد شیرم طغایی" فرستادند. (۲) هزاره‌ها تا این وقت مخالف همایون بودند و از میسرزا کاکران حمایت میکردند. محمد حکیم میرزا نوه بابا و حکمران کابل، سپاهی را برای جهاد به "کافرستان" (نورستان فعلی) فرستاد و در ویش غازی را بر آن سپاه فرمانده مقرر کرد. در این جهاد مقدس عده‌ای از هزاره‌ها بحکم مسلمانی شرکت داشتند. با یزید بیات میگوید در سال ۹۷۸ هـ در شرق "بتخاک" کابل در کوتل گاو در "ده پلاسی" که مسکن هزاره‌ها بود مهمان بوده است. (۳) در آن زمان عده کثیری از مردم هزاره در دهات کابل و نواحی شرقی آن و در مناطق بگرامی و وردکابل تا حدود کوتل "لته بند" سکونت داشتند. قلعه مرا دیگ و قلعه فاضل بیگ به مراد بیگ و فاضل بیگ متسببند که فرزندان با به به سود بوده اند. و خود به سود در کوه قرق مدفون است. آثار جوی به سود در دامنه کوه قرق تا کنون بجای مانده است. و به همین نام یاد میشود.

۱۹ - هزاره اوغان و جرمان

هزاره اوغانی و جرمانی و شادی و نوروزی قبایلی بودند که بخوا هشت سلطان جلال الدین سیور غتمش در نواحی کرمان ایران اسکان داده شدند. "چون جلال الدین سیور غتمش بن قطب الدین در سنه ۶۸۱ هـ بر سریر حکومت کرمان نشست از ابقاخان التماس نمود تا جهت محافظت سرحدات مملکت کرمان فوجی از لشکریان را به کرمان گسیل دارد. ملتتمس او میذول افتاد، بحکم یرلیخ، عمده‌ای از چریک مغل که ایشان را اوغان و جرمانی گفتند بکرمان اعزام شدند. (۴) بعد از فوت سلطان ابوسعید ابلخانی طایفه اوغان و جرمان از کسی فرمان نمی بردند، و

(۱) - با برنامص ۸۹.

(۲) - تذکره همایون و اکبر

(۴) - روضه الصفا ج ۴ در احوال و امرای قراخانیان کرمان.

دائما "در اطراف شیراز و کرمان و گاهی تا حدود امفهان و یزد را تاخت و تسلاز میکردند. این طایفه در نواحی کرمان یک نیروی جنگی قدرتمند بحساب می آمدند و حتی شیخ ابواسحاق مغلی (آل اینجو) شاه ادب دوست و دادگر شیراز که ممدوح حافظ شیرازی بوده از این طایفه مددخواست. هزاره اوغانی و جرما بی در حدود بیگرن دارای قدرت بودند. امیر مبارزالدین موسس سلسله آل مظفر شیراز (*) در جنگهای سختی که با اوغانیها و جرما نیها داشت قدرت آنان را درهم شکست. بعد از آن تاریخ نام آنان کم کم از صفحه روزگار محو شد. عبدالحی حبیبی بطور ضمنی آنان را از مردم افغانستان دانسته است. محمد افضل ارزگانی هزاره جرما بی و اوغانی را با هزاره افغانستان از یک نژاد شمرده است. (۱) وحیدی فولادیان این دو قبیله را از مردمان قدیم غور شمرده گوید: هزاره جرما بی را بدان سبب جرما بی گویند که منتسب به "جرم" پدر امیر شنسب غوری میباشد. (۲) "هزاره شادی" و "هزاره نوروز" نام شان کمتر در تاریخ آمده، ظاهرا "از نظر جمعیت و قدرت از دو قبيله دیگر کوچکتر بوده اند. این چهار قبيله هزاره به تدریج با سایر مردم آمیزش نموده و به مرور ایام در میان آنان به تحلیل رفتند. و در "کهنوج" کرمان تا هنوز قیافه های مغلی، و بعضا دورگه مشاهده می شود. و در چند روستای کهنوج تا هنوز مردمانی از هزاره های قدیم کرمان باقی مانده که به زبان فارسی سخن می گویند و مذهب شیعه دارند، هر چند از تاریخ خود آگاهی ندارند اما بعضی افراد شان می گفتند که در زمانهای بسیار قدیم در افغانستان بوده اند. این احتمال که دسته های از آنان به افغانستان آمده باشند و در میان مردم آنجا به تحلیل رفته باشند، بعید نمی نماید. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی می نویسد: دیگر نام و نشانی از آنها در کرمان باقی نمانده است فقط یک قبيله از آنها که زودتر از همه مسلمان شده و با ایرانیان رفتار نرم و ملایم داشت بنام قبيله "نوروزی" نسل شان تا قرنهای بعد باقی ماند. رئیس قبيله نوروزی "اخى ايكجه" نام داشت. احتمال دارد که تا كنون نسل این قوم در کرمان باشد. (۳)

برای تحقیق بیشتر در تاریخ اوغان و جرمان رجوع کنید به: تاریخ شاهى قراخانیان، تاریخ آل مظفر، روضه الصفا، حبیب السیر، تاریخ کرمان، لغت نامه دهخدا و غیره.

۲۰- هزاره لوگر

در لوگر از زمانهای دور هزاره ها سکونت داشتند. در سیرماتا خیرین می نویسد

* آل مظفر از طرف پدر فارسی زبان و از طرف مادر به قراخانیان منتهی میشوند.

(۱) المختصر المنقول ص ۳۰

(۲) - کشف النسب ج ۲ ص ۶۶

(۳) - وادی هفت وادی ج ۱ ص ۴۲۰، تاریخ مظفر ج ۱ ص ۲۳

"چرخ" موضعی است از تومان لوگر. مولانا یعقوب چرخي بدان منسوب است. "سجاوند" از قراء مشهور است. در کوهستان آن بنگاه هزاره و افغان است. (۱)

هنگامیکه همایون در هند مشغول بها بود، خواجه جلال الدین محمود را حاکم کابل مقرر نمود. خواجه مذکور از هند از طریق "بنگش" و "تیرا" بسوی کابل حرکت نمود، و براه "درهاریاب" در قلعه "سفیدگاه" که بگردیز تعلق داشت فرود آمد. و از آنجا کوچ نموده در "چشمه تره" که تها کوتل گردیز است بجانب کابل فرود آمد. خواجه اسپاهیان خود از آنجا بر سر "هزاره لاغی" که ما بین "ودق" (وردق) و "میدان رستم" مقرداشتند، تاخت. جمعی از آنها کشته شدند، گوسفندان و رواناتشان به ضبط درآمد. خواجه با سپاهیان خود بعد از سه چهار روز به کابل آمدند. (۲)

مسکن هزاره لاغری بطور دقیق برایم معلوم نه شد، اما قطعاً "در مناطق میان: گردیز، لوگر، میدان و وردک بوده. "وردق" به احتمال قوی همان "وردک" امروزی است. در، "اثین اکبری" نیز وردک به صورت وردق ضبط شده است. در میان هزاره های بادغیس یک شاخه بنام "هزاره لاغی" یادمی شوند، آیا اینان بیا اقوام لاغری لوگریکی بوده اند؟ چیزی در این باره نمیدانم.

تاریخ هزاره های لوگر تحولات و تغییرات بسیار بخود دیده است. هزاره های قدیم لوگر بارها تا سرحد فقر اض رسیده اند. و با زدر طول سالهای متمادی دسته-هایی از سایر اقوام هزاره به لوگر رفته و به هزاره های قدیم پیوسته اند. از جمله خانواده عبدالخالق شهید که تا در اگشت امالتا "از هزاره های ارزگان بوده که به لوگر رفته و بعد به کابل انتقال یافته اند. در این میان سادات شیعی لوگر کمتر صدمه دیدند و توانستند موجودیت خود را حفظ کنند. جنرال میر احمد شاه از - سادات شیعی لوگر بود که می خواست در افغانستان یک حکومت مرمسی برقرار سازد. هزاره های امروز لوگر از سه قوم عمده بنا میهای: قلمود، محمدخواجه، و دایمیرداد تشکیل شده اند. و در چند نقطه لوگر از جمله در "بدخواو" محمد آغه، "خوشی"، "سرخ باد" گلنار"، و غیره سکونت دارند. هزاره های لوگر چون ارتباط شان را با هزاره جات حفظ کرده اند لذا بر مذهب تشیع باقی مانده اند. آنان از سال ۱۳۵۸ - علیه نظام ما رکسیستی کابل و تاجو زات روسها بپا خواسته دوش بدوش با برادران اهل سنت، علیه روسها بها میکنند.

۲۱- هزاره پکتیا

طبق افسانه های بجای مانده، بهسوده و برا در بوده: بهسود و مقصود. (یسا مسعود) اولاده بهسود همین مردم فعلی بهسودی باشند. اما اولاده مقصود در سمت جنوبی در میان افغانان مانده گار شده، به تسن گرایش پیدا می کند، و ارتباط

(۱) - سیرالمتا آخرین ص ۷۵ ذیل کلمه کابل چاپ کلکته ۱۲۵۳ هـ.

(۲) - تذکره همایون و اکبر ص ۱۵۲.

شان با هزاره ها قطع میگردد. قرائین و علائم تاریخی نشان می دهد که در سمت جنوبی در گذشته های دور هزاره ها سکونت داشته اند. چنانچه در "دره پیچ" پکتیا در دهانه "خوله میدان" (۱) قبرستانی وجود دارد که آثار قبرها در حال محو شدن میباشد. و در حدود ۳۵ قبر را می شود شمارش کرد. این قبور متعلق به مردم هزاره بوده است. " خاک هزاره " دهی است در ولایت پکتیا در ۴ کیلومتری سفید قلا (اسپین کلا) در منطقه " ژوب " پاکستان قلعه مخروبه ای است بنام " قلعه هزاره " که ساکنین اطراف آن می گویند این قلعه در زمانهای دور متعلق به هزاره ها بوده و آن از چشمه ای که در چند متری این قلعه وجود داشته از زیر زمین توسط صدها شاخ بزرگ آب را بدرون قلعه لوله کشی کرده بودند. و جزاکنین قلعه کسی دیگر این موضوع را نمی دانستند. هزاره های پکتیا با حتمال قوی منقرض شده اند و یا در میان برادران پشتون به تحلیل رفته اند. تنها سادات شیعی گردیز موجودیت خود را تا کنون حفظ کرده اند.

۲۲- چچ هزاره

این مردم کلا در شمال شرق پاکستان زندگی میکنند. و از ماورای رود سند تا سراسیمبی های کشمیر و حدود چترال و صفحات جبال هیمالیا تا وادی کاغان (قاغان) و گلگت گسترده اند. مساحت سرزمین چچ هزاره قریب ۳۰۰۰ میل مربع بوده و جمعیت شان از یک میلیون نفر کمترینست. سرزمین این قوم از یک طرف به پنجاب وصل میشود و این منطقه توسط رودخانه " اباسین " آبیاری میگردد. دریای کنسر در دره کاغان جریان دارد. منطقه چچ هزاره دارای بلندی های زیاد بوده، کوههای آن از جنگل های انبوه پوشیده می باشد. ارتفاع کوههای کاغان به ۱۲۷۰۰ - فوت میرسد. هبیت آباد، هری پور، کاکول (کاه قول)، بالاکوت، و ماتسیراز جاهای مشهور این منطقه است. هبیت آباد دونه کلی (ننه قلا) از مناطق خوب تابستانی آن محسوب میشود. محصولات زراعی شان: گندم، جواری، جو، شالی، نیشکر، باجره، تنباکو، پنبه، و غیره می باشد. آهن زغال سنگ، سرمه، و بعضی معدنیان دیگر دارد. صنایع دستی شان راپتوهای خرد و بزرگ و شال و غیره تشکیل میدهد. (۲) در شمال باختر لاهور به فاصله ۶ روزه - راه روی جاده کابل و رودخانه بابا حسن شهرکی وجود داشت بنام " خواران " که هزاره چچ در آن زندگی میکردند. همچنین در شمال لاهور و در مغرب " وایهات " شهرکی بنام " فرخاله " بود که ساکنین آن نیز هزاره بودند.

(۱) - خوله در لجه هزاره گیاهی است کوهی از خانواده انگدان (انجودان) .

(۲) - سن. ک. به. نوی ژوندون ص ۳۸ نوشته صدیق الله. چاپ کابل، ۱۳۳۰ ه. ش و اعلام المبد

عبدالاحی حبیبی در مجله آریا نا شماره پنجم سال ۱۳۴۱، چ— هزاره‌ها را آریایی دانسته، و حال آنکه واقعیت خلاف آن است. وچ هزاره با هزاره‌های افغانستان از یک نژادند. منتها در اشرماورت با برادران پشتون، زبان پشتورافرا گرفته، و در اثر خویشاوندی با اقوام دیگر دورگه شده‌اند. و قیاسه‌شان تا حدودی تغییر یافته و قیاسه بین آریایی و مغلی دارند. و با آنکه زبان شان پشتو هست و واژه‌های بسیار از زبان مغلی در گویش امروزی شان باقی مانده است. حتی بعضی آداب و رسوم و همینطور بعضی از صنایع دستی شان ارتباط آنان را با هزاره‌های افغانستان میرساند. محمدافضل ارزگانی در صفحه ۴۴ المختصر المنقول و حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه صفحه ۲۴۰، چ— هزاره را با هزاره افغانستان یکی دانسته‌اند. افسانه‌هایی که میان مردم بهسود و هزاره ترکمن نقل میشود "چ هزاره" را از هزاره‌های بهسود سرهلمند میدانند، که بخاطر سرمای شدید، محل سکونت خویش را رها کرده به سوی هند مهاجرت کرده‌اند مارکو پولو جها نگر در مشهور "چ هزاره" را از هزاره‌های نکودری میداند. او — می گوید: احمد نکودر لشکر بزرگی ترتیب داد و از راه بدخشان بسوی کشمیر و لاهور لشکر کشید تا شهر دهل را فتح کند. تا تارهایی را که با خود آورده بود، نسبتاً " دارای رنگ و روی سفید بودند و اینها از زنان سیاه چرده هند همسرا انتخاب کردند و نژاد دورگه‌ای را به وجود آوردند. اینان به " کراناس " (قراناس)، موسوم شدند که به زبان مغلی دورگه را گوید. و از این مردم در ناحیه رودبار کرمان نیز هستند. (یعنی هزاره‌ها و غان و جرمان) (۱). گفته‌ام مارکو پولو خیلی با واقعیت نزدیک است. زیرا دورگه بودن چ هزاره آشکار است. مغلان ایلخانی چون بقصد جهانگشایی آمده بودند، طبیعی است که سپاهیان عادی شان زن مغلی به همراه نداشتند. جفرماندهان بزرگ و شهزادگان، از این رو وقتی آنان در ایران و افغانستان و هند ماندگار شدند، بخاطر ازواج با زنان محلی قهرا " نسل شان دورگه شد. برخلاف اجداد مردم هزاره‌جات که اینان از زمانهای دور در این سرزمین بوده و اگر مهاجرتی هم داشته این مهاجرت با زن و بچه‌شان بوده است. زیرا در مرکز هزاره‌جات هیچ گونه نشانه‌ای از دورگه بودن مشاهده نمیشود (*).

(۱) ن.ک. به: سفرنامه مارکو پولو ص ۳۸ — ۴۳ چاپ تهران ۱۳۵۰ ترجمه صمیمی .
 چ— مغلان به مغل اصیل "چکن یا سون" میگفتند که به معنی سفید استخوان و نجیب زاده است. و به افرادی که از طریق مادر دورگه شده بودند "قراناس" یا "قراناسون" می— گفتند که به معنی سیاه استخوان، غیر اصیل و دورگه میباشد. قراناس به صورتهای :
 قراناس، قرناس، قارناس، قراناس، قراناس، قراناس، قراناس، قراناس، قراناس،
 قراناس نیز ضبط شده است. و به هزاره نکودری نیز قراناس میگفتند. نگاه کنید به :
 یادداشت‌های قزوینی، ص ۱۴۴، تاریخ التترک، احسن التواریخ، قسمت واژه‌نامه
 آن .

از عنوان فوق شاید چارته‌عجب شده باشید، اما واقعیت دارد بعضی اقوام هزاره در اثر مجاورت طولانی با برادران پشتون و برادران بلوچ به مرور زبان و فرهنگ آنان را فرا گرفته‌اند. و به زبان پشتو و بابلوچی سخن گویند. مذهب تسنن دارند. و لباس چون آنان می‌پوشند. از آن جمله هزاره‌های جلال آباد هستند. در گذشته هزاره‌های بهسود مناطق وسیعی را در اختیار داشتند که این منطقه از حدود جلال آباد بهسود مشرقی و لغمان تا گرفته تا کابل و میدان و جلریز و بهسود هزاره‌جات را شامل می‌شد. بهسود مشرقی قشلاق‌گاه و بهسود هزاره‌جات بیلاق‌گاه این مردم بود. هزاره‌ها در قرون بعدی به تدریج از بهسود مشرقی و نواحی کابل و میدان بسوی متن هزاره‌جات عقب نشینی کردند، اما عده کمی از آنان اسقامت ورزیده در بهسود مشرقی ماندگار شدند. و به مرور با فرهنگ و زبان برادران پشتون را فرا گرفتند و با آنان خویشاوندی پیدا کردند. و رابطه‌شان با هزاره‌جات قطع گردید. یکنفر از دوستانم که از بهسود هزاره‌جات است. می‌گفت: در بهسود مشرقی رفته بودم. یکنفر افغان که تا حدودی قیافه هزاره‌ای داشت به زبان پشتو از من پرسید اهل کجایی؟ گفتم: از بهسود هزاره‌جات. گفت: پس قوم هستیم زیرما هم در اصل بهسودی بوده‌ایم. و اجداد ما یکی بوده، منتها شما از اصال‌ت خود برگشته‌اید و مذهب تشیع را قبول کرده‌اید! با خنده و تعجب گفتم: مطمئنی که اشتباه نمی‌کنی و قضیه برعکس نیست؟ زیرا هرگاه بگوییم هزاره تشیع خود به خود در ذهن انسان می‌آید. باری، پیرو مردان می‌گفتند که بهسود مشرقی مسکن هزاره بوده این سخن را با تردید قبول می‌کردم تا اینکه بعدها دیدم شواهد تاریخی گفته‌های آنان را کاملاً تأیید می‌کند. از جمله سیدی علی کاتبی جها نگر در کیه‌عشمانی متوفی ۹۷۰ هـ که در بین سالهای ۹۶۱ تا ۹۶۴ هـ از پشاور به کابل آمده است می‌نویسد: " در اول جمادی - الاولی از نیلاب بسوی کابل روانه شدم از کوتل خیبر گذشته به شهر "جوش لاکو" (به احتمال قوی جلال آباد کنونی) آمدیم و سپس به لغمان (لغمان) آمدیم - - هزاران بلایان قوم هزاره گذشتیم و به کابل رسیدیم. (۱) پس هزاره‌های میان کابل و شهر جوش لاکو بطور قطع همان هزاره‌های بهسود مشرقی بوده‌اند. در گویش امروز مردم بهسود مشرقی و مردم لغمان تعداد کثیری واژه‌های هزاره‌ای وجود دارد. در وزیرستان میان "توتاخیل" و "گنداب" در ولایت جنوبی، افغانانی زندگی می‌کنند که قیافه دورگه (آریایی و مغلی) دارند. و می‌گویند که اصالتاً "هزاره و از قوم" مقصود می‌باشند. مهم‌ترین قوم هزاره که فرهنگ و زبان پشتون را فرا گرفته‌اند و ملاحظه فرمودید قوم چچ هزاره‌اند. در خانور در نواحی مرزی میان افغانستان و ایران قبیله‌ای زندگی می‌کنند بنام "دا مرده" که فعلاً بلوچ شمرده می‌شوند. و فرهنگ بلوچی را پذیرفته‌اند. و در اثر خویشاوندی

با آنان دورگه شده، اما آثار مغلی در وجنات شان نمایان است. اینان بیشتر در خاک افغانستان زندگی میکنند، حدود پانصد خانواری باشند، زندگی شان از راه دامداری تامین میشود، اندکی زمین زراعی نیز دارند، دارای خیمه و خرگاه می باشند. پیرمردان شان میگویند: ما در اصل هزاره بوده و از قوم داهرده می-باشیم. پدران ما دوبرادر بودند، نیای بزرگ ما دختر برادرش را برای پسر خویش خواستگاری می کند. اما برادرش آن دختر را بکسی دیگر میدهد، این مسئله باعث دل رنجی میان دوبرادر میشود. و نیای ما بعنوان قهر از برادر خود جدا شده همراه زن و بچه و عیال و خدمه و متعلقین در میان بلوچها ساکن میشود. و برای پسر خویش از مردم بلوچ زن میگیرد. از آن تاریخ به بعد ما برای همیشه از مردم هزاره جدا افتادیم. مردم " داهرده " در گذشته در غرب جاغوری تا نزدیک قندهار زندگی میکردند. شاخه ای از قوم " داهرده " فعلا در حصه دوی به سود سکنی گزیده اند.

تلاش برای تغییر هویت

رژیم آل یحیی تلاش بسیار نمود که به وحدت و یک پارچگی مردم ما خدشه وارد کند، و با لاف و احساسات از خود بیگانه گی و بی تفاهتی را در میان این مردم ایجاد کند. لذا با تشبیه دلایل بی محتوا تعدادی از اقوام هزاره را هویت افغانی یا تاجیکی و یا بلوچی اعطا نمود! و حال آنکه از نظر تاریخی و علمی هزاره بودن آنها مسلم بود. چنانچه در غرب دایکندی بعضی اقوام هزاره را تاجیک و بعضی را افغان و عده ای را بلوچ نام نهاد. در کجرا ن هزاره های بروتی را بلوچ قلمداد کرد. بروتیه ها از طرف مادر دورگه شده اند و قیافه شان اندکی تغییر کرده است اما در میان اسامی اقوام و اجدادشان نامهای مغلی مشاهده شان اندکی تغییر کرده است اما در میان هزاره بودن آنها می باشد. بعلاوه نام " بروتی " در میان دیگر اقوام هزاره نیز وجود دارد چنانچه شاخه ای از اقوام هزاره بادغیس بنام " بروتی " پیاد می شود. آداب و رسوم بروتیه ها نیز با آداب و رسوم هزاره مطابقت دارد. رژیم حاکم تا یمنی های غور را با دلایل جعلی هویت پشتون اعطا نمود. اقوام خلیلی قندهار را نیز پشتون قلمداد کرد. هزاره دره سرخ را هویت تاجیکی اعطا نمود. و حال آنکه مردم دره سرخ با مردم هزاره ترکمن و مردم پارسا پسر عمومی باشند و اجداد شان یکی بوده، چطور میشود از سه برادر دوتای آن هزاره و یکی تاجیک باشد!؟

لازم به تذکر است: در مناطقی که هزاره ها با اقوام دیگر همجوار بودند، و در قرون گذشته چون تعصب مذهبی و نژادی کم بود و از طرفی هزاره ها صاحب اقتدار بودند، اغلب خوانین هزاره در میان یکی دو همسر هزاره ای یک همسر غیر هزاره ای نیز می گرفتند. این مسئله باعث شد که اولاد آنها از طرف مادر دورگه شوند. خاندان نادری در این گونه مناطق که مردمان دورگه بیشتر بود، تلاش بیشتر نمود تا هویت هزاره ای مردم را منکر شود، ابتدا دوحشتناک رژیمها در طول دوقرن اخیر نیز مزید بر علت شد، و مردم در مقابل هویت جعلی و جدیدی که به آنها داده می شد،

سکوت کردند، زیرا در زیر چتر نام اقوام دیگر امنیت و مومنیت بیشتری داشتند. سکوت گذشتگان، باعث سردرگمی و بی خبری نسل آینده گردید. و آنان بناچار باور کردند که هزاره نیستند. فاشیزم در انکار هویت بعضی از اقوام هزاره گاه‌ها به دلایلی متشبه میگردید که حتی برای افرادی خیر از تاریخ نیز خنده آور بود. مثلاً "قوم میربچه" را که یکی از اقوام اصیل هزاره اند. از نسل "میرویس خان" غلزایی قلمداد نمود. در صورتی که واژه "میر" از "امیر" گرفته شده و در میان مردم هزاره مورد استعمال فراوان دارد. آنان به خوانین خود اغلب "میر" می گویند. جلگه "میر" در وردک یکی از مناطق هزاره نشین بوده و خوانین هزاره در آنجا سکنی داشتند، و قـوم "میرو" در جاغوری یکی از اشراف زادگان هزاره اند. و این کلمه بهیچ وجه به زبان پشتو اختصاص ندارد. قوم "میربچه" ابتدا در نواحی قندهار سکونت داشتند. و حدود دو قرن قبل از آنجا فراری شده در حصه اول بهسود و بعضی در خوات سکونت اختیار کردند. خوانین "میربچه" زمانی که در قندهار بودند بطور هوسا نه یک زن غیر هزاره‌ای نیز انتخاب میکردند. در نتیجه بعضی از خانواده‌های آنان از ناحیه مادر دورگه شده‌اند. اما اقوام فقیر میربچه کاملاً "اصالت خود را حفظ کرده‌اند. رژیم نادرئ قوم "عبدلی" بهسود را فقط بخاطر آنکه نامشان با نام "بدالی" مشابهت دارد به "ابدالیان پشتون" نسبت داد. در حالیکه طایفه "عبدلی" شاخه‌ای از قوم "درویش علی" بوده و شجره نسبشان کاملاً روشن است که به با بهسود میرسد. آیا این ادعا مضحک نیست که از یک قوم بزرگ تمام شاخه‌های آن هزاره باشند الا یک شاخه آن! اصل "عبدلی" - عبدالعلی بوده که در گویش هزاره‌ای به "عبدلی" تبدیل شده است. تغیییر عبدالعلی و عبدالحسین به "عبدل" در هزاره‌جات شایع است از همه مهمتر، قیافه آداب و رسوم شان خود گواه بر هزاره بودنشان میباشد.

همینطور "قوم ارب" بهسود را "عرب" قلمداد نمود. با اینکه "اربا" حتی از طرف مادر هم دورگه نیستند و قیافه اصیل هزاره‌ای دارند. جدایی هزاره‌های قدیم ساکنین: بدخشان، خان آباد، قندوز، بغلان، دوشی، کیله‌گی، کیان، غورات و غیره از هزاره‌های مرکزی سبب شد که رژیم آنها را نیز از هویت هزاره‌ای محروم کنند. یک نفر از دوستانم که قیافه اش با هزاره‌ها نمی خورد اما هزاره‌است، می‌گفت: می‌خواستم برای پسرم تذکره بگیرم وقتی ما مورتذکره‌اسم قوم را رسید، گفتم: هزاره‌ام، ما موریکه‌ای خورد سپس گفتم: قیافه‌ات به هزاره نمی‌خورد پس بهتر است بنویسم قوم تاجیک. گفتم: من هزاره‌ام تو مرا تاجیک می‌نویسی؟ گفتم: تو باید از من ممنون هم می‌شدی، من می‌خواستم به تو خدمت کنم، حال که نفهمی هر چه می‌گویی می‌نویسم. فردا بشیمان خواهی شد!

یک نفر صابی بزرگوار خدمت پیا مبر عظیم الشان اسلام (صلوات الله علیه) عرض نمود که می خواهم همسرم را طلاق دهم. برای آنکه من و او هر دو از نژاد عربیم و فرزندان بزرگ ماهمه شکل عربی دارند. مگر فرزند کوچک ما نکته تازه بدنیا آمده کاملاً سیاه پوست است. لذا من به همسرم ظنین شده ام. میترسم که این فرزند از نطفه یکی از غلامان سیاه پوست باشد. پیا میرا سلام فرمود این چه فکر باطلی است که میکنی. همسرت خیانت نکرده است. و آن طفل مال خودت هست. علت آنکه سیاه قیافه سیاه پوستان را دارد آنست که ممکن است یکی از اجدا دویا جدات شما و یا اجدا دهمسرتان سیاه پوست بوده، همانا که در نژاد آدمی زادگرگی هست که باعث انتقال صفات ارثی میشود، هر چند میان این نسل و نسلهای گذشته اش هفتاد پشت فاصله باشد. دانشا مروز این فرموده پیا مبر را که ملاتایید نموده است. علم امروز می گوید: یکی از اجزاء " کروموزم " (رشته های درون هسته سلول) که بنام " ژن " *gene* یا همیشه عامل انتقال صفات ارثی و خصوصیات جسمی و روحی پدر و مادر و اجدا دوجدا ت به فرزندان می باشد. ازدواج مردوزن از دوزنژاد جداگانه سبب میشود که فرزندان آنها نیمی از خصوصیات جسمی و روحی هر دوزنژاد را داشته باشد. از نظر قیافه حد متوسط قیافه نژاد پدری و مادری را دارا خواهد بود. اما گاهی استثنائاً فرزند دورگه فقط قیافه نژاد پدری را دارا و گاهی بالعکس. در اقوام دورگه مغلی دخترها بیشتر از پسرها شکل و قیافه پدری و مغلی خود را اخذ میکنند. اگر یک قوم چندین نسل از طرف مادر دورگه شود شباهتشان به اقوام مادری بیشتر خواهد شد. چنانچه این مسئله را در سلسله قاجاریه و سلسله با بریه هند بوضوح می شود مشاهده نمود. اجداد امپراطوران مغل هند تا زمان با بروهمایون و اکبر بیشتر قیافه مغلی دارند اما از آن ببعد قیافه هندی برمغلی می چربد تا در نسل های بعدی کاملاً " قیافه هندی میگیرند. قاجاریه که یکی از اقوام ترکمن بودند در اثر ازدواج مداوم با اقوام غیر مغلی به تدریج قیافه آریایی پیدا کردند. بعضی اقوام قزلباش که صالتاً " ترکمن هستند نیز به همین سرنوشت گرفتار شدند. یعنی در اثر ازدواج مداوم با زنان غیر مغلی به تدریج قیافه آریایی بخود گرفتند. ترکمنهای نوار مرزی ایران و افغانستان عادت داشتند که در طوسی حملات غافلگیرانه دخترانی را به اسارت گرفته بعد با آنها ازدواج کنند. از این روند نسل های بعدی شان کم و بیش دورگه شدند. و قیافه های غیر مغلی در میان شان مشاهده می شود. در حالیکه ترکمنهای هزاره صالت خود را کاملاً حفظ کرده اند. خوانین ازبک نیز بخاطر ازدواج با اقوام دیگر قسمتی از خصوصیات نژادی خود را از دست داده اند.

بعضی طوایف هزاره نیز کم و بیش با اقوام دیگر خویشاوندی پیدا کرده نسل شان تغییر قیافه داده اند. هزاره هایی که به تنگ گرا بیدند بیشتر دورگه شدند، زیرا تعصب مذهبی از میان رفت و با اقوام دیگر وصلت کردند. این مسئله

درمیان مردم شیخعلی بهوضوح مشاهده میشود. آندسته ازطوایف شیخعلی که مذهب تسنن دارند بیشتر ازطوایف دوازدهامی آن تغییر قیافه داده اند هزاره های اسماعیلی با اقوام تاجیک اسماعیلی وصلت نموده نسل شان دورگه شده است. هزاره های شیعی ای که با برادران اهل سنت همجوار بوده اند نیز کم بیش دورگه شده اند. مانند هزاره های: قره باغ، کبجران، قندهار، غوب - دایکندی، دهرآود، و قسمتهایی از ارزگان. اما هزاره های مرکز هزارهجات خصوصاً نژادی خود را کاملاً حفظ کرده اند. خوانین هزاره که امکانات مالی بیشتری داشتند، بعد از آنکه چند همسر هزاره ای میگرفتند، نگاهبورو ساهیک همسری غیر هزاره ای نیز انتخاب می کردند. خلاصه: با این طریق وبه مرور چندین قرن، نسل دورگه درمیان بعضی طوایف هزاره پدید آمد.

" دای " ها

درمیان مردم ماضرب المثلی است که: " هزاره ره " دی " اوغوره زی " یعنی اقوام اصیل هزاره کلمه " دی " را به همراه دارد و اقوام اصیل افغان کلمه " زی " را. دای چه معنا دارد؟ درپا ورقی تاریخ ملی هزاره صفحه ۹ گویند: " دای بمعنی قدرتمند، قوی که مغلها آن را از چینی ها گرفته اند. غرجستانی در کتاب شکست روسها در هزارهجات آنرا بمعنی شجاع دانسته است. اما این کلمه در نزد من همچنان مجهول باقی مانده است و حتی نمی دانم که اصل آن " دای " است یا " دی " زیرا مردم بصورت " دی " تلفظ میکنند اما در کتابها بصورت " دای " ضبط شده است. اسمی تقریباً ۲۰ قوم مهم هزاره ها " دی " شروع می شود. شاید در گذشته بیشتر از این بوده که به مرور ایام در فراموشی تاریخ سپرده شده اند.

۱ - دای کلان

دایکلان همانطور که زاسمش پیدا است، یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین اقوام هزاره را تشکیل میدادند. و در دو نقطه دور از هم سکونت داشتند. دایکلان جنوب غرب هزارهجات و دایکلان شمال شرق هزارهجات. و اما دایکلان جنوب غرب هزارهجات نواحی وسیعی از شمال قندهار تا ولایت هلمند را در اختیار داشتند. غرجستانی مینویسد: " آنان در گذشته در علاقه های: ساوان قلعه، گری سنگین، گرشک، نادعلی، خلج، قلعه بست، هزار جفت، قلعه سلطان، لکی، سوفار، بکله، ارغنه اب، قندهار، میزیستند. خاک بخش هزاره ها از حمه پوزه تبه شهر قندهار که جانب مقابل چهل زینه آن است از طرف جنوب شروع می شده است. هزاره های گرشک و اطراف آنرا تیمور لنگ بسوی مرکز هزارهجات راند. بعد ها میرویس خان هوتکی و شاهان افغان نیز بر هزاره ها فشار وارد کرده علاقه های زرخیز

و پرمیوه: ارغنداب، دشت توپ، زمیندار، وراود، وترین را گرفتند و ساکنین اصلی آن مناطق رابوی هزاره‌جات را ندند. (۱) امروزه تعداد اندکی از مردم دایکلان درناوه میش و کیساب زندگی میکنند. اما بیشتر جمعیت هزاره دایکلان جنوب غربی در طول دوه قرن اخیر به انقراض کشیده شدند. و اما دایکلان شمال شرق هزاره‌جات شامل مناطق وسیع می شود. این اسم از نظر تاریخی به همه اقوام شیخلی اطلاق میگردد. دایکلانی هادر مناطق ذیصل زندگی میکنند: دره ترکمن، سرخ و بارسا، شیخلی، قول لیج، قول خول، حصه دوی پنجشیر، ده مسکین، دهن غوری، تالسه و برفک، خینجان، اندراب، خوست و فرینگ، نه‌رین، خان آباد، قلعه زال، تخار، چیمتال، هزار شریف، بدخشان، دره سیدان غوربند و غیره. شاخه‌های عمده اقوام دایکلان شیخلی از این قرار اند: خدیر، الله‌داد، شیرک، منصور، دولت‌خانی، علیخانی، خوجه علی، دره سرخ، قوتندر، وند، رحمان قلی، ابدال، فقیرالله، پاینده، زی‌اتا، شخه، بابه‌تول، مخفی، شادمحمد، منصور بیگ، نایمان، گرمعلی، قلخ، خدای داد، غایب‌داد، امورداد، بابری، عبدالواحد، زی قاضی، زی عزیز، شکرالله، خوشحال، توچی، میرکه، بالول، مقصود، زی کاکه، بابه‌علی، مهرعلی، سنگی خان، گلاب‌خیل، دوستعلی، نیک پای، علی جم، هشت خوجه، ترموش، توخته، گدای، ابغه، طلا (تولی)، قفی، کوهگدای، جلمیش، عادل، ایام، شاک، شاه‌قدم، کشی، جمعلی، قوچنغی، خوجه‌علی و غیره. درنزد خود مردم دایکلان فقط به یکی از چهار قوم بزرگ شیخلی گفته میشود و آن چهار قوم عمده اینها هستند: نایمان، گرمعلی، قرلخ و دایکلان

۲ - دایزنگی

دایزنگی شامل: پنجاب، ورس، یکا و لنگ، لعل و سرچنگل میشود. در حال حاضر بزرگترین قوم هزاره را تشکیل میدهند. همه شیعه اثناعشری و مردم پاک عقیده، درست کار، شجاع و ماهر می باشند. جمعیت شان از پانصد هزار نفر کمتر نیست. عمده ترین اقوام دایزنگی از این قرار است. قوم آبه: ایسمیل، انده، التچی، اسدالله بیگ، احمد بیگ، ارداد، بچه غلام، بابه‌جی، باتوک، بیگل (بیگلی)، برفی، بهودی، بوبک، بیکه، پتره، پیرقلی، پیرمزید، پینه‌زرد، تانی، تکانه، ترغی، چوچی، چنغری، چونک، حوسن (حسین)، حیدر بیگ، خردک زبی، خوش‌آمد، خواجا احمد، خوجه‌داد، خودی (قودی)، خریده، دوسره، دلت‌مور، دوله، دولت‌دوزک، رستم، زی‌آدم، زاهدیم، زی‌وزنگ، سه‌پای، شاهی، شخالا، شخه، شکه، شاه‌مزید، صالح، علی‌ابدال، غولسه، غلام‌علی، غیبعلی، فردوس، قدم، قره‌قول، دغی، کاره، کرم، کرگه، گوشک،

لاکو، لکزایی، مقدم، محمود، مراد، میرکه، ماموتو، میربچه، میرهزار، میرزا، محمدخوجه، محمدبیگ، میررجب، نیکه، نورگه، نوروزبیگ، نجیبعلی، یمک، یاری، ینگره، یرکه، ینگه.

۳ - دای چوپان

دای چوپان قوم بزرگ و پرجمعیتی بود که درپشته فندها در مناطق وسیعی تا حدود ولایت زابل و مفرگسترده بودند. دای چوپان از طرف شرق به دای مرده جاغوری و از غرب به تناجه، بورکانه، چنارتو، سنگ رستم، وچوره، و از شمال به ولوم ارزگان، و از جنوب به مناطق افغان نشین محدود می شد. (۱) ارغنداب جزء دای چوپان بود و قسمتهایی از ولایت زابل نیز شامل دایچوپان میگردد. طوایف مهم دایچوپان شامل اقوامی چون: شوی، اسفندیار، میان نشین، شیره، بوباش، امیرشیخ حسین، بایتمور، تیمورتاش، دوزی، عادل بیگ، صحبت خان، قارلیخ، باندۀ تو و غیره می شد. (۲) مردم دایچوپان خود را از اولاد "امیرچوپان" میدانند. مقبره امیرچوپان در "خاک چوپان" در نزدیکی "غچال" کرشک، قرار دارد، و زیارتگاه است. مردم "میراگه" گزب ارزگان که شامل اقوامی چون: قحاشی، زبلفانی، جاشه و غیره می شوند نیز خود را از اولاد امیرچوپان میدانند. امیرچوپان از شخصیت های معروف تاریخی است و فرمانده سپاه و امیر - الامرا سلطان ابوسعید ایلخانی بود. او چنان قدرت و شخصیتی کسب کرده بود که از ابو سعید فقط نام باقی مانده بود. امیرچوپان مسلمان نبوده و پاک عقیده، نیت مافی و سیرت نیکو داشت. آثار خیر از او بسیار مانده. و بقا غیریهای که او در مرو شام بنانها دما حی آثار ملوک عجم است. از جمله نهرا بی است که از عرفه به مکه معظمه جاری ساخت. تا اهالی مکه و حجاج بیت الله الحرام از این صدقه جاریه بهره مند شوند. (۳) امیرچوپان در زمانی که امیر عراقین بود در سال ۷۲۵ هجری دستور داد که از عرفه به مکه آب آشامیدنی کشیده شود و این نه در سال ۷۲۶ تکمیل کردید و آب آنقدر زیاده بود که مردم برای زراعت خود آن می بردند. (۴) امیرچوپان در جوار مسجد پیغمبر در مدینه منوره برای خود مقبره ای ساخته بود و وصیت کرده بود که بعد از مرگ او را در آنجا در کنار رسول خدا دفن کنند. امیرچوپان مرد غیور و ناموس پرست بود. دختری داشت بنام "بغداختون" که در جمال و زیبایی همتا نداشت. سلطان ابوسعید عاشق او شد. و او را از پدرش خواستگاری نمود. و چون بغداختون شوهر داشت این امر برای امیرچوپان سخت ناگوار آمد. لذا از تقاضای سلطان ابوسعید سرپیچی نموده به خراسان آمد. ملک غیاث الدین

(۱) و (۲) - تاریخ نوین هزاره صفحات ۱۴۲ - ۱۴۶

(۳) - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ ص ۴۶ تا ۲۴۹، ذیل جامع التواریخ ص ۱۳۴.

(۴) - حرمین شریفین ص ۲۶ - تالیف دکتر حسین قره چا نلو.

کرت از او استقبال نمود. اما وقتی دانست که میان او و سلطان ابوسعید کدورتی پیش آمده، برای خشنودی ابوسعید، امیرچوپان و پسرش را با حیل و نیلرنگ در سال ۷۲۸ هـ بکشت. (۱) یکی از پسران امیرچوپان بنام شیخ حسن چوپانی بعد از پدر در محنه سیاست باقی ماند. سلسله چوپانیه دوفتر بودند که در اران و آذربایجان وقفاً از سال ۷۳۸ تا ۸۵۸ هـ حکومت کردند. اول شیخ حسن چوپانی فرزند امیرچوپان و دوم ملک اشرف چوپانی. (۲) در بعضی تواریخ می نویسد که: جدا امیرچوپان را بعد از قتلش به مدینه منوره حمل نموده و در بقیع دفن کردند. من گمان میکنم که سرامیرچوپان بعد از آنکه نزد سلطان ابوسعید فرستاده شد، بسوی مدینه حمل گردید و در بقیع دفن شد. اما تنش در منطقه " غسال " گرشک هما نجا که مزارش هست باید دفن شده باشد.

۴ - دای ختا

لیختا قوم بزرگ و پرجمعیتی بودند. و در مناطق: خاص ارزگان، گزاب، کیجران سکونت داشتند. و شامل اقوامی چون: سلطان احمد، قوتعلی، مرادعلی شاه علی، حسین علی و غیره می شده که از قوتعلی قوم پهلوان و از مرادعلی قوم بهروز و نیکروز و خردی و باغچا ر مشتق شدند. (۳)

۵ - دای پولاد

مردم دای پولاد در مناطق: اجرستان، مالستان، کیجران، و قسمتهایی از ارزگان گسترده بودند. و شامل: طوایف بسیار و جمعیت بیشمار میگردیدند. مردم دای پولاد و دای ختا در زمان امیر عبدالرحمان به شبهه انقراض دچار شدند.

۶ - دای میرک

طوایف دای میرک بیشتر در صفحات شمال درنواحی: شولتو، قره خوال، دیوانه قشلاق، سراشیب، دهن غوری، بوبینقره، چیل آبخورک و مناطق دیگر ترکستان زندگی میکنند. اقوام عمده دای میرک بنامهای: ختا، خودی (قودی) چاچه، بیگ مراد، مقصود، قبیجاق، زی مزید، نوآمده و غیره یاد می شوند. بیشتر مردم دای میرک حنفی مذهبند، شاخه های کوچکی از آنان در قره باغ زندگی میکنند.

(۱) و (۲) - دائره المعارف فارسی ج ۱ ذیل کلمه چوپان و چوپانیان، سفرنامه ابن بطوطه ج ۱، مطلع السعدین ص ۷۶ نوشته کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی
(۳) - تاریخ نوین هزاره ص ۱۷۷.

دایه منطقه وسیعی از شمال شرق قندهار تا حدود جاغوری را شامل می‌شوند. ساکنین آن در اشرافا رزمیهای گذشته مخصوصاً " درزمان امیر عبدالرحمان بنا بود و انقراض دچار شدند.

۸ - دایمیرکیشه

دایمیرکیشه شامل اقوام: جاغوری، قره‌باغ، خواجه میری، جغتو و سناور میشد.

۹ - دایمیرداد

مردم دایمیرداد در دو ولایت جداگانه موقعیت دارند. به عبارت دیگر دایمیرداد نام دو منطقه جداگانه است. اول دایمیرداد و رودک یا دایمیرداد - بهسود که در شرق هزاره جات و غرب کابل واقع است. فاصله آن از " کوتل خرس خان " تا شهر کابل قریب ۸۰ کیلومتر است. مردم دایمیرداد در گذشته در سراسر منطقه وسیع وردک تا نزدیک لوگرو از طرف شرق تا " نرخ " میدان گسترده بودند. اما امروزه سرزمین شان به یک پنجم تقلیل یافته است. جمعیت فعلی آن حدود ۳۰ هزار نفرند. دایمیرداد به سه منطقه عمده بنا می‌شود: " دامنه گپرو "، " دامنه - پیتو " و " تولخشه " تقسیم می‌شود. طوایف عمده آن از این قرار اند: تولاخته، طولو، دولت‌شاه، قلخ (خلخ)، چورچی *chavarchi*، کنگر، حیات، الودال، یرغه، باده، میرخوش، مزید، دوده، نرخ، مقصود، سلمو، جمبوغه، چنگه، گوده، درغون، پیشکر، قلندری، مومد، دیوگان، سوته، بمبی *Bombi*، فخری، درنمان و غیره. دایمیردادی‌های نـرخ میدان در قرون گذشته فراری و یا منقرض شدند. تنها سه چهارم قریه کوچک بنام " دایمیرداد " نزدیک‌ری منی میدان تا هنوز باقی مانده که مذهب تشیع دارند. وزی منی یکی از طوایف هزاره بوده که نام شان بر این منطقه باقی مانده است.

دوم دایمیرداد دره صوف در ولایت سمنگان می‌باشد. مردم هردو دایمیرداد منشاء نژادی مشترک دارند. اقوامی که در دایمیرداد بهسود زندگی می‌کنند اغلب همان اقوام در دایمیرداد دره صوف نیز وجود دارند.

۱۰ - دای کندی

دای کندی یکی از ولسوالیهای پر جمعیت است، که گفته میشود اگر آمار

دقیقی از جمعیت ولایت های کشور گرفته شود، و لیسوالی دایکندی که دارای دو بیست هزار نفر است به تنهایی از جمعیت ولایت زابل بیشتر خواهد بود. دایکندی مردم شجاع و سلحشور دارد. از شخصیتهای تاریخی آن دولت بیگ است که معاصر شاه عباس صفوی بوده و برنیمی از هزارهجات حکومت میکرده است. دیگر عنایت خان هزاره است که حاکم دایکندی و نواحی اطراف آن بود. احمد شاه ابدالی وقتی به هزارهجات لشکر کشید عنایت خان سرستانه به دفاع برخاست که داستانهای رشاد تاوبه نظم و نشر در کتاب "تاریخ احمدشاهی" آمده است (۱)

طوایف عمده آن از این قرار است: دولت بیگ، احمد بیگ، خوشحال بیگ، نظر، قنبر، ترکه، روشن بیگ، حیدر بیگ، بیگ علی، خدیر، قودی (خودی)، دوده، موسی، عیسی، فیروستان، ساروان، نیکه، پیکر، چاوش، پاینده، اردشاه، الک، موشان، قوزی، جشه، تارستان، تاجک، پیرقلی، قیملی، عیدی، وسمه، بای بوغه، مامکه، عییک، ترغوش، خوشک، مادی جانی بیگ، بودک، سترگی، سرکین، غودول، یار دوست شاد، درگوش، تیرکشته، پیر علی، میر هزار، سونه، برات، صولت، علیکه، هابولی و غیره.

۱۱ - دای دهقان

دای دهقان (دی دیخو) هویت این قبوم برایم معلوم نیست جز آنکه در غرب بهسود قوم بزرگی زندگی میکنند بنام "قوم دهقان" که از اولاده بهسود میباشد. این قوم به شاخه های ذیل تقسیم میشود: دارو، دنده، کامل، آدینه، قودی، ایمن داد، پیر مزید و دولت.

۱۲ - دای قوزی

مردم دای قوزی از بامیان تا خان آبا دپراکنده اند. دسته هایی از این قوم در مناطق: شبر، سیغان و کهمرد، جنوب نهرین و شرق خان آبا دزندگی میکنند. هزاره دای قوزی نهرین و خان آبا دحدود هزار و دویست خانوار جمعیت دارد.

۱۳ - دای زنبیات

به هزاره های بادغیس و هرات و غور دای زنبیات گفته می شد که دارای جمعیت بسیار و قوم بشمار می باشند.

(۱) - تاریخ احمدشاهی ج ۲ ص ۵۴۹ - ۵۵۲

(۲) - دره الزمان فی تاریخ شاه زمان ص ۴۴۵، اتنوگرافی هزاره ها ص ۲۱، کمیسیون مرزهای افغانستان تالیف سرهنگ پ - ج میلتلند. سال ۱۸۸۸ م.

مردم دایملک درکیساب و ارزگان زندگی میکردند .

۱۵- دای بیرکه

دای بیرکه مردمی بودند که بیشترشان در اجروستان و تعدادی از آنها در مالستان زندگی میکردند .

۱۶- دای نوری

درتواربخ خورشیدجهان ، حیات افغان ، دره الزمان و غیره از دای نوری ذکری به میان آمده است (۱) اما موقعیت آن برایم روشن نیست . جزاینکه در حصا اول بهسودرزوستاهای : گردن دیوال ، ناورفراخ الوم و غیره قومی بنام " نوری " زندگی میکنند .

۱۷- دای میری

در بعضی منابع از دای میری یاد شده است .

۱۸- دای دیغک

این قوم در قطنن در حدود آق چشمه و سمنگان ساکنند . بیشترشان مذهب تسنن دارند .

۱۹- دای حقانی

در کتاب دره الزمان (۲) دای حقانی را یکی از اقوام هزاره شمرده است که موقعیت آن برایم معلوم نشد .

۲۰- دای قلندر

از پیرمردان این نام رازیا شنیده ام ، گمان میکنم که دای قلندر طایفه قلندرجاغوری و ارزگان باشند .

(۱) و (۲) - دره الزمان تاریخ شاه زمان ص ۴۴۱ .

علامه قزوینی می نویسد: " مغولان قندهار را " دای کیو " می گفتند. چنانچه اهل هند آنرا قندها رگویند. دای کیو بمعنی ولایت بزرگ است. (۱)
درکشف النسب از: دی میشه، الودی، داوددی، بهسوددی نام برده است. (۲)
در تهیه مطالب این فصل علاوه بر آنچه که از پیرمردان شنیده ام، از کتب ذیل نیز استفاده نموده ام، تاریخ نوین هزاره، کمیسیون مرزی افغانستان، اتنوگرافی هزاره ها، دره الزمان، تواریخ خورشیدچنان، حیات افغان، بحرالغوا یی - صفحات ۴۴ - ۴۷ عین الوقایع ذیل حوادث سال ۱۳۰۷ - کشف النسب و غیره.

"دی" و "زی" واژه های فرا میوشده

هما نظر که در ضمن فصول گذشته ملاحظه فرمودید، در اول اساسی تعدادی از طوایف هزاره واژه دی و زی بکار رفته است، مانند: زی نظر، زی جانی، زی شادی، زی غوله، زی مزید، زی حسین، زی رضا، زی مات، زی مراد، زی سوار، زی برهان، زی نصیرو... و گفتیم که " زی منی " و " زی ولات " نام دو منطقه ای در نزدیکی میدان است که اسم خود را از نام دو طایفه هزاره گرفته که در قدیم در این دونا حیه سکونت داشتند. این " زی " را با " زایی " که بمعنی زاده است اشتباه نگیرید، زیرا این یکی در اول اساسی طوایف هزاره بکار میروود و آن دیگری در آخرا اساسی قبایل پشتون. و ندرتا " در اساسی بعضی طوایف هزاره نیز دیده شده است. مانند: خردک زایی، کلوزایی، لکزایی و غیره.

پس کلمه " زی " که بعنوان پیشوند بکار رفته چه معنا دارد؟ جواب: باید اعتراف نمود که معنی " دی " و " زی " مانند صدها واژه دیگر به مرور یا میفراموش شده اند. و نسل حاضر چیزی در این باره نمی دانند. یک نگاهی به اساسی جغرافیایی و اساسی طوایف و رجال گذشته بی اندازید، متوجه می شوید که معنای بسیاری از آن ها را نمی دانید؛ این گونه کلمات را بتدا مسلما " دارای معنا و مفهومی بوده که جدا جدا آنرا میدانسته اند. اما چون در فرهنگ نامه ها درج نشده اند. لذا به ورطه فراموشی سپرده شده اند. امروز نیز بسیاری از واژه های اصیل هزاره ای، دارند از بین میروند. و بسیاری از واژه هایی که معنای آنها را میدانیم و در تلفظ روزه مره مان بکار میروند، نسل آینده ممکن است از معنای آنها و یا حتی از وجود آنها بی خبر بمانند. مگر اینکه دوستداران فرهنگ هزاره جات کمر همت به بندن دوبه جمع آوری فرهنگ عامیانه هزاره ای اقدام کنند، و فولکلور این مردم را از خطر نابودی نجات دهند.

(۱) - یادداشت های قزوینی ج ۶ ص ۱۷۸ - ۱۸۵

(۲) - کشف النسب ص ۲ ص ۸۸

از جمله واژه‌های فراموش شده و مهجوره "پسوند" سان "یا" سو" است که در آخربعضی اسامی طوایف هزاره دیده می‌شود. مانند: بوله‌سان، برغان، قستان، کسان و غیره

نکودریا ن تکنا باد

در سال ۶۴۸ هـ ملک شمس‌الدین کرت به قصد تسخیر ولایات جنوبی افغانستان با سپاه فراوان از هرات حرکت نمود. چون به نزدیک تکنا باد (تکین آباد) رسید، در مرغزاری فرود آمد. تکنا باد در آن زمان در اختیار هزاره نکودری بود و رؤسای شان بناهای: هلقتونویی، قنقوردای، وجاهویا دمیشدند. در این هنگام قنقور دای به شکار رفته بود. پسر خردسالش بنام "اباجی" از پدر جدا افتاده، راه را گم کرده بود، وبا ملازمانش در بیا بان بدنبال پدر می‌گشت، تا به پشت تپه‌ای بر آمد، در آنسوی تپه خیمه و خرگاه ملک شمس‌الدین را مشاهده نمود. و شناخت که این خیمه‌ها از آن ملک است. لذا در غضب شده با دوسوار را زبانی پشته فرود آمد، و بی هیچ رعب و دهشت در میان خیمه‌ها راند. و با آواز بلند با نگر بر علمداران ملک زد و گفت: شما در اینجا چه می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که این مرغزار متعلق به ما می‌باشد؟ ملک شمس‌الدین که چسارت آن پسرک را دید به سپاهیان دستور داد: او را بگیرید و نزد من آرید. شاه کرت با زدن چوب پسرک را تنبیه کرد. سپاهیان هرات در اندیشه فرورفتن و از آن میترسیدند که مبادا هزاره‌ها از راه انتقام پیش بیایند. و با هم می‌گفتند:

از این کار دیگر شود نام ما
همه رزم باشد سرانجام ما
پسرک شکایت به نزدیک برد، اما قنقوردای مرد خردمند بود و با هوشیاری آتشش
فتنه‌ای را که می‌خواست شعله ور شود خوا با ندوبه پسرگفت: این که ملک شمس‌الدین
ترا چوب زده نه از راه دشمنی بلکه برای تادیب بوده که سزاوار آن بودی. رفتار
قنقور دای با عث از یاد دوستی میان وی و شاه کرت گردید. (۱)
از اینکه شاه پسرک خردسالی را تنبیه می‌کند، اما در عوض سپاهیان او دچار
بیم‌وهراس می‌شوند، این معنا بدست می‌آید که هزاره‌ها در آن زمان دارای قدرت و
ابتهت بسیا ر بوده‌اند.

نکودریا ن سیستان

در سال ۶۶۷ هـ سلطان مظفرالدین حجاج از کرمان به سیستان رفت. و یک
سال در آنجا مقام کرد و با نکودریا ن آنجا جنگید. سرکردگان آنها بناهای:
امیرجارود، دنقره و طغان یاد می‌شدند. (۲)
سلطان حجاج پسرترکان خاتون، از سلسله قراخانیان کرمان ابران

(۱) - ن. ک. به: تاریخ نامهرات ص ۱۸۹ - ۱۹۴.

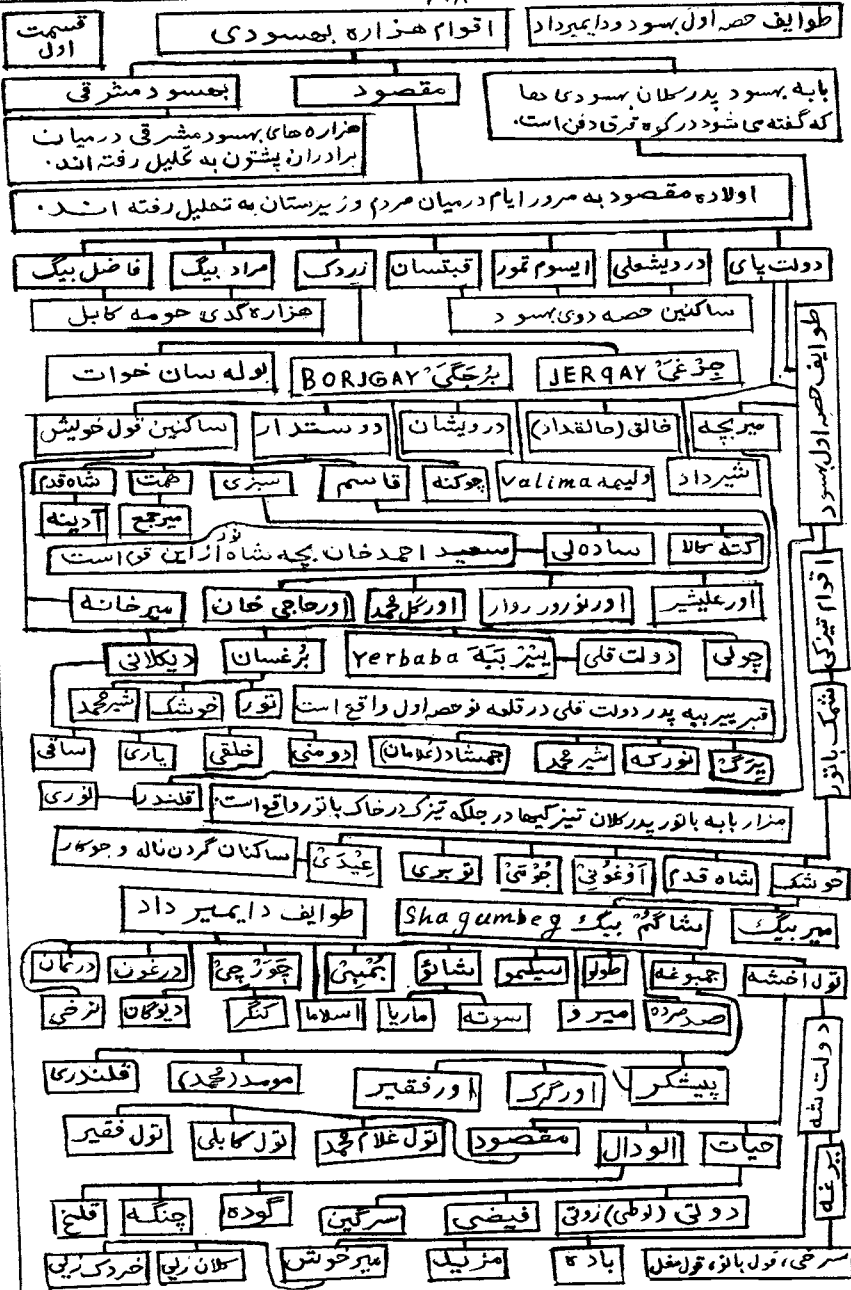
(۲) - احیاء الملوك ص ۸۴.

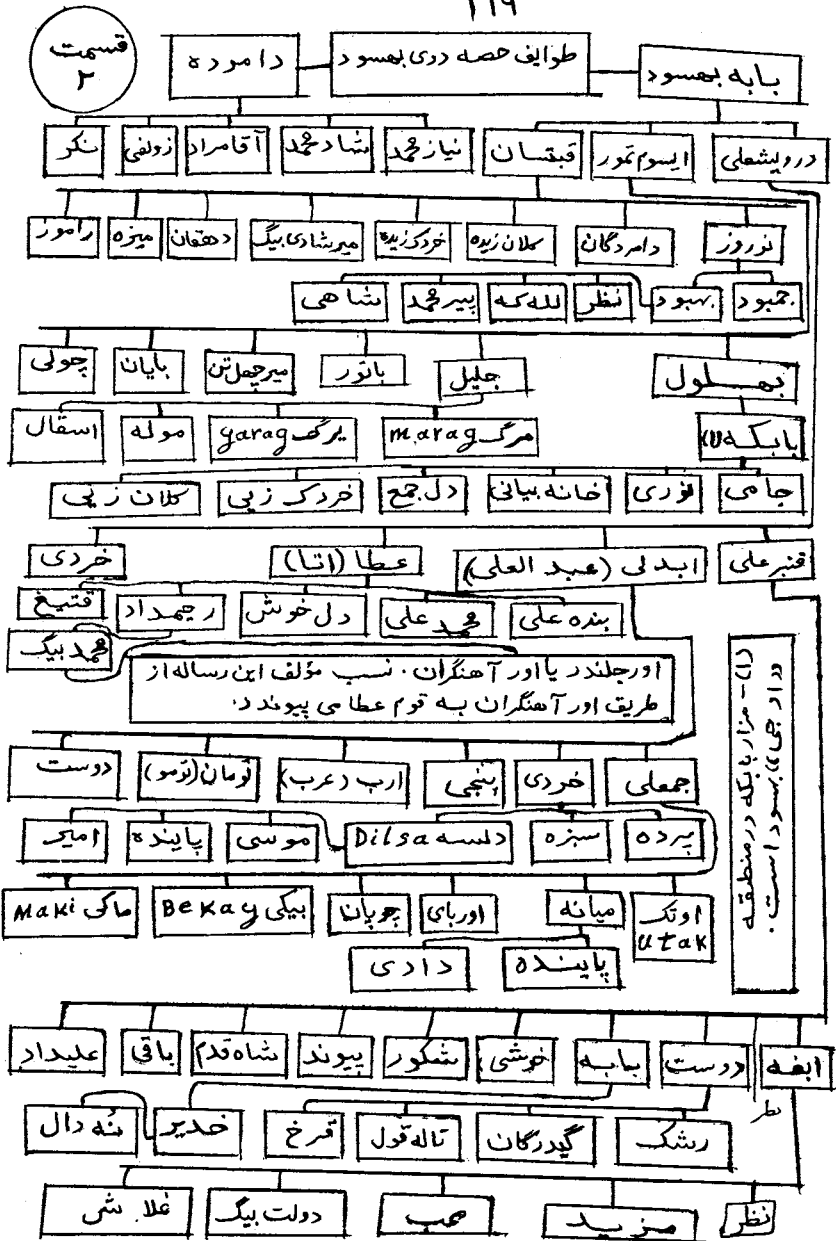
آته ولی و تاته ولی

آته ولی و تاته ولی دوتن از شخصیتها مذهبی و روحانی هزاره بودند که مردم برای هر کدام کرامات فراوان قایلند. و مدفن هر دو زیارتگاه می باشد. بعضی از طوایف هزاره خود را از اولاد این دوتن میدانند. مزار تاته ولی در "دشت مزار" در نقطه ای بین حصه دوی بهسود و برجگی واقع است و زیارتگاه خاص و عام می باشد این بطوطه جهانگرد نامدار وقتی در سال ۷۳۳ هـ بسوی بهسود می آمد مدته خدمت "آته ولی" (اتا اولیا) رسیده است. اومی نویسد: حدود چهل روز در خارج از شهر قندوز برای چرانیدن شتران و اسپان خود توقف کردیم. این محله چراگاههای خوب و علف فراوان داشت. و بسیار امن بود. امنیت این منطقه مرهون احکام شدیدی بود که از جانب "امیر برنطیه" (امیر پروان یا امیر کوه بیرون) مقرر شده بود. پیش از آن گفته ایم که مجازات دزدی در قانسون ترکها این است که هر کسی اسپه را بدزدد، باید آن اسب را با نه اسب دیگر پس بدهد. (پس معلوم میشود که این امیر برنطیه ترک یا مغل بوده). از برکت این قانون مردم چارپایان خود را سرخودرها میکنند و فقط اسم خود را بر آن چارپا داغ میکنند، که مانیز همین کار را کردیم. از قندوز بسوی پنجگیر (پنجشیر) حرکت کردیم. در راه ماکوهی بود که "هندوکش" نامیده میشد. یعنی قاتل هتوها چون بردگان و کنیزکانی که از هند می آورند اغلب از شدت سرما و یخبندان در حین عبور از این کوهها تلف میشوند. بعد از عبور از هندوکش به پنجگیر رسیدیم که به معنی پنج کوه هست. از آنجا به کوهستان "بشای" (بهسود) رسیدیم که زاویه "شخ اتا اولیا" در آن واقع است. اتا به ترکی بمعنی پدر می باشد. در باره این شخ گویند که سیصد سال عمر کرده است اما به نظر من آدم پنجاه ساله رسید. مردم آن نواحی اعتقاد فراوان به او دارند. مردم شهرها و قراوحتی پادشاهان به زیارت اومی آیند. شخ اتا اولیا ما را اکرام فرمود و ضیافت داد. نزدیک زاویه شخ در روی نهر آبی منزل کردیم. از آنجا به شهر بیرون رفتیم و با امیر برنطیه (بیرونیه) ملاقات کردیم او درباره من نیکی و اکرام فرمود. و به نواب خود در شهر غزنی نامه نوشت و سفارش مرا به او نمود. (۱) این بطوطه از پنجشیر از طریق بهسود و برجگی و کوه بیرون بطرف چرخ لوگروس پس به غزنی رفته است. مراد از "بیرون" شاید پروان باشد. احتمال اینکه کوه بیرون باشد نیز هست مخصوصا که امیر آن ترک یا مغل بوده است. چارلز ماسون (میسین) انگلیسی که در سال ۱۸۳۲ م در بهسود رفته است. مینویسد: بعد از عبور از "سراب اژدر" به زیارت تاتار ولی (تاته) رسیدیم. این زیارت در برجگی واقع است. (۲)

(۱) - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ ص ۴۴۴ - ۴۴۶

(۲) - سفرنامه چارلز ماسون، میریزدان بخش ترجمه اکرم کزایی.





تعبیه شمع سایر طوائف هزاره فعلاً برایم نامقدور بود ، امید دارم که بعداً بتوانم باین کار موفق بشوم .

قسمت

۳

طوائف: جزغنی، جزجکی، خوات

بابه بهسود

دولت پای زردگ درویشعلی ایسم نور قستان فاضل بیگ
مراد بیگ

جرغی باتور

بُرجگی و Bordigay

بوله سان (برالحمن)
پدرکلات مردم خوات

مزار بابه زردگ درجکه جرغی واقع است.

خاشه مزید مقصود عوض باتور مهورک (ماهورک)
سرخ ده سلی پنه شاه حرم (شاه خان) سفید آب رمزی پیشی کشکه

کمرک قوزنگی، شاه بردی، قول چوپه غودج و سیاه زمین

گیرو قدم بیگ نیک قدم کوچی مهلول شمشه

تاته ولی بابه ولی قوم دهقان حامل دینه دارو

حق نظر آدینه قودی ایمن داد مریچه دولت

خدا نظر زبو شادی سرخ چهره سلطان زبی فردکزی

دری میرداد جیرغیو موسی فتح علی محمد عظیم

میرعلی جعفر چغیر تاجی لعل محمد سه پای سورکه شیخ

پیر حسین (پیر سی) گردی شاه سیزیکه کهنه قطب بیگ

محب عانشور محراب عسکر آبول (عبدل)

مدفن بابه پیر حسین (پیر سی) و نیز مدفن پدر سلطان میریچه در دهن شورابک
در دشت سیاه ریگ خوات واقعند. مزار بابه ولی در پشته قندهار واقع است.

ظهور تیمورلنگ

بعد از مرگ چنگیز حدود ۱۶۰ سال آرا مش‌نسی در آسیا برقرار بود. تا اینکه مرد قهاری که اجدادش در چهار پشت با اجداد چنگیزی می‌شد بنام "تیمور" ظهور نمود. تیمور بمعنی آهن است. این مردمانند اسمش واقعاً مرد آهنین بود. وی بسیاری از سلسله‌های سلطنتی را برانداخت. و امپراطوری پهنای که از غرب مغلستان تا شامات و مصر و از دهلی تا مسکو وسعت داشت بنیان گذاری نمود. تیمور مثل چنگیز خونریز و بیرحم بود. و به خاطر خونریزی‌هایی که انجام داد دهرگز بخشیده نخواهد شد. با این‌فرق که چنگیز مسلمان نبود و دین شمنی داشت و طبق عقیده خرافی خویش معتقد بود که از جانب "تنگری" یعنی خدای آسمان موظف است که مردم جهان را که عاصی شده‌اند، جزا دهد، اما تیمور یک نفر مسلمان بود. و آگاه از دستورات اسلامی. با این‌خاطر ما بخود حق می‌دهیم که او را بیشتر محکوم نماییم. و اتفاقاً "بیشترین صدمات و نیز به مسلمانان وارد گردید. تیمور بیشک از جهان‌نشیان بزرگ است و از جنایات کاران بزرگتر. زیرا هیچ جهان‌نشیانی نیست مگر اینکه از روی شط‌خون عبور خواهد کرد. تیمور برای توجیه جنایات خود می‌گفت: جهان آنقدر وسیع نیست که گنجایش چندین شاه را داشته باشد، یک شاه برای همه جهان کافی است.

تیمور استعداد و حافظه خارق‌العاده داشت. به مطالعه کتب علاقه‌مند بود. قرآن مجید را حفظ داشت. در شام با علمای دمشق راجع به تفسیر قرآن مجید گفتگو نمود و برتری خود را در مسایل فقهی و تفسیر برای آنان ثابت کرد. او در سال ۷۸۵ هـ از سمرقند بسوی افغانستان حرکت نمود و شهرهای این سرزمین را یکی پس از دیگری تسخیر نمود. در سیستان به ضرب تیر یکی از دلیران لنگ شد. وی بعد از فتح سیستان متوجه گرمسیر قندهار گردید. و هزاره‌نکووری را تار و مار نمود. "تخت‌سلیمان" و "هزاره‌آقا" و سایر مناطق گرمسیرات را بضبط درآورد. و سراسر خراسان و هندوستان او را مسلم شد. پایتخت او "شهر سمرقند" بود و آنرا بصورت عروس شهرهای آنروز درآورد. افغانستان ولایت کوچکی از امپراطوری عظیم او بود. تیمور بعد از آن همه گشتن‌های وحشتناک در آخر عمر خواست که دست از گشتن مسلمانان بکشد و آن ببعده به جهان‌محمیه کفار و مشرکین بی‌پردازد. بر اساس این قصد در سال ۸۰۷ هـ آماده یورش به سرزمین چین شد تا کفار چینی را به اسلام دعوت کند. لذا بالشکر عظیم بسوی شرق حرکت نمود و وقتی در منازل "اترار" که سرحد میان مغلستان و کشورهای اسلامی بود رسید مریض شد و از دنیا رفت. و جهانیان از رعب و وحشتی که از او در دل داشتند آسوده‌خاطر شدند.

اترار همان محلی است که غایرخان مرزدار سلطان محمد خوارزمشاه کاروان تجارتی چنگیز خان را غارت نموده بود. نگاه کنید به: ظفرنامه تیموری، افغانستان در مسیر تاریخ، زندگی

تیموریان خراسان

تیمورلنگ در زمان حیات، هرات و شهرهای خراسان و ایران را به پسرش "شاهرخ" سپرد. بلخ، تخار، کابل، غزنی و قندهار را که هزاره‌جات نیز جز آنها بوده‌اند، به پسرش "میرزا پیرمحمد" واگذار کرد. بعد از مرگ تیمور مناطق یادشده همچنان در تحت تصرف او باقی ماند، میرزا پیرمحمد مرد کم‌آزار و کریم‌الخلق اما عیاش بود. بیشتر اوقاتش بخوشگذرانی می‌گذشت. او "پیرعلی تاز" را از حوضی گمنامی در آورده به اوج سرداری رساند. او مورکشور را یکسر به دست او سپرد. پیرعلی تاز چنان اقتدار یافت و مطلق‌العنان شد که به فکر استقلال افتاد. لذا در سال ۸۰۹ هـ یک شب بطور ناگهانی به سر میرزا پیرمحمد ریخت و او را با تندی چندا زخا می به قتل رساند. و سرزمینهایی را که جز قلمرو پیرمحمد نبود، خیرقتل او در هرات به شاهرخ رسید، به خشم فرو رفت. و برای انتقام در سال ۸۱۰ هـ با لشکرگران بسوی بلخ حرکت نمود. از آنسوی پیرعلی تاز تا نزدیک سرپل شبرغان بقصد مقابله پیش آمد. اما توان مقابله را در خود ندید، بناچار بسوی "یکه‌ولنگ" فرار کرد. و در میان مردم آن سامان پناهِ برد. شاهرخ بلخ را تصرف نمود و قلعه هندوان بلخ که توسط پدرش ویران شده بود، امر به تعمیر دوباره آن داد. و "میرزا قیدو" پسر پیرمحمد مقتول را بجای پدر به حکومت بلخ و کابل و هزاره‌جات و قندهار منصوب کرد. و خود بسوی هرات مراجعت نمود. و امیر مضارب بهادر، توکل بر لاس، امیر شیخ لقمان بر لاس و علی بیگ بکاول را (بکاول در ترکی آشپز را گوید) با یکدسته سپاه برای دفع پیرعلی تاز بسوی یکه‌ولنگ فرستاد. سپاه اعزامی شاهرخ با سپاه پیرعلی تاز در یکه‌ولنگ روبرو شده به مقابله پرداخته‌اند. با اینکه علی بیگ بکاول کشته شد اما سپاه شاهرخ موفق شد که عده‌ای از نزدیکان پیرعلی تاز را به یاسا رسانند. و خود پیرعلی بسوی بدخشان فرار کرد، و در آنجا "بایزید بورلدای" امیر بدخشان را با خود متفق ساخته با لشکر تازه نفس برای استرداد بلخ حرکت نمودند. میان سپاهیان او و میرزا قیدو و شاهرخ در نزدیک بلخ جنگ در گرفتست پیرعلی دوباره شکست یافت. مردم بدخشان از دور او پراکنده شدند. سران "هزاره" پیرعلی تاز، مخفیانه به هم به مشورت پرداخته گفتند: تا این کل نمک بحرا مدر میان ما باشد ما روی آسایش نخواهیم دید. لذا تصمیم به قتل او گرفتند. و سرش را از صندوق تن جدا نموده در هرات برای شاهرخ فرستادند. حکومت بلخ و کابل و غزنی و قندهار و هزاره‌جات همچنان در دست میرزا قیدو باقی ماند. و به مرور ایام کار او با لا گرفت. بدخشان، گرمسیر، قندهار و سندها و هندوستان بروی مسلم شد. و در آن بلاد چنان قوی شد که پیش "خضرخان" والی هندوستان پیغام فرستاد که سکه و خطبه در مالک هند از شهر قنوج تا ملتان بنام او کند، و با وجود پادشاه مقتدری چون شاهرخ او بر این نوع جاه طلبی اقدام نمود. شاهرخ که آن جاسوسان را از وی مشاهده کرد در صدمه و درد کردن دانه اختیارات او برآمد.

در سال ۸۲۰ هـ از گرمسیر و قندهار برای شاهرخ گزارش رسید که پسر "سیفل" قندهاری و "ملک محمد" که هر کدام از طرف وی حاکم ناحیه ای از نواحی آن ولایت مقرر بودند، پیوسته با یکدیگر در نزاع و خصومت میباشند، و بخاطر نزاع آن دو تن قهرا "مردم آن سامان بزحمت و محنتی افتند. شاهرخ برای رفع مناقشه آن دو و نیز برای اخذ مالیات از مردم هزاره تصمیم گرفت که بدان صوب رهسپار شود، و زمستان را در کنار آب هیرمند قشلاق نماید. بدنبال این تصمیم در نیمه رجب از هرات حرکت کرد. و در نیمه شعبان در لب آب هیرمند که یورت قشلاق مقرر بود فرو آمد. روز دیگر امیر حسن صوفی از جانب قندهار رسید، و امرای نامدار بالشکری بزم ایلغار هزاره سوار شدند.

شاهرخ "ستیزو" را پیش میرزا قید و حاکم بلخ و کابل و هزاره جات فرستاد. قید و در آن زمان در غزنین بود. و برایش پیغام داد که ما بجهت تسخیر هزاره عازم آن طرف شده ایم. و شما از طرف غزنین جنبش نمایید تا با اتفاق آنان را مطیع سازیم، مقصود شاهرخ علاوه بر تسخیر هزاره جات بدست آوردن "میرزا قیدو" بود که دم از خود سری میزد. میرزا قیدو منظور وی را درک نمود و خود را در چند قدمی خطر دید لذا از غزنین بسوی هند فرار کرد.

شاهرخ چون میدانست که در میان اشارار جمعی اخبار خوانند بود که در سوء اعمال و قبح افعال با آن بی باکان موافقت نخواهند نمود، و هرگاه سپاه در آن دیار دست اقتدار برآورد آینه آن بیچاره گان پایمال محنت و بلا شوند، بنا بر این اول مولانا صدرالدین ابراهیم را که منصب عالی صدارت داشت بجا نوب هزاره ارسال نمود تا کلانتران شان را نصیحت کند. سپس موکب شاهرخی از کنسار روده لهند بجا نوب قندهار رهنهت نمود، ۲۲ شعبان به ظاهر قندهار فرود آمد. و امرای "میرزا بایسنغر" پسر شاهرخ از قندهار با ایلغار جانب هزاره مقرر شدند. در این اثنا مولانا صدرالدین ابراهیم که در میان هزاره جات رفته بود مردم آن دیار را با نصایح سودمند و مواظبت دل پسند از مقام سرکشی بازداشت و بجا ده فرمان برداری دعوت نمود. نصایح او بر مردم هزاره اثر ننموده و وسای آن قوم اظهار انقیاد نکردند. اسبان صبا رفتار و شتران بار بردار برای شاهرخ ارسال داشتند. در اوایل شعبان مولانا صدرا از هزاره جات مراجعت نموده بعرض شاهرخ رسانید. که هزاره ها اظهار انقیاد نموده عن قریب بزرگان و سروران آنقوم بشرف باط بوسی خواهند رسید. شاهرخ پسرش بایسنغر را که برای حمله به هزاره جات مقرر شده بود امر با زگشت داد.

متعاقب این احوال بزرگان و امرای هزاره مانند: "محمد فیروز" و "خواجه آرام" و "قدم" و غیره به پیشگاه شاهرخ رسیدند. و قبول باج و خراج نمودند. شاهرخ امیر شیخ لقمان برلاس را جهت تحصیل اموال هزاره ها فرستاد. و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در اداء مال اهمال مینمایند. و امیر صوفی ترخان با عده ای از امراء دیگر شاهرخ بموجب فرمان بر سر هزاره ها تاختند. و آن قوم را با طاعت درآوردند. در ۲۰ ذی قعدة با غنائم و اموال

هزارجات بازآمدند. شاهرخ در این سفر تمام سرزمین‌هایی را که تحت تصرف "میرزا قیدو" بود از او بازگرفته ضمیمه سلطنت خود نمود. قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا "سیور غنمش" پسر خود سپرد. و امیر عبدالصمد را بحکومت گرمسیر تعیین نمود. و امیر حسام را بکوتوالی قلعه قندهار مقرر کرد. خود با فتح و پیروزی بسوی هرات بازگشت. (۱)

مردم هزاره پیش از شاهرخ بطور آزاد زندگی میکردند و از کسی جز بزرگان خود اطاعت نداشتند. اما از سال ۸۲۰ ه با طاعت شاهرخ درآمدند. و بعد از مرگ او دوباره خودمختاری اختیار کردند.

شاهرخ از پادشاهان علم دوست و هنرپرور بود، خرابی‌هایی را که پدرش مرتکب شده بود تعمیر کرد. گوهرشاه از آغاز قبيله ترخان ملکه اومی باشد که زنی نیکوکار بود و در کارهای سیاسی نیز دست داشت. مسجد گوهرشاه مشهود و مسجد گوهرشاد هرات از بناهای این زن میباشد.

شاهرخ در سال ۸۵۰ ه از دنیارفت و بعد از او بر سر سلطنت میان اخلاقی اختلاف افتاد. میرزا الغ بیگ پسر شاهرخ که مرد دانشمند اما کم سیاست بود به سلطنت رسید. او خراسان و ماوراءالنهر را در قبضه داشت تا اینکه پسرش عبداللطیف با حيله پدر را شکست داد. و خود بر حکومت ماوراءالنهر تکیه زد. در این میان سلطان ابوسعید بعد از وفات میرزا ابوالقاسم با برادر ماوراءالنهر به عزم تسخیر هرات شتافت و به سال ۸۶۳ هجری هرات را فتح کرد و سراسر ایران و افغانستان را ورا مسلم شد. او تا سال ۸۷۳ ه با قدرت سلطنت کرد، و در سال مذکور در جنگ با "اوزن حسن" ترکمان در آذربایجان کشته شد. ابوسعید میرزا پسر برادر شاهرخ، مرد باهوش و مدبری بود.

هزاره‌ها در زمان ابوسعید تیموری

در سال ۸۷۰ ه که "آرامش کلی برقرار بود، شنیده شد که جمعی از مردم هزاره که در ولایت گرمسیر و قندهار می‌باشند، متعرض آینده و رونده میشوند. شرح این سخن آنست که قوم هزاره که به "هزاره آقا" مشهورند، ایل و اولوس بسیارند، گله ورمه، بیشمار دارند، و سالهاست که در آن نواحی بفراغت و جمعیت روزگار میگذرانند، و در زمان شاهرخ گاهی داروغه و محصل بآن حدود میرفت و اموال مقری از ایشان مستخلص گردانیده بدیوان اعلی میرسانید. و چون آن پادشاه زدار فنا بدربار رفت. و مزاج روزگار بهم برآمد، و از هر طرف فتنه انگیزی سر برآورد. پادشاهان مملکت خراسان را چندان مهم‌کلی روی نمود که کسی را بر روی قضا یا مردم هزاره نبود. ایل و اولوس هزاره چندین سال از روی فراغت و استقلال بجمع اموال و ضبط احوال خود پرداختند. و با اینکه ایشان راهرگز سرداری و

(۱) - حبیب السیرج ۴ قسمت احوالات شاهرخ، مطلع السعدین ج ۲.

سری نمی بود، در این فرصت ملک و وزیر او میرا ز خود مقر را سختدکریا بس و درگاه و بارگاه پدید آوردند. و اگر چه مال و منال شان از حد تجاوز نمود، همچنان به قطع طریق و قتل نفوس می پرداختند. و در این سال از قضا صاری قلماق تسلط حدود عراق سلطان آفاق ابوسعید را مسلم شد. و تمام آن مملکت شرقا " و غربا " در قبضه اقتدار او درآمد. حکایت عمیان جماعت هزاره که پای آزر جد بندگی بیرون نهاده بوده اند، برخاطر شان گران آمد، عزیمت بر تدارک آن مهم قرار یافت. لشکرها در ظل رایت او جمع آمدند و موکب شاهي بطرف ولایت فوشنج نهضت نمود. و از آنجا بجانب پل مالان و قروق هزار جریب میل فرمود. آوازه عزیمت خلافت پناهی سیل اضطراب و اضطراب در خانمان مردم هزاره انداخت و صولت لشکرها بس جمعیت آنهارا به یکبارگی مستاصل ساخت و آن بی باکان جان و مال خود را در معرض خطر دیده در تدبیر آن واقعه چاره ای جز آن ندانستند که التجاب بشایخ عظام نمایند. بنا بر آن ارباب و کلانتران اولوس هزاره عریضه و اشتها بر دار السلطنه هرات فرستادند، و روی طاعت بر زمین ضاعت نهادند. و از جناب ولایت مآب - شیخ الاسلام نورالدین محمد التماس شفاعت نمودند. و همچنین بشایخ دیگر متوسل شدند. و حضرت خلافت پناهی (ابوسعید) ملتمس شان را مبذول داشته فسخ عزیمت نمود. و عنان بصوب معاودت انعطاف داد. و جناب فضایل مآب - مولانا شمس الدین علی الفارسی بر سالت آن طرف معین آمد، تا آن جماعت را نصیحت کرده در مقام اطاعت آورد. و امیر نظام الدین احمد حاجی مقر شد که اموال چند ساله که تا غایت نداد به وصول رساند. و سلطان ابوسعید به همین قدر اکتفا نموده بهرات باز گشت. (۱)

هزاره ها در زمان سلطان حسین بایقرا

بعد از ابوسعید " سلطان حسین بایقرا " به سلطنت رسید. این پادشاه مرد علم دوست و هنر پرور بود. وزیری داشت بنام " امیر علی شیر نوائی " که در فضل و هنر و خردمندی یگانه عصر بود. امیر علی شیر کتب زیاده بترکی و فارسی نوشت. طبع روان داشت به ترکی اشعار آیدار گفته است. و میرزا حسین بایقرا نیز بترکی و فارسی شعر می گفت. در زمان او هرات مرکز علم و دانش شد. با وجود این صفات حسنه، او دیکر تیموریان به عیاشی و خوشگذرانی عادت کرده بودند. همین امر سبب شد که سلسله تیموری خراسان رو با فقر اضای برونند.

در سال ۸۸۴ هـ امیر ذوالنون ارغون از طرف سلطان حسین میرزا احکم ولایت غور و زمین داوور شد. ذوالنون مرد شجاع و دلور بود در جنگها از خود رشادت و جلالت نشان داده بود. در زمانی که احکم غور و زمین داوور مقرر گردید، در آن ولاه اقوام هزاره و نکودری استیلا تمام داشتند. و یکمک اندیشه خیال نقش سرکشی و

(۱) مطلع السعیدین ج ۲ ص ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ چاپ لاهور.

استقلال بر لوح ظری نگاشتند. ذوالنون ارغون با سپاهی که سلطان حسین در اختیار او قرار داده بود وبا دسته‌ای از مردان ایل و اولوس خویش متوجه آن صوب شد، و در مدت چهار سال ولایات مذکوره را به تصرف درآورد. اقوام هزاره سرانقیاد و طاعت گذاری برخط اخلاص و فرمان برداری نهادند. دیگر پیرامون خـسلاف و گردن کشی نگشتند. مال و خراج بر ذمت گرفته از مقام عنا دواستکبار در گذشتند. بعد از مدتی چون سلطان حسین بایقرا کفایت ولیاقت امیر ذوالنون را مشاهده نمود، علاوه بر غور و زمین داوور زمان رتق و فتق امور قندهار، فراه، ساخرو تولک را نیز در قبضه اقتدار اونها د. و فقط بعضی از شاهزادگان تیموری را بنوبست با سم حکومت قندهار می فرستاد. ولی کارها بدست امیر ذوالنون بود. بالاخره ذوالنون در آن ولایت استقلال یافت، ولوای ابهت و شوکت افراخته پرتوانوار عدالتش بر ولایت شال و مستونک و سیوی* و توابع و لواحق تافت و بی شایبـه تکلف و غایت تلف آن جناب شجاعتی کامل و عدالت شامل داشت. و در ادای وظایف و طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت و چون بجمع نفایس و اموال و افزونی ابطال و رجال استظهار تمام پیدا کرد و تمام ممالک مذکوره را ملک خود تصور نمود، و در اداء مال مقور شرایط تغافل بجای آورد. و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیگ تفویض فرمود، و داوونگی ساخرو تولک را بعبدالعلی ترخان عنایت کرد، و ریاست غور را به امیر فرخالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داوور ساکن شد، و در آن دیا ر عمارات عالیـه بر افراخت^(۱) معین الدین زمجی اسفزاری درباره امیر ذوالنون می نگارد: " گرمسیر بغور متصل است و از زمان خاقان مغفور شاه رخ تا وقت خلافت سلطان حسین میرزا غور و گرمسیر و قندهار بلکه فراه و اسفزار از تعرض مردم هزاره و نكودری عاجز و مضطر بود. و بموجب فرمان همایون ایالت آن دیا ربا میر شجاع الدین ذوالنون تعلق گرفت و ابتداء بیدالهی تمامی آن دیا ر را از قتل و غارت و جرات و جوارت آن قوم مصفی گردانید. و باندک روزگار بآتش تیغ آبدار دما را از آن باد پیمان خاکسار برآورد. و آنچه آن شیر مرد بآن طایفه کرد مقدور کسی دیگر نیست. و اگر در احوال آن تاملی رود آثاری که خالد ابن ولید که حضرت نبوی (ص) او را "سيف الله" فرمود، در اشاعت دین اسلام نمود، از این بهادر مثل آن بظهور آمد، و اگر بشرح و تفصیل ما درات و محاربات او کسی قیام نماید علیحده کتابی باید از آن جمله یک مصاف او را مولف (مولف و رواات، زمجی) درکتوبی که حضرت اعلی سلطان حسین بایقرا در جواب سلطان یعقوب** فرستاد، بسطی داده مناسب مقام مرقوم

* ولایات "شال"، "مستون" (مستونک) و "سیوی" (سیبی) در خاک پاکستان قرار دارند. "شال" کوپته فعلی است.

** سلطان یعقوب ترکمن بن اوژن حسن از پادشاهان آق قویونلو که از بیجان، عراق، سوریه، ارمنستان و قسمتی از ترکیه را در اختیار داشت و در سال ۸۹۶ هـ از دنیا رفت.

و از غراب پ اتفاقات آنکه سلطان یعقوب کتابی بحضرت اعلی سلطان حسین میرزا ارسال نمود و در آن مکتوب اظهار شوکت و جلالت بسیار کرده بود. مشتمل بر آن که جانب گرجستان توجیه فرمودیم و قلعه " لوری " و حمار " اخلاط " و چند حصن دیگر که در آن نواحی بود فتح نمودیم. چون این مکتوب بهرات رسید، در همان روز رسولان و نوکران امیر ذوالنون از جانب گرمسیر رسیده بشارت فتحی که مردم هزاره را مستاصل ساخته اند، با دویست سرازگردن کسان آن قوم را آوردند. چنانچه در وقتی که قاصد عراق بیایه سریر اعلی میرفت سرها را در سوراخ و ریختند و بنده (مولف روضات) حسب الاشاره این مکتوب را در جواب کتاب سلطان یعقوب متضمن فتح مذکور از جانب حضرت اعلی در قلم آورد.

" مکتوب حضرت اعلی در جواب سلطان یعقوب متضمن فتح هزاره "

درین وقت میمون که یفتوحات گوناگون مقرون بود از وصول طلایعه جنسود آسمانی و نزول قادمه مواکب مواهب سبحانی اعنی نامه فتح آیت عالیجناب " سلطان یعقوب " که اخبار فتح اصحاب دین و کسر زمره کفره و مشرکن در ضمن آن بود. بهجت موفور و فرحت غیر محصور روی نمود. و لاجرم بر طبق کریمه: " لئن شکرتم لازیدنکم ". در خلال این احوال فتح باب نصرتی که از سوافدهور و سوابق شهر مطمح نظرا عظم خواقین کا مکار و وجهه قمدسلاطین ذوی الاقتدار بوده و تا غایت چهره تیسران بر مریای امانی هیچ سمت تصویر نیافتاده علاوه فتوحات روزگار، و ضمیمه اتفاقات حسنه ایام خجسته آثار گشت. چون امر مطاع با بنی اسرائیل اذکرو انعمتی الی انعمت علیکم، اقتضای تفصیل آن مینماید حال آنکه جمعی از اذلال باغیه که کمیت ایشان نامعلوم و به " هزاره آغا " موسوم اند، بکثرت عدت و اعداد و وفور قوت و استعداد و شوال خیال و شواهد تلال مستظهور و پای در دانه بغی و عناد نهاده، سرازگریبان بغی و فساد برآورده داشتند. لاینقطع غایت قوی نیت و نهایت قصارای امنیت استخلاص و اردان راه و طریق استیصال آن فریق بیراهه و طریق می بود، تا درین ایام که سپاه بهمن دست تظاول بر اطلال و دمن گشاده بمسامع جلال رسید که سلطان محمد هزاره و محمد جها نگیر که سدا سدورکن اشد آن طایفه اند شعب شواهد و مراتع و صاب مواضع و مراتع باز پرداخته باده هزارخانواروبیست هزار چراگرار که شیاطین کاروزا رند در نواحی گرمسیر و سواحل هیرمند قشلاق میشی نموده اند. بنا بر این فرزندان رجمنده قوت با صره سلطنت " سلطان ابوتراب بها در "، و از اعیان سپاه پناه مقدم لایزال و الشجعان، شجاع الدین ذوالنون ارغون بها در که در بحر حرب نهنگیست دریا کش و در مقام طعن و ضرب تشیست دشمن کش و گردن کش با فوجی از عساکر چرا رکینه گذار بدین امر ما مورگشته متوجه شدند. تا در روز پنجمین دوم ربیع الثانی بحکم " ذوالنون اذذهب مغاضبا " مشارالیه پیشتر از وصول رایت فرزندان رجمنده مذکور بدان جماعت یا غی و با غی ملاهی شده و نیران جدال و قتال را التها ب

اشغال داده آن زمره بدکیش برگردا و محیط گشته نقطه کردارش در میان گرفته اند . مقارن این حال فرزندان جمندبالشگری از رجال ابطال در رسیده و تلاطم مواج جنگ و غار بنوعی استعداد داده که از غلغله و نفیر کوسا سلامیان و وولوله شهییق و زفیر آن حرامیان طنین در طاس فلک دوا رافتاد . چنانچه هزاروپانصد نفر از دلبران کارودلوران آن زمره اشرار در عرصه معرکه بی سر ، نعال پایمال گشتند . آخر الامر طاقت صولت دولت فرزندان مکار روبها دران نصرت شعارانیا وردند . روی گریز نهادند . و بسیاری دیگر بعد از فرار طعمه شمشیر و تیرو مقید قید تسخیر و تاء سپر شدند . و تمامی جهات و اموال و اطفال و احمال ایشان به تصرف سپاه ظفر پناه در آمد . و صورت قتال و استیصال " نکودر " که مقدمه این فتح همایون بود ، در ازاء باقی فتوحات عظمی و اتفاقات حسنی که روز بروز سمت ظهور و بروز می یابد آنقدر قدر ندارد . که پرتو التفات برنفا صیل واردات آن بایدا نداشت " (۱)

آشکاراست که درین زمان تسخیر هزارجات کارسانی نبوده است و مورد هزاره در پناه کوههای سربلک کشیده یک قدرتی بحساب می آمده اند . که سلطان حسین با یقرا با اینکه یکی از پادشاهان قدرتمند تیموریه خراسان بود وقتی که بر مردم هزاره چیره میشد این چنین برخورد میباید و حتی گزارش آنرا بعنوان یک پیروزی بزرگ برای " سلطان یعقوب " پادشاه آق قویونلو " میفرستد .

سلطان حسین با یقرا در زمستان ۹۱۱- در حالیکه به دفع ازبکان شیبانی از هرات بسوی مرغاب حرکت نموده بود ، در راه مریض شد و از دنیا رفت . و کشتی بزرگی را به هرج و مرج اداری و تجزیه طلبی شهزادگان خود سپرد . بعد از او برای مدت کوتاهی دونه فراز پسرانش بنامهای بدیع الزمان و مظفر حسین با هم مشترکاً سلطنت کردند اما از آنجا که به عیاشی خو گرفته بودند و نیز به خاطر اختلافاتی که با هم داشتند . توسط ازبکان شیبانی منقرض شدند . سلطان حسین در هرات متولد شد . در سال ۸۷۳ هـ به سلطنت رسید . مدت ۳۶ سال فرمانروایی کرد . زمان او علی رغم پیچیدگی های اداری و جنگهای شهزادگان از نظر فرهنگ و دانش دوران ممتازی به حساب می رود . او به هم محبتی دانشمندان و هنرمندان میل تمام داشت . و دربارش مجمع اهل دانش و هنر بود . (۲) او می کوشید که از تعصب شیعه و سنی بکاهد و برای رفع مناقشات مذهبی می گفت : حقیقت امر را باید به خدا واگذار نماییم . شعری در این باره گفته است :

ما به محبان علی و عمر هیچ نگوییم ز خیر و شر
حشر محبان علی با علی حشر محبان عمر با عمر (۳)

(۱) - بروضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۴۳- ۳۵۴ تالیف معین الدین

محمد زمچی اسفزاری

(۲) - هنر عهد تیموریان نوشته عبدالحی حبیبی

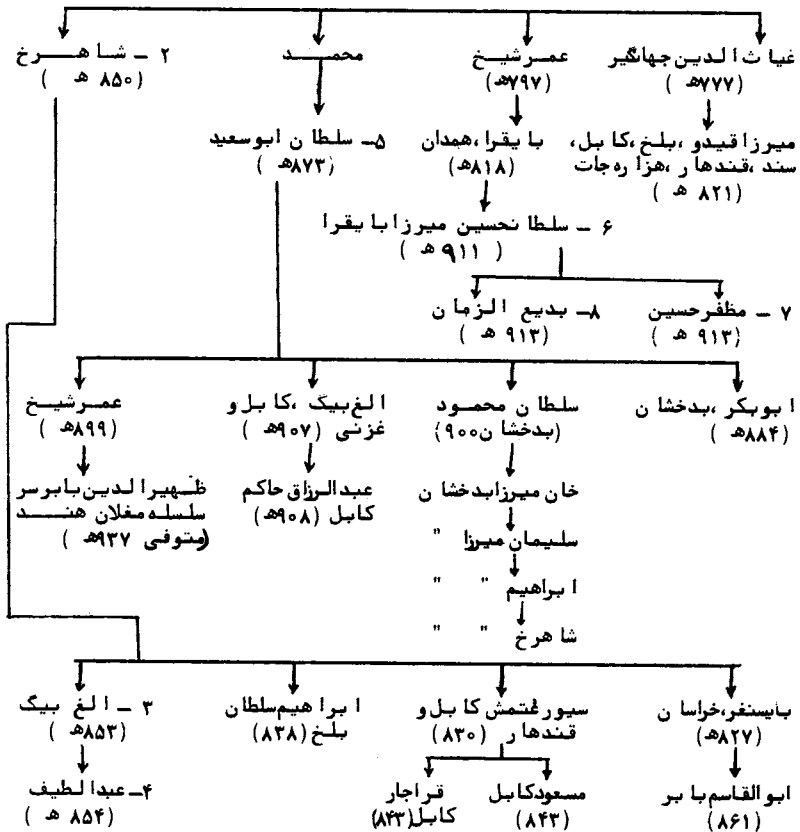
(۳) - کشکول ابن العلم ص ۱۹۲ .

خاندان تیموری قلبا تما یل به تشیع داشتند اما به خاطر سیاست روزا شکرا از هیچ فرقه‌ای طرفداری نمی‌کردند.

سلسله تیموریه برخلاف خودتیمورمردمی بودند با دکننده، دانش پیرو و هنر دوست. دوران حکومت آنها عصر طلایی افغانستان محسوب می‌شود. (۱) قلمروشان شامل: ایران، ماوراءالنهر، افغانستان، و قسمتهایی از سند می‌گردد. هرات پایتخت بود.

شجره تیموریان

۱ - امیر تیمور لنگ متوفی ۸۰۷ هـ



بنیانگذار این سلسله امیر ذوالنون ارغون است. او از طایفه ارغسون و از مغلان زمان ایلخانی بود که سلطان بایقرا او را به خاطر همزادی، هم مذهبی و هم لسانی اش با هزاره ها حاکم هزاره جات مقرر کرد. امیر ذوالنون به همراه ایل ارغون وظایف ترخان که از طوایف قدیمی هزاره جات بود، توانستند بخوبی مردم هزاره را مطیع سازند. وی قلمرو خود را تا کابل، قندهار، سند و فراه گسترش داد. سلسله ارغونیه مردان فاضل و هنرمند بود. از فضلا و هنرمندان تقدیر میکردند. اگر ظهیرالدین با برادرش و شاه اسماعیل صفوی در غرب ظهور نکرده بودند، امرای ارغونیه به یک سلسله قدرتمند تبدیل میشدند. مورخین معاصر افغانی از تاریخ سلسله ارغونیه به خاطر آنکه متعلق به مردم هزاره اند، یادای نکرده اند.

امیر ذوالنون ارغون

امیر حسن بصری (*) پدر امیر ذوالنون از رجال شجاع و دلور بود که در سلک ملازمان سلطان ابوسعید تیموری قرار داشت. بعد از ابوسعید چند روزی همراه پسرش ذوالنون به خدمت سلطان یا دگارتیموری درآمدند. بعد از آنکه قدرت به دست سلطان حسین بایقرا رسید، ذوالنون به خاطر شجاعت و تهوری که داشت منظور نظر او گشت و حاکم هزاره جات شد. او بعد از چند سال استقلال یافت. و دیگر از سلطان حسین بایقرا اطاعت نمی کرد. و زمین داوورا بعنوان پایتخت هزاره جات انتخاب کرد. قندهار حکم پایتخت موقت و زمستانی را داشت. امیر ذوالنون سه هزار مرد مسلح از قوم ارغون و تعدادی از قبایله ترخان در تحت پرچم خود گرد آورد. و حدودش هزار نفر دیگر از سایر قبایل هزاره برای خود فراهم کرد. ذوالنون در جنگها و درگیریها فوج هزاره را در رکاب خویش گرفته برای درهم شکستن دشمن وارد معرکه نبردمی شد و خود پیشاپیش به نبردگاه می تاخت. در سال ۸۹۹ ه که سلطان حسین بایقرا برای سرکوبی سلطان محمود میرزا بسوی حصار شادمان حرکت نمود، از امیر ذوالنون درخواست کمک کرد. وی بلا درنگ با لشکر مجهز و آراسته از قبایل هزاره و تنکو دری بکمک سلطان مذکور حاضر شد.

در سال ۹۰۲ ه میان سلطان حسین و فرزندانش بدیع الزمان حاکم بلخ،

(*) - مغلان رسمی داشتند که در حین تولد فرزندان شان به اولین کس و یا اولین شیخی ای که بر خوردمیکردند آن کس و یا شیخی را بر نوزاد می گذاشتند. و یا اولین سخنی که از دهن کسی خارج می شد آن را نام نوزاد قرار میدادند. از این رو در میان آنان گاهی اسمی اماکن دیده میشود مانند: دمشق خواجه، بغداد خاتون کابل، بیگم، امیر حسن بصری و غیره.

جنگی درگرفت ، بدیع الزمان از پدرش کست خورده به هزارجات رفت و با میسر
 ذوالنون پناهنده شد . و او را با خود متفق ساخت . سلطان حسین که از ذوالنون
 اندیشه ناک بود و محصوما " بعد از پناهنده شدن پسرش ذوالنون ترس او شدت گرفت
 لذا پیش از آنکه آن دوتن بجنبش آیند سلطان سپاه هرات را بسوی هزارجات سوق
 داد . امیر ذوالنون ارغون و بدیع الزمان چون خبر این لشگرکشی را شنیدند بر عایا
 و مزارغان مملکت فرا و زمین دا و رو قندها دستور دادند تا هر چه زودتر تمام غله ها و
 حبوبات خود را که در صحرا بود جمع نموده به قلعه ها گرد آورند . و مجموع حصون آن ولایت
 را بمردان کاری استوار گردانیدند . ذوالنون خود در قریه " باشلنگ " منزل
 گزید و بدیع الزمان در دیگری از قلاع خود را مضبوط گردانید . شجاع بیگ در حصار
 قندها رمکن کرد و محمد مقیم پسر کوچک ذوالنون در ضبط قلعه زمین دا و رما مور
 شد . سپاهیان سلطان حسین با یقرا در فرا و زمین دا وارد اخل شدند ، اما بخواطر
 کمبود مواد غذایی به قحطی و گرسنگی سختی مبتلا شدند . زیرا تمام محمولات
 زراعتی از قبل در داخل قلعه ها برده شده بود . سلطان حسین در این اردو کشی فقط
 توانست قلعه " بُست " را که در اختیار " عبدالرحمان ارغون " بود تسخیر کند و بس
 سرانجام بدون اخذ نتیجه کامل مجبور شد که بالشگریان خود بهرات باز گردد .
 بعد از مراجعت او بهرات امیر ذوالنون و بدیع الزمان به تهیه سپاه و لشکر پرداختند
 بعد از آنکه مدتی سپاه بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره و نکودری و قبیاق
 و غیره گرد آورده آماده پیکار گردیدند . و یک دسته از همین سپاه در زیر پرچم
 بدیع الزمان با سرعت خود را تا " النگ نشین " که موضعی در نزدیک هرات بود
 رسانده به سپاه سلطان حسین درآویختند . و چون بدیع الزمان از مسایل نظامی
 سر رشته ای نداشت سپاهیان او شکست خورده مجبور شدند که به زمین دا و رنزد ذوالنون
 باز گردند . مقارن با این زمان در " استراباد " (گرگان) شورش میا شد و سلطان
 حسین برای فرونشاندن آن بسوی استراباد حرکت نمود ، هرات را به مبارزالدین
 محمدولی بیگ و امیرنظام علی شیرنوازی سپرد . امیر ذوالنون و بدیع الزمان چون
 از قضیه آگاه شدند ، فرصت را غنیمت شمرده به سپاه هزاره و نکودری و قبیاق به
 سوی هرات شتافتند . و در عرض راه اموال و مواشی ارکان دولت با یقرا را مصادره
 کردند . و در منطقه " النگ نشین " میان سپاه هزاره و هرات جنگ سختی روی داد .
 که عده ای از طرفین کشته شدند . آخر الامر سپاهیان هرات منهنز گردیدند . ذوالنون
 و بدیع الزمان از این پیروزی شادمان گردیده به سوی هرات پیشروی نمودند .
 تا به " پل مالان " رسیدند . بدیع الزمان امیدوار بود که شهر هرات بدون جنگ و
 خون ریزی تسلیم او شود اما اهالی برج و باروی شهر را مضبوط کرده به تحمصن
 پرداختند . محاصره چهل روز طول کشید تا سلطان حسین با یقرا بعد از فرونشاندن
 شورش استراباد بسوی هرات حرکت نمود . امیر علی شیرنوازی که مرد دوراندیش
 و خردمندی بود بدیع الزمان را از آمدن پدرش خبر داد و او را از مقابل تله با پدر بحرذر
 داشت . بدیع الزمان اردوی خود را از پشت هرات کوچ داد و در کنار مرغاب اردو
 زد . لشگریان بادغیس و چیچکنو که تا آن زمان تحت فرمان سلطان حسین بودند به
 بدیع الزمان پیوستند . و از آن طرف شجاع بیگ ارغون با مردان جنگجوی زیر فرمان

خود از قندها رسیده به امیر ذوالنون و بدیع بیوستند. با این ترتیب لشکر عظیمی فراهم آمد. شجاع بیگ با دسته‌ای از سپاهیان هزاره و نکودری و قبیاق و غیره به حمل و مرو چاق حمله بردند و آنرا قهرا " و قسرا " از تحت فرمان " بریده بخشی " بیرون آوردند. در این هنگام سلطان حسین با سپاه مسلح خویش وارد هرات شد. و از قدرت ذوالنون و بدیع آگاه شده چاره‌ای جز صلح ندید. لذا توسط علماء هرات بین پدر و پسر صلح شد. و در صلح نامه قرار شد که حکومت بلخ و توابع آن تا کنار رود آمویه و مرغاب من حیث الاستقلال به بدیع الزمان سپرده شود و در خطبه‌ها اسم او در ردیف اسم پدرش یکجا ذکر شود. بدین گونه غایب شده یافت.

چهار سال بعد یعنی در سنه ۹۰۸ هـ " جاجم بردی " و " خداقلی " کوتوالان قلعه لاش سیستان با سلطان علی ارغون برادر ذوالنون که حاکم سیستان بود اختلاف پیدا کردند، مخفیانه به سلطان حسین پیغام فرستادند که اگر یک کسی از شهادگان را همراه با سپاه جنگ دیده به سیستان بفرستد آنها قلعه لاش را از چنگ ارغونیان خارج ساخته به هرات ملحق خواهند کرد. با یقراش هزاده ابن حسین را با دوهزار سوار به تسخیر سیستان و نیمروز فرستاد. آنان مناطق سیستان را تا ختیه و در " اوق " اردوگاه اختیار کردند. خبر به امیر ذوالنون رسید، به حکام خود دستور داده باش داد. و خود با جمع کثیری از زمین داور و شجاع بیگ با جمعی از مردم " بیکه "، نکو درو هزاره، با قراغون و ملک علی ولد سلطان علی ارغون و سلطان بیگ همه متفقا به سوی سیستان حرکت نمودند. و به سرعت تمام خود را به نزدیک اردوگاه شهاده تیموری رساندند. امیر ذوالنون مردکار آزموده بود، صبح هنگام که هنوز شهاده کم تجربه و سپاهیانش در خواب بودند. بطور ناگهانی بر سر آنان حمله بردند. و شهاده را در محاصره گرفتند. ابن حسین با سیصد سوار آماده کارزار شد، بقیه سپاهیان او پراکنده بودند. بعد از ساعتی محاربه در شنا جنگ از دست میر فاضل بیگ کولک تاش، بزخم نیزه مجروح گشت. لاجرم تاب مقاومت نداشتند و به سوی هرات فرار نمود. امیر ذوالنون دوباره سیستان را متصرف شد و با فتح و پیروزی بسوی زمین داور بازگشت. (۱)

در سال ۹۰۷ هـ میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید که حاکم ولایت کابل و توابع آنندیا ربودا زندنیارفت و پسرش " عبدالرزاق " بجای پدر بر مسند حکومت نشست، اما بخاطر صغر سن نتوانست بخوبی از عهده امور برآید بـ زودی اختلال و هرج و مرج در میان ارکان دولت او پیدا شد، و امور کابل و روبریانی گذاشت، " محمد مقیم ارغون " از فرصت استفاده کرده در اوایل خراسان ۹۰۸ هـ لشگری از مردم هزاره فراهم کرد، از گرمسیر و قندها به سوی کابل حرکت نمود و در آن مدت کابل را به چنگ آورد. عبدالرزاق بسوی لغمان فرار کرد. " مقیم " صاحب اختیار کابل و توابع آن شد در همین اثنا اخبار پیروزیهای " محمدخان شیبانی " بکوش میرسد. این اخبار زنگ خطری بر آگاهان " تیموری خراسان " بود. شیبانی

(۱) - نکا ه کنید به: حبیب السیرج، ۴، روضه المفاج، ۶، تاریخ سند معصومی.

بعد از آنکه پیروزیهای مهمی در ماوراءالنهر و مویدست آورد در سال ۹۰۹ هـ از معبر کرکی " عبور نموده نواحی " اندخود " و اطراف آن را گرفت . و مدتی بلسخ را در محاصره کشید . در سنه ۹۱۰ هـ " ظهیرالدین بابر " در سمرقند از ازبکان شیبانی شکست خورد ، خطه ماوراءالنهر را بحال خود گذاشته بسوی کابل آمد . و این شهر را از محمد مقیم ارغون گرفت . مقیم بناچار بطرف " گرمسیر " و قندهار که تحت فرمان خاندان ذوالنون بود بازمگشت .

در ۹۱۱ هـ " محمد شیبانی ازبک دوباره از " رود آمویه " گذشت " میمنه " و " فاریاب " و سایر نواحی آن خطه را تاخت و غنا شمر فراوان بدست آورد .

خاندان تیموری که خطر را در یک قدمی خود دیدند . بناچار اختلافات را کنار گذاشته همه برای دفع ازبکان بسیج شدند ، و در این بسیج عمومی امیر ذوالنون ارغون با سپاه " هزاره " و " بابر " با سپاه کابل نیز کمک سلطان حسین بایقرا شتافتند . " بایقرا " در اوایل خرمستان به قدمقا بله و دفاع از هرات بسوی مرغاب حرکت نمود اما در اثر بیماری در اثنای الحجه از دنیا رفت . سال دیگر شیبانی دوباره از آمویه گذشت و به قلمرو فرزندان سلطان حسین دست درازی نمود . این بار امیر ذوالنون با ۱۲ هزار نفر از سپاه هزاره جات ، ساخر ، قندهار و زمین داور به دفع ازبکان شتافتند . ذوالنون بهر " ایل امان " (مهمترین دسته شیبانی) یورش برد و قریب صد نفر از آن جماعت را کشته و شصت هفتاد نفر را اسیر گرفت و بسوی هرات بازگشت . در سال ۹۱۲ شیبانی بلخ را تسخیر کرد و شهزادگان تیموری برای دفاع در کنار " رود مرغاب " اجتماع نموده ، لشکر فراوان تهیه کرده بودند . حتی با برآز کابل به کمک آنان رفته بود . و بناشده همه متفق " به سپاه دشمن حمله کنند . اما ازبکان به خاطر سرمای زمستان بسوی سمرقند بازگشتند . سپاه مدافع تیموریان بناچار پراکنده شدند . در اوایل محرم ۹۱۳ هـ شیبانی بالشگرفراوان از معبر " کرکی " گذشته به سرعت خود را به هرات رسانید .

و در هفتم محرم هرات را به محاصره گرفت . جنگ سختی میان ازبک و هواداران تیموری در گرفت . امیر ذوالنون بعد از دلاوری های زیاد در این جنگ بدست ازبکان کشته شد . و امیر نظام الدین شیخعلی طغایی اسیر گردید . هرات به تصرف شیبانی در آمد . خاندان تیموری بر افتادند ، بدیع الزمان با عده ای از همراهان خود فراری شد . سپاه ازبک بعد از تصرف هرات ، مو ، مشهد ، سبزوار و قاپلان را نیز به تصرف درآوردند . آنگاه خیال تسخیر قندهار هزاره جات را نمودند ، لذا یکدسته نیرومند از سپاه ازبک سرکردگی " عبدالله سلطان " پسر شیبانی به هزاره جات یورش بردند . و چون امیر ذوالنون کشته شده بود فرزندان او تاب مقاومت در خود ندیده بناچار تسلیم شدند و پیشکشهای فراوان تقدیم کردند ، خطبه و سکه را بنام شیبانی نمودند . سپاه ازبک بعد از تاختن فراوان گرمسیر ، بسوی هرات بازگشتند (۱)

(۱) - حبیب السیرج ۴ ، روضه المفاج ۶ و ۷ ، تاریخ سند معصومی .

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات افغانستان در مسیر تاریخ .

وقتی امیر ذوالنون در جنگ با ازبکان کشته شد. سپاهیان هزاره بسوی وطن مراجعت کردند. پسران و خاندان ذوالنون در قندهار اجتماع نموده تعزیت امیر ذوالنون را بجای آوردند و در همان مجلس، محمد مقیم ارغون و جمیع امرای ارغون و ترخان و "یکه" و سایر سپاهیان پسر بزرگ ذوالنون، شجاع بیگ را بنام "شاه بیگ" برمسندشاهی نشان دادند. و او هر کس را که در زمان حیات پدرش منصبی داشت کمافی السابقی به سرکارش برقرار داشت. و به هر کدام خلعت داد. و در عدل و داد بی همتا بود. و از این جهت مردم و سپاه از جان و دل مایل خدمت او بودند. شاه بیگ همواره با علماء و اهل علم صحبت میداشت و خود نیز اهل دانش بود. و در حمله ازبکان چون دیدمناطق هزاره جات با دهات پراکنده آن آسیب پذیر است. با هوشیاری اظهار انقیاد نمود و با دادن پیشکش ازبکان را به خروج از هزاره جات وادار کرد. درست در همین سال یعنی سنه ۹۱۳ هـ که ارغونیان، ذوالنون را از دست داده و شیراز حکومت شان استحکام نیافته بود. با برافزودن فرصت استفاده نموده با سپاه کابل و غزنی به عزم تسخیر قندهار و زمین دار حرکت نمود. شاه بیگ و محمد مقیم هر دو برادر با سپاهیان تحت فرمان خود به دفاع پرداختند. و جنگ سختی میان طرفین در گرفت. و چون سپاه با بر جمعیت بیشمار داشت لذا پیروز شدند. و تمامی مملکت قندهار و زمین دار و ربه تصرف با بردآمد. وی خزاین خاندان ذوالنون را که سالها آنرا جمع آوری کرده بودند متصرف شد. و "ماهیگم" دختر محمد مقیم را به اسارت درآورده به یکی از امرای لشکر خود بنام "محمد قاسم کوکه" عقد بست. زمام حکومت قندهار را به برادر خویش "ناصر میرزا" سپرد. خود با کامیابی بسوی کابل بازگشت. بعد از چند ماه پسران ذوالنون سپاهی فراهم آورده و از محمد شیبانی نیز کمک خواستند. سپس به قندهار حمله نمودند، و آن شهر را باز پس گرفتند. مقارن این حال محمد مقیم مریض شد و از دنیا رفت. شاه بیگ که تنهها مانده بود بیش از پیش احساس تنهایی میکرد در سال ۹۱۵ هـ یک بار دیگر شیبک خان ازبک به هزاره جات حمله برد و تلاش بسیار کرد تا سرزمین را به تصرف آورد. اما کاری از پیش نبرد. چنانچه در احسن التواریخ آمده است: "بعد از آن بر سر قوم هزاره و نکودری که در کوهستان زمین دار و بودند لشکر کشید و کاری از پیش نتوانست برد. در جای دیگر گوید: از آن طرف شیبک خان ازبک هزاره را بدلد مد باره بسوی هرات بازگشت. (۱)

در سال ۹۱۶ هـ شاه اسماعیل صفوی در مملکت خراسان لشکر کشید و شیبانی را شکست داد و بدین او را ملکه کرد. کاسه سرش را طلا گرفت و در آن شراب نوشید. و بعد هرات را تا سرحد بلخ تصرف نمود. شاه بیگ ارغون به خاطر عرق هم مذهبی در هرات با استقبال او شتافته اظهار انقیاد کرد. اما با کمال تعجب در قید

وزنجیر شد. و چند ماه در هرات به زندان شاه اسماعیل بود. اما در یک فرصت مناسب با یک حیلۀ ماهرانه، خود را از قید و بند رها نموده بسوی زمین دار و روهزاره چشمت فرار کرد. او خود را در میان دوشاه مقتدر یعنی: با برادرش و شاه اسماعیل از غرب محصور می دید، لذا با اطرافیان خود به مشوره پرداخت و گفت: ما چنین پیش بینی میکنیم که ولایات تحت تصرف ما سرانجام، توسط با برویا شاه اسماعیل از چنگ ما بدرخواهد شد، و باید به فکر آینده و سرزمین دیگری باشیم. بدنبال این تصمیم در سال ۹۱۷ هـ از قندهار متوجه شال، مستونک، و ولایت سیوی گردید. عده ای از اماوا مردم هزاره نیز با او بودند. و در آن سرزمین به فتوحاتی نایل آمد. جام فیروز شاه سند را شکست داد. و در عین حال از قندهار و هزاره جات صرف نظر نکرده بود. و از دورا مور این ولایات را زیر نظر داشت. شاه بیگ گاهی برای رتق و فتق امور به هزار جات می آمد.

در سال ۹۱۹ هـ با بربرای تسخیر قندهار لشکر کشید، شاه بیگ در داخل شهر به تحنن پرداخت. با برتما دفی در این سفر مریض شد و سیاهان تلاش های مایوسانه ای برای تصرف شهر نمودند اما نتوانستند کاری از پیش ببرند. سرانجام با تقدیم هدایا از جانب شاه بیگ قرا بر آن شد که با برهکا بل بر گردد و سال دیگر شاه بیگ خود قندهار را به با برتحویل دهد. سال دیگر شاه بیگ با هزار سوار جرار از سیوی به جانب سند رفت و قریه جات: "کانا" و "باغبانان" را تسخیر نموده غنائم فراوان بدست آورد. و چون از تصرف ولایات سیوی خاطر جمع شد به سوی قندهار و زمین دار و روهزمسیر بازگشت وقتی به زمین دار و رمسکن اصلی خود رسید، متوجه شد که مردم را زیورش با برد و روجشت و اضطراب بمرمی برند. او مردم را دلداری داد و نوازش نمود. "بی بی ظریف خاتون" بیوه محمد مقیم طبق رسم مغلی نمود سیاه در گردن آویخته پیش دروازه خانه اش با ایستاد و چون شاه بیگ برآمد با تضرع گفت: "ما هبیگم" دخترم تنها یا دگار برادر تو است که در کا بل در اسارت بابریان بمرمی برد. داغ مفارقت او زندگی را برایم تلخ نموده است. شاه بیگ از این حالت سخت متاثر شد و داغ جدایی برادر زاده اش تازه گردید. و در فکر آن شد که چگونه ما هبیگم را از چنگ دشمن برهاند. لذا طریق مشورت با صاحب خلوت مسلوک داشت. خواتین عصمت فاطمه سلطان بیگم و "خانزاده بیگم" که حرم شاه بیگ بودند چنان صلاح دیدند که دولت کته (دولت آتکه) که یکی از خادما حرم محمد مقیم است، پیشتر به کا بل فرستاده شود تا به لطایف الحیل خود را به ما هبیگم رسانده و این معنا را به او گوید. و بعد از آن جماعتی از محرمان و مخصوصان رفتند او را مخفیانه از کا بل خارج سازند. و از راه هزاره جات به قندهار آرند. شاه بیگ این نقشه را پسندید، اول "بی بی دولت کته" را به دولت خان عقدیست و آن دو را به کا بل فرستاد. مشارالیه با شکل ناشناس خود را به "ما هبیگم" رسانید و گاه به خانه او میرفت، بعد از آنکه مطمئن شد، مقدمات مافی الضمیر را به وی اظهار نمود. "ما هبیگم" بنا بر ملاحظه خوف جانی که در صفر سن در بند با برافتاده بود، ابتدا ترسید و امتناع نمود که مبادا بعد از وصول به قندهار خویشان من از برای

حفظ تنگ و نا موس را بدارالقرار قبر و اصل کنند. بی بی دولت با قسمهای غلاظ دفع توهم و نمود. عاقبة الامر عزم را جزم نمود که دستورات دولت کته پیروی نماید. از آن طرف گروهی مرکب از: بابا میرکی، ساربان، میر عاقل انکه، ابومسلم کولکلتاش، عبدالصمد ترخان، دولت خان و جمعی دیگر که برای این مهم تعیین شده بودند، از طریق هزارهات بسوی کابل رفتند و جمعی از هزاره ها را نیز به همراه گرفتند. چون نزدیک شهر کابل رسیدند، در نقطه امنی در خارج شهر فرود آمدند. دوسه روزی به استراحت پرداختند. واسپان خود را شعل و ارونه بیستندتا مسوود تعقیب قرار نگیرند. آنگاه طبق نقشه از قبل تعیین شده ماه بیگم به حمام رفت و نماز عصر در حین ازدحام جمعیت از حمام بیرون برآمد. و براسی که از قبیل آمده شده بود سوار شد، و به مراقبت بی بی دولت خود را به آن جمعیت که در بیرون شهر منتظر بودند رساند. این جماعت از وصول وی سخت شادمان گردیده در ساعت سوار شدند و تمام شب و روز را نندند. روز دیگر به نقطه امن تری رسیده فی الجمله آرامی گرفتند. و بعد از آنکه توشه و قوتی حاصل نمودند یک شبانه روز دیگر را نندند و از منازل مخوفه برآمدند و چند روزی در میان هزاره ها به آسایش پرداختند سپس دوباره حرکت نموده خود را به قندهار رساندند. شاه بیگ به استقبال برادر زاده برآمده به انواع دلدار و عطا و مهربانی پرداخت و او را در آغوش عاطفت گرفته به منزل آورد. و گروهی که او را به همراه آورده بودند مورد نوازش قرار گرفتند و خلعتها یافتند. بی بی ظریف خاتون از دیدار بیگانه فرزند بی نهایت مسرور شد. ماه بیگم در دوران اسارت در عقد ازدواج "قاسم کوکه" * بود. و چون شخص مذکور در جنگ با ازبکان کشته شده بود پس ماه بیگم در حین فرار از کابل شوهری نداشت. لذا شاه بیگ برادر زاده خویش را به ازدواج میرزا شاه حسین درآورد (۱) در سالهای ۹۲۱ و ۹۲۲ هـ با برپیاپی به شهر قندهار حمله نمود شاه بیگ خود را در برابر وی ناتوان دید بناچار در سال ۹۲۳ هـ کلید شهر قندهار را توسط غیاث الدین مولف "حبیب السیر" برای با بر فرستاد. و خود با عده ای از افسران دلیروبا تجربه در او اخلال ۹۲۴ به تسخیر سندھت گماشت و آن نواحی را پس از جنگهای متعدده تصرف درآورد و به فتوحات بزرگ نایل شد. به این طریق حکومت ارغونیه از قندهار و هزارهات برجیده شد و در عوض در سرزمین بهکر، تهته و سند مستقر شدند. شاه بیگ بعد از فتوحاتی در سند درحالی که قصد تسخیر ولایات گجرات را داشت در شعبان ۹۲۸ هـ (۱۵۲۲ م) مریض شد و از دنیا رفت. او تنها مرد میدان بود بلکه از فضل علمی بهره تمام داشت و از کتب دینی چون: تفسیر و حدیث بخوبی واقف بود و بر چندین کتاب شرح نوشته است و تللیفاتی داشته از جمله: شرحی بر عقاید نسفی و شرحی بر کافیه و حائضی بر مطلع منطق نوشته بود. شجاعت او به مرثیه ای بود که در جنگها همیشه در اول صف قرار داشت. و از همه

(۱) - تا ریخ سند معصومی ص ۱۰۵ - ۱۰۷

* - کوکه و ازه ترکی است بمعنی عموی و برادر بزرگتر، بصورت کاکه و کاکا نیز آمده است و کولکلتاش برادر رضاعی، ن. ک. به: فرهنگ معین، واژه نامیه احسن التواریخ ج ۱.

پیشتر می تاخت و هر چه مردم او را از این تهور منع میکرد فایده‌ای نداشت. او ۱۶ سال فرمانروایی کرد، دو پسر داشت بنامهای: میرزا شاه حسن و شاه محمد مخاطب به غزنین خان. بعد از شاه بیگ پسرش میرزا شاه حسن ارغون بر مستند حکومت سهند تکیه زد، او را هفتوحات پدر را دنبال نمود، و بر قلمرو خویش افزود، و با سپاه مغل و هزاره توانست سراسر ملتان را تسخیر کند. وی با مردم به مدارا رفتار میکرد، شجاع، کریم و غریب نواز بود. او در عین حال که مرد شمشیر بود مانند پدر از علم و دانش بهره‌و افری داشت. به زبان فارسی و ترکی شعر می سرود. اینک نمونه‌ای از اشعار او:

عمریست که ای سرو خرامنده گذشتی	غایب نشد از دیده من آن قد و قامت
آنکس که به تیغ ستم عشق تو میبرد	نبود هوس زندگی اش روز قیامت
ای شاه تو دربار گه ناز مقیمی	مارا به سرکوی نیاز است اقامت

* * *

به سجده که روم در فراق دلبر خویش بها نه سجده کنم بر زمین زخم سر خویش (۱)

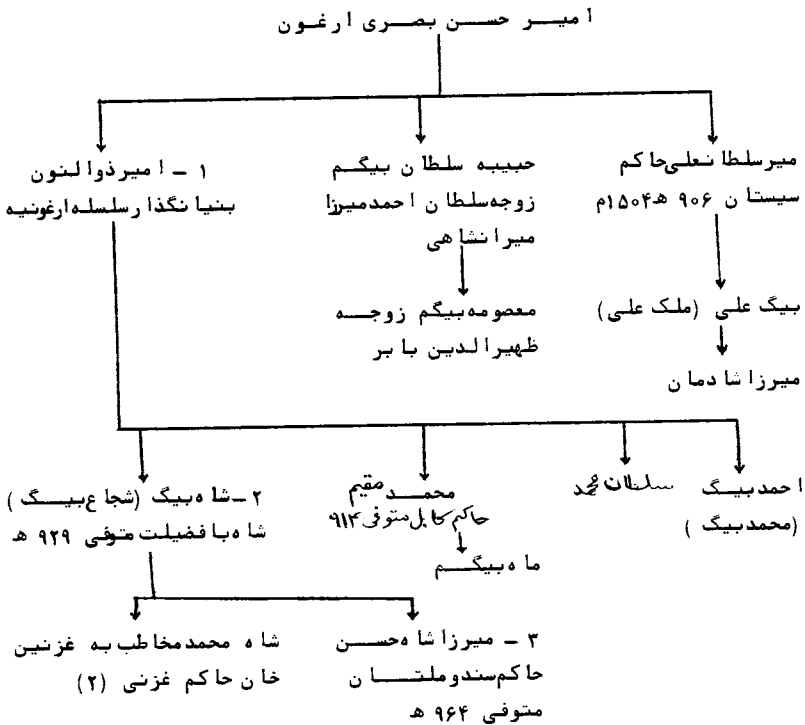
شاه حسن ارغون در سن ۶۶ سالگی در سال ۹۶۴ هـ از دنیا رفت. نعلش را و را همسرش به مکه مکرمه انتقال داد و در آن سرزمین مقدس دفن گردید. ارغونیان مردمان دادگر، دانش پرور و هنر دوست بودند. و جمعا "از سال ۸۸۴ هـ تا ۹۶۴ هـ قریب ۸۰ سال با سیاست و فراست حکومت کردند. شاه حسن ارغون چون پسری نداشت بعد از او سلطنت سند و ملتان و شال و مستونک به سلسله "ترخانیان" که از امرای بزرگ ارغونیه بودند تعلق گرفت. حکومت این دوسلسله در پیدایش و بقای تشیع در سند و ملتان بی تا شیر نبوده است. بقیه تاریخ این دو خاندان مربوط به تاریخ سند و بلوچستان پاکستان و هزاره‌های کویته میشود.

تاریخ ارغونیان را از منابع ذیل استخراج نموده‌ام.

ترخان نامه، تاریخ سند معصومی، تحفه الکرام، تاریخ فرشته ج ۲ قسمت سلاطین سند و ملتان، لب تاریخ سند نوشته خان بها دوداد خان چاپ هند ۱۳۱۸ هـ ص ۶۴، حبیب السیرج ۴ فصل مربوطه، روضه الصفا ج ۶ و ۷، اعلام المنجد نیل اسم ارغون ص ۳۵.

(۱) - پارسی گویان هند و سند ص ۱۷۰ چاپ تهران بنیاد فرهنگ ۱۳۵۵.

(۲) - دیستان مذاهب چاپ جدید.

شجره ارغونیههزاره‌ها و بابر

ظهیرالدین بابر میرزا پسر عمر شیخ، به هفت پشت به تیمور لنگ میرسد. مادرش "قتلغ" (۲) انگار خانم "دختریونس خان فرمانروای مغلستان، از نوادگان چنگیز بود. بابر در سال ۸۸۸ هـ در فرغانه متولد شد، بعد از پدر بس ۱۲ سالگی به اورنگ پادشاهی فرغانه تکیه زد. اورق بای نیرومند داشت که از همه مهتر محمدخان شیبانی ازبک بود. بابر بعد از درگیری با آنان سرانجام شکست خورد و ماء یوسانه از سلطنت موروثی در فرغانه چشم پوشید و با دسته ای از خواص و ملازمان خود از رود آمو گذشته وارد ترکستان افغانستان شدند. و در این زمان ۲۲ سال داشت. ترکستان تحت تصرف خسرو شاه قباچی بود. خسرو شاه با داشتن

(۱) - دبستان مذاهب چاپ جدید.
(۲) - قتلغ (۹۵۴-۹۵۹) در ترکی مغلی به معنای مبارک، خوشبخت، سعادت مند، و نامی برای زنان ترک و مغل، به صورت قتلغ نیز آمده است.

چند هزار نوکر چون رفتارش با مردم خوب نبود لذا نوکرانش به با برپیوستند .
 ظهیرالدین جوانمردی بود شجاع ، با فضیلت ، متین و جذاب ، وقتی مردم ترکستان
 و عساکر خسرو شاه لیاقت و کاردانی ورعیت پروری او را مشاهده کردند . گرویده
 وی گردیدند . او با نیروی تازه تشکیل یافته به کابل آمد و این شهر را که در دست
 محمد مقیم ارغون بود ، بعد از زد و خورد مختصر بدست آورد . مقیم ارغون را
 دستگیر نمود اما با احترام مرخص کرده بسوی جاگیر اصلی او یعنی قندهار روانه
 ساخت . مردم کابل سر بر خط فرمان او نهادند . در سال ۹۱۲ هـ با برادر هرات به کمک
 سلطان حسین بایقرا شتافت . اینک خلاصه آنچه را که با بر خود در این باره نوشته
 است : " در محرم ۹۱۲ هـ به خاطر دفع ازبک (شیبانی) عزیمت خراسان (هرات)
 شد . از راه غور بند و شیبر توروانه شدیم تا به قلعه ضحاک رسیدیم . و از آنجا از
 کوتل گنبدک و کوتل دندان شکن گذشته به اولنگ که مرده فرود آمدیم . شیبانی
 بلخ را محاصره کرده بود . حاکم و مدافع بلخ سلطان قلی خان بود . در همین ایام
 در وسط راه خبر فوت سلطان حسین بایقرا را شنیدیم . با وجود این خبر همچنان
 به سفر خود ادامه دادیم . از میان دره اجر (دره جز) گذشته براه " نوب " و
 " منداغان " از کوتلهای بلخاب عبور نموده به کوههای " صاف " برآمدیم .
 خیراتختن ازبکان به " سان و چاریک " (سنگ چارک) را شنیدیم . چند روز در بیلای
 کوه صاف ماندیم . در این نواحی آهو بسیار دارد . آنگاه از کوه صاف گذشته
 به " دره بای " آمدیم . که از توابع بادغیس است . اما چند روز پیشتر چاققونچی^(۱)
 ازبک را ایلغاری که از خراسان فرستاده بودند از مردم ذوالنون بیگ در پنده
 (پنجه) و " فرغچاق " خوب زیر کرده ازبک بسیار کشته بودند . روز دوشنبه
 ششم ماه جمادی الاخر با میرزایان (شهزادگان تیموری) در مرغاب ملاقات
 کردیم . سه چهار ماه گذشت ، سلطان قلی مدافع شهر بلخ به تنگ آمده قلعه بلخ
 را به ازبکان تسلیم کرد . شیبانی ها بعد از تصرف بلخ چون خبر اجتماع ما را
 شنیده بودند ، یارای مقابل به درخود ندیده به سمرقند بازگشتند . بعد از مراجعت
 آنان چون سال به آخر رسیده زمستان آمده بود ، قرار بر آن شد که تمام شهزادگان
 و امرای لشکر هر کدام با سپاهیان تحت فرمان خویش زمستان را در جای مناسب
 قشلاق کنند و برای سال آینده خود را آماده سازند ، و بمحض فرا رسیدن بهار همه
 دوباره جمع شده متفقا به دفع ازبکان بیرون آیند . ما هم تکلیف به قشلاق
 در خراسان کردند . اما چون کابل و غزنی پراز شور و شرابهاست و از ترک
 و مغل و ازایماق و احشام افغان و هزاره ایل و ایلوس مختلف آنجا جمع شده اند .
 لذا نتوانستیم در هرات بمانیم . بعد از مدتی توقف بناچار بسوی کابل حرکت
 نمودیم . از هرات برآمده وارد بادغیس شدیم . اول رمضان را در بادغیس

(۱) - چاققون یکی از عملیات خطرناک جنگی و شیبخون شدید ، حمله ناگهانی .
 چاققونچی کسی ویا گروهی که این گونه عملیات متهورانه را انجام دهد .

بودیم . آنگاه از لنگر میرغیاث گذشته ، مواضع غرستان را زیر کرده به نخچیران ^(۱) مدیم . درنخچیران برف از ران اسب بلند بود . هرچه پیش میرفتیم برف بلندتر می شد . نخچیران به امیر ذوالنون بیگارغون تعلق داشت . " میرک خان ابرو " نوکر ذوالنون آنجا بود . درنخچیران جمیع غله های ذوالنون بیگ را بها داده خریدیم . چون از نخچیران گذشتیم بعد از دوسه روز برف بسیار زیاد شد و اکثر جاها پای اسب به زمین نمی رسید ، برف زیاده تر شده میرفت تا به " چراغدان " رسیدیم . در آنجا از کثرت برف راه را گم کردیم . راه بلدها سلطان نام پشه ای (پشی) بود ^(۲) یک روز که هم برف بسیار بود و همراهان ما مشخص هرچند سعی کردیم نتوانستیم پیش برویم . چاره ای ندیده برگشتیم . یک جا هیزم بسیار بود . آنجا فرو داده هیزم ها را آتش زدیم ، و خود را گرم کردیم . آنگاه شصت هفتاد جوان خوب را تعیین کردم که به همین راهی که آمده ایم همان راه را پی زیر کرده برگشتیم . در پایان قولها از مردم هزاره قشلاق کرده بودند . کسی را فرستادم راهبری از برای سرنمودن پیدا کرده بیا روند . در آن چند روز از شدت برف تشویشها و مشقتها ی بسیار کشیدیم . چنانچه در مدت عمر چندین سختی و مشقت نکشیده بودیم . نزدیک یک هفته برف زیر کرده از یک گروه و یک گروه و نیم ^(۳) بیشتر کوچ کرده نمی توانستیم . هر کدام پیاپی ده شده برف زیر میکردیم . در هر قدم نهادن تا کمرو تا سینه فرو رفته برف زیر میکردیم . بعد از چند قدم شخصی که پیشتر بود سوخته می ایستاد دیگری پیش میرفت و برف زیر میکرد . ده پانزده نفر که برف را زیر میکردند آنقدر می شد که اسب خالی را کشید . تارکاب و خوی گیر اسب برف بلند بود . به همین طریق برف زیر کرده و راه می ساختیم تا به جایی بنام " خوکان " رسیدیم . سه چهار روز دیگر در پایان کوتل زرین ^(۴) به جایی بنام " خوال قول " ^(۵) رسیدیم . در این روز سخت چاقونی بود . ^(۶) چنان برف

(۱) ممکن است مراد "نخچیرستان" باشد که فعلا به همین نام در ولایت بادغیس است . و این احتمال که نخچیران در واقع "چینچران" بوده که توسط نساخ به نخچیران تبدیل شده است نیز می باشد . و از اینکه با برازنخچران به چراغدان آمده است احتمال اخیر تقویت میشود زیرا چراغدان قریه ایست در شرق چیغچران که تا کنون به همین نام یاد میشود .

(۲) - سلطان پشی به احتمال قوی مردی بوده از مردم پشی جاغوری .

(۳) - یک گروه مسافتی است تقریباً " معال دو کیلومتر " .

(۴) کوتل زرین احتمالاً " کوتل زارین یک اولنگ " بوده است .

(۵) - خوال قول ممکن است همان قره خوال باشد که قریه ایست نزدیک جعفر قلعه یکه اولنگ .

(۶) - چاقون در ترکی مغلی به معنی کولاک و برف و با دوسرهای شدیدتوا با هوای طوفانی . و این چاقون با چاقونی که بمعنی حمله و یورش شیدا است ممکن است در اصل یکی باشد . زیرا از نظر معنا تا حدودی بهم تناسب دارند .

می بارید که وهم مردن به همه همراهانم غالب آمد. مردم آن کوهستان غارها و کاوکی هارا خوال گویند. در وقت رسیدن به این خوال چاقون بسیار تیز شد. شب را در داخل خوال ماندیم. خوال بسیار فراخ بود برای چهل و پنجاه کس در داخل آن به فراغت جای داشت. صبح آن چاقون ایستاد، کوچ کردیم به همان دست و سابق برف را زیر کمره تا بریای دمان بآمدیم. راه در نهایت تنیدی بود. از کوتل زرین تا بالا برآمدیم به پای دره روان شدیم. پیش از آنکه به پایان دامان برسیم روز به آخر رسیده دره ندره منزل کردیم. آن شب را به صبح رساندیم. صبح آن بسوی پایان دره روان شدیم. از جای بدو اوجمه - زارها^(۱) فرود آمدیم. و نماز شام بود که از دهنه دره برآمدیم. هیچ کس بیا ندارد که از این کوتل در وقتی که برف این قدر باشد عبور کرده باشد. نماز خفتن به یکس - اولنگ رسیدیم، مردم یکس اولنگ از آمدن ما خبر یافتند، خانه های گرم و گوسفند - های فربه برای ما آوردند. و برای اسپان ماکاه و دانه بی حد حاضر کردند. و از برای آتش کردن گاه و سرگین فراوان آوردند. از آنچنان سرما و برف خلاص شده این چنین ده و خانه های گرم یافتن نعمتی است که مشقت کشیدگان میدانند. آنگاه از یکس اولنگ کوچ نموده دوفر سنگ راه فرود آمدیم. صبح آن عید رمضان بود از میان بامیان گذشته و از کوتل شیر برتوسرا زیر شده به " چگدلگ " (احتمالاً " جنگلک یا جندرگل) نرسیده فرود آمدیم. هزارگان ترکمن با کوچها و مالهای شان بر سر راه ما قشلاق کرده بودند. و از ما اصلاً خبر نداشتند. صبح آن کوچ نموده در میان آغل و آلاچوقهای^(۲) ایشان در آمدیم. دوسه آغیل به تاراج رفت. در آنجا به ما خیر آمد که چند هزاره در یک تنگی سر راه را گرفته کسی نمی تواند بگذرد. به مجرد این خبر تیز برگشتیم نزدیک رسیده دیدم که تنگی هم نیست و چند هزاره از یک بینی گاهی تیر می گذارند. و چون راه مردم پیش را هزاره ها گرفته بودند، همه مردم حیران شده ایستاده بودند. در این وقت خود تنها رسیده مردمی که گریخته می رفتند بیورگفته ایشان را دل داری دادم. از این مردم هیچ کس سخن نشنیده و به جانب غنیم (دشمن) نمی رفتند و همه جا بجا ایستاده بودند. من خود اسب انداختم و حمل کردم. چون مردم دیدند که روان شدم آنان نیز به مجرد رسیدن به کوهی که بالای آن هزاره ها بودند، بالا رفتند. و ملاحظه تیر ایشان را ننمودند. گاهی سواروگا هی پیاده به پیش میرفتند. چون غنیم دید که لشکر زور آورده تاب نتوانست روان شد. ایشان هزاره ها را دنبال کرده بر کوه برآمدند. و مثل آهو پیش انداخته شکار کردند. مال و اسباب فراوان به غنیمت گرفتند. و از اموال هزاره پاره ای گوسفند خود من جمع کردم و به " یارک طغای " ^(۳) سپرده خود پیشتر رفتم. از بلندی پشته های کوهستان گذشته اسب و گوسفند های هزاره ها را پیش انداخته به " لنگر تیمور بیگ "

(۱) - اوجمه بمعنی جنگل و اوجمه زار = جنگل زار.

(۲) - آلاچوغ در ترکی بمعنی خیمه و غزدی که از چوغ و نخ سفید و سیاه بافته شده باشد. بمسرت آلاچیق نیز آمده است.

(۳) - طغای در مفلی برای در مادر را گوید بصورت های تخته تخته تفای نیز آمده است گاهی اسم افراد قرامیگیر مانند طغای تیمور و غیره.

آورده فرود آمدیم . از کلانتران هزاره‌ها رده‌ها نزده‌کس از مردم سرکشش آنها بدست افتاد که به شفاعت " قاسم بیگ " خلاص شدند . (۱)

آقای اوتا دالجم وقتی از حملات با بر علیه هزاره‌ها یادآوری می‌کنند می‌نویسد: " جای تعجب است که چگونه مردمی را که هم‌نسل و هم‌شبه و هم‌ریشه هستند به این صورت قلع و قمع می‌کردند . در حالیکه با برخورد نژادها " مغل بوده و می‌توانسته از حمایت هزاره بهره‌برداری کند . (۲)

جواب آنست که دل با بر آن نجا پر از درد بود که هزاره‌ها بکمک امرای باقی مانده و در کابل کس دیگر را به سلطنت برداشته بودند . چنانچه با برخورد در این باره مینویسد:

در وقت تا ختن همین هزاره‌گان ترکمن ششیده شد که محمدحسین میرزای دوغلت و سنجر برلاس ، جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند به طرف خود کشیده " خان میرزا " (۳) را به جای من پادشاه کابل مقرر کرده بودند . در این شورش که در غیاب من در کابل برپا شده بود چند نفر از مردم مغل بناهای " شیرقلی مغل " و " سلطان احمد مغل " نیز شرکت داشتند . من از منزل لنگر تیمور مخفیانه بدوستانم که در کابل بودند پیغام دادم و آنها را از آمدن خود خبردار ساختم . این بود که به کمک آنان توانستم دوباره کابل را تصرف شوم . بعد از تصرف کابل ما در درگاه محرم مریض شد و بعد از چند روز از دنیا رحلت کرد . بعد از چهارم ما درم و پاپان مجلس عزاداری بعزم تسخیر قندهار سوار شدیم . تا اینکه در " ولنگ قوش " ناو فرود آمدیم . در این سفر در بین راه مریض شدم ، بخاطر بیماری من تصمیم بر این قرار گرفت که فقط به سر " قلات " یورش ببریم . جها نگیر میرزا (برادر بابر) و باقی جغتائیان کوشش بیشتر نمودند و قلات را تسخیر کردند . قلات را ذوالنون ارغون به پسرش محمد مقیم داده بود . از نوکران مقیم " فرخ ارغون " و " قرا بولوت " دریافت بودند که تسلیم شدند . گناها ن شان عفو شد . این یورش چون به سعی جها نگیر میرزا انجام شد ، لذا حکومت آنجا را به عهده و گذاشتم . از قلات به طرف جنوب رفته افغانان را بمودانک ولایت و آن نواحی را ایستاده به کابل مراجعت کردیم . در این زمستان تا یک دوبرف باریدن در چهار باغ بودم . تا آمدن ما به کابل هزاره ترکمن انواع بی ادبی ها و ورزنیها کرده بودند . تصمیم تا دیب آن را گرفتم . ماه شعبان (سال ۹۱۴ هـ) بعزم تا ختن آنان سوار شدیم . در دهنه " دره خویش " (۴) در میان جنگل چاقو

(۱) - تلخیص از بابرنا مهمل مربوطه

(۲) - تاریخ مختصر قوم هزاره و نژاد آنها ص ۵ .

(۳) - خان میرزا که در غیاب با بر به سلطنت کابل انتخاب شده بود عمو زاده با بر بود و بعد ها به حکومت بدخشان رسید و اولادش سالها در آنجا حکومت کردند .

(۴) - دره خویش منطقه ایست در میان چهار زده غور بندوسیا هگرده تا کنون به همین نام یاد میشود ، در زمان بابر آنجا مسکن هزاره ها ترکمن بوده است .

فرستاده شد، اندکی از هزاره ها تاخته شدند. نزدیک به دره خویش دریک سوج یک دسته هزاره پنهان شده بودند، " شیخ درویش کولکلتاش " که در اکثر قزاقی ها (۱) همراه بود و منصب قوربیگی (۲) داشت کمان به زور میکشید و تیر خوب می انداخت، در دهن همین سوج غافل نزدیک شد، از اندرون سوج یک هزاره به پستان (سینه) او تیر زد و او در همان روز جان داد. بیشتر هزاره ترکمن در دره آفتاب و فتاب دهه که در دهنه دره تنگی (۳) واقع است، را در کمر کوه واقع شده از راه پایی تر پنجاه و شصت گزیک اندازه است. از تنگی راه یک سوار می گذرد. از این تنگی گذشتیم، آن روز تا در میانه دو نماز رفته و به مردم نرسیده در یک جای منزل کردیم. و یک شتر لوگ فربه هزاره را یافت و آوردند، آنرا کشته از گوشت آن یک پاره کباب بردیم و یک پاره در آب پخته خوردیم. گوشت شتر با بین لذیذی هرگز نخورده بودیم (۴) بعضی آن را با گوشت گوسفند فرق نتوانست. از آنجا پگاه کوچ نموده در منزلی که هزاره ها قشلاق کرده بودند متوجه شدیم. در همان ساعت کسی آمد و گفت: در یک تنگی هزاره ها گذر آب را به شاخه های درخت مضبوط ساخته راه مردم را بند ساختند جنگ می کنند. به مجرد شنیدن خبر روان شدیم یک پاره راهی که رفته شد به جایی که هزاره ها فرو آمده جنگ میکردند رسیدیم. آن زمستان برف بسیار بلند افتاده بود راه رفتن اشکال داشت. کناره های آب تگاب تمام یخ بسته بود. بخاطر وجود آب و یخ و برف جای پای نبود و گذشته نمی شد. هزاره ها در جای برآمدن این آب و یخ شاخه های بسیار بریده انداخته بودند، خود در تگاب و در کناره ها پیاپی ده و سواره گذشته جنگ میکردند. محمد علی مشیر بیگ از امرای رعایت کرده من خیلی مردانه قابل رعایت و جوانی خوبی بود پیشتر که برای که شاخه انداخته بودند، متوجه شد، در گردها و هزاره ها تیر زدند همان زمان جان تسلیم کرد. من خود بسوی هزاره یورش بردم، احمد یوسف بیگ اضطراب کرده فریاد کشید که آه در این وقت خطرناک این گونه برهنه (بدون زره) میروید در حالیکه من سه تیر را دیدم که از سر

(۱) - قزاقی به معنی جنگجویی و دلاوری.

(۲) - قور در ترکی مغلی بمعنی اسلحه و مهمات جنگی، قورخانه انبار اسلحه، زرادخانه، قورچی نگهبان اسلحه، سلاحدار، سوار نظام. قورچی باشی رئیس سلاحخانه، نگهبان انبار اسلحه. قوربیگی رئیس قورخانه و بزرگ اسلحه داران.

(۳) - این تنگی با شرح و صفاتی که با بر بیان میکند با " تنگی اژدر " که در دهنه دره ترکمن است قابل تطبیق میباشد.

(۴) - دانشا امروز میگوید: حیواناتی که بطور آزاد از علوفه های تازه و گوناگون و مرغوب استفاده میکنند، دارای گوشت لذیذ و خوش طعم میباشد. همچنین شیر و فراورده های لبنیاتی آنها خوش طعم و پرخاصیت خواهد بود. از این روحیوانات اهلی هزاره ها ت بخاطر تغذیه از علوفه های مختلف و مرغوب کلا " دارای گوشت بسیار لذیذ میباشد. شیر و روغن و ماست و سایر فراورده های لبنیاتی شان از بهترین انواع شیر و روغن و میباشد.

شما گذشت من گفتم شما مردان بهای شهادتین چنین ها از سر من بسیار گذشته است .
 همین مقدار بود که از طرف دست چپ قاسم بیگ قوچین خود از این گذریا فته و گذشت ،
 و به مجرد اسباب انداختن هزاره ها نتوانستند ایستادگی بکنند . به هر یک از همراه
 خوب جنگیده بودند جایزه داده شد . بخاطر بسیاری و بلندی برف از راه برآمدن نمیشد .
 من به همراه این جوانان آمدم نزدیک قشلاقی های هزاره ها ، به گوسفندان شان
 رسیده به تنهایی چهارصد پانصد گوسفند و بیست پنج اسب جمع کردم . سلطانعلی
 و دو سه کس دیگر نزدیک بودند چاقو نچی شدیم . دویست خودم چاقو ن تا ختام
 یک مرتبه در همین حمله و مرتبه دیگر بر سر هزاره های ترکمن در وقت مراجعت
 از هرات . کوچ و خردوریز هزاره ها پیاده شده بر پشت های برفدار برآمدن مده بودند ،
 ایستاده اندکی کاهلی کردم روز هم پگاه شده بود ، برگشته در خانه های هزاره ها
 فرود آمدن مده شد . این زمستان برف خیلی بلند افتاده به قسمیکه از راه بیرون برف تا
 خوی گیرا سب بود . شب جماعتی به چاغداول (چنداوول) (۱) فرستاده شد . از جهت
 بلندی برف تا صبح بر سر اسب بودند . صبح آن برگشته درون دره خویش در قشلاق
 هزاره ها شب به سر برده صبح کوچ کرده در " جنگلک " (۲) فرود آمدن مده شد . یارک
 طغای و بعضی ها عقب تر آمدن مده بودند . به آن ها گفته شد که هزاره های کاشی - شیخ
 درویش را به تیر زده بودند ، رفته بگیرند ، بدیختن خون گرفته هنوز در سوج
 بودند . اینهارفته دودگذاشته هفتاد هشتاد هزاره را گرفتند . بیشتر آن ها به
 شمیر رفت . از یورش هزاره برگشته به جهت ملحت گرفتن مال به نجر و در پان
 درواخی " توغدی " آمدیم . (۳)

ظاهرا " این حمله با بر سر هزاره های ترکمن یک سال بعد از مراجعت وی از
 هرات بوده است .

اطلاعات پراکنده دیگر

از بابنا مه اطلاعات جالبی میتوان بدست آورد . از جمله مینویسد :
 " به ولایت کابل و غزنی سی هزار خروار غله تحمیل شد . چون در آمدن و حاصل
 کابل را ندانست این چنین تحمیل کرده شد ولایت خراب گردید . در همین محل
 حصه ببری را اختراع کردم . به هزاره سلطان مسعودی اسب و گوسفند بسیار

(۱) - چاغداول در ترکی مغلی دستهای از سپاهیان باشند که از دنبال لشکر حرکت
 کنند تا دشمن از پشت به لشکریان حمله نکنند . به صورت های چنداوول ، چنداوول
 چنفل ، چندول ، چنداوول نیز ضبط شده است .

(۲) - جنگلک " فعلایریه ایست در جنوب شرقی شیخعلی و در غرب لولنج " ممکن است
 مراد با بر همین جنگلک باشد .
 (۳) - تلخیص از بابنا مه .

انداخته تحصیلداران فرستاده شد. بعد از چند روز از تحصیلداران خبر رسید که هزاره‌ها مال نداده در مقام سرکشی شده‌اند. پیشتر از این هم چند نوبت راه غزی و گردیز رازده بودند. از این جهت به خاطر تاخیر هزاره سلطان مسعودی سواری نموده شد. برای " میدان " آنده از " کوتل چرخ " شب‌شب گذشته وقت فرض در نواحی " حینو " (احتمالاً) جغتو (هزاره‌ها تاخته شد و خا طرخواه تاخته شد. از آنجا برای سنگ سوراخ برگشته جها نگیر میرزا رخصت غزنی داده شد. و در وقت فرود آمدن در کابل پسر دریا خان یا رحسین از طرف بهیره به بندگی آمد. " (۱)

" ولایت غزنی که آن را زابل هم می گویند، بسیار محقر جایی است. با دشاهانی که هندوستان و خراسان را در تحت تصرف داشتند با وجود خراسان جای تعجب است که غزنی را به پایتختی انتخاب کرده بودند. در زمان سلطان محمود در غزنی سه چهارم (سد) ساخته شده بود که بند " سروه " (بند سراج) آن تا هنوز معمور است. محرانشین غزنی هزاره و افغان است. و نسبت به کابل در غزنی ارزانی است (۲). " دیگر تومان غوربند است. در آن ولایت کوتل را غوربند گویند. بطرف غور از این کوتل میروند. سدره‌های غوربند را هزاره‌ها منزل کرده‌اند. چندهی دارد. کم حاصل جایی است. " (۳)

دیگر کوهدامن است که ایماق و اتراک هستند. " (۴)

اقوام مختلف در کابل بسیار است در جلگه‌ها و میدان‌ها اتراک و ایماق و اعرابند. در شهر و ده‌ها تاجیکانند. در مواضع دیگر و ولایات از پشای و پراچیه و تاجیک و ترکی و افغان‌اند. و در کوهستان‌های غزنه هزاره و نکودری است. و در میان هزاره بعضی به زبان مغلی (۵) هم سخن میگویند. (۶)

با برگشتن بش را بنام " توزک با بری " به زبان ترکی نوشته‌است. و از حیث انشاء بسیار ساده و بی تکلف و روان است. بیرم خان خان‌خانان آنرا ترجمه کرده و به " با بر نامه " مشهور شده‌است.

با بروقتی کابل را گرفت و آنرا بعنوان پایتخت انتخاب کرد، روز بروز کاریش با لگرفت. وی در سال ۹۱۶ هـ بمک دستهای از سپاهیان شاه اسماعیل صفوی به سرازیکان حمله برد و حتی شهر سمرقند را تسخیر کرد و پیروزمندانه داخل این شهر شد. اما نتوانست آنرا نگهدارد. بزودی از بیکان آنرا آزاد کردند، و با زپس گرفتند. با بر بدخشان و هزاره‌جات و قندهار را به مرور چند سال فتح کرد. هزاره‌ها در ابتدا چون او را عنصر بیگانه میدانستند برضد او مقاومت کردند. اما بعد ها

(۱) و (۲) — با بر نامه صفحات ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۲.

(۳) و (۴) — با بر نامه صفحات ۸۶، ص ۸۶.

(۵) — آن دسته از هزاره‌ها که به زبان مغلی سخن می گفتند با احتمال قوی اقوام نکودری بوده‌اند، که از مغلان ایلخانی بودند و به خاطر روحیه بلندشان تا زمان با بر فرهنگ خود را حفظ کرده بودند.

با برعلاقه بسیار به افغانستان پیدا کرد و دیگر عنصربیکانهای به حساب نمی آمدند. او در سال ۹۲۵ ه = ۱۵۱۹ م بسوی هند لشکر کشید، و این سرزمین را فتح کرد. بزرگترین رقیب او در هند سلطان ابراهیم لودی بود. با برپا ده هزار نفر از رود سند عبور نمود، و ابراهیم لودی با یکده هزار سوار و چند هزار پیاده و هزار فیل به حرب او پیش آمد. با برپا آن لشکر قلیل در منطقه " پانی پت " ابراهیم لودی را شکست داد. پیروزی با بریکی از مسایل حیرت انگیز تاریخ می باشد. آیا شگفت نیست که ده دوازده هزار نفر یک سپاه صدوپنجاه هزار نفری را که دارای هزار فیل بوده شکست دهد؟ پیروزی با بر بدون شک مرهون فرماندهی عالی شخص وی می باشد. ایزاک اسمیوف مینویسد: اینکه با بر با لشکر قلیلی حدود ده هزار نفر ابراهیم لودی را شکست فاحش داد، علت این پیروزی غیرمنتظره آن بود که با بر از اختراع باستانی چینیهایی یعنی باروت استفاده کرد و این ماهه انفجاری را بر ضد دشمن بکاربرد. در حالیکه سلطان ابراهیم چیزی در این باره نمی دانست. (۱)

لودی در سال ۹۳۲ ه کشته شد. و با بر جمعا پنج مرتبه بسوی هند لشکر کشید و در هر مرتبه به فتوحات بزرگی نایل گردید. و تا دهلی پیشرفت. و آن شهر را بعنوان پایتخت انتخاب کرد. ما در وفرنندان سلطان ابراهیم را مشمول عواطف و مهریانی قرار داد. هشتده هزار روبیه برای مادر ابراهیم لودی مقرر کرد. این زن که چنین جوانمردی را از وی مشاهده کرد، یک قطعه الماس درشت به وزن هشت مثقال را (۲) که در خزانه سلطان علاءالدین خلجی بود و سراجام به ابراهیم لودی رسیده بود، آنرا پیشکش با بر نمود.

- (۱) - هزارویک شگفتی ص ۱۱۱ نوشته ایزاک اسمیوف ترجمه مکاتیک.
- (۲) - گمان میکنم که این همان الماس معروف کوه نور و یا دریای نور باشد که تا چند قرن بزرگترین و گرانبها ترین الماس جهان به حساب می آمد. کوه نور - دریای نور تا ریخ عبرت انگیز دارند. این دو قطعه الماس بینظیر مدت ها در خزانه سلاطین مغلی هند نگهداری می شدند، وقتی نا در شاه افشار دهلی را فتح کرد، از جمله غنائمی که بدست آورد این دو قطعه الماس بود. وقتی نا در شاه کشته شد، حرم او الماس کوه نور را به احمد خان درانی بخشید و این الماس با یک قطعه یا قوت درشت و بسیار گرانبها بنام " فخر اج " به افغانستان تعلق گرفت. و در نزد در شاه احمد شاه بود شاه زمان فخر اج را بدریا انداخت اما کوه نور بدست شاه شجاع افتاد و سراجام " رنجیت سنگ " شاه سیک مذهب پنجاب این الماس را از وی گرفت. و این الماس بی نظیر که هرگز نمی توان قیمتی برایش تعیین کرد بدست انگلیس ها افتاد، و آنان آنرا به لندن انتقال دادند و تا کنون در موزه سلطنتی انگلستان نگهداری میشود. و چند کشور مدعی مالکیت آن می باشد. و اما دریای نور بدست قاجار به افتاد که فتح علی شاه اسم خود را بر آن حکاکی نمود، و از ارزش آن تا حدودی کاسته شد.

ظهیرالدین بابر به عمر ۴۹ سالگی در ۶ جمادی الثانی ۹۳۷ هـ از دنیا رفت. دوران حکومت او ۳۸ سال بود که ده سال آن در اندجان و فرغانه و ۲۸ سال آن در افغانستان گذشت و در پنج سال اخیر هند را نیز به تصرف آورد. وی چهار پسر داشت بنامهای: همایون، کامران، میرزا عسکری و میرزا هندال. بعد از او پسر بزرگش همایون به سلطنت رسید، و دهلی را پایتخت خویش قرار داد و کابل در دست میرزا کامران بود. بابر از بس به افغانستان علاقه داشت وقتی در هند مرد و وصیت کرد که جنازه اش را به کابل دفن کنند. از این رو جنازه اش را به کابل انتقال دادند، و در باغ بابر دفن شد.

بابراز نظر مورخین

مورخین عموماً "بابر را ستوده‌اند. و من برای نمونه چند جمله از سه تن از آنان در اینجا ذکر می‌کنم.

ویل دورانت مینویسد: بابر موسس سلسله بزرگ مغلان هند مردی بود همچون اسکندر شجاع و پرجذبه از اعاقب تیمور ولی درنده‌خویی او را نداشت. وی یکصد هزار سرباز سلطان ابراهیم راجپوت پانی پت مضمحل کرد و دهلی را به تصرف آورد و در آنجا بزرگترین و سودمندترین سلسله پادشاهان را که تا آن روز در هند حکومت کرده بود استوار ساخت. (۱)

جواهر لعل نهرو مینویسد:

بابر یکی از با فرهنگ‌ترین و مطبوع‌ترین اشخاص بود که بتوان دید، در او خشکی و تعصب مذهبی و کوتاه‌نظری وجود نداشت. و مانند اجداد خود بخراب کاری نپرداخت. او یکی از علاقمندان جدی هنر و ادبیات بود. (۲)

عبدالحی حبیبی می‌نویسد:

بابر مرد کارزار، بیل ارجمند، دوستدار دانش، عاشق شعر و دل‌باخته زیبایی‌های طبیعت بود، دارای عزم پولادین و بردبار و جوانمرد، در آسیا مانند بابر کم شخصیتی دیده شده است. (۴)

بابر با آنکه مذهب تسنن داشت، اما نسبت به شیعیان دشمنی نمی‌کسرده. تعصب خشک مذهبی بر او مسلط نبود. در زمان او شیعیان آزاد داشتند و از احترام برخوردار بودند. طبق افسانه‌ها سیدی حبیبی شاه قلندر مدفون در وردک که زادات ورهبران روحانی هزاره بود در زمان بابر زندگی میکرد. آثار مدنیّت از بابر در کابل و قندهار و هند باقی مانده است. در کابل تخت بابر و در قندهار چهل‌زیننه از آثار اوست. بابر دارای اختراعات نیز می‌باشد. از جمله یکنوع خطی اختراع نمود که به خط بابر مشهور بود. در موزه آستان قدس رضوی یک جلد قرآن مجید

(۱) - خلاصه داستان تمدن مشرق زمین کتاب اول ص ۲۳۶ چاپ تهران ۱۳۶۳.

(۲) - نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۶۵۱.

(۳) - ظهیرالدین بابر نوشته عبدالحی حبیبی.

به شماره ۵۰ نگهداری میشود که بخت ناشناخته‌ای تحریر یافته‌است. احتمال ضعیفی می‌رود که بخت با بری باشد. با برکوش نمود که او زان و مقادیر آن زمان را که هر منطقه برای خود دارای اوزان مخصوص بوده اوزان و مقادیر رسمی‌ای که ساخته بود در آورد. قیافه او را مورخین چنین بیان کرده‌اند: چشمان تنگ، و بادامی و نیمه‌میشی، بینی کشیده، وجنات و بدن نیمه‌چاق، قدم متوسط، رنگ چهره سپید مایل به زردی، و دارای قیافت مغلی کامل. با بر مرد علم و شمشیر بود. از پادشاهان مدنیّت پرور محبوب میشود و در عیّن حال شاه عزیز دست بود که به فارسی و ترکی شعری سرود. چند کتاب تالیف نموده است از آن جمله:

- ۱ - توزک با بری ^(۱) یا با برنام که بنام تجارب الملوک نیز یاد میشود.
- ۲ - رساله‌ای در علم عروض
- ۳ - کتابی بنام "مبین" در علم فقه که آنرا به زبان ترکی به نظم کشیده است.
- ۴ - رساله ولدیه، این کتاب نیز در نظم است.
- ۵ - کتابی در فن جنگ
- ۶ - کتابی در فن موسیقی.

نگاهی گذرا به وضع زندگی مردم هزاره

در زمان تیموریان و ارغونیه هزاره‌ها قسمت‌های وسیعی از مرکز افغانستان را در اختیار داشتند. زندگی شان از راه‌های مباداری و زراعت تا مین میشد. هر خانواده اقلاً یک اسب در اختیار داشت. عده‌ای از طوایف هزاره در میان چادرها و خیمه‌ها زندگی میکردند و از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل می شدند. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی مردم هزاره را بداشتن ایل و اولوس زیاده دارای رملهای بیشمار هستند. وصف می کند چنانچه گوید: "قوم هزاره که به هزاره آقا مشهورند ایل و اولوس بسیارند و گله و رمه‌های شمار دارند." ^(۲)

در این زمان هزاره‌ها شتر نیز تربیت میکردند. بزرگترین قوم هزاره "هزاره سلطان مسعود" بود. هزاره‌ها در ساختن زین و لگام و سایر اسباب و آلات اسب سواری استاد بودند. ^(۳) در سوارکاری و تیراندازی مهارت بسیار داشتند. معاملات شان بیشتر از راه تبدیل جنس به جنس صورت میگرفت. چنانچه در تاریخ سند معمولی می گوید: "در اولوس هزاره جات قندهار از زرسرخ و سفید و

(۱) - "توزک" در ترکی بمعنی قاعده و قانون، نظم، دیسپلین، نظام اساس نامه و دستورات میباشد. بصورت‌های: تزوک و تزوک نیز آمده است.

(۲) - مطلع السعدین ج ۲ ص ۱۲۹۷ چاپ لاهور.

(۳) - آئین اکبری.

وسیه رواج نیست و سودای ایشان به پارچه و کفش و آنچه از این قسمت می باشد (۱)
 مهمترین مسئله در طرز زندگی این مردم روحیه جنگی و شجاعت و شهادت بی مانند
 آنهاست. آنان در برابر زورگویی ایلخانان، تیموریان و شیبانان مقاومت
 کردند در آن زمان بسیاری از اقوام افغانستان کم و بیش به رهزنی و غارتگری
 پرداختند، بعضی از طوایف هزاره نیز تحت تاثیر جو زمان و محیط گاه بگاهی با این
 کار مبادرت می ورزیدند. قسمت اعظم طوایف هزاره روستا نشین بودند و این روستا
 نشینی باعث شد که آنان از علم و دانش محروم بمانند. عده کمی از آنان در شهرهای
 چون کابل، غزنی، بلخ و هرات زندگی میکردند. در زمان حمله همایون به
 قندهار هزاره ها سرخشان به دفاع برخاستند. چنانچه در تذکره همایون و اکبر
 آمده است: "یک روز امرای لشکر همایون با تمام قوا بر قلعه قندهار ریورش بردند،
 حمله های زیاده کردند. خیلی از پیاپیاده های قلعه ها بچ شدند. با دوست قوربیگی
 و مهتر یوسف از سران لشکر همایون کشته شدند. و علی قلی شیبانی و میرک ماستانی
 (ماستانی) توسط تیر قلعه گیان زخمی شدند. بعد از چند روز نواب بیرام خان و
 محمدی میرزا و سید محمد پکنه و جمعی که در خدمت بیرام خان بودند فراخور مردانگی
 خدمت بجای آوردند. و چندی از هزاره ها (هزاره های مدافع شهر قندهار) به قتل
 رسیدند. و حسین ایلچی، سلطان سنجو و رازخم تیری به صورتش رسید. و محمدی
 میرزا اسب زیبای کهرراکه "بورنیچیک" نام داشت سوار بود و آن هزاره که حسین
 آقای ایلچی را تیر زده بود و جمعی دیگر را نیز زخمی کرده نیزه خود را حواله
 محمدی میرزا کرد. از آن طرف محمدی میرزا با همان اسب به سر هزاره ها تاخت چون
 نزدیک رسید گودالی پیش آمد، اسب از آن گودال آزاد جست و محمدی میرزا هزاره
 مذکور را ب خاک هلاک انداخت. چون نواب بیرام خان آن گودال را پیمود ده زده راج
 (ارش) بود. و هزاره آن تیر که در کمان داشت گشاد و دوبرسینه اسب
 (اسب محمدی میرزا) رسید. و با وجود آن زخم آن حیوان ده میل راه آمد و بعد به
 زمین افتاد. (۲)

وقتی گروهی از سپاهیان همایون به طرف کابل میرفتند، در بین راه در
 حدود میان آب ایستاده غزنی و کوتل روغنی، هزاره ها کمین گذاشته به سپاه
 همایون دستبرد زدند. (۳)

شاید ضحیت هزاره ها علیه همایون به آن خاطر بوده که او با سپاه اجنبی به
 قندهار و کابل حمله ور شده بود. و آخر دعوی اینان الحمد لله رب العالمین .
 قد وقع الفراغ من تسويد هذه الاوراق في يوم الاربعاء . ٢٠ ربيع الاول سنة ١٤٠٩
 من هجرة النبوة ، على هاجرها آلاف التحية والثناء بيد الفقير الى ربه
 الغني حسين علي يزدا نى البهسودى ، المعروف عند الصداق بجاك كاظم ، ابن المرحوم
 قنبر علي ، غفره الله تعالى و ختملى بالحسنى والسعادة . ميخواستم تاربخ

(۱) - تاربخ سند معصومی ص ۱۳۳

(۲) - تذکره همایون و اکبر ص ۴۳

(۳) - تاربخ شاهي معروف به تاريخ سلاطين افغانه ص ۳۰۷ .

هزاره‌ها را تا زمان سدوزایی در یک جلد به چاپ برسانم، اما بخاطر سنگینی مخارج چاپ مجبور شدم که این رساله را در همین جا ختم کنم.

بقیه مطلب تاریخی از سال ۹۴۰ تا ۱۲۵۴ هـ ق جمع آوری و فیش برداری شده است، که در یک جزوه جداگانه و در فرصت مناسب بخواند خداوند بچاپ خواهد رسید. و قبلاً رساله‌ای تحت عنوان "گوشه‌هایی از تاریخ مستضعفین افغانستان" شامل تاریخ هزاره‌ها از سال ۱۲۵۵ تا ۱۳۳۷ هـ ق بصورت تایپ بطور محدود (حدود ۵۰ نسخه) پخش و در اختیار دوستان قرار گرفته است. و جزوات دیگری نیز در تاریخ و فرهنگ هزاره، در دست تالیف و تدوین دارم که از خدای بزرگ و مهربان توفیق اکمال و اتمام آنها را خواستارم.

خدا یا تو خود میدانی که هدف اصلی من دفاع از حقوق حق یک ملت مسلمان و مستضعف می باشد و خود میدانی که در این راه رنجهای فراوان کشیدم و توبای کریم بخشنده‌ای رحیم بنده نواز که از هیچ کس را ضایع نمی گردانی، پس این رساله را وسیله بخشایشم قرار دهم و توبایی به روح پدر و مادر و درم که در راه تعلیم و تربیت من رنج فراوان بردند نشر گردان. خدایا مسلمانان جهان مخصوصاً "ملت قهرمان افغانستان" را در سایه اسلام و قرآن به پیروزی و سرفرازی و عزت برسان! اتحاد و برادری و صمیمیت را در میان اقوام مختلف آن حاکم گردان، و آنان را از بند ظلم و جهل و خرافات برهان! و سرورانی را که در امر چاپ این رساله بمن یاری نموده‌اند در دنیا و آخرت سرفرازشان بدار و با اهل بیت پیا میسر (ص) محشورشان بفرما.

برای حسن ختام چند فرد شعرا ز شاعران مدار محمد حسین شهریار آورده می شود.

آدمیان شاخه و برگ همنند	کاین همه از یک تنه آدمند
اصل درختی است که ن کز بهشت	کند خداوند در این دشت کشت
آدمیان زنده به همدیگر نند	دست و دل و دیده و پا و سر نند
گفت پیام آور یزدان پاک	ما همه از آدم و آدم ز خاک
برتری ای نیست کسیرا بکسی	برتری از آن خدا دان و بس

چند قطعه پاورقی که با بیدرصفحات مربوطه چاپ میرسد، جا مانده بود که اینک در آخر کتاب درج میشود.

۱ - از صفحه ۱۴

حسام الدین امامی مینویسد: "آریایی‌ها از منطقه دانوب و جنوب روسیه آمده‌اند." (۱)

ایرج افشار سیستانی مینویسد: "آریایی‌های قدیم در ارمنستان، کوه‌های کاربات، جنوب روسیه، سواحل رود دانوب سفلی و اسکاندیناوی زندگی میکردند." (۲)

۲ - صفحه ۳۷

عن فضل کاتب: "کنت عندا بعبدا لله (ع) فاتا ه کتاب ای مسلم فقال لیس لکتابک جواب . الحدیث" (۳) فضل کاتب گوید نزد حضرت ابی عبدالله امام جعفر الصادق علیه السلام نشسته بودم که نامها بومسلم برای آنحضرت رسید (برای قبول خلافت) حضرت فرمود برای نامها جوابی نیست. و باین ترتیب دست رد به سینه ابومسلم زد.

۳ - صفحه ۵۴

تاریخ نویسان در نسب خلفای فاطمی اختلاف دارند بعضی گویند که آنان از اولاده عبدالله بن میمون قدامح اهوازی هستند. (۴)

۴ - صفحه ۱۳۵

زبان اورال آلتایی شامل زبانهای: لاپی در لاپلند، سامویی، سیبری، فنلاندی، مجاری، ترکی، تاتاری، منچوری و مغلی میشود (۵) زبان کره‌ای و ژاپنی نیز داخل زبانهای اورال آلتایی خواهد شد زیرا آنان نیز اصالت مغلی دارند.

لازم بود دریایان، فهرست اعلام درج شود که بخاطر سنگینی مصارف چاپ از درج آن صرف نظر شد.

(۱) - رویدادهای مهم تاریخ ص ۱۵ .

(۲) - ایلها، چادر نشینان و طوایف و عشایر ایران ج ۲ ص ۹۵۳ .

(۳) - وسائل الشیعه ج ۱۱ کتاب جهاد باب ۱۳ حدیث ۵ .

(۴) - شیعه و تشیع ص ۳۵۸ نوشته محمد جواد مغنیه ترجمه سید شمس الدین مرعشی .

(۵) - کلیات تاریخ ج ص ۱۸۴ - ۱۸۵ .



بنیاخان نهره پرچارر صیانت وطن، در مرزهای شمال غرب کشور



شیر محمد خان هزاره، رزمندۀ دلیر که قوامی انگلیس را در اطراف
قندهار و سیابان میوند تا رو مار نمود



درویش علی خان سنار به سیکر سکی هرات و بانی قلعہ نو



میرزا یحییٰ خان نیکبخت، مخالف نفعیہ الٹی و جانبدار حقوق مردم



سعید احمد شاہنور نایب سالار کہ مقامش را فدای منافع مردم نمود

- ۱ - قرآن مجید
- ۲ - نهج البلاغه شریف
- ۳ - آئین اکبری ، ابوالفضل علامی فها می دکنی ، هند
- ۴ - آثار عتیقه بودایی بامیان ، موسیو مادام گوداروها کن ترجمه کهزاد کابل ۱۳۱۵ ش
- ۵ - آثار هرات ، خلیل الله خلیلی ، هرات ۱۳۰۹ ش
- ۶ - آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن ، سید اسماعیل وکیل ، ۱۳۶۲ ش
- ۷ - آریا ناد اثره المعارف ، عده ای از دانشمندان ، کابل ۱۳۲۰ - ۱۳۵۴
- ۸ - اتنوگرافی هزاره ها ، نبی زاده کارگر ، کابل ۱۳۶۵ .
- ۹ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، مقدسی ، لندن
- ۱۰ - احسن التواریخ ، حسن بیگروملو ، تصحیح دکتر نوایی تهران ۱۳۵۷ .
- ۱۱ - احیاء الملوك ، شاه حسین سیستانی ، تصحیح دکتر منوچهر ، تهران ۱۳۴۴ .
- ۱۲ - ارمغان هندوپاک ، مرتضوی لنگرودی .
- ۱۳ - از عرب تا دیاللمه ، عباس پرویز ، تهران ۱۳۲۸ .
- ۱۴ - اشک خراسان ، سید مخدوم رهین ، ۱۳۶۲ .
- ۱۵ - اعیان الشیعه ج ۱ و ۲ سید محسن امین عاملی
- ۱۶ - افغانستان ، لوئیس دوپری ، امریکا ۱۹۸۰ م ، انگلیسی .
- ۱۷ - افغانستان در برتو تاریخ ، احمد علی کهزاد ، کابل ۱۳۴۵ .
- ۱۸ - افغانستان در شاهنامه ، احمد علی کهزاد ، کابل ۱۳۵۵ .
- ۱۹ - افغانستان در مسیر تاریخ ، غلام محمد غبار ، قم ۱۳۵۹ .
- ۲۰ - افغانستان بین الیوم والامس ، ابوالعینین فهمی ، مصر ، عربی
- ۲۱ - افغان نامه ، دکتر افشاریزدی ، تهران ۱۳۵۹ .
- ۲۲ - اقبال نامه جهانگیری ، معتمد خان بخشی ، کلکته ۱۸۶۵ م .
- ۲۳ - اقتصاد ما ، روح الله حبیب ، کابل ۱۳۵۰ .
- ۲۴ - اکبرنامه ، ابوالفضل علامی دکنی ، هند
- ۲۵ - المختصر المنقول فی تاریخ هزاره و مغول ، محمد افضل ارزگانی ، کویته .
- ۲۶ - المعجم البلدان ، یاقوت حموی ، مصر ، عربی .
- ۲۷ - المنجد فی الاعلام ، لوئیس معلوف ، بیروت ۱۹۸۲ م
- ۲۸ - امپراطوری زرد ، بارکهاوزن یواخیم ، ترجمه اردشیر .
- ۲۹ - امپراطوری صحرانوردان ، رنه گروسه ، ترجمه عبدالحسین میکده ، تهران - ۱۳۵۳ .
- ۳۰ - اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی افغانستان ، ولیان ، مشهد - ۱۳۴۰ .
- ۳۱ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ج ۲ ، دکتر رضا پاک نژاد .

- ۳۲ - ایماق مغل ، میرزا محمد عبدالقادر خان آق‌باشی قاجارکابلی ، هند
۱۳۱۹ ق
- ۳۳ - ایران باستان ، حسن پیرنیا مشیرالدوله .
- ۳۴ - ایران درعهد باستان ، محمد جوادمشکور ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۳۵ - ایل ها ، چادرنشینان ، طوایف وعشایران ، ایرج افشارسیستانی
چاپ هما ۱۳۶۶ .
- ۳۶ - بابرظہیرالدین ، عبدالحی حبیبی کابل ۱۳۵۱ .
- ۳۷ - بابر مؤسس امپراطوری هند ، فرناردگرونا دفرانسوی ترجمه کهزاد .
- ۳۸ - بابرنامہ (توزک بابری) نوشته بابرہند ۱۳۰۸ ش
- ۳۹ - بالاحصارکابل ، احمدعلی کهزاد ، کابل ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰
- ۴۰ - بحرالافوائد (عین الوقایع) یوسف مهاجرریاضی هروی ، مشهد ۱۳۰۸ .
- ۴۱ - بخارادست آورد قرون وسطی .
- ۴۲ - بستان السیاحہ حاج زین العابدین شیروانی چاپ سنگی .
- ۴۳ - بیداشت ازدواج ، دکترصفدر هانعی .
- ۴۴ - بژواک ابتدال ، نجیب مایل هروی ، خطی ، کتابخانہ آستان قدس رضوی .
- ۴۵ - تاریخ آل مظفر ، دکترحسینقلی ستودہ ، تهران ۱۳۴۶ .
- ۴۶ - تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی ، تهران ۱۳۵۶ .
- ۴۷ - تاریخ اجتماعی دوره مغول ، تصحیح امیرحسین جهانگللو ، اصفهان ۱۳۳۶
- ۴۸ - تاریخ احمدشاهی ، محمودالحسینی المنشی ، مسکو ۱۹۷۴ م
- ۴۹ - تاریخ ادبیات دری افغانستان در دوره سامانیان وغزنویان ، محمدحسن
طیبی بهودی کابل ۱۳۴۹ .
- ۵۰ - تاریخ افغانستان ، غبار ، فرهنگ ، نعیمی ، خلیلی ، کابل ۱۳۳۶ .
- ۵۱ - تاریخ افغانستان ، بعدازاسلام ، عبدالحی حبیبی ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۵۲ - تاریخ افغانستان درعمرگورکانی ، حبیبی ، کابل ۱۳۴۱ .
- ۵۳ - تاریخ اولجایتو ، ابوالقاسم عبداللہ محمدکاشانی ، تهران ۱۳۴۸ .
- ۵۴ - تاریخ بخارا ، نرشی ، مصر ، بزبان عربی .
- ۵۵ - تاریخ بخارا منذاقد م العصورحتی عصرالحاضر ، آرمینیوس فامبری ، مصر
- ۵۶ - تاریخ بلده تہتمہ معروف بہ تاریخ طاہری ، سید محمدطاہر ، سند ۱۹۶۴ م .
- ۵۷ - تاریخ بیہقی ، ابوالفضل بیہقی ، تہران .
- ۵۸ - تاریخ التترک فی آسیا الوسطی ، بارتولد ، مصر ۱۹۵۸ م ، عربی
- ۵۹ - تاریخ تشیع درایران ، احمدمشکوٰۃ کرمانی ، ایران ۱۳۵۸ .
- ۶۰ - تاریخ چنگیزخان ، ہارلدلمپامریکایی ، ترجمہ رشیدیاسمی ، تہران
۱۳۱۳ .
- ۶۱ - تاریخچہ و خا طرات قوم ہزارہ پاکستان ، حاج سلیمان خان ہزارہ کویتہ
۱۹۷۲ م .
- ۶۲ - تاریخ خط ونوشتہ ہای کهن افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۵۲ .

- ۶۳ - تاریخ سلطانی ، سلطان محمد خالص درانی ، بمبئی ۱۲۸۱ ق .
- ۶۴ - تاریخ سند معصومی ، سید معصوم بهکری ، بمبئی ۱۹۲۸ م .
- ۶۵ - تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها ، امین گلی ، تهران ۱۳۶۶ .
- ۶۶ - تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری ، دکتر روشن ضمیر ، ایران ۱۳۵۷ .
- ۶۷ - تاریخ شاهی قراخانیان ، یکوش ابراهیم باستانی پاریزی .
- ۶۸ - تاریخ فتوحات مغول ، ج " ساندروز " ، ترجمه ابوالقاسم حالت تهران - ۱۳۶۱ .
- ۶۹ - تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، مبارکشاه مروزی ، لندن ۱۹۲۷ م .
- ۷۰ - تاریخ فرشته ، ملا قاسم هندوشاه ، لکنهو .
- ۷۱ - تاریخ قومس ، عبدالرفیع حقیقت ، ایران ۱۳۶۲ .
- ۷۲ - تاریخ گزیده ، حمدالله مستوفی ، تصحیح نوایی ، تهران ۱۳۳۹ .
- ۷۳ - تاریخ مبارک غازانی ، رشیدالدین فضل الله ، انگلستان ۱۹۴۰ م
- ۷۴ - تاریخ مختصر جهان ، نوشته هفت تن از نویسندگان .
- ۷۵ - تاریخ مختصر قوم هزاره و نژاد آنها ، اوتا دالجم ، تایپ شده ۱۹۷۵ م
- ۷۶ - تاریخ مزارشریف ، حافظ نور محمد کهگدایی ، کابل ، ۱۳۲۳ .
- ۷۷ - تاریخ مغول ، عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۷۸ - تاریخ مغول در ایران ، برتولد شیولر ، ترجمه میرآفتاب ، تهران ۱۳۵۱
- ۷۹ - تاریخ مفصل اسلام ، حسین عماد زاده صفهانی .
- ۸۰ - تاریخ ملی هزاره ، تیمورخانف ، ترجمه عزیز طفیان ، کویته ۱۹۸۰ م
- ۸۱ - تاریخ نامهرات ، سیف الدین محمد هروی ، کلکته ۱۹۴۳ .
- ۸۲ - تاریخ نوین هزاره ، محمد عیسی غرjestانی ، کویته ۱۹۸۸ م
- ۸۳ - تاریخ یمینی ، ابوالشرف ناصح جردقانی ، به کوشش دکتر جعفر شعار ، تهران - ۱۳۴۵ .
- ۸۴ - تتمه البیان فی تاریخ افغان ، منسوب به سید جمال الدین .
- ۸۵ - تحفه الکرام ، میرعلیشیر قانع تتوی ، سند ۱۹۷۱ م
- ۸۶ - تذکرة الابرار و الاشرار ، آخوند درویزه ، پیشاور ۱۳۰۹ .
- ۸۷ - تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی ، تهران ۱۳۳۷
- ۸۸ - تذکرة میخانه ، ملا عبدالنبی فخرزمانی قزوینی ، تهران ۱۳۴۰ .
- ۸۹ - تذکرة هما یون واکبر ، بایزیدیات ، تصحیح هدایت حسین ، کلکته ۱۹۴۱ م
- ۹۰ - ترجمه تاریخ طبری
- ۹۱ - ترجمه تقویم البلدان
- ۹۲ - ترجمه فتوح البلدان
- ۹۳ - ترجمه کامل ابن اثیر
- ۹۴ - ترجمه مفاتیح العلوم خوارزمی .
- ۹۵ - ترجمه مقدمه ابن خلدون
- ۹۶ - ترخان نامه ، سید محمد تتوی ، سند ۱۹۷۱ م

- ۹۷ - ترکستان ، مختار بکر ترجمه سیدعلیزاده ، لاهور ۱۹۲۷ م
- ۹۸ - ترکستان نامه ، بارتولد ترجمه کریم کشاورز ، تهران ۱۳۵۲ .
- ۹۹ - تمدن ایرانی ، مستشرقین غربی ، ترجمه عیسی بهنام ، تهران ۱۳۴۶
- ۱۰۰ - تواریخ خورشیدجهان ، شیرمحمد ابراهیم زی ، لاهور .
- ۱۰۱ - تو رات ، سفرپیدایش
- ۱۰۲ - توزک جهانگیری ، جهانگیر شاه و محمد هادی ، لکنهو
- ۱۰۳ - جامع التواریخ ، رشیدالدین فضل الله ، تهران ۱۳۳۸ .
- ۱۰۴ - جغرافیای تاریخی ایران ، بارتولد ، تهران ۱۳۰۸ .
- ۱۰۵ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرق ، گی ، لسترنگ انگلیسی ، ترجمه محمود عرفان تهران ۱۳۳۷ .
- ۱۰۶ - جغرافیای حافظ ابرو
- ۱۰۷ - جغرافیای سیاسی کیهان
- ۱۰۸ - جغرافیای صنعت نهم معارف ، دکتر جابویدو عمر صالح ، کابل ۱۳۴۵ .
- ۱۰۹ - جغرافیای عمومی افغانستان ، محمد اکبر شور ، ماج نورستانی ، کابل ۱۳۵۰ .
- ۱۱۰ - جهان اسلام ج ۱ ، مرتضی اسعدی ، تهران ۱۳۶۶ .
- ۱۱۱ - جهانگشای جوبینی ، عطا ملک جوبینی ، لیدن هلند ۱۹۱۱ - ۱۹۳۷ م
- ۱۱۲ - جهان نامه ، محمدنجیب بکران ، مسکو ۱۹۴۰ م .
- ۱۱۳ - چنگیزخان ، ب ، ولادیمیرتسف ، ترجمه شیرین بیانی ، تهران ۱۳۶۳
- ۱۱۴ - چنگیزخان چهره خونریز تاریخ ، احمد پناهی سمنانی .
- ۱۱۵ - چنگیزخان و امپراطوری مغول ، مالکوم یاب ، ترجمه باجلان فرخی .
- ۱۱۶ - حبیب السیر ج ۳ و ۴ ، میرخواند ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۱۷ - حدود العالم من المشرق الى المغرب ، تصحیح منوچهر ستوده ، تهران - ۱۳۴۰ .
- ۱۱۸ - حرمین شریفین ، دکتر حسین قره چانلو
- ۱۱۹ - حقوق زن در اسلام و جهان ، علامه یحیی نوری ، چاپ پنجم .
- ۱۲۰ - حکومت بنی امیه در خراسان ، خطیب عبدالله
- ۱۲۱ - حیات افغان ، محمدحیات خان افغان ، لاهور ۱۸۶۷ م ، به زبان اردو
- ۱۲۲ - خراسان بزرگ ، دکتر احمد رنجبر ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۲۳ - دایره المعارف اسلامی ج ۲ ، عده ای از دانشمندان غوی ، چاپ مصر ، به زبان عربی .
- ۱۲۴ - دایره المعارف اسلامی الشیعیه ج ۲ ، جزو ۶ ، حسن امین ، بیروت عربی
- ۱۲۵ - دایره المعارف ، اعلمی ج ۲۹ ، و ۳۰ ص ۳۶ ، شیخ محمد اعلمی ، ایران ۱۹۲۲ م .
- ۱۲۶ - دایره المعارف بریتانیکا ، ج ۱۱
- ۱۲۷ - دایره المعارف بیستانی ج ۴ ص ۶۰ ، بیروت
- ۱۲۸ - دایره المعارف تشیع ج ۱ ایران .
- ۱۲۹ - دایره المعارف فارسی ، به سرپرستی غلام حسین مصاحب ، تهران ۱۳۴۵ .

- ۱۳۰ - دبستان مذاهب ، محسن فانی کشمیری ، بمبئی
- ۱۳۱ - درة الزمان فی تاریخ شاه زمان ، عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، کابل ۱۳۳۷
- ۱۳۲ - دموکراسی و آزادی درهند ، سیف‌آزاد ، تهران ۱۳۲۹ .
- ۱۳۳ - دوقرن سکوت ، عبدالحسین زرین کوب ، تهران ۱۳۵۶ .
- ۱۳۴ - دیوان حکیم سنایی غزنوی ، با مقدمه و حواشی مدرس رضوی .
- ۱۳۵ - دیوان لغات‌الترک ، محمودکاشغری ، استانبول .
- ۱۳۶ - ذیل جامع التواریخ رشیدی ، حافظ ابرو ، به کوشش دکترخان بابایانی تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۳۷ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ، معین الدین زمجی اسفزاری ، تهران ۱۳۳۸ .
- ۱۳۸ - روضه‌الصفاء ، خواند میر ، تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ .
- ۱۳۹ - رویداد های مهم تاریخ ، حسام الدین امامی ، ایران ۱۳۶۳ .
- ۱۴۰ - ریاض‌السیاحه ، حاج زین العابدین شیروانی .
- ۱۴۱ - زبان دوهزار سال پیش افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۴۲ .
- ۱۴۲ - زندگانی سردار کابلی ، کیوان سمیعی ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۴۳ - زندگانی من ، عبدالحسین مسعود انصاری ، تهران ۱۳۵۲ .
- ۱۴۴ - سایه روشنهای زجا معه هزاره ، حسین نایل بهسودی ، کابل ۱۳۶۴ .
- ۱۴۵ - سراج التواریخ ، شهید ملا فیض محمدکاتب ، کابل ۱۳۳۳ ق
- ۱۴۶ - سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه محمدعلی موحّد، تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۴۷ - سفرنامه پلان کارپن ، سفیرپا پدربا رمغول ، تهران ۱۳۶۳
- ۱۴۸ - سفرنامه چارلز میسین ، ترجمه اکرم گزایی (میریز دان بخش) کویته
- ۱۴۹ - سفرنامه کلنل بیتیه ایران و افغانستان .
- ۱۵۰ - سفرنامه مارکو پولو ، ترجمه صمیمی ، تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۵۱ - سفینه البحار ، شیخ عباس قمی .
- ۱۵۲ - سلطنت غزنویان ، خلیل الله خلیلی .
- ۱۵۳ - سمط‌العلی للحضرت‌العلیا ، ناصرالدین کرمانی ، تهران ۱۳۲۸ .
- ۱۵۴ - سیرت جلال‌الدین منکبرنی ، محمدالمنشی ، تهران
- ۱۵۵ - سیرالمتأخرین ، سید غلام حسین طباطبائی ، لکنهؤ ۱۸۹۷ م .
- ۱۵۶ - شرح من لایحضره الفقیه ، محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) .
- ۱۵۷ - شعوبیه ، جلال‌الدین همایی ، تهران .
- ۱۵۸ - شهرهای آریانا ، محمدعثمان صدقی ، کابل
- ۱۵۹ - شیعه در اسلام ، علامه طباطبایی ، تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۶۰ - شیعه و التشیع ، محمد جواد مغنیه ترجمه شمس‌الدین مرعشی ، قم ۱۳۵۵ .
- ۱۶۱ - صفاریان ، محمد صدیق آهنگ ، کابل ۱۳۳۶ .

- ۱۶۲ - سورة الارض ، ابن حوقل ، ترجمه جعفر شعار ، تهران ۱۳۴۵ .
- ۱۶۳ - طبقات ناصری ، قاضی منهاج السراج جوزجانی .
- ۱۶۴ - طوایف ترکمان ، سیدعلی میرنیا ، مشهد ۱۳۶۶ .
- ۱۶۵ - ظفرنامه تیموری ، مولانا شرف الدین علی یزدی ، تهران ۱۳۳۶ .
- ۱۶۶ - ظهور و نفوذ اسلام در عرب و افغانستان ، غلام محمد غبار ، کابل ۱۳۳۶ .
- ۱۶۷ - غزنویان ج ۳ ، خلیل الله خلیلی ، کابل ۱۳۳۶ .
- ۱۶۸ - فوریان ، عتیق الله پژواک ، کابل ۱۳۴۵ .
- ۱۶۹ - فایده ولزوم دین محمدتقی شریعتی ،
- ۱۷۰ - فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول ، شمس شریک امین ، تهران
- ۱۷۱ - فرهنگ ترکی به فارسی ، ابراهیم اولغون و جمشید درخشان .
- ۱۷۲ - فرهنگ هزاره جات ، چاپ لبنان
- ۱۷۳ - فی تحقیق مال الهند ، بیرونی ، هند
- ۱۷۴ - کارنامه سفرچین ، محمدعلی اسلامی ندوشن ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۷۵ - کشف النسب ، شیخ احمد وحیدی فولادیان ، مشهد ۱۳۸۵ ق
- ۱۷۶ - کشف هند ، جواهر لعل نهرو ، تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۷۷ - کشکول ابن العلم ، حاج شیخ علی محمد ابن العلم ، مشهد ۱۳۶۱ .
- ۱۷۸ - کلیات تاریخ ه.ج. ولز ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران ۱۳۵۱ .
- ۱۷۹ - کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس ، سرهنگ پ. ج. میتلند ، ۱۸۸۸ م ، ترجمه خطی .
- ۱۸۰ - گردش افغانستان و پاکستان ، حاج سلطان حسین تابنده گنابادی ،
- ۱۸۱ - گزیده مقالات تحقیقی ، و.و. بارتولد ، ترجمه کشاورز ، تهران ۱۳۵۸ .
- ۱۸۲ - گنج دانش ، محمدتقی خان ، تهران ۱۳۰۵
- ۱۸۳ - گیتا شناسی کشورها ، محمود محبوب - فرامرز یآوری ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۸۴ - لغت نامه دهخدا ، مجلدات مختلف آن .
- ۱۸۵ - مجالس المومنین ، قاضی نورالله شوشتری ، تهران ۱۳۷۵ .
- ۱۸۶ - مجلس امیر خسرو دهلوی ، فقیر محمد خیرخواه ، کابل
- ۱۸۷ - مجمع الانساب ، محمدشبانکاره ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۸۸ - مجمل التواریخ فصیحی ، فصیح احمد جمال الدین خوافی ، مشهد ۱۳۴۰
- ۱۸۹ - مذهب اهل سنت و فرقه های اسماعیلی ، یوسف قزایی .
- ۱۹۰ - مرآت الممالک ، سیدی علی کاتبی ، تهران ۱۳۵۵ .
- ۱۹۱ - مردم شناسی ایران ، هنری فیلد .
- ۱۹۲ - مسالک و ممالک ، ابواسحاق ابراهیم اصطخری ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۱۹۳ - مطلع السعدین ، عبدالرزاق ، سمرقندی ، تصحیح نوایی ، تهران ۱۳۵۲
- ۱۹۴ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان ، دونالد ، ویلسبر ، ترجمه : دکتر عبدالله فریار ، تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۹۵ - مقایسه اللغتين ، دکتر جواد دهیث ، تهران ۱۳۶۲ .
- ۱۹۶ - منتخب التواریخ ، ملاهاشم خراسانی .
- ۱۹۷ - منتخب التواریخ ، ابراهیم شیبانی صدیق الممالک ، چاپ ۱۳۶۶

- ۱۹۸ - منتخب التواریخ ، معین الدین نطنزی، تهران .
- ۱۹۹ - منتخب التواریخ ، ج ۱ ، عبدالقادر بیداونی ، کلکته ۱۸۶۸ م
- ۲۰۰ - منتهی الآمال ، شیخ عباس قمی ، تهران ۱۳۳۱ .
- ۲۰۱ - نژاد هوش شخصیت ، ثنودوزیوس دابیزنسکی ، ترجمه محمود بهزاد تهران -
- ۲۰۳ - نسب نامه خلفا و شهریاران ، زامبارو ، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۵۶ .
- ۲۰۴ - نگارستان عجایب و غرایب ، پیشاوری ، تهران ۱۳۴۱ .
- ۲۰۵ - نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو ، تهران ۱۳۶۱ .
- ۲۰۶ - نوی ژوندون ، صدیق الله رشتین ، کابل ، ۱۳۳۳ ، به زبان پشتو
- ۲۰۷ - وادی هفت واد ، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی .
- ۲۰۸ - وسایل الشیعه ج ۱۱ کتاب جهاد .
- ۲۰۹ - وضع اجتماعی غزنویان ، محمداکبر مددی .
- ۲۱۰ - وفیات الاعیان ، ابن خلکان .
- ۲۱۱ - وقایع السنین والاعوام ، عبدالحسین خاتون آبادی ، تصحیح محمد باقر بهبودی .
- ۲۱۲ - هدیه اسماعیل یا قیام السادات ، علی اکبر تشیید .
- ۲۱۳ - هزار و یک شگفتی ، ایزاک اسیموف .
- ۲۱۴ - هزاره های ولایت کندوز ، محمد عیسی غرجستانی ، کویته
- ۲۱۵ - هفت اقلیم ، امین احمد رازی
- ۲۱۶ - هفت کتیبه قدیم ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۴۸
- ۲۱۷ - هنر عهد تیموریان ، عبدالحی حبیبی
- ۲۱۸ - هنر قدیم افغانستان ، بنجامن راولند ، ترجمه کهزاد ، کابل ۱۳۴۶ .
- ۲۱۹ - یادداشتهای قزوینی
- ۲۲۰ - یادداشتهای من ، مارشال شاه ولی خان ، کابل
- ۲۲۱ - یک تحقیق نوین درباره کابل شاهان ، عبدالحی حبیبی ، کابل ۱۳۴۸
- ۲۲۲ - یکم دو پنجاه صابیی ساختگی ، سید مرتضی عسکری ، ترجمه سردار نیسا ، تهران ۱۳۶۲

جراید و مجلات مورد استناد ما

- ۲۲۳ - آریانا ، شماره های متعدد .
- ۲۲۴ - آزاد افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، شماره های متعدد ، پشاور ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ .
- ۲۲۵ - ادب ، نشریه دانشکده ادبیات کابل ، مقالات علی اکبر شهرستانی .
- ۲۲۶ - اطلاعات هفتگی ، تهران شماره های متعدد .
- ۲۲۷ - بنیاد شماره مسلسل ۱۰۲ مورخه ۱۳۶۶ .
- ۲۲۸ - تهران مصور ۳۹/۱/۵
- ۲۲۹ - جنگ غرجستان ، شماره ۱ ، کویته ۱۳۶۲ .

۲۳۰ - دانستنیها شماره های متعدد.

۲۳۱ - غرستان شماره ۱ ، کابل ۱۳۶۶ .

۲۳۲ - کیهان فرهنگی ، شماره ۸ مورخه آبانماه ۱۳۶۴

۲۳۳ - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه مشهد ، شماره های ۳ و

۴ و ۱۶

۲۳۴ - مشکوة شماره ۱۶ مورخه پائیز ۱۳۶۶ .

۲۳۵ - معارف اسلامی شماره ۱۰ ، سال ۱۳۴۸ ، نشریه سازمان اوقاف ایران .

۲۳۶ - معارف جعفری شماره ۱۱ .

۲۳۷ - یغما شماره های متعدد.

